

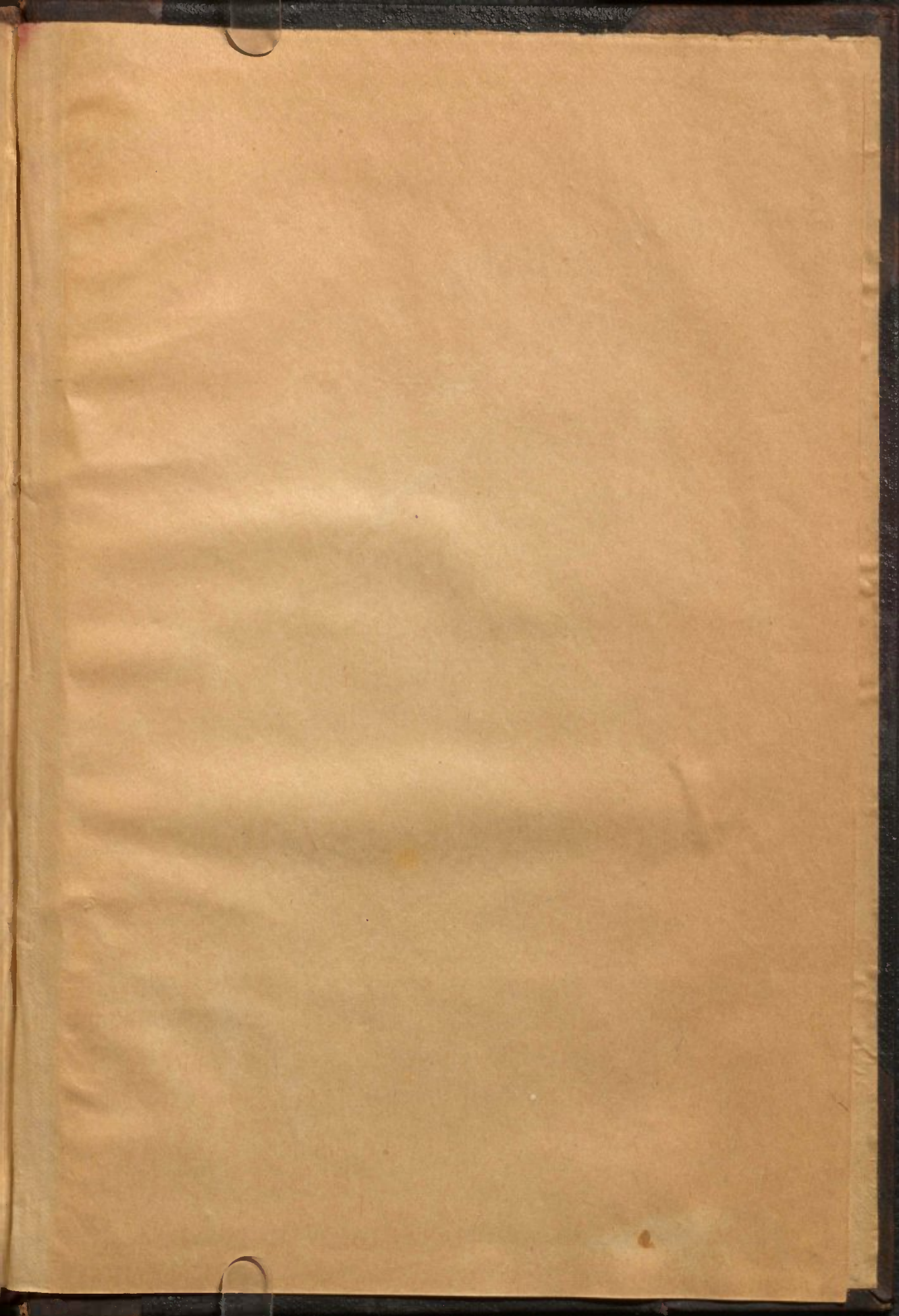
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 24

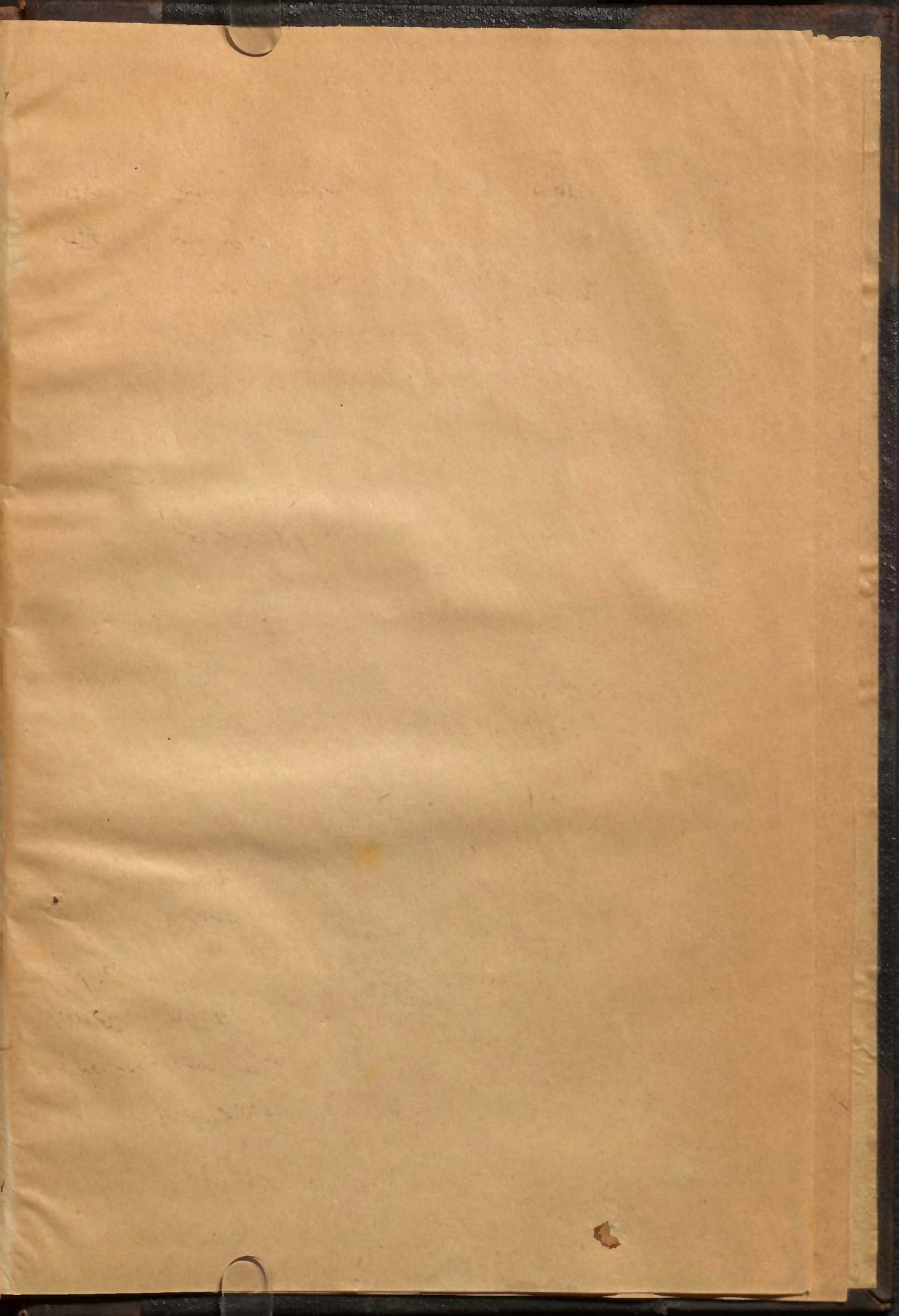
M67

7785

24







سلفای مجاهدیه

63

حاوی تشفاست اعنی سید کونین و خواجہ قاب قوسین مقصود و لاک ما خلقت الافلاک تکلیف خاتم و ما
 ارسلناک الا رحمت اللعالمین مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها و برال
 و برتباع او که باو شروع وین اندر رضوان اللہ علیہم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و بصیروار با
 سر برت پوشیده مباد و غرض اصلی مقصود کلی از آنست که اجرام علوی و ایدای اجسام سفلی آفریده است
 که در صفت وجود زبده موجودات است و قادر علیهم و عالم حکیم تقدس است اسما و در الشرف خلقت
 و تقدیر مراتبی آدم نواقحه و تبرکات است ^{تتمت} از هر چه مختلف کیفیات متفادده است و بعدل و سیاست طاعت و عبادت
 امر فرموده که ما خلقت الجن و الانس اللبئیین و حصول این کمال و صد و زارین موجود صحت که میدار قابل
 و موصوف کمال است مقصود از شرف پس بر هر کس لازم است که در محافظت صحت حاصله دست و پا در آید
 گوشت تا از سعادت دارین و کمال نمر لاین محروم فانه چون مزاج ان تیار باختلاف وصول و زمان تقویر
 و تبدل ماکول و مشروب فی کل امان بر یک حال نمی ماند سبب تحراق مزاج از امور دنیوی و اخروی باز
 می ماند لاجرم آفریده کار تبارک تعالی در ضمن هر مضمونی چندین هزار حکمت تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید متعدده
 درج کرده و هر دردی را دوائی آفریده و با استعمال آن امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی صلوات
 در حالت مرض التفات بدو اتمی فرموده و با آنکه در آنکه ای موسی میخواهی که ابطل حکمت ماکلی و غرائب اسرار
 از خلق پوشیده میداری تعبیه زان موسی علیه السلام است خود را میعرفت ادویه دلالت فرمود که العلم
 علمان علم الایمان و علم الایمان علم الایمان را که اعلی جهان مرتبه است و استاد رتبه است مقدم است
 زیرا که علم الایمان و اشتغال بیان موقوف بر محبت بدن و آن موقوف است بر علم به ان تیار بران مقدمه
 حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تقویر اتعلم سعی وافر فرموده اند و در ادویه مفروضه و کفریه نظر شافی و تام کانی
 کرده اند چون صنعت عبا و اللہ و اعجز الناس مقصودین محمدیوسف بن فقیه البیاس احسن اللہ عنوقیه و الیه
 غفر اللہ و والدیہ بر تبعم و مطالعه رتبه اشتغال مینور حکم آنکه اخذ از العلم من اقوال الرجال در فواید و غرر فرایه
 از استه سائده این فن میر بود متوجه شد که تقویر فکر و حصول ذکر و توزیع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر مختصری

و بیان امر فرمود

جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منجمنی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب لواقف آنهم گردد تا لایق
 بعد از استخاره من العلم بدان شروع نموده و آنرا در قید کتابت کشیده به کتایب مجاهدیه موسوم گردانید
در باب از فرین که از نوبت القاب همانین حضرت اسکندر ثانی واقع اساس جہا تبانی حامی ملک ملت و ماجراجی
 ظلم و بدعت **غزل** آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست **عقل کل طفل دیرستان ایچیدخوان**
 کشف اسرار و قضا موقوف بر فرمان اوست **جام جم رشنجی** عکس خاطر دشمنان اوست **آیت دوست**
 همیشه همی ریایات اوست **کوی دولت** دریا اندر خم چون اوست **السلطان الاعظم الامیر**
 و العالم الکرام افتخار رسالین العربی العجم المتعوت بقوت الامم المؤمنین اسما و المنطوق
 علی الاعداى و اعی المشرق و المغرب و الی ممالک الغزل و الصحب ظل الله فی الارض ماک ازمنه
 البسط القیض مجایه السلطت و الدین سلطان زین العابدین **بیت** ستاره همیشه در محل همیشه
 سهیل کنین **شهاب** و روح سمانا و ک هلال کمان **بزرگ ممت** و رونق افزای مهر و تخت **د**
 خسته رایت و راهی کزیده نام و نشان لا زال فی عهده الملك مرقوع الواحلده الله ملکه و سلطانه
 المظفر علی الاعداى خورشید رفته در منار و مغارب عالم تا فته در خندان اوست و سایه حامی
 همتش بر جنوب شمال جهان تابان و کور و لیش بر نگه فر سعادت در شش جبهه و سفت
 آلیم نواخته و صیت معدلت و او از به مومیش در کتاف و کناس و اطراف ریح سکون انداخته و جہا
 سلطنت مانیش یا شواعل جهاننداری و دواعی کامکاری بپوسته اوقات شریف به تربیت الصواب
 نضد و تقویت ارباب عقل و اعلام معالم دین و احیای قوانین سید مرسلین و تمهید قواعد و تشبیه
 میانی یقین و افاضه سمال داد و نوال و شاعت آیات مبروت گردانید لاجرم استخوانی و انامی
 ناطقه مطیع و عامی به ثنای فاتحه ایجاد و عیای که صالح این درگاه جاری گشته اند و قبح و نفرت و اعداد
 تحت و دولت طوطی بلبله از صفت صدق فایض شده بنام نیز دست در قمر اک سوادت زده این
 رضاءت فرجات و سیله مرات ترقی ساخته متوجه بارگاه کیوان رفته شد تا قیام کیمیا حاکمیت

سلطنت پناه

سلطنت نباه که صرف با ذرات و نقاد در باب فطنت است مشرف کشته بشرف قبول ممکن
کرد و نامول از کمال عاطفت آنکه چون بسبب و زوال و ستیان و فصل این مقاله بی عمارات را اطلاع افتد
استنارت رود تا بر قسم اصلاح مزین فرموده بر این کتیه مواخذة لغز مانند و ذایل اغماض بر مرال اودام
انعام ارسال فرما خد فانی الخطایا بالمقر و بالحقیر معترف و عیون الکلام عن المعاتب محفوظه و استنعم
عن الهامی مکتوبت و الله والی توفیق و منه الهدایت و التحقیق و صلی الله علی رسولہ محمد و آلہ الطاهرین الطیبین
فهرست و این کتاب بمبیین بر دو فن است **فصل اول** در قسم طلب یعنی نظری و عملی **قسم اول** در طلب
نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله **مقاله اول** در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب **باب اول** در ارکان
باب دوم در ارواح **باب سوم** در اجزا **باب چهارم** در اعضا و **مقاله دوم** در اسباب صوری
صحت مشتمل بر دو باب **باب اول** در سبب ضروری مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در هوا **فصل**
دوم در حرکات لغزانی **فصل سوم** در حرکات و سکون بدنی **فصل چهارم** در حویض و بیداری **فصل**
پنجم در اکول و شرب **فصل ششم** در اجناس و استفرغ **باب دوم** در سبب غیر ضروری
مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در اسباب ملکیه ضروری **فصل دوم** در اسباب خدیبه بدنی **مقاله چهارم**
در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب **باب اول** در احوال و اعراض **باب دوم** در احوال
علامات و دلایل مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در علامات امتلاء **فصل دوم** در علامات مزاج **فصل**
سوم در بعض **فصل چهارم** در بعض ستان و اعراض و مقبول و اجناس **فصل پنجم** در قاروره
فصل ششم در ریز **فصل هفتم** در بحران **فصل هشتم** در محمودیه و ردیه **قسم دوم** در طلب عملی
مشتمل بر پنج مقاله **مقاله اول** در حفظ صحت مشتمل بر دو باب و معالجات کلی **باب اول** در حفظ
صحت مشتمل بر ده فصل **فصل اول** در تزکود و حبلی **فصل دوم** در تدبیر مقبول **فصل سوم** در تدبیر
ماکول و شرب **فصل چهارم** در تدبیر نوم و لقطه **فصل پنجم** در تدبیر استفرغ و اجناس **فصل**
ششم در تدبیر جماع **فصل هفتم** در تدبیر حرکت و سکون **فصل هشتم** در تدبیر حاله **فصل نهم** در تدبیر

مشایخ **فصل دهم** در تدبیر ساقرباب **دویم** در معالجات مشتکی **فصل اول** در معالجات
سور المزاج **فصل دویم** در تدبیر سهیل و قی و حقیقه **فصل سیوم** در نقد و حجامت **مقاله دویم**
در امراض که حادث شود از زهر تا قدم **مستکبر سیت** **باب اول** در امراض سر و دماغ **باب**
دویم در امراض چشم **باب سیوم** در امراض گوش **باب چهارم** در امراض بینی **باب پنجم** در امراض
دندان و لب و زبان **باب ششم** در امراض لثنه و دندان **باب هفتم** در امراض حلق **باب هشتم**
در امراض سینه و ریبه و آلات تنفس **باب نهم** در امراض قلب **باب دهم** در امراض
معهده **باب یازدهم** در امراض جگر **باب دوازدهم** در امراض طحال **باب سیزدهم** در امراض
امعایات **باب چهاردهم** در امراض انواع اسهال **باب پانزدهم** در امراض کلیه و مثانه
باب شانزدهم در امراض انزین و قصب **باب هجدهم** در امراض رحم **باب نوزدهم**
در امراض مقعد **باب بیستم** در امراض پشت **باب بیستیم** در اوجاع تقرس و مغایر
مقاله سیوم در امراض حمیات **مقاله چهارم** در امراض که لطافه بدین حادث شود و معالجات
آن **مستکبر سیت** **باب اول** در اورادم **باب دویم** در غوره **باب سیوم** در جراحات
و قروح **باب چهارم** در درد کمر و خلع و مانند آن **باب پنجم** در جزام و امراض جلده **باب ششم**
که تعلق بخورد در **باب هفتم** در آنچه تعلق بدین دارد **مقاله پنجم** در ذکر زهرها و حیوانات
در دفع فزآن **مستکبر چهارم** **باب اول** در زهر نمک و علاج شارب آن **باب دویم**
در کزیدن حشرات و تدبیر آن **باب سیوم** در کزیدن آدمی و چهار پایان **باب چهارم** در
دفع موم و حشرات و تدبیر آن و این آخرین است **فصل دویم** در ذکر ادریه مفرده و
و مرکب **مستکبر دو** **مقاله اول** در ذکر بعضی ادریه مفرده **مستکبر سیت** **باب اول** در
طبایع و تاثیرات آن ادریه **باب دویم** در حیوب **باب سیوم** در طحوم و البان **باب چهارم**
در نوک **باب پنجم** در القولات **باب ششم** در توایل **باب هفتم** در ریاحین و طیوب **مقاله**

دویم در ادویه مرکه مشتمل بر سیست **باب اول** در بیان کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان ترابما
باب دوم در ترابما تهای **باب سوم** در مفرحات و بیان قوت هر یک **باب چهارم** در معاجین و اطریقات
باب پنجم در اشربه و مریات و لعوقات و ربوبات **باب ششم** در جوارشات **باب هفتم** در مسقوقات **باب**
هشتم در اقراص سهد و غیره **باب نهم** در شاتهای مسهد و غیره **باب دهم** در ارباجات **باب یازدهم**
در مطبوخات و نفوغات **باب دوازدهم** در حقیقهای **باب سیزدهم** در شیانبا و فزجها یا حیا **باب چهاردهم**
در اوان **باب پانزدهم** در مسعولات و مسنونات و غزائری **باب شانزدهم** در اهلک و قنادات **باب**
هفدهم در ادویه حلیق **باب نوزدهم** در مرهسم و ترودات **باب بیستم** در حلا و مر و مسنات **باب**
سیزدهم در مفرحات فن **اول** در سبب یعنی نظری و عملی چون شروع کند در شئی لایه است از معرفت
و شعور بآن منشی بوجهی من الوجوه لاجرم اشارتی تعریف ایتعلم برود پس بد آنکه لب علمی است که بدو حال
بین انسان معلوم کننده از جهت صحت و مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن یا تقویر آن حاصل
بین علم حافظ صحت کننده در حال حصول استر و او در حال زوال و ایتعلم منقسم میشود بدو قسم برای
آنکه اگر عقیده اعتقاد است با موری چند مورد از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم با رکان که
چهار است و امری که است و اگر عقیده اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه نظری
در او رام مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت روع و تحلیل چنانکه گفته شود پس این علم منقسم می شود
بدو قسم نظری و عملی چنانچه معرفت موضوع هر علمی بعد از علم با است **باب نوزدهم** او سبب زیادتى شعور است بدان علم
موجب امتیاز مسائل آن علم می شود از غیر او علماء و از اعادت شده است جاری بر آن که بعد از بیان ما
موضوع را بیان میکنند تا از وجهت شعور بدان علم حاصل می شود پس ازین جهت بیان موضوع هر یک ازین
دو قسم انجام داده موری شود و معلوم شد که موضوع هر علمی است که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی
که بحث از او کنند زمان جهت مستوی بصحت است حفظ و در امان توقف آن صحت علیه آن موضوع علم باشد
پس بدانکه موضوع قسم نظری ایتعلم بین انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و دلایل از برای آنکه سبب

بحث از عوارض ذاتی این امور کنند از آن جهت که منسوب اند بهیچیکه غایت مطلوب این علم است و
موضوع قسم علی لقرت است در اسباب سه ضروری و تدبیر و غالی و علاج با دو به هر یک از این سبب
احتیاج طبیب بدان گفته شود چون اصل عمل علم است و عمل به علم کلام است شروع کنیم در قسم علم نظری
طب متوکلا علی العلیم الحکیم و قسم نظر مثل است بر مقدم و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات
از تعلیم محافظت صحیح حاصله و استر و ادزاید است و حفظ شئی بعد از علم بدان شئی میسر بود و علم بسیار
و معرفت او در بیان احوال بدن گفته شود و چون معرفت اسباب پزشکی موجب تحقیق وجود اشئی باشد
حالی اسباب آنرا بیان کرده شود اما بعد از تقدم معرفت سبب مطلق و معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس آنکه
سبب در وقت عام آن چیز را گویند که بدان توسل کنند برای حصول امر دیگر و در عرف خاص که اصطلاح خاص
حکیمان است اما توفیق علیه شئی بود اعلم از آنکه توقع ما بهت بود از برای وجود و از این سبب بر چهار قسم است
زیر آنکه سبب در داخل بود یا خارج اگر داخل بود با نفوت آنرا سبب مادی گویند چون چوب رست
با سبب اگر داخل بود با الفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت تحت که مربع باشد یا مسدس و اگر خارج
باشد از سبب اگر موجود او است آنرا سبب فاعلی گویند چون بخار و کواکب برای آنت غای گویند همچون
جلوس امیر بر سر چرخ این معنی در زمین مقید گشت به آنکه اسباب مادی صحت اسبابی است که صحت
دران معززی شود و این مرکب بود یا بسیط و اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اصطلاح
یا لطیف بود و آن ارواح است یا متوسط بود و دران اختلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج بود
و قوی که بعد از حوادث شود و التیام اعضاء که عبارت از عدم تفرق الاتصال و مسود ترکیب است و اسباب
فاعلی صحت اسبابی است که اگر بر وجه مشاکمت و اعتدال وارد گردد حافظه موجب صحت بود و الا موجب
و این امور اگر محتاج الیه بود در جمیع زمان و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا دسته ضروری گویند و اگر بعضی
افراد محتاج باشند بدان اما در جمیع از منتهای جناس گویند اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند بدان
صناعات و عادات و اگر محتاج نباشد و در ذات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت افعال است که

Substant

Fuer
Lahmas



قوی از او حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر شود و قوی آن از هر عضوی بود چه اعضاء ال بود سبب عالی در بدن
مقدم بود در وجود موخر **مقاله اول در اسباب آمدن** چون این اسباب چهار است ارکان و رواج و اختلاط و
اعضا و این مقاله منقسم می شود به چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول و عناصر و استقنات
گویند و آن اجماعی چند بسط است که اجزای اولین بدن انسان و غیر آن از مرکبات حاصل شود و آن
چهار است زیرا که یا متوجه مرکز بود و یا متوجه محیط بر تقدیرین یا طالب غایت محیط بود یا طالب جهت مرکز بود
انچه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک است و محل او بالای دیگر ارکان بود
چنانچه محب که آتش حماسه مغز فلک قمر است و فایده او در مرکبات الفصاح و تلطیف و کسر
برودات **عصرین** یارین و تفریق مختلفات و تجویح تماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است
ذغانت آن هوا است و طبع او گرم تر بود و فایده او در مرکبات تجویف و حمل است و محل او زیر آتش است
و آنچه متوجه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد تر است و فایده او در مرکبات سهولت قبول
اشکال و ترک است و محل او زیر کره هوا است و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و از آنرا
و صورتی پیدا می شود بحسب ظاهر و بقول اهل آئینت و طبع او سرد و خشک است و فایده او در مرکبات
حفظ اشکال است و کهنه شدت سمیت و استمساک بود **باب دوم در رواج** و در عورت اطباء رواج
جسمی است لطیف نجاری که از لطافت اختلاط در دل بحسب انزاج مخصوص شکون شود و بوسیله نریخت
بعضی منشر کرد و اعضا را به حیات و قبول حس و حرکت و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود آنرا
روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم است و این روح چون بعضی به نافع رسد کیفیت دیگر
بپذیرد و بوسیله محل او را مزاجی دیگر شود آنرا روح لغتانی گویند و قوت لغتانی بدو قائم است
و این روح معقید حس و حرکت باشد چون بعضی دیگر بکسب رسد او را کیفیت دیگر حاصل شود آنرا روح
طبعی گویند و قوت طبعی بدو قائم است و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل شود و پس بحقیقت بقول معلم
اول و محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و نظیر از او صورتی و اثری پیدا شود بحسب ظاهر قول اطباء

اینست که بر یک بستقدال روح عالی است و الله اعلم **باب سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن**
 می شود تا آنوقت که جزو تمام اعضاء نمیشود و او را چهار استیالت **تحتی** می شود و هر یکی را از آن نسیج
 گویند و هر یکی خلاصه و فاصله از یکدیگر متمایز می شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و فاصله بطریق اسهال
 و ادرار بول یا عرق یا وسخ و چرک مندرج گردد و مضم اول ازان زمان است که بدن آن را منفع
 کند تا در معده قرار گیرد و مشا به کشکاب **سجین** شود آنرا کیوس گویند لطیف آن بطریق ماساژ
 که جزو **چند** چون شعری است میان کبد و معده بکشد می رود و آن را کیوس نامند و کسیف آن بطریق
 اسعاف مندرج شود و آن را بر از گویند و مضم در کبد است و آن عبارت است از استیالت **کبد**
 با خلاط و خلاصه آن باورده رود و فاصله که مابین است بطریق کلیه و مشا به مندرج میشود آن را
 بول گویند مضم سیوم در عروق است و آن عبارت است از استیالت اخلاط با عصار
 بجز مزاج فقط مضم چهارم در اعضاء است و آن عبارت است از استیالت طریوت
 و ماده که مشا به اعضاء شود باعتبار بهریت و صورت و جزو استیالت است که در حالت **فقد**
 غذا حرارت دارد و تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود با الفعل و از هر یک اعضاء
 در قوام رسد و فاصله این مضم غنبل عرق و وسخ مندرج شود پس عمل مضم دوم ایجاد طویت
 ادبی است که عبارت از اخلاط اربع است و عمل مضم سوم ایجاد طویت ثانیه است از ماده
 معمول کبد و این طویات یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج
 و اگر اخراجه کنند متعفن شود آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد
 با چهار ضعف است یکی آنکه در عروق صغیر دقاق موجود است جهت شکایت اعضاء که مجاور آن باشد
 در حالت احتیاج دوم آنکه مستحیل میشود بجز عضو کسب مزاج از کسب قوام وی باشد که حرارت
 در او اثر کند و مستحیل در قوام نیز مشا به اعضاء شود و جزو بدن گردد سیوم آنکه بمنزله عمل در اعضاء
 متعفن است و مستحیل است که در حالت **فقد** آن غذا حرارت در او تاثیر و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود

سخن

چهارم

چهارم آنکه السیام و اتصال اعضا بواوسط است اکنون بدانکه خلط جمیع است رطب سیالست که کیلوس
 اولاد بدان مستحیل شود و آن چهار است زیرا که نفع تمام یافته است آنچه از وظائفی بود و هضم است
 و آنچه را که بود سود است و آنچه متوسط خون و آنچه نفع تمام نیافته بلغم است و هر یک از این اختلاط
 چهارگون طبعی بود و یا غیر طبعی اما خون طبعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم تر بود و تعدیه جمیع
 بدن بدو باشد تنها یا باقسطی از اختلاط دیگر بخیر طبعی از ویان نفس خود فاسد شده باشد یا بسبب ورودی
 دیگر و یا بر تقدیرین و لطف او تیره یا بسود او تیره یا بلغمیه مایل بود شیرینی و طبع او سرد تر بود و فایده
 او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا استمیل بخون گردد و غذای بدن شود
 و ازین جهت او را مغز سمیت و یا خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنست که با خون متمیز
 کشته غذا دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفصل کند از برای آن میکند که تا از حرکت محقق بحقیق نیاید
 که آنک فی الفرح و بلغم غیر طبعی باعتبار قوام سنج است زیرا که تنقق القوام بود رفیق بود آنرا مای گویند
 و یا غلیظ بود و اگر در ورطه وسیع مانده باشد زجاجی گویند اگر در طوبی تخلیل رفته محضض و اگر مختلف القوام
 و اگر اختلاف او محسوس شود مخاطی گویند و اگر غیر محسوس بود خام گویند و غیر طبعی باعتبار طعم چهار است
 عقیق و مالج و نفوذ و حامض بلغم مالج از اجزای صفات بلغم است اما صفرا طبعی لئون او احمق ناصع و طبع
 او گرم و خشک است و او در کبد بدو قسم شود قسمی با خون بعروق رود و حیثه ترقیق دم بالفو دست
 در منافذ ضیق و تقطع اختلاط ریه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا شود مثل ریه قسمی دیگر براه ریزد
 حیثه غسل معاد و تنبیه بر دفع بول و بر از و صفرا غیر طبعی آنچه در نفس خود فاسد باشد اگر در جگر باشد مره
 سفر گویند و اگر در روده مخزن شده باشد گران گویند چون مخزن شد بینه نکاری گویند و آن بمنزله سم باشد
 و آنچه سبب تحالط و ورودی متعیر شده باشد و اگر وارد خون بود آنرا مره هم گویند اگر وارد بلغم رفیق بود مره
 صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود مخمی گویند و اگر سودا غلیظ بود صفرا سودا گویند اما سودای طبعی از دردی خون
 طبعی باشد و طعم او بعبوس است و مجموعت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر بدو قسم شود

اما بلغم طبعی رنگ او سفید
 و طعم او مایل بود شیرینی

حصص

نسی با خون لعی و ق رو و حینه تمسین و تغلیظ دم و غذا و عویفی اعضا انشود مثل عظام و نسی بطحال رو و حینه
 تیسید غده غذا مجدده ریزد و غیر طبعی او هر خلطی با همند که ممتزق شود و اگر چه سودای طبعی باشد انرا مادیه گویند
 و مره سودای گویند و الله اعلم **باب چهارم در اعضا و مشتمل بر مقدمه و فصل مقدمه بر تعریف اعضا و رسم**
 بر سبیل اجمال یاد کرده شود بدانکه اعضا عبارت است از اجسامی چند غلیظه که از امتزاج احتلاط حاصل شد
 از طنون بران است که اول عضو که متکون شود دل است و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که چون ماده
 مستقر شود و در و علیاتی پیدا شود و چهار نقطه در او پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ
 و یکی بر همه محتوی کرد و اما تقسیم اعضا بدو وجه کردانیده یکی که عضو یا معطی مطلق چون دل و جگر و بعضی دیگر
 که اعطاء قوت حیوانی بجمیع اعضا کند و از غیر هیچ قوت قبول نمیکند زیرا که نفس ناطقه بحقیقت مبدأ
 جمیع قوی است و او اولاً تعلق بقلب میگیرد و این از و روح حیوانی قانیض میشود بواسطه **عضوا** قلب بیدار
 ساری میکند پس قلب معطی مطلق بود یا قابل مطلق بود همچون طمس یا معطی و قابل بود چون کبد یا معطی و قابل
 همچون عظام و لحم غیر حساس و وحشی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا مروس یا رئیس و نه مروس و نه خادم رس
 بود زیرا که از میده ارفقی است که محتاج الیه است در بقا اشخص و آن دل و دماغ و جگر است یا بحسب نوع و آن
 چون دل و دماغ و جگر و اینست است انرا رئیس گویند و اگر ممد و ممد فعل عضو بود خادم گویند و این خادم نامی
 بود چون ریه قلب و معده و آلات غذا کید را و شیکه دماغ را و او علیه منی انشیا ترا یا مومی بود چون شش
 قلب و او رده کبیرا و اعصاب دماغ را و احویل انشیا ترا و اگر میده قوت و مده بود و اگر قابل فعل
 رئیس بود انرا مروس گویند چون طمس و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مروس چون عظام و لحم غیر حساس
 و جمیع یا مفرد بسط بود انرا اعضا در مشابیه الاجزا گویند یا مرکب بود انرا اعضا لابی خوانند و میان هر یک
 در فصل گفت مرشود انشاء الله تعالی **باب اول در اعضا مفرد و اقسام آن ده است اول طمس**
 است و آن اساسی بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود و آن
عظمه مخلوق است از صفت عظم یکی از طرف قدام و یکی از طرف خلف یکی باین و یکی بآن نیز چار دیوار

یکی از طرف

یکی جز سطح که آتر ا قاعده و دماغ گویند و دو نیزه است که آتر ا قاعده گویند **فک علی** مرکب است از چهارده عظم
که عظام خنک و وجهه و گوش چشم یکدیگر متصل شده و مفصل آنرا در دو گویند و الف از دو عظم و در
فلین نسبی و دو دندان مرکب است از فوق و در فکیه و در با عینه قطع است یا بی و در نایب حیل
کنیز و از هر جاتی پنج فرس حیل است **طحن** و در اسفل مثل این بود **و منق** مرکب است از هفت عظم که آتر ا قاعده
عظم گویند و لعبد زان و از ده فقره ظهر است و سبت و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکب است و لعبد
زوفرات قطن و آن پنج فقره است و لعبد زان سه فقره و عجز و لعبد سه فقره و عصب است و ترقوه
و عظم است و آن سینه هفت عظم است که آتر ا عظام العنق گویند و در آخر مخاومی خم معده غرقونی است
که آتر عظم خنجر گویند و عاتق دو عظم است از طرفین بهم متصل و آتر ا چهار جزو است جزو قدام را عظم عاتق گویند
جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف و حشی را خاصره و خرخرقه و جزو اسفل نسبی را حق و رک اما است
مرکب است از کتف و عضده متقل بد است و لعبد زو ساعد که مولف است از دو عظم که آتر ا زنده الاعلی
از زنده الاسفل گویند و لعبد زو است عظم که در دو وصف نهاده که آتر ا را گویند و لعبد زو چهار عظم است
که آتر ا مشت کف گویند و پنج از اصبع هر یک است عظم و پای مرکب است از هفتی که نزدیکترین عظام است
و در حق و رک مرکب است و متصل بد و ساق است مولف از دو عظم که آتر ا نصیب کبری و نصیب صغری
گویند و عظم رک که آتر ا زنده خوانند و قدم مرکب است از کعب و عقب و عظم تروی و احمص که آتر ا زوتی
گویند و چهار است و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی است عظم الا بهام که دو عظم و الد در قائده است عظم و جوی
که بدانی یقین می برون آید زانجا که بیرون می آید **و هم از اعضاء مفرده** غضروف است و آن جسمی است
شبه عظم اما از پوست تر است و منعطف می شود بخلاف عظم و قائده آن منع اصل کاک عظمی
بعظمی بود و به تدریج ترکیب اعضائی صلبه بالینه و قائم مقام عظم است در عضوی که عظم در و فقود باشد
سیوم غنط و آن جسمی است لین و جسم و العظام و صلب در انفصال و قائده او بالذات
اقابیت حسن حرکت و بالعرض شد و توشق اعضاء و عصبی نوع است از دماغ رسته است

و آن نسبت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حرکت اعلی اعضای بدن حاصل است و نوعی از جمیع
 رسته است و آن نسبی و یک زوج است و فردی و حسن و حرکت و اعضا که بدون عنق است بدن
 حاصل شود **چهارم عضلات** و آن عضولست مولف از لیفات عصبی و ترش نظایا و رباط که با هم
 منتهی گشته و فرج و خلل آن **مغشوش** است و غشاء سبز و محیط شده و فایده او تحریک اعضای است و سطح
 تشنج و استرخا و عضل که هر یک است اما او را نیز از اعضا مفرد گرفته اند **پنجم** و آن جسمی است که شبیه
 جوهر عصب و باطرات عضل و اعضا متصل است جهت تحریک اعضا **ششم** رباط و آن جسمی است شبیه
 بعصب اما بی حس است و فایده او ربط کردن عظمی عظیمی دیگر و آنرا عصب نیز گویند **هفتم** ریان و آن عروق
 متحرک مانند مخلوق از لقیق عصب بود از لطن قلب گشته است و در حرکت انبساط و انقباض تابع
 او است و فایده او ایصال روح حیوانی است بجمیع بدن و جمیع شریانین دو و طریقه باشد الا شریان در
 که یک طریقه است و بر بر بر و **هشتم** و آن عروق سماکت است که از مخرب جگر رسته است روح
 طبعی بجمیع بدن رساند و او مسلک رطوبات است بعضی از جهت ایصال با شبا عضل و بعضی جهت
 رطوبت را یک جذب کند و بعضی جهت آنکه فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه و تمهید از او حاصل شود
 و مجموع آورده یک طریقه بود الا در بدن شریان که دو طریقه است و بدل می شود **نهم** غشاء و آن جسمی عصبانی
 از لیفات و عصب رباط منتهی گشته جهت حفظ شکل و بیضات و اعضا و تشدید و تشویق و اشتراک
 با یکدیگر و افاضت حس را اعضا و عذیمه طمس مثل کبد و طحال و این **دهم** از منی متکون می شود چون منفصل
 کرده تا تمام نپذیرند که بعضی از آن در طقوسیت و آنچه غیر این بود مثل لحم و شحم از خون متکون می شود چون
 منفصل کرده تا تمام نپذیرند **یازدهم** و آن عصبی است که از دم طبعی متولد شود و فرج و خلل اعضا معلوم
 و منتهی گرداند و عاقد او حرارت است و بعضی بدن است **اسم** شحم و سمن و جلد و شعر و ظفر **سوم** کرده اند و آن
 اعضا مفرد شده اند و در آن نظر است زیرا که سمن و شحم داخل لحم اند و شعر و ظفر از زواید فضلات
 است و جلد مرکب است از مفرد و بیان هر یک گفته اند اما شحم جسمی است برفیق از ماده مائی دم در اعضا و

عصانی مثل شرب و اما متولد می شود بوسه برودت محل نمیدارد و عاقد او برودت است و سیمین
مشابه طم است از دم و سیم متولد می شود و او سیم که است از طم و سیم و نعره سیمی از بخار و عانی متولد می شود
و طبیعت کسب منفذ از دفع کتله بطریق مسام و بعضی شعریت را بود همچون حاجب و طبره و بعضی زیت
و قایه را بود همچون سر و فرقه و طفره سیمی است غشرونی عدم الطمس که متصل است بسلامیات انما و فایده
آن حکم و لفظ و مانند آن محقق نیست و جمله ضوئیت منتسج از لیفات و شقایا عصب و غشلی آن
بهم نشونده همچون غشا و سیمو جمع بدین را فایده آن حفظ شکل و هیئات اعضاء و انازه حر و دراک
ملکوسات بود **فصل دوم در اعضاء** که او را اعضاء الی از آن جهت که گفته که آلات الصوات و نفس است
و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اما اعضاء الصوات و نفس قلب و ریه و
حجاب است و قلب کثرت اعضاء است و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از طم صلیق و انواع لیفات و غشا و غلیظ بدین محمول که آنرا غلاف قلب گویند و این غلاف از قلب است
و آن بدو متصل نیست الا توصل که آنرا قاعده قلب گویند و شکل در صورتی است و قاعده او بالا است
و غشروف است بر اطراف و شیعه و مویله شده و محل دل میان سینه است مایل بطرف چپ و او را
دو لطن است لطن الین مجازی که سید است و در خون بیشتر از روح بود و از کبد و ریه بدو متصل است
جهت رسانیدن خون لطیف و لطن الیتر بزرگ تر است و در روح بیشتر از خون و آنرا انفعال
قلب گویند و از دو کشریان طالع شده است یکی کشریان و ریه که بر ریه بود از جهت جذب
سیرم از دو رسانیدم لطیف بدو یکی دیگر کشریاتی بزرگ است که اصل جمیع کشریان بود و آنرا
بهر دو از لطنی گویند و میان این دو لطن منفذی است همچون قنعی برای لطیف می که از لطن الین
ب لطن الیتر می رود و این را در لطنی گویند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موقع دخول دم
و دخول سیرم دو زایده است که آنرا اذن القلب گویند و در حالت انقباض قلب ستر خزشوند و
در حالت انبساط کشیده نموده و این هر دو جذب سیرم و دم میکنند و لقلب می کشند **حجاب** غشوی است

مرکب از جوهر طم و غشا و عصب حس و حرکت محذریه است در اتساع و انقباض و جانم است
 میان آلات غذا و آلات تنفس مخلوق است از طم و ردی سنجف و زرشنبه شریان ^{برای}
 و شنبه و رید شریان و شنبه قصبه ریه و غشا از او الحس بر مجموع کشیده و او با زیاده و شوق ^{شاید}
 و شوق طرفت الیه ریه و شنبه و مجموع کرد قلب بر آمده و فایده آن ترویج قلب است بواسطه جذب نسیم
 و احوال آن بکیفیتی متناسب مزاج قلب دفع بخار دخانه و او میداد صوت است ^{برای} **اللات** ^{حلق} اما حلق
 عبارت از مجموع مجریین بود که مر و قصبه ریه است و مرئی در اعضا غذا یا د کرده شود ^{دوره} **قصبه ریه** عضوی
 است فرماری شکل مولف از اعضا الیف و غشا و بر آن کشیده و او را قدام مرئی نهاده است
 و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم لقلب و دفع بخار دخانه بود و او در ریه شنبه بود
 و بالای او جنجواست و آن عضو غشوی است که آلت تمام صوت و حسیه نفس بود و او ^{کبر}
 است از ریه غشوی یکی از طرفت قدام که آنرا در تنی برسی نیز گویند و دودیک از طرفت خلف که مائل
 مر باشند و این دو کوکب تر اند یکی را نام تیت و یکی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا
 چیزی در قصبه ریه نرسد و انقباض و انقباض جنجه به دو حاصل می شود در حوت جنجه جسمی است ^{نور}
 فرماری که انقباض و انقباض پذیرد و صوت بدان حاصل شود **طلمات** لحمی صورتی شکل از بالا
 جنجه او کینه و فایده او تصفیه هوا بود از عبا رودخانه و مده صوت با شد ^{صغره} **لوز تین** دو عضواند
 از طم عصبانی شنبه یغده که از زبان رسته اند و فایده آن منع هوا است از آنکه دفعه نفوذ کند
 امالات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است **دماغ** عضونست رئیس محل روح بقسانی و او
 مرکب است از مخ و او رده و شش این و غشا و رقیق که ملاقی نفس است و غشا و صلب که همچون ^{پسته} **پسته**
 این غشا است و عاقل صنف است و شکل دماغ منتهی و مخروطی بود و قاعده او مقدم راس است
 و این بود زیرا که منشأ اعصاب حس است و راس او موخر است و او صلب بود زیرا که منشأ اعصاب
 حرکت است و دماغ از جنجه عرض که از طرفت پشانی بود تا پس سر قسم میشود و آنرا بطون دماغ گویند و او

بطون لطن مقدم است و در زیر لطن اوسط تجویف است که آنرا معصمه گویند فضلات دماغ انجا جمع
می شود و به جهت فرومی آید غشای که تماس جوهر دماغ است مانند ترارید و مضمون برآمده است و
از ان صورتی همچون گرمی پیدا شده و آنرا در خوانند از ان سخت که بواسطه حرکت اینابلا و انقباض تراشیدن
آن نیز متحرکی است **شعاع** جسمی است مشابه جوهر دماغ و حلیقه او است و او را که غشای است و او همچون
دنبال دماغ بود که از فقرات متبدا شده بالعصص میرسد **چشم** از اعضا انزلیه است و مرکب است از
رطوبت و صفت طبقه دور و اعصاب و تراشیدن و آورده متفرق شد **قطعه** که در آفرید کار تعالی بصنع خویش
چشم بصفت طبقه و سه آب منفرد **صلب** و شکر که زجاجی و جلید **لبس** عنکبوت و بقض و عنب قرن و
ملتح **طبقه اول** که تماس هوا است لکن کوه کند و جوهر ان گرمی است و متصل است بعصلات متحرکه
و طبقه دوم را قرنیه گویند و او بعد از ملتحه باشد و این طبقه از چهار قسم است که در غایت رقت و لطافت اند
و او جسمی است صلب و شفاف و به عنبره محسوس شده و منفعت او حفظ سایر طبقات است بر اوضاع خود
و طبقه سوم که بعد از قرنیه است عنبره گویند و لون او مختلف است در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی
اسهل و در بعضی از زرد بود و بعد از این رطوبت بیضیه است و آن رطوبت سفید است شفاف بود
و طبقه چهارم بعد از او است و آنرا عنکبوتی گویند و آن غشا در رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد
رطوبت جلیدیه و آن جسمی است مانند جلید لغایت شفاف و طرف ظاهر او لغایت پهن است
جنبه الطلیع مرئیات و طرف باطن او مخروطی است تا در سقیه عصبه مجوده که حس البصار را در او بود
مركز کرد و بعد از این **رطوبت زجاجی** است که شیشه یا یکسره است مانند **و طبقه پنجم** که شکر گویند
مرا و بعد از زجاجی بود و جسم او منتسج بود از پی ماور کهائی و تراشیدن تا مانند دام صیاد **و طبقه ششم**
مشتمل بر آن همچون غشا است که بر همه محسوس شده است و اصل آن از عصب منتسج و رقیق بود که
که از دماغ بعصب مجوف مانند رن چشم آمده و عند چشم از او بود **و طبقه هفتم** اصلیه گویند و آن غشای
غلظت است که ملائی غلیظ بود بحقیقت البصار بر رطوبت جلیدیه حاصل شود و یا قیالات و معدلات

او نید چه رطوبت بیضی حافظه او است نابوا سله او اسنحه دفعه در جلیدی منقطع کرد که موجب حرکات
زجاجی معدی او است و بلعات از قدام و خلف بچو و فایده او است تبارک الله الحسن الخالقین
عضوی غضروفی است و هوا متبلور در او مجتمع می گردد و در عقبه عظیم حجری نفوذ میکند و مصداق غضروف
که در سماع مفروش است و قوت سماع در او است ادراک الهوت حاصل گردد بدانکه محرک
ببالای بینی رسد بدو تجویف منتقم میشود قسمی با قصابی فم منتهدنی شود جهت تنفس در استنشاق هوا
قسمی بطنام که شبیه غریال است منتهدی گردد جهت دفع فضلات و ماخنی و تا دیده روحی کند بدان که در
که شبیه بدو پل مانند آن را حملت آن گویند ادراک رایج بدان حاصل شود اما اعضای آلات اول
آن حجری دین است که فایده آن ظاهر است و دندان جهت سخی و طحن در آن موجود است
از طم امیض و شرایین و اورده و اعصاب در اصل او قطع نم گردد و در جهت انسکاب
مقطوع تختک در در زبان در اساخت و از دراد و تعقیب مصنوعی که فم است و جسم ذوق لک
بدو حاصل شود لب مخلوق است از عصب و لحم و عضل و شریان درید و فایده او است درین و
مضمون بود و حس لعاب و عانت تکلم است مری مرکب است از لحم و غشای و دو طبقه است
متصل بمیان فم و دوات معده است چون برابر عظم حجری رسد فرخ تر میگردد و آن را فم گویند
حس و لغایت او بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی است جهت حس و خارج آن طم
جهت در فم و کتون حرارت و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت آنکه نزدیک ناف است بر شکل
گردی باشد و غده ادروی مستحیل کیلوس شود **معاد** مخلوق است از اغشیه و اورده و این
ولیفات عصبانی است **شش** قسم اول را اشاعثی گویند متصل بقعر معده است بواب نیزش
دروقت مضمم متعلق بود چون مضمم طعام شود منفعت کرد **دوم** را صامیم گویند و او بعد از بواب است
و عروق با ساریقا از زمین جنب لطیف کند و صفرا از مزاجه بدو منصب شود **سیوم** را قاقق گویند و او بعد از
صامیم است و در ولیفات بسیار باشد و این بر سه را معاد قاقق گویند **چهارم** را اغور گویند و او
سازد

الذی هو صلب و انما یزید
فان یزید صلبه او را

سینه

کیمی است که مدخل و مخروج آن یکی است **خج** را قولون گویند و قولون نام او برای این نهاده است
که اکثر از قولنج پیدا شده **ششم** **امعاء مستقیمه** گویند و آخر همه است و بمقعد متصل است و این
همه را امعاء غلظت گویند **شرب** از شغیب عصب آورده و شرایین منسج بود و رطوبتی در سینه است
و آن منسج شده سبب برودت میگرداند و از جمیع جوانب همچون پرده حاصل شود و گرد معده بر این پرده
که تکون حرارت و معاونت میفهم **حک** عضو رئیس است و جوهر آن طمانی بود و بی حس و غشائی از لیس
برگرفته و محلل شده و محل او طرف الین است و محدث و بریاطات قویه با صنایع مربوط است
و مقعر و حاس طرف الین از طرف مقعر معده و انزایخ زاید است بمنزله نخ اصبع بر معده محبوس
شده و از مقعر کبدرتی رسته است که آنرا باب گویند و بعضی در نفس کبده منشعب است
و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا از معده و آنرا ماسارلقا گویند و بعضی از امعاء غذا
لطیف جذب کند و در شغیب داخل جمع گرداند تا نفع یابد و از اختلاط از هم منفر شود و از **معد**
کبدرتی رسته که آنرا جوف گویند و بعضی از شغیب او در نفس کبده متفرق شده است جهت جذب
دم و آنچه از خارج شده است اصل آورده است و بدو قسم می شود قسمی صاعدی شود با علی
بدن منشعب شود قسم نازل گردد یا سفلی متفرق شود **مرا** **ع** عضوی عصبانی همچون کبسی و دم
آن مقعر کبده متصل است جهت جذب صفرا و از ورگی بیرون می آید بدو قسم می شود قسمی
معا صایم متصل است جهت رسانیدن صفرا بدو قسم دیگر مقعر معده جهت انقباض
صفرا معده برای این می رود که تشنگی شود **طحال** عضوی است طی بر شکل زبانی و محل او پیش
الیه است محلک است حاس صنایع و مقعر حاس قعر معده و عروق و شرایین در شتر
شده است و او را دو مجرای است یکی متصل کبده جهت جذب سودا و از یکی متصل قعر معده
جهت انقباض سودا بدو تا موجب تشنگی گردد **کلیه** عضوی است مولف از لحم غلیظ
و عروق و شرایین و غشای غلیظ حساس بر آن محسوس شده و او مانند نیمه دایره است

و کلیه دوست و بی باطات طرفین **صلیب** مربوط است و کلیه منی البته از پس بر بود و فایده او آنست
که فضله کبد پریشان ریزد و موینی که در آن باشد جهت غذای خود جذب کند و باقی بمثانه ریزد **منا**
کیسی بلوطی شکل است مولف از لطیقات و دو طبقه و بول در مجمع کرد و دفعه تقبل و لغو کذا آنست
مبعثی قایم شدن و تنبیه شدن آنست چنانکه وقت جماع شود مدفوع میکرد و او را غشی است که
بول طریق دفع شود اما اعضاء تناسلی انشین و قضیب جسم است **انشین** مرکب است از طم
سپید غده منی و در وقت بسیار است و آورده و شتر این و اعضاء بدو متصل است و شتر
بر کشیده منی در مجمع شود و توضیح می یابد و بواسطه بیاض جوهر انشین سفید میکرد و در منی آنکه
در پستان دم طم کشیده **منی** از فضله رقیق رابع رابع متولد شود و با انشین می آمیزد او را
صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل شود و انشین رجال بزرگ و ظاهر دسته کرد و
انشین است و صغیر و همین باشد و در طرفین فرج نهان بود **قضیب** مرکب است از اعضاء
و شتر این و آورده و خلل آن بلغم نموده است و در مجرای بول و منی در دست و او از غده
رسته است و اصل او ریاضی مجوت بود و لغو کذا او آنست که تجا و لطف او بر مج ممتلی شود و در
او بروح و آورده او دیدم و حس حشفه تعبات بود اما انسان از مجامعت لذت یابد و موجب
بود و فایده قضیب اتصال ماده ذریع بود بمستقر خویش **رحم** عضویت مولف از لطیقات
عصبانی و دو طبقه است و او همچون قضیبی مطلوب است و موقع مابین مثانه و اندام او
ستقیم بود و قوای عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمنی و تغذیه جنین و
او را مجرای است محاذ و مقابل قسم فرج بر اثر خروج طمک و جنین از او در وصول
منی بدو در فرج و عشا است که از اب بگارت ازان کنند و رحم در حالت عروق منقسم می
و فضله طمنی در حالت آبتنی غذا جنین میشود و در حالت غذا است میل بشیر میکرد و در
راشوق بجزب است و ازین دو وقت مجامعت مایل میشود لطیف منبرج و منفعت

رحم است که منی در وقت سرگیری دو جنین از او متولد شود **کیفیت تولد جنین** بدانکه منی مرد درون اگر با هم
در رحم گیرد و از جمیع سوالات خارجی باقی باشد و رحم صحتی و نفی بود و از واردات خارجی و اسباب
مادی هیچ مانع نباشد از قوت عاقله که در منی مرد است و از قوت منعده که در منی زن است
در آن امتزاج پیدا شود و چهار نقطه مانند حیاب در او پیدا شود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ
و یکی در محل سیکر و یکی بر همه محمول شده و حافظ حرارت مغزینی و واقفی اعضا بود و فواید
عروق به متصل گردد تا از آن مجری غذا بیک طفل رساند و این را حالت اولی گویند و به
مقته تمام شود بعد از آن ظهور نقطهها **سرخ** در آن شود و متاخر عروق پیدا آید و بسره
جنین خون طمٹ جاری کرد و این را حالت ثانیه گویند بچهارده روز تمام شود بعد از آن غلقه
شود و آنرا حالت ثالثه گویند و این شش روز تمام شود بعد از آن مقتده شود و بعضا غشاهای
از هم متمیز شود و قسطی حاصل از دم حیوانی و طمٹی ترشح شود و مستعد گردد که از او امیب الصبور
تعالی و لغت کس روح حیوانی بد و مفیض شود و این را حالت رابع گویند و بدو از ده روز
تمام شود بعد از آن مزاج ذکوری و انوئی ظاهر شود و اعضای اصلی تمام خلقت و زحمات
و احاسم گویند و به **روز تمام** شود و عروق و مجاری و مفاصل نظمو پدید آید و آنرا حالت
سادسه گویند و به پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکر آن بدت اقصی باشد و در
انات بدت اطول چنانکه گویند خلقت سپرینسی روز تا چهل روز تمام شود و از آن اانات
بچهل روز تا پنجاه روز بعد از آن نمایا بدت است ششماه که اقل بدت حمل است و جنین در
ضعف ایام تمام خلقت محرک شود و در **ضعف** ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر سستی
و پنج روز تمام شود و به مقدار روز در حرکت آید و بدو سیت و ده روز که مقتیه ماه باشد بوجود
آید و غالب آن باشد و اگر چهل روز تمام شود همیشه در روز حرکت کند و بدو سیت و چهل
روز که بدت هشت ماه باشد بر آید و مانند دلیل گفت آنکه مولود در ماه مقتیه در **قطر** است

و حرکت کند و اگر صحیح المزاج و قوی حال خرق خشکی کند و باذن بار تعالی غرض میسر و آید
 و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متناهی کرد و اگر مہلت یا بد یا ماه
 نهم رسد خشکی او زایل شود و قوت کیر در در ماه نهم در وجود آید و بماند و اگر لغات رنجور و
 ضعیف بود در شکم میرد یا در ماه هشتم زیاد و ازین حرکت خشکی زاید شود و سوخا چ نسبت
 بد و غریب بود پس هلاک شود و اگر در جمیل و بخیر و تمام شود در ماه نهم در وجود آید **مقاله دوم در**
اسباب صحرانیت و آن دو باب است **باب اول** در مزاج و آن کیفیت معلوم است که از مزاج
 در جسم مرکب از ارکان حادث شود پس کسکه فعل و افعال که میان صور و مواد متفاده است
 واقع شود و کسی که حدت و بصولت و قوت هر یک از یکدگر تنگ شود و کیفیت متوسط حاصل
 شود که از مزاج گویند و آن کیفیت در حاق و وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات
 مایل نشود و آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت را اعتدال این باشد و معتدل بالقرض گویند
 برای آنکه وجود در خارج محل است یا آنکه مایل باشد کیفیت از کیفیات و تقسیم حالی نسبت که
 بیک طرف مایل باشد و طرف آنکه یک طرف مایل باشد چهار قسم است احدی در جانبی یا ابرو یا یک
 یا در طب یا بد و طرف مایل باشد این نیز چهار قسم است احدی در طب یا ابرو یا یک
 ابرو یا بیس و این نسبت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این
 کیفیت است معلوم که بدین قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار سمت
 عقلی است اما اعتدالی محوشا اعتدال اطباء است و بیش ایشان معتبر است است که بر
 مرکب از ارکان قسطی ازین کیفیت که نسبت این مرکب اولی و الیوق بود متوفی و متصل
 کرد و برابر عدل سمت نسبت و این اعتدال نه از تعادل و کافوشنق است همچنانکه
 در سمت عقلی ملک از عدل سمت مشتق است و این را اعتدال سمت اعتباری
 شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسانی یا بحسب صنف بود مثل ترکیبی

و اکثر کتبین واقع شود

با اول
بسیار

یا حسب شخص از هر صنف که باشد یا حسب عضوی همچون اعتدال جلد و هر یک از این لقبها را یا داخل بود
یا خارج پس اعتبار است ثمانیه متصور شود اما حکما در اختلاف است که اعتدال صنف که نام آن
شیخ رئیس بر آنست که مکان خطا استوای اعتدال صنف اندر آنکه منب و روز پنجام یک آن است
و نورت کیفیت هر یک از آن یکدیگر منکر شود پس اعتدال یقاع بود و نیز معتدل آنها رند و اما نازی بر آن
است که مکان اقلیم رابع اعتدال اندر آنکه واسطه اقلیم است و تولد و تناسل آنجا بیشتر است اعتدال
حسب شخص اعتدال شخص بود از اعتدال منق و حسب عضوی گفته می شود **فی ازوه الاجزای** بدانکه گزین
چیزی در بدن روح است پس قلب پس تنی پس خون پس کبد پس طم پس عضل پس طحال پس کلیه
پس شراشین پس اوده پس جلد و سردترین آن بلغم است پس شعر پس غظم پس غفروت پس
رباط پس وتر پس عشا می پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سین پس جلد و رطب
او بلغم است پس دم پس سین پس شحم پس دماغ پس نخاع پس شربا پس تنی پس ازین
پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و این آن شعر است پس غظم پس غفروت
پس رباط پس وتر پس عشا می پس شراشین پس اوده پس عصب حرکت پس قلب پس عصب
حس پس جلد و این ترتیب جالبیوس نهاد پس بدین تقدیر جلد اعضائی اعتدال اعضا باشد و عمل
از جلد گفته است و اعتدال از جلد سبابه و اعتدال از جلد انامه و ال **باب دوم از قوت و قوت**
در عوت اطباء بر اجسامانی و فعل است و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است
یا مختص بحیوان باشد و آن قوت طبعی باشد که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل
منبت شود و مرکب از روح حیوانی است و بواسطه شراشین کجیج بدن میسر و این قوتی است
که قلب شراشین را حرکت کند با بقباس و انبساط و انروچ قلب بجزب نسیم کند و دفع و حان
حاصل آید باین اعتبارش فاعله گویند چون عوارض نفسانی متاثر شود و اثر منفعل گویند **اما**
قوت نفسانی از دماغ منبت شود و بواسطه اعصاب و جمیع بدن منتشر گردد و افاضله حس و حرکت

باذن بار تعالی و این قوت بدو قسم است مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود مدرکه امور ظاهری
 و آنرا حواس ظاهره گویند و آن پنج **اول قوت باصره** و آن قوتی است که موجود است در قاطع
 صلیبی که میان دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آید و ادراک الوان و اشکال
 بدو حاصل میشود حکمت درین آنست که محل ادراک عینین یکی باشد تا مدرک ایشان یکی باشد و این
 قوت بواسطه روح لطیف که در عصب مجوفه است بر طویتی جلید میسر است تا ادراک الوان و اشکال
 کند **دویم قوت شناس** و آن قوتی است که بواسطه روح جاری میگردد و در عصب که تشبیه بکلمه اندر است
 که از مقدمه دماغ رسته است تا ادراک را بر مشهورات کند **سوم ذالقیه** است و آن قوتی است که بواسطه
 عصبی که در زبان مفروش است و مبعوث لعاب ادراک مطعوم کند **چهارم سامع** است و آن قوتی
 که در عصب است که در سطح مفروش است تا بواسطه وصول هوا بد ادراک اصوات کند **پنجم لام**
 و آن قوتی است که موجود است در لیفات و ششها یا اعصاب که در جمیع سطوح بدن منتشر است
 تا بدین ملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشوند **دویم مدرک** امور باطنی است و آنرا حواس باطنی
 گویند و آن پنج نوع است **اول حس شترک** و آن قوتی است که هر چه بجواس مدرک می شود خودی
 بدو میگردد ازین جهت حس شترک گویند و محل او مقدم لطن اول دماغ است **دویم خلیل** است و او را
 خزانة حس شترک گویند زیرا که هر چه حس شترک یابد بدو سپارد و محل او موخر لطن اول است **سوم**
تمخیل است و او را مفرقه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این
 تصرف تیرگیب بود همچون تصرف تصوراتان بدو سربا بتفصیل بود همچون تصرف تصوراتانی
 بی سرفکره نیز کش گویند چون مطاوع عقل باشد **چهارم تنوم** است و آن قوتی است که ادراک
 معانی خیریه کند که محسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او در آخر لطن او است
پنجم حافظه است و آن قوتی است که معانی تنومیه یا مفکره که آنرا ادراک کرده باشد نگه دارد و آنرا
 مذکره گویند باعتبار آنکه چیزی را فراموش شده یا زیاده در همچون خزانة تمخیل و تنومیه است و محل او لطن

اینست که در عصب
 که در زبان مفروش است
 و مبعوث لعاب ادراک مطعوم
 کند چهارم سامع است
 و آن قوتی است که در سطح
 مفروش است تا بواسطه
 وصول هوا بد ادراک اصوات
 کند پنجم لام است
 و آن قوتی است که موجود
 است در لیفات و ششها
 یا اعصاب که در جمیع سطوح
 بدن منتشر است تا بدین
 ملاقات اجسام از کیفیات
 آن متاثر میشوند دویم
 مدرک امور باطنی است
 و آنرا حواس باطنی
 گویند و آن پنج نوع است
 اول حس شترک و آن قوتی
 است که هر چه بجواس
 مدرک می شود خودی بدو
 میگردد ازین جهت حس
 شترک گویند و محل او
 مقدم لطن اول دماغ است
 دویم خلیل است و او را
 خزانة حس شترک گویند
 زیرا که هر چه حس شترک
 یابد بدو سپارد و محل
 او موخر لطن اول است
 سوم تمخیل است و او را
 مفرقه گویند باعتبار
 آنکه تصرف کند در صور
 محسوسه که در خیال
 موجود است و این تصرف
 تیرگیب بود همچون
 تصرف تصوراتان بدو
 سربا بتفصیل بود
 همچون تصرف تصوراتانی
 بی سرفکره نیز کش
 گویند چون مطاوع
 عقل باشد چهارم
 تنوم است و آن قوتی
 است که معانی تنومیه
 یا مفکره که آنرا ادراک
 کرده باشد نگه دارد
 و آنرا مذکره گویند
 باعتبار آنکه چیزی را
 فراموش شده یا زیاده
 در همچون خزانة
 تمخیل و تنومیه است
 و محل او لطن

موفق دماغ است اما محرکه بد و قسم است باعنه و فاعله باعنه بد و قسم شهبواتی و غصبی شهبواتی که باعث
شود بر تحرک که حیث نافع و غصبی است که باعث شود بر تحرک که حیثه دفع مقرتی و این منفعت و مقر
اعم از آن است که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتی است که در غصیب نفوذ کند تا بواسطه او
عضل منبج و مسترخ شود و بقبض و بسبب آن اعصابی متحرک گردد و فاعله مطیع و طایع باعنه است و
قوت طبعی در جگر است و مرکب او روح طبع است و آن یا محذوم باشد برای لقای نوع یا ششخص یا خادوم
باشد اما محذوم که منصرف است از برای لقای ششخص عاویه و نامیه است عاویه قوتی است که در زرد مغز
می شود و اثر آن مشابه جوهر پدید آورنده و ملحق باعضا کند و نامیه قوتیست که آنچه عاویه اثر حاصل کرده باشد
در انتظار بر وضع مناسب طبع صرف میکند تا تکمال مقداری و عاویق که نوع مزاج مقتضی است برسد
که منصرف است برای لقای نوع هم بد و قسم است مولده و مصلوده مولده است که از خون صالح
و رطوبات ثانیه تحصیل نمی میکند و آن مستعد قبول صورت انسان سازد و موقع آن انبیین است
و مصلوده است که باذن خالق خود اعضا را منقل و مصلود گرداند و تجا و لقی و مفاصل آن پدید آید
اما خادوم چهار است **اول جاذبه** و آن قوتی است که در اعضا موجود است که تا آنچه مناسب و مفید
بود جذب کند **دویم ماسکه** و آن قوتی است که مجذوبه را نگاه میدارد تا ماضی در او عمل کند **سیوم نامفهم** و آن
قوتی است که آن مجذوبه را سمیل گرداند و همی آن سازد که عاویه اثر انصرف کند **چهارم دافع** و آن
قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضل باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد متذوق گرداند و کیفیت
اربع خادم این چهار اند اما حرارت باالذات همه را خام است زیرا که افعال ایشان حرکات است
و آن بی حرارت نتوان بود اما برودت باالعرض خادم ماسکه است و خادم دافع نیز باشد حیثه
متع محمل ریجی که مدد دفع بود و بریوست باالعرض خادم ماسکه است حیثه قبض و خادم جاذبه دافع است
حیثه نفوت روح که حامل قوت است و رطوبات باالعرض خادم نامفهم است حیثه تسبیل و نفوذ
و حال غذا و خادم دافع بود حیثه تسبیل و تغذات و جاذبه و ماسکه و نامفهم و دافع خادم عاویه اند

وغازیه و نامیه خادمان مولده اند و الی و الی **مقاله سیوم در اسباب علی صحت** و آن مثل است بر نفوس
و در باب **اما مقدمه در بیان اسبابی** که بعزت الطیامند اول و منقسم بدو قسم است بدانکه گویند
سبب است که اول او موجود شود پس از و حالتی از احوال بدن حادث کرد در سبب و او را
مغیره گویند یا از اسباب او حالتی از احوال موجود لازم آید از حافظه گویند بدانکه هر حالتی را از احوال
است مادی و سابق و در اصل برای آنکه یا سبب بدنی بود مثل خطمی که موجب حالتی کرد یا غیر بدنی
همچون حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارج گویند و یا همچون عقرب و مسخ و آنرا غائی
گویند سبب غیر بدنی و او را مادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی شود همچون
اعتقاد که اول حاصل شود و سبب عفتوت بود آنرا سابق گویند و اگر بواسطه سبب حالتی شود آنرا
واصل گویند همچون که عفتوت سبب جمعی شود بدانکه فعل تا نثر سبب بالذات بود همچون تبرید آب در
بالاستعمال آن و یا العرض بود همچون تشنجه آب سرد بجنس حرارت و هر سببی از اسباب غائی است
که اگر بقاعده از ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم یا مقصد طبیعت بود همچون
فصل و غرق و تفرق القفال یا مقصد نبود همچون نفخی یا قناب و استعمال لیس شروع کنیم در اسباب
ضروری **باب اول در اسباب ضروری** و او را ازین جهت ضروری گویند که مادام انسان در حیث
باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموم در در حالت صحت
و مرض و این اسباب شنش اند زیرا که اگر در نفس مر شود اعراض نفسانی است و اگر در
روح می شود هواست و اگر در اعضا می کرد و اگر این عووض بالذات است ماکول و مشروب
و اگر با العرض است فقرات و احتیاس و اگر روح و عضوی هر دو می شود اگر بی شعور باشد خواب و بیداری
و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی مجموع در شنش فصل گفته شود **فصل اول در بیان هوا**
بدانکه هوا محیط است با بدن محتاج الیه است از حیث ترویج و تعیل روح یا تشنجه آن در دفع فصل
و حالتی در هوا همچون باندون می رود موجب تقویت و ترویج روح میشود و سبب حرارت روح می خورد

و در خان میگرد پس بیرون می آید بهترین هوا است که صافی بود به بخار و دود نیاخته باشد و از
 موضع اجامی و خنثی و مقابله از مایل دریه مثل پیاز و کتند تا و جرجیر و کرنب و از معادن زردیه
 مثل کبریت و زنج و اشجار معده همچون انجیر و جوز در بود در میان سقوط و جدان محبوس نیشند
 مگر وقتیکه هوارات اعدام حادث شود و موجب و باگردن لغو و باله منها که در آن وقت هوا محبوس
 بهتر است از هوا کشاده و تغییرانی که هوارا حادث شود طبعی بود یا غیر طبعی یا مقصد طبع اما از تقریب
 طبعی است که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هواند و پیش همچنان هر فصلی عبارت از سه
 اقسام است در ربیع از فلک جناب از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله
 صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول حیدر تا آخر حوت نشتا اما نزدیک اظهار
 ربیع است که هوا معتدل بود و در حرارت و برودت و در اشجار و شکوفه نشنوما ظاهر شود
 و خریف زمانی است که در مقابل ربیع باشد و تغییر اشجار و شمار و سقوط اوراق ظاهر شود و نشتا
 آن زمان است که سرما غالب شود و صیف نگاه که کر ما غالب گردد و نشاید که فصول طبیعی
 و فصول همچنان موافق بود و نشاید که تقسیم و تاخیر کند اما هوار ربیع چون طبیعت خود باشد عادل
 فصول باشد و اقرب زمان اعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود و خلاطی
 که در بدن بواسطه برادر نشتا بسته باشد در ربیع بحرکت آید بهترین ربیع است که معتدل بود و باران
 باعث ایل آید اما هوانا است آن چون طبیعت خود باشد گرم و خشک و موجب تحلیل روح و اخلاط
 گردد و اگر حرارت با فراط باشد موجب کثرت و حرمت وجه و شدت اشتها بود و اگر مفرط بود موجب
 صفت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی باشد و بهترین صیف آن باشد که هوا صافی باشد ابر
 و بخار و باران نباشد و کر ما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون طبیعت خود باشد سرد
 و خشک بود و او را بدترین فصل نموده اند ازین جهت که در مقابل ربیع افتاده و او موجب ترند
 اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات معتدل بود و بهترین خریف است

بیانات
 حمل جوزا و غیره در ربیع
 که در میزان نوای در ربیع
 که در سرطان و سنبله
 که در صیف گرم و خشک است
 که در قوس و حوت
 که در میزان و حوت را
 که در میزان که در ربیع

که باران بسیار آید با باد و شبها که لغبات سرد نباشد و پیشین گاه لغبات گرم بود اما هوای زمستان
 چمن طبعیت خود باشد سرد و تر باشد و موجب تکالیف و عدم تحمل بود و اگر برودت بر طوبیت لغبات
 آید موجب اشتها و تقویت قوی و سلاست افعال بود اما با امراض بارده نیز حادث شود و اگر طوبیت
 بر برودت غالب آید موجب اسهال و استرخای اعصاب و نزلات بود و زیادتی بلغم بود و امراض
 رطوبی بود بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغییرات غیر طبعی
 که مضاف طبعی بود و لاحق هوا کرد و بواسطه امور سماوی و ررضی بود که با نسبت و فصل طبعیت
 خود مانند چنانچه مثلاً ربيع بهوای شتا که دریا صیف بهوای ربيع و بالعکس اما امور سماوی مثل التماس
 و قرانات کواکب و کثرت درری فوق الارض و انکشاف او و عدم آن بود و امور ررضی شش است
اول آنکه بواسطه عرض بلد باشد و عرض بلد عبارت است که قریب و بعد که بلد از خط استوی باشد اگر
 بلد قریب به محاذات احدی النقطتين المنقلبین بود یعنی نقطه صیفی و شتاوی در شمال و جنوب آن
 بلد باشد در عاقبت سخونت بود و اگر این محاذات دو بود و اگر خط استوا قریب باشد معتدل و الا با
دوم بواسطه وقوع بلد باشد اگر کند بود یعنی مرتفع بار داشته و اگر غور باشد گرم **سوم** آنکه بواسطه مجاورت
 جبال بود و این بجزو یکی آنکه جبل بالذات موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت
 شود چنانچه در جانب شمال یا مغرب کوهی بلند باشد و چون اقباب بر و تابدا اشعه به بلد منعکس
 می شود و بالعکس آن واقع شود موجب برودت و دوم آنکه جبال موجب هیوب ریجی از ریاح یا مانع
 یکی از آن شود و موجبات آن گفته شود پس تغییر کیمب جبال در هوا حادث شود با العرض **چهارم**
آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تیرید و اگر جنوبی بود سخون
 و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر غربی تغلیظ فقط **پنجم** آنکه بواسطه هیوب ریاح بود ریاح مشهور
 چهار است شمالی و آن بار و یا بس است و موجب تقویت قوت و فهم اشتها بود و اصلاح هوا که
 کند اما اعصاب اعصابی را مضر بود و جنوبی حار و طلب است و موجب انقباض مسام نمون

این کلمات در کتاب
 طب و جراحی
 در فصل
 در بیان
 در بیان
 در بیان

اخلا و در خای قوت و نقل جو اس صداع و حمیات بود و صیاح معتدل است و در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت تقویت بدن و تعدیل مزاج بود بهترین آن باشد که در اول روز آید و در وقت
باد صیاح از طب و اغلظ بود و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر سکنی که بهیوب ^{در وقت} ریاغ یکی
از آن ریاغ در و اکثر باشد هموار آن موقع بحسب طبیعت آن رخ متغیر شود **ششم** که بوی اسطه تربت
بود هموای بله سحر سرد و خشک بود و از عفت دور بود و هموای بله شوره زار و رملی گرم و خشک
بود و طبیعی مایل بر طوبت بود و صبحی و سلم بود و نیز عفن باشد و تغییر هموای موقع بحسب قرب
معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن باشد و بیاید آنست که بهترین او ضاع بله معتدل
است در ارتفاع و انخفاض و بهترین باد نامشمال و صبا بود و خانه بالیده که مهیب این دو برج است که
بود مهیب جنوب و در بوسه و این در موضع باشد که اعدل بقاع بود و الا بمثل که عکس این معتدل
است بود و اما تغییرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود در دو قسم است یکی آنکه تغییرات و فساد در جوهر
هموای پیدا آید و آنوقتی باشد که هموای بساطت خود نماند و بسبب اجزای مائی و بخار دغائی که بواسطه
مجاورت بطایع رید و خنادر و اجام و مقایر و حیف و قلی هموای مختلج شود و هموای متعفن
سازد و موجب و یا گردد و پیشتر در آخر تابستان و خریف حادث گردد و فساد و بیاید و مرثیه است
یکی که موجب لغت مزاج و فساد آن شود بواسطه آنکه هموای رطوبات را متعفن گرداند و مرتبه دوم آنکه موجب
هلاک حیوانات و نباتات شود زیرا که چون فساد هموای نباتات اثر کند بر آنه انسان و دیگر از آنها
غذای سازند بر مایه که از آن حاصل شود بسبب فساد تغییر مزاج گردد و مقصود تمامی شود و موجب هلاک گردد
قسم دوم آنکه تغییر کیفیت هموای پیدا آید بحسب که موجب فساد رزق گردد و این تغییر یا موافق مزاج فصل بود یا خلیف
که موافق تابستان در موضع معین بجز زیاد شود که فساد هموای که مخالف مزاج فصل بود همچو مهر که در
تابستان پیدا شود و موجب فساد هموای گردد و فصل **دوم در کلمات لغتانی** که آنرا مواضع لغتانی گویند و آن
موجب تحریک روح گردد و این کلمات بحسب خارج بود یا بحسب داخل اگر بحسب خارج حرکت و اگر این

غضب
 بزرگ که غضب
 است بیرون مانع در غضب از خون
 بارون بسوزد و در غضب از خون
 روانه و فتنه در غضب از خون
 از کوه در غضب از خون
 این دلیل بر اینست که در غضب از خون
 بارون نیز بسوزد از غضب از خون
 از این جهت است که در غضب از خون
 این در غضب از خون
 از غضب از خون
 از غضب از خون
 از غضب از خون

شود موجب تحلیل شود و شاید و لغزشی و موت انجامد و فتنه غضب بود و اگر تدریج بود لذت و فرح
 و اگر کجیت داخل حرکت کند اگر دفعه بود و فرح اگر تدریج بود غم و حزن و آنچه از هر دو جهت بود اگر
 اول بر داخل حرکت کند پس بخارج محال بود و اگر بالعکس این بود هم و تفرق میان هم و غم نیست
 که هم در هر دو که هنوز حادث نشده و غم در هر دو که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوار الطراج بود
 و از تفرق تابع عوارض بود و تصورات لغزانی نیز موجب تاخیر و انفعال میکرد و چنانچه گفته اند در حالت
 مجامعت هر صورتی در حیالی مجامع آید لطفه بدان صورتی منقل بود از تصورات آن محمولات و مشابه آن
 کندی دندان پیدای شود و از تصورات جزئی که از آن خوف و فرح حاصل شود تغییر نفس ظاهر شود و الله
 اعلم **فصل سوم در حرکات و سکون بدن** اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات
 بقایای غذا و نفث بدن و انفتاح مسام وجودت و سهیم و ششها و انتعاش حرارت غریزی بود
 و حرکت از اسباب مغیره بدن است اگر تاخیر و مختلف بود و کجیت است و ضعف و قلت و کثرت
 و حرکت ما دام که بجا فرایند رسد موجب تحلیل فضلات کند و چون در بدن و روح و مسام
 حرکت شد یکسبار باشد تاخیر زیاد از تحلیل کند و آنچه کثیر باشد و شدید نبود تحلیل زیاد از تحلیل کند
 و کجیت مقارنات اموری چند مختلف شود مثل حدادی حرکتی که مقارن آتش است تحلیل او بیشتر بود
 سکون تدریج بود سبب آنکه جز که موجب انتعاش حرارت بود و منفی است و تدریج نیز کند از جهت
 اجتماع رطوبات و متع تحلیل و سکون و موجب آن باشد و از جمله حرکات ریاضت است که انسان را
 مضطر کرد و اند نیز نفس غلیظ متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل بیاده رفتن و در کشتی
 و کشتی رفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرانت یا و از بلند اعصابی صدر را و از بلند کوشش را
 و نظر در سیاهی دقیق چشم را و اعتدال در مجموع هم موجب صحت باشد و از طرف دیگر مفر بود تدریج آن حفظ
 در صحت گفته شود انشاء الله تعالی **فصل چهارم در خواب و بیداری** خواب بمنشأ سکون بود و در
 حرارت غریزی متوجه باطن شود جهت تفریح و منضم جز که آنرا استعدا آن باشد که منضم شود و انقباض

قوت طبعی کند و تخلیص بدن از فضلات و استراحت قوت نفسانی گردد و از اذیت اعیان و اقراط
در موجب تبرید بدن و تبلیغ نفس و تهیج و جبه و ضعیف اعصابی و قوت نفسانی کتبه و
کند و سبب نقصا عند تجارات شود و اشتها پدید آید و رنگ تپاه کند و از خواب روز پستتر این افعال صادر
و بیداری مشابه حرکت است و موجب اصداد خواب و افزا در و موجب احتلاط و خفت عقل و صداع
و خفقان و احتراق احتلاط و نقصان مغز بود و از آن امراض سوداوی تولید کند **فصل نهم در ماکول و غیره**
بر آنچه چیزی که در بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و افعال پیدا شود از ششم قسم بر حسب
باغذای مطلق یاغذای دوائی یا دوائی مطلق یا دوائی معتدل یا دوائی سسی یا سیم مطلق اماغذای مطلق است
که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر گرداند متغیر که خارج از طبع باشد و مشابه بدن نشود و غذای دوائی است
که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند کیفیت مشابه حسن او شود و غذای او بر دو است غالب شود
دوائی غذای گوشت دوائی مطلق است که از بدن متغیر نشود و بدن متغیر گرداند و مشابه بدن نشود و دوائی معتدل
است که از بدن متغیر نشود و بدن متغیر گرداند و مشابه او نشود و دوائی سسی است که از بدن متغیر نشود و بدن
را متغیر گرداند و مشابه او نشود و دوائی سسی است که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و مشابه او بدن کند
و اگر حار باشد تجلیل روح و اگر بار بود یا تجامد و موجب هلاک شود و ماکول را بر دو قسم دیگر تقسیم کرده اند
اگر از آنچه در بدن میشود کیفیت فقط بود و آنرا دوائی گوشت و اگر مجامده فقط بود آنرا غذای گوشت و اگر
بصورت فقط بود ذوالحیثیت گوشت و اگر این ذوالحیثیت اگر کمی موافق تریاق گوشت و اگر قدر موقف
بود فادتر گوشت و اگر مخالف طبیعت بود سسم گوشت و اگر از آن کیفیت و ماده بود دوائی غذای گوشت
چون خیار و نار و مانند آن باشد اگر کیفیت و صورت بود دوائی ذوالحیثیت گوشت بدانکه غذا
منقسم میشود بطیغ و کسیف و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء معتدل بود و هر یک
از این کسین الکیموس و دوائی الکیموس و معتدل و این مجموع سه است و سهت قسم بود حاصل آن
از فرب سسه در نه و لطیف آن باشد که در خون رقیق و سهیل الافعال و سریع الاستحاله حال

شود مثل آب کوشن و شراب و کسب آن در دمی غلیظ لطیفی الاستحاله حاصل شود مثل کوشن کاو
و باد نجان و کنیز غذا آنتست که اکثر از دستخیزل بخون شود چون کوشن بره و زردی بپخته و قلیل ^{الغذا}
بعکس این مثل قبول رویه و اشربه فواکه ^{ایضا} بد آنکه غذا چون ور در بدن کشت تا چار او را میدانی
و مرفقی باید تا صلاحت قبول مضم و نفع در رو پیدا آید و در مجاری شقیقه نفوذ کند و آن چیز که این
از و حاصل آب باشد یا آنکه تواید دیگر نیز است مثل محاضرت رطوبت اصلی و لغتارت و مطلقا
لون بدن و تیرید و رطوبت اعصابی و لطیفه حرارت و منع عفتون غذا از بدن بکیفیت و
کسیت تاثیر می باشد تا نیر که کیفیت بود آنتست که بدن را گرم کند بواسطه آنکه غذا دستخیزل در مضم
و دم سخن است و تاثیر می که بکسیت بود آنتست که زیادتی غذا موجب برودت بود زیرا که تیرید
حرارت غیر نیز است که در بین و فضلات مختص شود چنانکه در حسب ران از بسیاری روغن حادث
شود و این حرارت چون منغض شود موجب حرارت غریبه شود و نقصان غذا موجب تحول
ذبول حادث شود زیرا که بدن محتاج است بدال با تحلیل و چون در دم از آن میشود که تحلیل مرفقه
باشد ذبول حادث شود و آب غذا نشود و افزا دور و موجب ضعف اعصاب و توانست
بود تیرید این آب چشم است که بر کل خاطرش با برکتها اگر کرد و متعج آن بود و باشد از
لیند مخری باشد و تیز و زود گرم و سرد باشد و زود گذر و صاف کرد و باد شمال و باد صبار
بدان وزد و آفتاب تابید و هر چه در رو بکوشانند زود مهران شود و موجب نقل معده نشود و یک
بار نوشیدن تشنگی نیشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف
خصوصا در تابستان که از ابر باران اما از این جهت که رطوبت و لطافت زود متعفن
و اصلاح آن طینج است و آب کار نیز تقیل بود و آب چاه از آن اقل و مفر بود و آب تیزی
و اجام مفر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود لغتوت احشاء کند و شبی منع سیلان و لغت دم
کند و نوشادری مطلق و مجالی بود مرفقی و فیهی لغتوت معده و حشاء و دل کند بورقی و مایع نرال

آرد و کبریتی طبع و تنقیه جلیه کند و آب گرم مفید بود معده و غاسل و محاسن آن بود و قولنج را بکند
و طبع نرم کند و آب سرد مقور معده و سینده و تنهوت و مسکن عطش کند و آب برت و نوح اعضا اعصابی
را مفید بود **و البضا قسم دوم در شراب** اگر چه در کلام مجید بر منع و تجریم آن نازل گشته و بسیار تریب او در جمله
کباب است و اخبار واحدیت در حیثیات آن وارد شده است اما چون طبیعت در معالجات بدان
محتاج میشود مخصوصا که شش نیز بشرطی مخصوص تریب حضرت فرموده اگر خلاقی در آن شروع نماید
و دلیل مناسط طالب منفعت اند و او در حضرت نیز بسیار است بنا بر این مقدمه در انواع کجیب
زمان و طعم و لون و رایحه و قوام شروع اما کجیب زمان بدانکه از ابتدا ظهور رسک تا شش ماه حکم
نمود اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط گویند و بعد از سال حکم گنم دارد و شراب نوعا بسیار در بد
و فربه کند و مناسب محرو و اوقات حاره بود اما کجیب را زبان دارد و اسهال و نفیج از نو کند و گفته
زود نفوذ کند و تطبیق و تقطیع اخلاط کند بلغمی مزاج و امراض بارده را مفید بود و حواس را قوت دهد
و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون شیرین شراب احمر تا صبح است پس با قوتی
و آنچه زود حار و کم غذا بود و زود نفوذ کند و حار آرد و امراض تکیو غذا دهد و ترطیب کند اسودترین
النوع شراب بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقور و مقطع بلغم بود و در کوارد و حیک و سب زرا
مقر بود شراب تلخ حار بود و زود نفوذ کند و اعضا را مفید بود شراب غایت تقویت معده
و احشا کند و تقهالات سیر را مفید بود و حامض دیر مستی کند و منقن غایت بد باشد و موجب آد
بود اما باعتبار شراب قوام غلیظ دیر تر کوارد و سده آرد و رقیق و صافی که از هر نوع با نند تکیو بود و سکر
و حار آن زود زایل شود غلات غلیظ اما تنبیدی و زیمی حکر و معده را مفید بود لیکن قیق و تیج و صفرا
پیدا کرد و شبانی گرم و تر است و سخن بود و علی حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و او در آرد و و جمع تفاهل
را مفید بود اما صدام و تب آرد و خرمائی مفید و مغلظ اخلاط بود و در یاج و سودا از نو کند اما
سختین بدن کند و آنچه از خوب مثل آرزو و نوح سازند کجیب مزاج و طبیعت آن مختلف بود

و در آن منفعتی نباشد و موجب مفرت نباشد اما اسکا که اما منفعت شراب ترش می کنند
 که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نسبت که در او است و این منفعت یا نفسانی بود یا بدن منفعتی
 که نفسانی است سرور و نشاط و ازالت افکار فاسده و عفت و شجاعت و سخاوت و منع و حمت
 و دفع سود العلق و وجود ذهن و ذکا و صفای خاطر بود اما آنچه بدنی بود تحسین لون است و
 پرافت و اشراق آن و العاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و محارمی و نفویتی مهم و تکثیر و
 تلطیف دم و ترقی و تصفیه اخلاط و استیالت بلیغم بخون و کسر قلبه سودا و معاونت طبیعت و دفع
 فضلات مثل بصری اسهال و عرق و ادرار اما مفرت او است که از لاده عقلا و میکند که اشرف
 مخلوقات و النفع کفونات و تمیزات آن از دیگر حیوانات آردست و قوی را الضعیف میکند و منع
 ادرار کفشی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و رخا و اعصاب مفاصل و حدود غفلت
 و بیست و نسیان و عیش و تالیخ و تغیر کلام و صوت و شکل و نقل حواس و غیر از آن از اولی که کند
فصل ششم در احتیاس استفرغ بدانکه اعتدال در استفرغ و احتیاس موجب حفظ صحت است
 و استفرغ موجب تیرید و تخفیف و تحول بود و احتیاس مفرت موجب عیب و عفت و تولد حمیات
 است و سقوط شهوت طعام بود و احتیاس جزیر که در نشان او استفرغ بود از او امر اولی و اولی
 و تفرق الضال و حمیات و القذاع او عیب حادث و بدن و حواس را تقلیل کند چون استفرغ
 متعاده جماع و حمام است در آن شروع می رود اما جماع فعلی است که بر صحت و قوت و جمیع
 افعال و قوای موقوف است زیرا که مبداء قوت حمید و یا عتد و شهوانی است و محرکه که تقدید
 آن عضلات میکند و قوت حیوانی ارسال حرارت و روح و روح بدن عضو کند و قوت طبیعی
 تولید ماده منی و احوال آن و دفع آن میکند و انشیان خود مخصوص این فعل است یا بر این باید
 که درین اعضا هیچ نوع امراض نباشد و جمیع افعال که بر هر یک متعلق است بر تهرج طبیعی و در
 شود چه پرافتی از بنویسب ضعف انقیوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و حسن وضع و احوال

استعمال کند موجب انتعاش حرارت غیریزی و تقویت اشتها، و دفع وسوسه و
امراض سودای و مرطوبی بود و دفع امتداد و ثقل بدن کلال جواس و ترک آن موجب حدود
اضداد آن شود و افراط از آن موجب ضعف قوای و قبول بدن و امراض یارده شود و عضلانی
عضلانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین است بواسطه هوا و ترطیب است بواسطه الت و
استعمال حمام و الفعالت بدن از آن کجیب میوست و اکثراً سه مرتبه دارد و همیشه اول میرو
و مرطب بودیت دویم سخن و مرطب است ببت سیوم سخن و محقق است و استعمال حمام
اگر باعتدال بود موجب تلخ فضلات و دفع آن و تقویت مسام و تغذیه و تسهیل بدن و انعاش
حرارت غیریزی و شهوت غذا و ملین جلد و دفع کلال و ضعف بدن بود و ترک آن موجب اضرار
این بود خاصه اگر معتاد بود افراط در استعمال موجب ضعف قوای و عدم شهوت جماع و انقباض موله
بعضاد و ضعف کرده و استعمال آب سرد موجب تیرید و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و توانی
و حرارت غیریزی بود و مناسب مزاج خارجی چون محوری مزاج باشد و الله اعلم بحیج الامور
باب دوم در سبب غیر ضروری شمل بر دو فصل است فصل اول در سبب محققه سبب ضروری و آن سخ
استان و انقباض و عادات و فصاعات و ارواح خارجی از آن جمله است که او را تا نیر در احوال
بدن بیشتر است چنانچه بعضی اشخاص درستی ضعف و مرخص باشد چون انتقال سینی و کبر قوی
و صحیح کرد و بالعکس چنانچه محوری مزاج در سن کمول گردد و سرد مزاج بعکس این بود و در جا
سن چهار است اول سن نموا و آنرا سن حدانت گویند و ایتاد این سن طفولیت است و آن
زمانی است که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی و آن بعد از تنهوش بود و قبل
از بیخت شدن اعضا بعد از آن سن ترغیر بعد از آن سن غلامیه و آنرا نایق گویند و این
قوت بلوغ باشد بعد از آن سن فتانیه یعنی سال که سن شباب است دوم سن قوت
آنرا شباب گویند و اول بعد النقصانی سن تموی باشد قریب بحیل سال و حرارت در صبی بواسطه

کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب قدری بعجلت قلت شدیدی نشود چنانچه بنیم تر و خشک را
 علمده مستعمل کرداری در نارین متساوین در کمیت و نه در کیفیت سیوم سن که هکولت و الوعد
 از انقضای سن و قوف تا قریب شصت سال بود درین سن حرارت در نقصان و بیوست
 در تراید بود چهارم سن سخوت و آن از انقضای سن که هکولت بود تا آخر عمر درین سن بیوست
 غالب میشود و برودت بسبب رطوبات غریبه زاید و این مجموع که گفتند بحسب اغلب بود اما
 بحسب مواضع و یلدان متفاوت کرد و چنانچه گویند در همیشه و نکلی را انسان تا سی سال و چهل
 سال منقضی میشود اما احتیاس مزاج دکور بر حرارت و بیوست مایل بود و مزاج انات لطیف
 و برودت مایل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل و اجد من الذکور نیست بکل و اجد
 من الاناث چنین بود اما ساعات هر سه از آن موجب امر شود و مثل آنکه صاعی که مباحثی را
 در آب باید بود همچون نصارت موجب ترطیب شود و صاعی که مجاور آتش باشد موجب سخن
 و تخفیف بدن بود و افراد در آن سبب کثرت تحلیل موجب ترید شود و صاعی که مجاور کل باشد
 موجب بیوست کرد و مثل کلکار و نیز در کر و طیبانی اما عادات از آن جمله است که ترک آن معزاج
 کرد در اعمال او حافظ صحیح استقامت مزاج بود اما عادات مذموم مثل آن که کس عادت
 بخیز کرده باشد که موجب سردی و مواد بود اگر بجای از آن دفعه باز آید موجب فرود تغییر مزاج شود و بدین
 از آن باز آید و ازین حیثه گفته اند که العاده طبیعت خامسه اما واردات خارج مثل ضما
 و اطلیه و کمادات و مشمولات حاصل میشود از دیگر آن نمی شود و آنچه اطلیه است بواسطه مناسب
 با روح و کسرت لغو مقهور صحبت بود و آنچه گرم است بالعکس و از آن جمله نفعی با مناسب است
 که موجب تحلیل رطوبات استسقا بود و صلاح بار در امقید بود و همچنین اندکان در اصل گرم
 امراض رطوبی را نافع باشد و استسقا در زیت تشنج و اعیار امقید بود مثل اشراب سرد
 بر روی موجب انعاش قوت و از آن کرب و لمب و غشش میشود و مقصود که یا کلاب باشد

نقل دوم

فصل دوم در تعدیه اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر
یا بدنی همچون حرکت در ریاضت و ملاقات مستنات از اغذیه و ادویه خواهد کسب داخل بود خواه
کسب خارج و کائف مسام و عقوبت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و
استعمال بردات داخلی و خارجی و فحاحیت اخلاط و افراط در استعمال مستنات و افراط در تقلیل
و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مطبات بود و کثرت اکل یا وجودت مفهم و سکون و نوم و خنثا
محللات و محففات بافراط بود و اسباب بیوست استعمال محللات مفرط و محففات بافراط
کسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مطبات و مولدت اخلاط رطوبه زویه
بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملو و پوار نرم و اسباب خنثت ملاقات
محللات و محففات بافراط و قابضات بود داخلی یا خارجی و اسباب اشفرانغ قوت دافعه
و ضعف ماسکه و دنت ماده و توجیه طبیعت بد النظر بود و اسباب اجتناس شدت ماسکه و ضعف
دافعه و غلظت و لزومت ماده بود و توجیه طبیعت لطیف و کبر و اسباب فساد شکل تصور رصوده یا
ردات منی بود و اصل خلقت یا ردات انفصال از رحم یا ردات تقمیط یا سرعت حرکت طفلت
در وقت خولیش یا فربه و سقظه و مثل آن بود و اسباب حدودت جیز غلظت بود در مجاری از
خلط و سفلی بالتمام نفی یا الطباق مجاری بواسطه عناغنی یا بیس مجاری و اسباب التواء مجاری
ضعف ماسکه یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفهم یا فربه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت
ماده و شدت قوت جاذبه بود و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا
ضعف رصوده بود و بعد از خلقت کسی از اسباب خارج بود مثل ناکل و قطع و اسباب فساد وضع
ببقارت عضوی بعضوی مثلک شیخ یا استرخاد یا انتر فرجه یا ولاد بر بود و اسباب تفرق انفصال
از داخل ماده اکال یا متحرک بالذراع بود یا امتلاز محم یا شدت دافع بر مجاری طبع یا حرکت عقوبت بود
یا انفجار رومی بود از خارج مثل قطع سفک کشیدن بر سمان و سوختن یا آتش یا اسباب فربه حاضی

بود که منقح شود یا ورمی که منقح کرد و یا بسبب که متاکل شود و اسباب ورم ابتدا از اخطای بازو
 ریجی یا مائی بود و قوت عضودانق و ضعف عضو قایل بالساع مجاری یا وجع سندی بود و اسباب
 خلق شاید که بدنی بود مثل قیل که از رطوبت مزید پیدا شود یا امر خارج بود مثل ضرب و سقطه و اسباب
 وجع که عبارت از احساس و منافی بود حیث هونان داسود مزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون
 اوجاع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز مختلف و متعدد است و اوجاع مشهوره پانزده بود
اول حکاک است و سبب آن خلق جلیف یا مالع بود **دوم** خشن است و سبب آن خلقی خشن بود
ثالث است و سبب آن ماده تیز بود یا ریجی که ممد و غشا بود از حیث عوض **چهارم** محسوس است و سبب آن
 خلق جلیف یا ریجی بود که ممد و غشا یا عضل از حیث طول **پنجم** ضایع است و سبب آن ماده
 ریجی بود که جامی عضوتناکت **ششم** منقح است و سبب آن ماده ریجی بود که میان عضل و غشای او
 حادث شود **هفتم** ناکست و سبب آن ماده ریجی بود که میان غلظ و غشا از او حادث شود **هشتم** زخم
 و سبب آن ماده بود محکم و عضل یا غشا **نهم** ناقص است و سبب آن ماده غلیظ یا ریجی بود که
 میان طبقات اعضا واقع شود **دهم** مسلی است و سبب آن همین سبب ناقص است و فرق
 میان او و ثانی است که ماده ثانی را لغو می بود و جهان محسوس شود که عضورا سوراخ میکند
 و ماده مسلی است که در آن موضع مجری شود **یازدهم** خرد است و سبب آن بار بود یا انداز یافت
 روح لغفانی **دوازدهم** ضربان است و سبب آن ورمی حار بود در عضوی حساس **سیزدهم** اعیان
 و سبب آن یا تعب بود و اثر اعیان تعب که می تواند یا خلقی عمدتاً اعیان تعدد کونند یا خلقی لا اذ اثر
 اعیان قروچی کونند یا سبب ریجی بود اثر اعیان ریجی کونند **چهاردهم** لا اذ است و سبب آن خلقی
 حار بود **پانزدهم** نقل است و سبب آن ماده بود که در عضو غریب حساس که از غشا متصل است
 یا غشای که در آمده باشد بواسطه انجذاب غشا نقلی کند یا ورم بود که در عضو حساس واقع شود
 و حس عضو را باطل کند همچون سرطان لغو زباله منها اسباب و جمع قطع سبب موجب بود محلات

اسباب
 ساین دو چیز باو
 قارش ساینور
 ناموارم با برحت
 وجود سوزان باشد
 اعیان
 خنول از
 خدر و عروق
 خد و رضو و کاسه
 ناخوش رضو و عضل
 وان مفتوح و عضل
 خزان و نقل ناقص
 وان سکن و اصل
 ۱۳
 با این و محسوس است
 ۵ احدی که در عضو
 سوزان یا بعد از اجتناب
 سوزان می کنند

یا محسوس

یا مخدرات و خواب نیز از سکانات و جمع بود و بحقیقت مسکن و جمع قطع سبب است ایستادگی
و امتداد از دو بیرون نیست یا امری خارج بود مثل استعمال طبابت با توفیر لطوبت و فضیلت او و جمع
تحلیل یا امر داخلی بود مثل باغمه یا داغ یا نذت ماسکه یا صیقل مجاری اسباب ضعیف
النوع است زیرا که این سبب یا در و جرم عضو شود یا در در و جرم یا در در و توت اگر در و عضو
بود سود المزاج بود سود ترکیب و تفرق اتصال بود اگر در و جرم بود سود المزاج بود و تحلیل کثرت
استفراغ و اگر در و توت شود مانع کثرت صدور و فعل از آن فوت بود اگر اعتبار اسباب البعیده کند
فنا هم او با یوکل و نیز از اسباب ضعیف بود اسباب حرکت غیر طبعی یا بر مضعف بود چون غش
یا لب یا بویستی متشنج چون فواق یا لب یا فضول موزی تیرید چون ناقص یا موزی بلع چون تشنج
یا ریج که طالب خروج بود چون اختلاص **مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات** و این مقاله مشتمل
در باب است **باب اول در احوال و اعراض** بدانکه احوال بدن انسان بنده سبب حالتی است
صحیح و مرض و حالت ثالثه اما صحیح بیاتی طبعی بود که بوجدان افعال از بدن انسان سلب است
صادر می شود و مرض یعنی غیر طبعی بود که بواسطه آن موجب افعال بود و حالت ثالثه یعنی
بود که حد صحیح بر و صادق آید و نه حد مرض زیرا که حالت است که افعال مطلق سلب نیست چون
شیخ و طفل و ناته و سکران یا صحیح مرض هر دو مجتمع بود و وقتیکه واحد نسبت یا مختص واحد و دو
عضو همچون حال عور یا در شخص مجتمع اند اما در دو جنس چون صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت
خلقت یا مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت چون شخص که در تابستان یا در سن شبان
صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بالعکس این و با شیخ رئیس در میان ایشان
و اسلحه نیست و بر تقدیر نبوت و اسلحه در حدیکه و گفته است خلل نیست اما عرض بیاتی غیر طبعی
که بواسطه مرض موجب آتی شود و او تابع مرض باشد چون صداع و تشنجه که عرض نفس خود مرض باشد
که عرض سبب مرضی باشد همچون وجع قولنج که سبب است و میشود و باشد که چیز سبب هم عرض هم مرض

چون حمی و سعال که عرض ذات الحین باشد و چون مستحکم شود و نفیس خود مرضی باشد و سبب الصداع
 عرق میشود و بوی که افتضار حرکت عقیقه و سکل که عرض آن در شنش است و سبب ضعف معده می شود
 و نفیس خود مرضی باشد بر آنکه مرض مفرد بود یا مرکب و مفرد است **جنس اول** امراض سوء المزاج باشد
 و آن هشت قسم است که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساج بود یا مادی **جنس دوم** در امراض
 ترکیب آن چهار قسم است امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع **اما امراض خلقت چهار قسم است اول** مرض
 شکل و در او آنت که شکل عضوی از مجرای طبعی تغییر شود و حجت که مفرد بود مثل اعوجاج مستقیم استقامت
معتوج دوم امراض مجاری یا آنکه فزوح شود مثل الساع عصبی مجوی که موضع نوج چشم است یا آنکه کرد
 مثل خناق که خشک شدن منافذ لیس است یا آنکه کرد و مثل الساع عروق کبد و قیوه **سوم امراض حیا**
 یا آنکه بزرگ شود کسب انبیین یا کوچک کرد و چون صغر معده یا خالی شود چون خلوتجا و نفیس قلب از دم
 در فرج مسلک یا متالی و منند شود چون مرع و سکه **چهارم امراض صفای** و آن تغییر سطح عصبو باشد آنچنانی
 طبعی یا آنکه عضو یک در نشان او آنت که خشن باشد او را ملاستی حادث شود و چون ملاست معده و اعصاب
 بالعکس مثل خنوت و تصویره اما مرض مقدار زیادتی عضو خاص بود چون غظم اللسان و در الفیل
 و بزایدتی عام بود همچون سمن مفرط و بقصانی خاص بود همچون ضموا انسان و عام بود همچون ترال
 مفرط اما مرض عدد زیادتی عدد طبعی بود همچون سلع یا نقصان آن در اول خلقت باشد اما مرض
 وضع چون زوال عضو بود و از موضع خود بجمع یا غیر طبع **جنس سوم از امراض مفرد** تفرق الصال است
 این مرض بحسب موضع مختلف بود و تفرق الصال اگر در طبع باشد خشن و سبب میگویند و اگر در طبع باشد
 جراحت گویند اگر متفاد مننده باشد فرج گویند چون تقادم شود ناسور گویند و اگر در عظم واقع شود
 باشد که گویند و اگر عرض بود صدع گویند اگر بطول بود تفرق الصال در غنوت اگر عرض بود گویند
 اگر بطول بود نقشت گویند و در عصب شقی و شخ گویند و در عروق نیز شق **اما مرض مرکب** که اقسام
 امراض حادث شود چون سسل مثلا که از جمیع ذوق و قریه مرکب است و تسمیه بعضی امراض بحسب

مشابه بود مثل داء الفيل و داء الثعلب با محسب محل چون ذات الحسنة ذات الصدور با محسب عضو
بود چون صرع و سگته و بد آنکه یا مرض اصلا باشد یا اثر کت باشد آنچه اول حادث شود اصل بود و آنچه
سبب آن او حادث شود اثر کت باشد و این اثر کت یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه عضو
مادونست و طریق بد بود یا آنکه میان دو عضو خادمی و مخدومی بود چون عصب دماغ را یا مبداء فعل او چون
حجاب ریه را یا محل مجاری عروق مادت بود چون در دماغ معده را یا منقلب عضو بود چون بغل
قلب و لبس گوش دماغ را و ادبیکه را بد آنکه اوقات و زمره در مرضی که سلامت منتهی شود چهار است
ابتداء و تریاید الخاطا ابتداء مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در آن دید بود زمان تریاید و چون در آن
شود تریاید نه کم زمان انتها گویند چون نقصان یا ریان الخاطا و الله اعلم **باب دوم در علامات و**
دلائل شنبه مقدمه و سبب فصل اما مقدمه بد آنکه علامت است که بدان استدلالات کند بر احوال بدن و
افعال که از قوا و احوال صادر شود و این علامات و انوار است با دلالت بر نفس مرضی که چون سرعت
و اختلاف منقبض که دلالت بر حرمت یا محل مرضی که چون منتشر که دلیل ورم حجاب کت یا دلالت
بر سبب مرض بود چون علامات استلاد و با علامات ملازم مرض بود چون تب حار و تيق النفس و وجع تناسل
در کسرم یا دلیل بر امراض یا طبعی بود و این نوع مشکک است و موقوف بر معرفت تشريح است
و استدلال در آن بچند چیز میکنند اول افعال اکثره بر محرر طبعی بود و دلیل افعالی باشد در مبداء افعال که
قوای سست دلیل افعال آن عضو باشد که مظهر او است چنانچه دلالت افعال ارادی و جسمی بر حال
دماغ و دلالت نفس بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و دلالت بر ابرو بر معده و اعراض ورم موضع مرض
چنانچه وجع در طرف امین دلیل ورم کبد بود و طرف الی دلیل ورم طحال است سیوم شکل مرض چون
دلالت ورم هلالی شکل بر کبد ورم محسب کبد است **جهانم** یا استفرغ چون بول میریزد که در باب خود گفته
شود و چون استدلال با انواع است در جهت فصل یاد کرده شود و الله اعلم **فصل اول در علامات مزاج**
بد آنکه علامات مزاج و انوارات مزاج ده است اول همسست با اعتدال آن دلیل اعتدال مزاج بود و میل آن

بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود و دوم سخته است و هو تا کسین فی الزوال و السمن
 سمن طمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شیخی دلیل برودت و رطوبت و نهال طعم دلیل برودت و
 بیوست بود و سوم لون است بیاض آن دلیل برودت بود و حرمت و صفرت دلیل حرارت و صفرت
 دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم مومی است کثرت سودا و وجودت آن دلالت بر حرارت
 مزاج کند و صفرت و حرمت بر اعتدال و صلبوبت و بیاض بر برودت پنجم نیشات اعتقاد است بصحت
 عراق و سینه و عظم و تاج خلقت دلیل حرارت بود و صد آن دلیل برودت ششم کیفیت الفعالت است
 برعت الفعالت کیفیت از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود و هفتم افعال طبعی است از افعال
 آنچه کامل بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطبی دلیل برودت هشتم
 نوم و لفظه است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیدار دلیل برودت
 نهم افعال نفسانی است طیش و حوات و وحدت ذهن و کثرت کلام و سرعت الفعالات دلیل
 حرارت بود و حین و بلاد و فوط حیا و وقار و اطوب و الفعالات دلیل برودت دهم فصول متداوله
 و مندرت رایج و صیح آن دلیل حرارت بود و صد آن دلیل برودت و کثرت آن دلیل بر رطوبت کند
 و قلت بر بیوست **فصل دوم در امثال** امثال زیادتی و کسب احتیاط را کوه سردی یا بنیاد اصل
 و علامت امثال محلا نقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتمیاج عروق و امثال انبش و
 انبجاع و غلط قاروره و کلال بر بود اما مفصلا علامت غلبه ثقل کسر و طمی و تناوب و عابس
 و کدورت و بلاد حواس و حلاوت ذهن و حرمت لون و زبان و طهور می شود و در فتن خون از کما
 سمله الا لصداع مثل سینی و بن دندان و تخمیل چیزی تا کسرت بود علامت غلبه بلغم بیاض لوان
 و کسستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت تیراق و قلت عطش و ضعف منضم و حینا و ترش و کثرت
 خواب و بلاد حواس و تخمیل آبی کسر او چیزی تا سفید و علامت غلبه صفرا صفرت لوان و حینم
 و بلغم و بن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و عشیان و بی صفرت و غیره

دلیل تقویر

و تخم شعله آتش و خیزه نازک بود علامت غلبه سودا تیرک و خشکی بدن و غلظت و سودا خون و شهوت
 کاذب و کثرت افکار و سوسه و خون و تخم دود و تیرک چیز نازک سیاه بود **فصل سیوم در نبض** و آن حرکتی
 از او عمیر روح که عبارت از قلب شش این باشد هر نبض مرکب است از انبساطی و سکون و انقباض و سکون
 و قبض و بسط از جهت جذب نسیم و دفع دخان است و از اجناس نبض **سه است جنس اول** ماخوذ است
 از مقدار انبساط و انقباض بسط آن **سه است اول** طویل است و او آنست که اجزای او اکثر در طول محسوس شود
 و سبب آن شدت حاجت و ترویج بود و کثافت طعم و صلاحت جلد **دویم** قصیر و او در مقابل طویل است
سیوم معتدل است در قصیر و طویل **جهارم** عریض و او آنست که اکثر اجزای او در عرض محسوس شود و سبب آن
 خلط عروق و رطوبت آلت بود **پنجم** ضیق است و او در مقابل عریض است **ششم** معتدل در عرض و ضیق بود
هفتم شامق است و او آنست که اجزای او در عمق محسوس شود و سبب شدت حاجت و مطا و کثرت آلت **هشتم**
 منخفض و او در مقابل شامق است **نهم** معتدل در شهوق و انقباض و انقباض **از زمانه این** سبب شدت نسیم
 حاصل شود اما آنچه مشهور است و کسی دارد شش است **اول** عظیم و آن نبض طویل عریض عمیق بود **دویم**
صغیر و او در مقابل عظیم بود **سیوم** معتدل در عظیم و صغیر **جهارم** غلیظ و او آنست که در عرض مشهور تراید
 بود **پنجم** رقیق و او در مقابل غلیظ بود **ششم** معتدل در غلیظ و رقیق بود **حشتم** و **دویم** ماخوذ است از زمان
 حرکت و آن **نهم** است **اول** سریع و او آنست که زمان حرکت او کوتاه بود **دویم** است **سبب شدت حاجت** بود
دویم بطی و او در مقابل سریع بود **سیوم** معتدل در سرعت و بطی **چهارم** **سیوم** ماخوذ است از زمان
 سکون و او **نهم** است **اول** متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
 حاجت و ضعف قوت بود **دویم** متفاوت و او در مقابل متواتر بود **سیوم** معتدل در تفاوت و تفاوت
چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن **نهم** است **اول** صلب و او آنست که انکنت با عتماد تمام
 حرکت و انبساط و فرو نشاندن و سبب آن بیوست جرم ریاست **دویم** **سبب شدت حاجت** است
سیوم معتدل در صلاحت و این **چهارم** ماخوذ است از مله آلت و آن **نهم** است **اول** جار و سبب آن

در مطا و کثرت

صاحب نفیسی است که از آنجا که در این کتاب
که استللا وزن نبض می نویسد
و این کتاب از وزن نبض می نویسد
که لایق سن ۱۲

سخنی بود **دویم بارد** و او در مقابل **سوم معتدل** در حرارت و سردت **چین ششم** ما خود هست از استلا
و خلوص او سه قسم است **اول معتدل** و او چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زیاد از حد اعتدال محسوس نشود
و سبب آن استللا گفته **دویم خالی** و او در مقابل معتدل بود **سوم معتدل** در خلوص و استللا **چین ششم** ما خود هست
از کیفیت نبض فرج نبض و آن قسم است **اول قوی** و او است که در استللا سخت بر انگشت گوید
و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و فرج معتدل **دویم ضعیف** و او در مقابل قوی بود **سوم**
معتدل در ضعف و قوت **چین ششم** ما خود هست از استللا و اختلاف و آن دو قسم است **اول استللا**
و او عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات فرجات مساوی بود **دویم مختلف** و او در مقابل استللا بود
و این مختلف دو قسم است منتظم و غیر منتظم **مختلف منتظم** است که اختلافات او را النظامی باشد یعنی در وی
یا چند دور که گد یا اختلاف باشد **مختلف غیر منتظم** است که اختلاف او را هیچ نظامی ملک در هر دور او را
اختلاف دیگر عارض شود **چین ششم** ما خود هست از حال وزن و آن جمید الوزن باشد یا ردی الوزن
جمید الوزن است که بر مجرای طبعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود **دویم**
الوزن قسم است **اول تنفر الوزن** و آن نبضی باشد که از وزن که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز
کرده باشد صاحبش تا هر دو چنانچه نبض شباب مثلا چون وزن نبض صبی باشد **سوم خارج الوزن**
و آن نبضی بود که وزن او مشابیه نبض از او تان باشد **و بیاید راست** که حرکات نبض طبعی نسبت
بموسیقیار موجود است زیرا که همچنانکه تالیف نعمات بادور الصیاع و تقدیر از منته که در فقرات تحمل
کرد تمام می شود نسبت از منته نبض نیز در بطو و سرعت و تواتر نسبتی القیامی است پس اگر این نسبت متفق
بود چنانچه در از منته آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض منتظم که از نام عام
اند و ششده است **اول عالی** و آن نبضی بود که مختلف باشد در سرعت و بطو چنانچه اول بطی باشد پس
ثانیاً بعت مایل بود در هر یک هر بار سه تغییر شود شبیه حرکت غزال **دویم موجی** و آن نبضی باشد مختلف در
عظم و صغیر و شهبوق و عرض و استللا و خلوص و بطریق موج آب محسوس شود **سوم دووی** است و آن نبضی

بود چون موجی اما از اعظم و امتلا باشد و ضعیف تر بود **چهارم** **مغلی** و او کوچک تر از دو بود **پنجم** **مغلی**
و آن نیز بود که مختلف باشد در عظم و ضعف و صلاحت و لیس و منهنوق و انخفاض و بعضی اجزا را شایسته
بود و بعضی منخفص **ششم** **ذنب الفار** و او آنست که منقبض می شود و می تابد و ضعیف و صغیر شود و باز
بر وجه اول عود کند و بدین تیره ضعیف شود **هفتم** **مغلی** و او همچون ذنب الفار است الا آنکه عود او بدین
اول تدریج بود چنانچه تدریج ضعیف شده باشد و ذنب الفار در قوه عود کند **هشتم** **ذو القدرت** و او
آنست در زمانی که توقع حرکت بود ساکن کرد **نهم** **واقعه در وسط** و او آنست که حرکت او همچون
بود **دهم** **مغلی** و او آنست که همچون در همان مجیده محسوس شود **یازدهم** **مغلی** و او را در القدرتین
نیز گویند و او آنست که در فرج کتبه چنانچه حرکت انقباض الا او محسوس نشود و تشبیه حرکت مطر در **دوازدهم**
مغلی و او آنست که حرکات چون حرکات رخ محسوس شود و این مجموع دلالت بر سود الطحال
مرفیض که **فصل چهارم در نفس گسنان و اجناسی لفظی و اعراض اما نفس باعتبار اجناسی نفس ذکوره اعظم**
و اقوی بود از نفس انثاء جمعی عظیم و متواتر بود **اما نفس باعتبار گسنان** نفس صبیان مایل طین و نفس
شبان مایل عظیم بود و قوت بود وزن لایق پیر و آنست که در صبیان و زمان انقباض از انقباض
از که زاید شود و نفس کبول بصغر و طین مایل بود وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض از انقباض
کمتر بود از که و نفس منشاخ صغیر و بطی و متفاوت بود وزن لایق ایشان آنست که زمان انقباض از انقباض
بیشتر بود **اما باعتبار لفظی** نفس در ریح معتدل بود و در صغیر سریع و متواتر و در خرقه مختلف و ضعیف
و در شتابی متفاوت و **نفس باعتبار بلدان** مناسب فصول بود **اما باعتبار احوال و نقطه در ابتدا احوال**
نفس صغیر و متفاوت بود و در میدان اگر لطیف خود میدان شود سریع و عظیم بود و اگر فحاشی سببی خارجی
بیدار شود نفس سریع و مختلف و متواتر بود باشد که لعینش بود **اما باعتبار احوال** اگر که لعینش
نفس تو در عظیم و سریع و متواتر بود اگر که لعینش نفس عظیم و قوت ناقص بود و در سرعت و تواتر زاید
و اگر لعینش با فرط بود نفس دودی و غلی شود **اما باعتبار احوال** اگر که با کرم بود یا معتدل باشد و تحلیل بر

نبض سریع و قوی کرد و اگر تحلیل رسد ضعیف و متفاوت اگر تحلیل با فرط بود ضعیف بطبیعی و متفاوت
و استحمام با آب سرد در برست و نواتر ناقص کرد و **اما باعتبار عوارض نفی** در حالت غضب نبض عظیم و سریع
 متفاوت شود و در سرد و عظیم متفاوت و در غم ضعیف و بطبیعی و ضعیف متفاوت بود و در قرح سریع و مغش
 و غیر منظم **اما نبض راو جماعی** از ابتدا اوج نبض عظیم و سریع باشد اگر تمامی شود ضعیف و متواتر شود پس دوی
 و مکی کرد **اما نبض در دم** جانشاری و صلب مرقع بود و گاه باشد که در م نسبت جمعی شود و در اعتبار در دست
 و نواتر از آن بود و در دم یاری و متفاوت بود و در دم لین مویج و در دم صلب جانشاری و **الداعلم فصل پنجم**
در قاروه و آنرا نفسه تیز گویند و بسته لال بدان باعتبار برقت حسی بود **جنس اول** لون و طبقات آن
 پنج است اول صورت و مراتب آن شش است **اول تپی** است و آن بر تصور نفی دلالت کند **دوم تپی**
 و او دلیل حسن حال نفی باشد **سیوم شقر** و او دلیل حرارت بود **چهارم نارنجی** و او بر شدت حرارت دلالت
 کند **پنجم نارو** و او از ایداز نارنجی بود **ششم زعفرانی** و او بر حرارت مفرط دلالت کند **هفتم دوم حرمت** و مرتب آن
 چهار است **اول صدهای** دلیل غلبه دم باشد **دوم دردی** است و حرمت او از ایداز صدهای بود **سیوم احرقانی**
چهارم احراقیم و او در حرمت زاید بود از قانی و مجموع دلیل غلبه خون باشد **سیوم حضرت** و مرتب او پنج است
اول فستقی و او دلیل برودت بود **دوم آسمانجوتی** و آن دلیل برودتی سحت باشد و علامت شترت بود
سیوم تلجی و او دلیل برودت با فرط بود و این هر دو در صبیان و مشایخ دلیل تشنج و ناله بود **چهارم کرفنی**
 و او دلیل احراق احتلاط بود **پنجم زنجار** و او دلالت بر احراق شدید و دلیل مایک بود **چهارم اسودی**
او چهارم است اول اسودی که ما خود از زعفرانی باشد که بسیاری زنده و او دلالت کند بر برقان و گاه
 سفرا **دوم اسودی** که از احراقیم بسیاری زنده و او دلالت کند بر غلبه خون و احراق آن باشد **سیوم اسودی** که
 از حضرت حاصل شود باشد و آن دلیل سودا موت باشد **چهارم اسودی** که از بیاض ما خود باشد و آن بر
 احراق بلغم دلالت کند و بول اسودنی اطول دلیل حرمت مواد یا قوت غیر تر بود و نجات بد باشد خصوص
 در مشایخ و نسا راه ایداز حمیات اما اگر تن اول چیزی سیاه مثل گیاه و آتش موزی بود و آنرا اعتباری

نجم بیاض است و آن دو قسم است **اول** رقیق شفاف است و آن دلیل بر ودت و ناهمیدری از تقبیج بود
دوم امیض حقیقی است و آن اشفاف است اگر مخاطمی بود دلیل علیه بلغم بود و اگر بیان در سومی باشد
یا همچون شیر باشد دلیل ذربان باشد و این آخر تب و ق باشد و قاعی باشد دلیل قروح دلالات
بول بود و سپید را بل بر روی و بی ماده دلیل حصوات یا مولود خام بود و در صاصی بی اسوب بقا است
بد باشد و اگر تب به منی یا شیر باشد دلیل بر آن امراض یعنی یا نند و آنچه مشایه است و شیر باشد در
امراض حاده و دلیل سلاکی باشد و از الوان لون کمال است که مشایه است اگر کور شد و آن دلیل همغف
کید یا غلظت باشد و دیگر است که مشایه لون زیت باشد و او دلیل بد باشد خصوص که منتن **حسب** و **نجم**
از دلایل تمام بول باشد و آن قسم است **اول** رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم تقبیج و منغف
کلید دلالات **دوم** غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم تقبیج باشد که دلیل تقبیج مواد یا التفجی را در ام یا
الفتاح شده یا شد یا غلط بول اگر تب در کج کم شود و نیک باشد و اگر معما دی کرد و خصوص در جمیات حاره بد باشد
سوم معتدل و غلظت و آن دلیل تقبیج تام و حسن حال باشد **نجم سوم** را **حسب** بول است و آن نشنن
است **اول** عدیم الراجیه و آن دلیل بر ودت مزاج و نقصان حرارت غیر تر بود و **دوم** منتن و او دلیل
قروح مجاری بول یا اخلاط عفته بود **سوم** حامض الراجیه و آن در مرض حار دلیل بر موت حرارت غیر تر بود یا دلالات
کند بر حرارت غیره که در مواد باره حادث شده باشد چهارم حلوا الراجیه و آن در حرمت ناکو و آن
دلالت کند بر رطوبات **حسب چهارم** زید قاروره است و ماده زید رطوبتی تجد بود و قاعل آن ریج بود که در
جوهر بول باشد سواد و سفیدت زید دلیل بر قان بود و کبر آن دلیل لزومیت اخلاط و کثرت آن دلیل کثرت
بود **حسب پنجم** فلت و کثرت بول است و آن اگر کثرت از آن باشد که می باید نسبت با مشروب و دلیل مقدم
استغفار یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر پیشتر از آن بود که می باید دلیل استقرار رطوبات زاید بود
یا علامات ذوبان اعضا و آن **حسب ششم** صفا و کدورت است و آن غیر درت و غلظت بود بول که دلالت
کند بر اشتغال طبیعت بفرج اخلاط و بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم تقبیج **حسب هفتم** اسوب است

در متعلق

در سوب جوهر باشد که از مائیت غلیظ تر بود و از متمیز تر شود خواه تر شود متعلق باشد و استدلال بدو
 از چند وجه کنند اول از جوهر او یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی سپید باشد یا زرد و متصل از جوهر و متعلق و بی متن
 و ریب بود چون تخم یک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود در سوب بود و دلالت کند بر سقیم طبعی
 و نفعی تام اما غیر طبعی یا زده قسم است و هر یکی بر اسی است اول خراطی و آن همچون صفح بود و کبار باشد
 و صفار اما کبار آنچه سنج بود از قروح کلیه باشد که نابت بود و دلیل خراشیده شدن اعضا می بود با
 اگر که بود یا شنبلیله بقلوس مای بد بود و آنچه سپید باشد دلیل تسروح و جرب مثانه اما صفار اگر سپید بود
 نخالی گویند و دلیل جرب مثانه یا ذوبان اعضا بود اگر سنج بود و اثر اگر سستی گویند و آن از کید یا از کلیه
 یا دم محرق بود و در سیم و شنبلیله و سولفی نیز گویند و از نخالی خورد تر بود و اگر سپید باشد ذوبان یا جرب مثانه
 بود اگر سنج یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سیم و سیم و آن شبیه بگوهر گوشت باشد و سید او
 که سستی گویند چهارم سسی و او همچون جربی باشد دلالت کند بر ذوبان ششم و سیمین پنجم مدی و آن
 دلیل العجزاروم باشد یا قروح ششم مخاطی و آن از خلط خام باشد نفعی و آن همچون تارهای میوه باشد و آن
 از احتلاط خام و العفاد در طوبت و حرارت غیره ششم عجمی و آن شبیه نقطه های خمیر بود و آن از ضعف
 یا معاد بود یا از تناول التیبات تهم بلدی و آن دلیل حصص و رطل بود اگر سنج باشد از کلیه و اگر سپید
 باشد از نانه دوم رمادی و آن همچون خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم یا بده که بطول گشت منعقد شده است
 یا زده هم عقلی و آن شبیه بخون است یا با آن که با مائیت متمیز باشد دلیل ضعف کید باشد و الا از قروح جباری
 بود و در سیم استدلال از مکان سوب و آن قسم است اول انعام و او است که غلافی بود بر سینه
 دلالت بر فلیت نفع و کثرت ریج کند و در سیم متعلق است و او است که در وسط و دلیل توسط حال نفع
 باشد سیم سوب و آن اگر طبعی بود نیک باشد و اگر غیر بود باشد زیرا که دلالت کند بر استحکام سیم
استدلال از وضع سوب استوار سوب محمود دلالت بود در سوب تدموم لعکس این است
 و بر آنکه آن از ضعف سقیم کثرت ریج بود چهارم استدلال از مائیت سوب شد مخاطت و معاز

ان باب اول

آن با بول و دلالت بر آنکه از کتب و محالی آن باشد و اگر متمیز باشد و متمیز نباشد دلالت کند از متماز و با یکی است
نجم استدلال از زمان رسوب اگر ظهور رسوب نمود و باشد دلیل مضمونک بود و اگر در بعضی این باشد بول
زمان غلیظ و سفید تر از بول در آن بود بول زمان استن صافی و در وسط آن چیزی همچون پنبه نفوش
ظاهر بود بول ایشان در آید از محل مایل بر پشت بود در آنها مایل حرکت و بول فستائی مایل بود بول
صیان سفید و غلیظ بود بول شبان مایل تباری و معتدل القوام بود بول کبک بیاض مایل بود و بول شایخ
سفید و رقیق باشد **فصل ششم در برز و استدلال آن** از چند وجه که اول از کمیت آن است اگر زیاد بود از فضل
طعام دلیل کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف واقع بود یا احتیاج کم در
امعارق و لون یا امور حادث نشود و بیم از قوام آن اگر رقیق و نریج بود دلالت کند بر اخلاط نریج و در تجارب
دلیل ذوبان باشد اگر رقیق غیر نریج بود دلالت بر سده یا ضیق مجاری یا سوراخها یا تناول مرطبات کند اما
غلیظ اگر با طوبیت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و مواد باشد سیوم استدلال از لون و لون برز طبعی
کنار بود و شدت آن دلالت بر غلیظ منفرکه و نقصان آن دلیل ضعف مضمون باشد و بیاض آن از سده
مجرای مراد باشد و بیم برقان بود اگر بول بر آید دلیل النجم قرح بود و حضرت بر از کراتی بود یا در تجارب دلالت
بر فراط محمود احتراق کند باقی الوان بر از چون الوان بول باشد چهارم استدلال از سهیت آن طبعی او
است و جلی بود پس اگر منفرج باشد همچون زبل کاه و دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر
پیش از وقت تفاسد کند در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و طبع
الطریح بود از ضعف مضمون یا در واقع یا در معاری یا تناول قالیض بوده باشد ششم استدلال از ریح کثرت
آن زاید از معتاد باشد از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود باقی همچون اعتبار در بول باشد
مضمون استدلال کنند از زبه آن و زبده دلالت بر غلبان یا بر کثرت ریح کند و برز طبعی است که
مشابه الاجزائی باشد و معتدل بوده رقت و غلظت و از قراقرحالی بود و معتدل و عدیم الاعم باشد
و سهل الطریح و غیره **فصل هفتم در حران** و حران تغییری مطلق بود که دفعه واقع شود از تفاوت طبیعت

چهارم مندر باشد به بجران و اگر در **پنجم** واقع شود نیک بود و روز **ششم** اگر در ششم بجران واقع شود بد باشد **هفتم**
 بجران روز است و درین روز بجران قوی جید واقع شود و روز **هشتم** نادر بجران واقع شود و بد باشد و **نهم**
 مندر است به بجران و روز **دهم** بجران است و اگر در **روز دهم** بجران واقع شود بد باشد و **چهارم** و **دوم** و **دوازدهم**
 بجران بد باشد و سیزدهم چون روز **ششم** است روز **چهارم** و **دوم** روز بجران است و درین بجران قوی و جید
 سلامت باشد با نهم بد باشد و روز **هفتم** روز بجران است و مندر است به بجران بستم اگر در **نهم** و **دهم**
 و **دوازدهم** بجران واقع شود روز **بستم** و **بیت** یکم روز بجران است اما **بستم** قوی واقع شود و روز
بستم چهارم روز بجران است و درین روز بجران قوی واقع شود و **بستم** و **بستم** روز بجران است بعد از آن
 سی و یکم و **چهارم** و **بجران** که بعد ازین واقع شود قوی تر باشد و در روز **سی و یکم** روز بجران است
 بعد ازین روز **چهارم** و **قبول** بجران بعد از **چهارم** تا **قبول** العقیقه در **بستم** و **بستم** و **بستم** و **بستم**
 واقع شود **فصل ششم در علامات محمودیه و رویه** بدانکه در امراض علامت محمودیه در امراض ثبات قوت
 و سستی و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت احتمال مرض در حمیات
 ظهور نشیبات برب و بینی و بجران جید و روز بجران و خواب سبب و اول روز و حفت و رحمت بعد از
 خواب و نفس طبعی محمودیه علامات نیک باشد و علامات رده خلاف این باشد و چشم در کوفتادن
 و کشاده ماندن دهن و نفس بیابی و وحدت سرو بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و در ایما نظر
 بر یک حال داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و بچیده شدن لب و بی نیت یافتادن و در روز **دوم**
 باز کردن دهن و دست و جامه و ایوار مالیدن چنانچه کسی چیزی طلبه و سکوت بسیار و کفتن بسیار و **نگار**
 در غیر روز **بجران** و هر طهر **حستن** و **نشستن** و از مرکب رسیدن و برقان بخش از **هفتم** و **عاف**
 مفرط بی ظهور حفت و عطش و اول مرض نشانیها بد باشد **سوم** دندان و بیروت اطراف یا **جارت**
 و **شیب** و **معتق** نفس و **وجع** اشتهاء و **حدوت** ریش و **سود** زبان و **نیور** سیاه یا **نیفشی** و **رعاف**
 سیاه **اندک** بول **سبید** سیاه محمودیه علامات بد باشد و **تن** بینی و **حدوت** در **غیر** بجران و **طلب** جانی

ساعت
 غایت و چهارم
 است و اگر در ششم بجران کفتم بجران
 روز چهارم مندر باشد به بجران
 مندر است به بجران چهارم و **نهم** و **دهم**
 در امراض علامت محمودیه در امراض ثبات قوت
 و سستی و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت احتمال مرض در حمیات
 ظهور نشیبات برب و بینی و بجران جید و روز بجران و خواب سبب و اول روز و حفت و رحمت بعد از
 خواب و نفس طبعی محمودیه علامات نیک باشد و علامات رده خلاف این باشد و چشم در کوفتادن
 و کشاده ماندن دهن و نفس بیابی و وحدت سرو بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و در ایما نظر
 بر یک حال داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و بچیده شدن لب و بی نیت یافتادن و در روز **دوم**
 باز کردن دهن و دست و جامه و ایوار مالیدن چنانچه کسی چیزی طلبه و سکوت بسیار و کفتن بسیار و **نگار**
 در غیر روز **بجران** و هر طهر **حستن** و **نشستن** و از مرکب رسیدن و برقان بخش از **هفتم** و **عاف**
 مفرط بی ظهور حفت و عطش و اول مرض نشانیها بد باشد **سوم** دندان و بیروت اطراف یا **جارت**
 و **شیب** و **معتق** نفس و **وجع** اشتهاء و **حدوت** ریش و **سود** زبان و **نیور** سیاه یا **نیفشی** و **رعاف**
 سیاه **اندک** بول **سبید** سیاه محمودیه علامات بد باشد و **تن** بینی و **حدوت** در **غیر** بجران و **طلب** جانی

در ششم بجران کفتم بجران
 روز چهارم مندر باشد به بجران
 مندر است به بجران چهارم و **نهم** و **دهم**
 در امراض علامت محمودیه در امراض ثبات قوت
 و سستی و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و سهولت احتمال مرض در حمیات
 ظهور نشیبات برب و بینی و بجران جید و روز بجران و خواب سبب و اول روز و حفت و رحمت بعد از
 خواب و نفس طبعی محمودیه علامات نیک باشد و علامات رده خلاف این باشد و چشم در کوفتادن
 و کشاده ماندن دهن و نفس بیابی و وحدت سرو بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و در ایما نظر
 بر یک حال داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن و بچیده شدن لب و بی نیت یافتادن و در روز **دوم**
 باز کردن دهن و دست و جامه و ایوار مالیدن چنانچه کسی چیزی طلبه و سکوت بسیار و کفتن بسیار و **نگار**
 در غیر روز **بجران** و هر طهر **حستن** و **نشستن** و از مرکب رسیدن و برقان بخش از **هفتم** و **عاف**
 مفرط بی ظهور حفت و عطش و اول مرض نشانیها بد باشد **سوم** دندان و بیروت اطراف یا **جارت**
 و **شیب** و **معتق** نفس و **وجع** اشتهاء و **حدوت** ریش و **سود** زبان و **نیور** سیاه یا **نیفشی** و **رعاف**
 سیاه **اندک** بول **سبید** سیاه محمودیه علامات بد باشد و **تن** بینی و **حدوت** در **غیر** بجران و **طلب** جانی

تغییر حالت از آن است
بالکل نشانه باشد

از آن است
تغییر حالت از آن است

تا یک سواد در حضرت و تیرگی لون و نهرمان و سیاه شدن ناخن و کشیده شدن پوست پشانی و مرد شدن
سرگوش و بول قیق امیض در سرسام و اختلاط و بیرون ت ظاهر یا حرکت باطن مجموعه دلیل بر کباب شدن و بسیار
باشند که در یک مرض و وجع ساکن شود یعنی بی سبب ظاهر و آن بحسب آن باشد که طبیعت از حیثات نوبه
و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل بر کباب شدن و **علامت نکس** یعنی باز آمدن بیماری ساکن شدن تب بودی و وقوع بکار
و بی تحلیل استقران و ایضا ضعف و عدم اشتها و غشیمان و خست لفظی است و فهم و خواب بسیار و تهوع و
و نشت چشم و بیخ بول از لایل نکس است و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و اختلاط در
مرض و اندام **خاتمہ فی زبیر بالحوادث نقلی انتقال من علامت الی علامت آخری** اما انداز بحدودت جهان باشد که با
تغییر حادث شود در عادات طبعی مثل سستی طعام و بول و بزر و عرق و غیر طبعی مثل تی و رفاق سیلان دم
بو کسیر و طمٹ مندر مرض باشد و خفقان دریم مندر باشد بک معفاجات و کابوس در دور لریع و بسکه و
اختلاج بسیار شیخ بسیار و خدر شدن اعصاب ریفاج و اختلاج و وجع بقوه و نقل و کلال بدن با کثرت عرق
مندر باشد بسکه و تالج و حرمت روز و چشم و سیلان دم و نفرت از روشنی مندر باشد بسام و خرن بی سبب
و کثرت فکر بد بالیو لیا و سرخی روی با کمودت و غلط بجزام و دوام صداع و نطقه نیز نوال آب در چشم
و انتشار تهیج روز و چشم با استقامت و نقل و تعدد در طرف دست لعل کند و نقل که گاه و خارده لعل
کلید و سقوط اشتها و تی و نطق و وجع اطراف بقولج و حکم معقود که سبب که مہا نطقه باشد ببول و حیرت
قوبال بسیار بصر و سستی بر بعضی مندر بود و سیلان طمٹ در زمان حمل یا بقاط و سخت شدن و بر آمدن ساقین
بدوالی و دار القیل و کثرت نکام و نزل نبات الریه و سل و عرق و بول منق کجیات غفنه و حرقت بول به
فروح مندر اما انتقال علمی لعلی دیگر جهان باشد که اگر در کجیات حارہ صم حادث شود بعد از آن اسهال
صفرا و دست دید صم زایل شود و همچنین رید یا سهال صفرا و روسته یا سهال بلغمی و پایی و شیخ طبع
کجی و جنون ببول کسیر و سعال بولرم خصصین و فواق امتلا بلعطاس زایل شود و همچنین بدار الغلٹ تر و در
کرده و دیگر اعضا بدوالی و دار القیل زایل کرد **قسم دوم در طلب مثل بر پنج مقالہ اول در حفظ طبیعت**

بر علاج کلی تشنجه و باب **باب اول در حفظ صحت** و این مشتمل بر فصل است **فصل اول در تیر جمالی و مولود**
برگاه علاست البستی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و آبی در سهال و فرغ و صحت نماید و ریاضت
و عقب و بویبار نیز احتراز نماید تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر کسب اضطرار چیزی از آنها بماند مضر نباشد
اما اصراف نباید کرد و لقیه فرور بار باید است چون باده نفهم رسد همان احترازا ت مرعیه از نه و یک کتیبین
و کلنگین و لطیف غذا استعظا شنود که گند اما مولود باید که در خانه معتدل باشد تا چون جدا شود
ناف او را با لاجبار نکشت قطع کند و خر قه بر و عن بیالاته و بر آن تهنه و مولود را آب و نمک نشینوند
چنانچه آب بدن و بینی او رسد اگر بان آب سماق و شادانه و حلیه و مسطابانند تیر بات بعد از آن **باب**
فاتر شیرین نشینوند و کشتی غسل در دهن او تهنه و در قاطب پیچیده هر عضوی را بجا خود تهنه و بر فوق
بر بنده و در خانه تاریک برورش کنند و هر روز او را بر فوق تحریک تهنه و هر چند روز یک آب فاتر نشینوند **اما**
رضاع بدانکه شیر مادر با طفل لعنت و دیگر مناسب تر آید اما اگر مادر صحیح المزاج بود لیکن تا چهل روز بگذرد
شیر مادر تهنه کمی بید شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خوانند که دایه بکشد باید که خوش شکل و نیک خلق و قوی
بود و سال او میان بیت و بیخ و کشتی بیخ و معتدل المزاج بود لیکن بزرگ شیر بسیار داشته و شیر
معتدل القوام بود و شیر بسیار شیر و خمر است چنانچه گفته شد دایه تیر پس از وضع خود تا چهل روز بگذرد
شیر ندهد و غذای معتدل تناول کند بر باد او پستان از آنکه بدوشند پس در دهن طفل تهنه و از حرکت مفرط
در ریاضت و حجامت احتراز نماید اگر شیر غلیظ بود مطلقا تناول نکند مثل سگنجبین سساده و یا ترور و صومع
و نانخواره و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق باشد اغذیه غلیظ مثل مریه و زرد نخورد و اگر شیر بسیار
بود چنانچه شودی لقیه و بود لقیل غذا کنند و زیره و عدس سرکه بر پستان قضا سازند هرگاه بر صفا بر
خارج عارض شود شیر نه تا عارضه زایل نکند **رضاع** دو سال و چون ترک شود آت تهنه و بتدریج معاد و طعام
کردانند و شیر و بیخ و نان و شیر غسل غشیه بد تهنه و چون او را بر آمد بخشایار ظاهر شود و روغن بایوتنه و غسل و رسته
بماند و پیه فرغ و خر کوش و دیگر دین دندان بماند و اگر نکشت بسیار بخاید دهن او را لعیل و نمک نشینوند قطع

پنج مہک در وقت او دهند در وقت سخن گفتن بن زبان او مالند در امراض کہ طفل را لاس می شود معاط
 طفل **و مرصعہ** ہر دو کنند و رضی کہ اطفال را بسیار عارض میشود کہ خواہد کرد اما در استطلاق سنگم
 اورا بکمون و ایسون و ورق گلشن و مرکہ گرم کردہ طلا کنند چنانچہ از ان متاذی نمیشود و زردہ تخم کز
 نیم برشت بپند و پست مفید بود اگر متادی شود در اکہمی پیر مایہ بزغالہ آب سرد بپند در حساب
 شیفانی از غسل و خوردن و سرکین موش استعمال کنند و روغن زیت بر شکم مالند و در سرور
 تنفس بن گوش بر روغن زیت چرکند و آب گرم بپند تا بیات مند و در زکام سر طفل را گرم
 سازند و اندکی غسل بپند و سعی کنند تا قی کند تا باندہ اللہت یا پیر مرغ چرب کردہ بکلوی او فرو بند
 چنانکہ از بیتی بدوزسد و در حال صبح عربی و کتیرا و سہدانہ و فانیذ با شہیر پاد روغن بنفش بپند در
 وجع گوش حفض صحتند و مرزنجوش در روغن بچوشند و در گوش چکانند و اگر گوش طوطی بپند
 آید پارہ لعسل و شب میانی در عفران آلودہ کردہ در گوش نهد و در قی کردن بسراب
 سیب و اندکی بستہ بپند و معده را طلا کنند و در بچہ شکم آب گرم بپند تا بیات مند و
 بر شکم نیریزند و روغن زیت در شکم مالند و در فلاح کہ عبادت است برانی بود کہ
 در دین حادث شود ہر چہ از ان سیاہ بود قبال بود و دین را لعلش شوند و نقشہ کل
 کشند نند و بران افسند و سماق و کلنا رو بوست انار نر مضہ بود و اگر او غظنہ
 متواتر کند علامت ورم و مایع و یا حوائذ ان ظاہر شود علاج ورم کنند و اگر علامت
 ورم نبود با روغن سیانند و در پستی دند و اگر از قطع ناف در ان موضع ورم حادث شود و عکس لطم در گوش
 بچوشاند و اندکی در حلق چکانند و در ناف مالند و اگر مندل شود و ورق الصباغین و خون بسیار نشان
 و انزروت و انتق و مرسیانند و بران افشانند و در اندطراب و بجزابی روغن چشمشاش در سالنہ و با
 پوست چشمشاس و کاسہ و در آب بچوشاند و در سہ مالند و شراب چشمشاس ملیانند و در نوان خورند
 و شکر دهند و در ورم حلق تلین کنند بشیاف و رب گلکوش شراب بنفشہ دند و در خرخرہ خواب نیر

میکنند و با غسل بدنند و در هیچ صبیان که عبارت از نیمی است شبیه لبرج معرق و خدیوید ستر و کون و خود
الصلیب اند و بدند و در حشر معرقه حقیقت سلویط و کلسنج و مورد و کلند و پوست انار و شنبلیلی
بچو شاند و درین طبع است اندک کور درین طبع تر کنند و بمقعد نهند تا آب ورق بارتک بر مقعد مالند
و در تر حرکت از سر مابود کون و سبیلان بار و غمگنا و بدند و اجبر که گرم کنند و غدی بر اجبر اندازد و درین
ناتند باز دره تخم مرغ باخته بر سر نهند و بر آن نشاند چنانچه آن زرده بمقعد رسد و در توله که ممالی
خورد و در حوالی مقعد رگسن و عروق صغیر و اکثرش که بدند و شنیاف از مغز حسته زرد آلو تجم و نفع الوبیا
بر کسان استعمال کنند و گرم دراز که در شکم پیدا شود و آفتابین در رنده و زهره گاو و شمشیر حنظل بر شکم طلا
کنند و طفل چون از شیر ماز که بر تپا کند با کلمه لطیف است که تفت بگیرند بحام بریند و از خوف و
عصب و اخلاق بد و غم و بچوئی که دارند و چون فوت دویدن و بازی کردن پیدا آید را کنند تا با بازی مشغول
شود که آن همچون ریاضت انسان باشد و چون شش ساله شود بمورد بسیارند و آسانیش این است
بتدریج گرم کنند و بر ریاضت می اندازند بعد که از کار و مشغول نمیشود و خیر الامور که کنند تا با اخلاق حمیده
بالیده شود **فصل دوم در تدریس بقول** در فصل بیع مواد که در زمستان سرد باشد یا بخت آید و نمیکند
و تدریس است که انرا گرم کنند به تغلیظ و لطیف اغذیه و استفراغ و آن یعنی با قصد یا اسهال کنند بحالت
و غلیظ خلط و از محققات مستحبات شدید و کثرت حرکات و استحام و کثرت اکل طوم و حلا و فرساید
اقرار باید کرد و از شیر مثل شرب محاض و صندل اغذیه و ریاس و سکنجبین اقتصار باید کرد و از اغذیه
مثل زرشک سماق و انار و مثل آن تر است باشد و در فصل تابستان با سالیس و زعفران بقول
باید بود و در همیشه مال قریب آب روان که در بخار و دخان و غبار و در بخت مسکن مساند و از
حرکات غنیقه و خواب زود و کثرت جماع و اکل شرب و اکل گوشت و استحام آب سرد اجتناب
کرد و اگر بدین محتمل باشد در استغنیه استغنیای لقی باید کرد و در وسط آن استغنیای سبیل
کنند و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت اغذیه و طوم

و شراب درین فصل مفید بود و قوی و استحمام و استعمال سخنان است شاید کرد و اگر شراب مویته و شمشیر با بد بوستید اما در
و بالغه و بالیده است که هوا از مجرای طبع بگذرد و تدبیر است که تغذیه از خلط و رطوبات کند تغذیه غذا و استعمال محققات
و اصلاح هوا ممکن است بر یا چنین مطبوعه مثل سیب و ترنج و بید و مشمش و مقل صندل و کافور و غیره و مشک و نجود
مثل عود و غیره و منط و سندر و سوس و قنقل و لادن و انشوی و سعد و از خرد و ابل و پوست انار و مورد و انیسون
و زعفران و باید که خانه بگلارک بسازد و بید و گوز و جوشانیده و نوشیدن در آن و گوشت و غذا و شراب که خوردند
و از آن و نقد و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مشکوفه مشکوفه مساکین نشوند و قطعانیم
نخوردند و از زهره شراب محاق و لیمون و ریواس و صندل نماید که گند و از غذا نیز بر جمودها احتیاط
کنند و آب سرد بسیار نخورند و کل از تنی با شراب و در تغذیه بود و تریاق فاروق و مشرو و مطبوس مثل پنیر غلبه
سودده و صیر و زعفران و مرکب نوبه و با غسل قرص سازند و باید دید که درم نخورند **فصل سیوم در تدبیر کول و کول**
و درین دو حکایت است **بیت اول کول** بهترین غذا است که از و نیک تر است و لذت بخش و لذت بخش چون نان
کنند آفت نازک سبزه و گوشت کوسه پند یک است و از میوه آنچه قریب بقیاد باشد آنکه است و آنچه رطوبت
از جبهه ماکول در تن در یک وقت خواهد شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها ملایق
بود و بعد از ریاضت بود و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای آنچه غالبه را دفع نماید کرد و از ادخا ن سطل
تران اکل احتیاط باید نمود و اندک نموز شهوت طعام باقی باشد که دست از طعام گند و جمع در میان الوان طعم
گند که موجب تحریک طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت کجی و صفت و عادت آورد
و اعضائی را مفر بود و غذا لقمه موجب کسانه باشد و اشتها را برود شیرین و چربی اشتها را برود
گرم کنند و غذا را ملایم تر از خشونت آورد و دفع حلو و و سوسم بجا مرق کنند و یا العکس و از زایل القیاح و حریف و
بالعکس عادت با احتیاط کردن و ایم تراج را تصحیف کند و مناسب مزاج تصفیه از غذا نیز مطبوعه بارده مثل لیمو
و کدو و خشک جو و جمود صفت غیره را به مثل ترند و نارنج و عود و باشد و مورد مزاج را مودی که قانع
رطوبات بود مناسب تر بود مثل جمود صفت و ملایم مزاج را سخن و مطلق مثل تخم خشک و گوشت کبک و نمبو

وزاج و سودای مزاج را بر طبع معتدل در حرارت منفرق گوشت سرد و زردی پیچیده و در زمستان غذای
خار خورند که بالفعل جار بود و در تابستان غذا را بر باره که بالفعل بار بود و در بهار و خریف غذای
معتدل باید کسب مزاج و بهترین نوبت غذای آنست که روزی دو نوبت و روزی یک نوبت
اتفاق افتد و آب در عقب غذا تا نماند نخوردند خصوصاً بسیار نوشیدن و در عقب غذا خواب
جسته مفید بود و حرکت خفیفه جسته غذا را مطلوب است اما عقیقه مفید است و شیرینی و شراب سرد
غذا که سفید شده باشند و در عقب غذا اگر بر او مایه بود در یا صفت مناسب است و صاحب معده
نار را اغذیه لطیف نباید خورد و صاحب کون و عرب را و صغیف معده را گوشت و اغذیه غلیظ اکثر
باید خورد و بخلاف مرغانی که در اغذیه غلیظ نباید خورد و کثیر القذا مناسب است که بعد از غذا احساس
حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد و مطلقاً در تخم از ضرر بر بود و اگر امتلا محسوس شود
و غذا هنوز در معده باشد قی یا بگرد و الا لاین طبعیت ضرر بود و در او اگر اشش کونی و شهبانان و جود
را اطفال و کفند موافق بود و اگر ازین هیچ ندید می شود مکنه خواب باید کرد و شبان روزی اسماک نمودن و
بعد از آن استحمام و اصلاح اغذیه حاره بکنجین کنند و از آن باره و معبل و دفع مفرق اشیاء
غلیظ مثل حب و پاپیج و فالوده و نان قلیله یا شیا و لطفه باید کرد و مثل الجام و کبر و سب که در یا قن کبر
و برک تر و همچنین دفع مفرق هر چیزی از آن کنند که در مزاج قدر او بود و جمع نباتات و محمودات
و ماهی تازه و نباتات نباید کرد و ماست و تراب و ماست و تخم مرغ نخوردند و نسبت با برنج نباید خورد
و کبوتر بجز با سیر و بیاز و معسل یا خمر تره و شیر و شراب با هم جمع نکنند و از کبابی که از چوب شروع
کرده باشند و پریانی که پوشیده باشند از ماست و از سومات و کله و سرکه یا برنج نباید خورد
و محمودات که از طرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوصاً که در آن نخنده باشند **بمنه و در شراب**
اما آب بعد از آن خورند که غذا شروع در فهم کرده باشد و در میان غذای نخوردند و بعضی گفته اند که غذا
هر گاه آب طلبید باید خورد خصوصاً که در میان غذا عادت کرده باشند و جوار و محوری مزاج را منع نباید کرد

اما در عقب استخام و ریاضت و جماع و اکل نوا که مثل خر بوزه و در انما خوب مطلقا نخوردند حصو صلا
سرد و اگر نتواند که در مهر کند و مطا و عت عطشش کا زب نباید کرد و جمع میان آب روان آب
جاده مضر است و اصلاح آب فاسد به هیچ کنند یا خاک پاک بیا نیزند پس صافی کنند و آب شور را
با سنگ جبین و آب زاج را با چیزهای نرم و آب تخم را بجز نازم جرب و شیرین و تر یاق همه آبها را مخلت
پیا ز است حصو صلا سیر که بر رده **انرا انجبینی** **دو روز گفته** که بهترین شراب است که طعم و بوی او خوش بود
و صافی و معتدل القوام بود و اندکی از آن اگر در ظرف کنند و چند روز بپنند فاسد نکند و میباید که تا چهارده
سال و بقول فلاطون تا نهمده سال رسد شروع در شراب ننماید و مستانج و سوداوی مزاج را شراب
احمر و الصفر غیر مخروج مناسب و محوری مزاج را و جوانرا بریض با الصفر مخروج یا مروق اما بدو
ساعت پیش از شرب مزاج باید کرد و که هول را صرف و انیک باید خورد و در زمستان و بلاد باره
پیشتر محل باشد و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار اندک صرف باید خورد و در خریف کننده مخروج
و شراب آنگاه خورد که غذا نهم شده باشد و بعد از غذای رومی الکیوس نخورد و غذای که مناسب آن
باشد در تشنگ و ساق و اتار و آب گوشت و امثال آن باشد کسب مزاج و در میان غذا و در
عقب آن پیش از شروع در رهم نباید خورد و اگر برای اعانت مضمحل معنا باشد اندکی
و غذا در شراب خورد و بیاشتا نخورد و عقب ریاضت و مادام که سرد و تشنگ است و تراید باشد
و ذهن سلیم و عقل بحال خود بود از کثرت شراب خونی نباشد و حد ارتفاع او این باشد که کثرت
که طاف شود و چون خراب غلبه کند و عنشیان آید و مانع و بدن تعلیل کرد و در دهن ممتوش شود
و حرکت سست کرد و فی باید کردن و ترک شراب بخوبی مشغول شدن و بر شراب اندکی
فی نباید کردن و شرب بجا سهائی کوچک مناسب تر بود و بیای بی نخورد و بیکدیغ خورد
چیزها شیرین احتراز کنند و اگر کسی خواهد که زود دست شود و زعفران و جوز بود در شراب

از جنات و نوش و با حیره
چون است و عنوان نیکو با ما
حکما بداند که در و غذا بسیار است
و نافع اندکی بشمارد و در آب
که با رطل خشت آبی کنند و خوب
که کوزه نظاره را در غذا و عفت
و آینه دل از زینم بنزد و غلبه را
از آینه کتک بر باد و انزال
فرد و غلبه و اخلاط و عفت
آه و خون نره و کلفت
و لون منقبه را خلق و صفات
و عرق از او بگوید و صفات
انجبت او بگوید و صفات

اما نقل حکما منع کرده اند لیکن اگر بدان محتاج باشد معتاد بود و محرومی مزاج را سبب بیه و امرو
 و انار و زعفران و محاض و ربوبات حامضه و قرص لمیون و کنبین و از بقول کاسو و خیار بین
 و کاستنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور حضرت داده اند و سرد
 مزاج را تنقل کبوترش ملدکی و عود و زعفران و کلقته و فندق و پسته و جوز مناسب بود و
 مرطوبی را تخم برشته و فندق و بادام بر میان کرده نمک شور ساخته و یا بس مزاج را الفواکه و
 مرطبات تنقل باید کرد و در میان غذا شراب نیاید خورد و تشریب در مجلس مزاج و روشن
 کند و در تالستان کنا چو بیار یا الصداقا و اجساد و کسایکه از ایشان تنفر نیاید بنشینند و
 آداب صحبت کنند که تزیین بدن کنند یا آنکه اندام را از وسوسه پاک دارند و جامها لطیف
 و پاک پوشند و تاخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بولش خوش بکار بریزند و در مجلس از
 چیزیکه موجب تنفر بود چون فی لفتش و بینی پاک کردن اجتناب کنند و اگر نشیمن آید از مجلس دور
 شوند پس از آن باز در مجلس نه الفورا تابتند تا یکشنبه نوزد نکند و کلمات طرفی حکایات
 لطیف کنند و از حکایتی که موجب خرن و غم باشد بپرهیزند و اگر مجلس بریم شود زود متفرق
 بمانند و اگر جماعتی مست شوند یکی هنوز مست نشدند با سبب تکلیف است نماید و در مزاج زمین
 طیب حاضر باید کرد و مطرب خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باید و خلوت و الوف و تمیز بود
 و در شتی نکتد و مجامعت نماید که موجب ضعف اعضا است اما شراب اندک در خمار مفید بود
 و بقول حکما در ماه دو نوبت یا سه نوبت پیش شرب نباید کرد و اقل مقدار آن رطلی باشد
 و بد آنکه سکر از ضعف دماغ یا کلهت اکل باشد یا حرارت مزاج تقوی بیایی یا تناول منجرات
 مثل زعفران و جوز بود و قرفل و طبلو سکر از عکس نیاید و تناول دسومات و حلو اول
 جرب بیه و کبر و کشیز و نمک سداب و زیره و دودغ و آب سرد یا سردی از آن جمله است که مستی
 دیر آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب نیچاه عمدیادام تلخ بخورد دست نشود و اگر هندی و کاستی

تخم کبوتر
 و تقوی البین از قوت و صحت
 از صبح او در طرب از او نشود
 کلیه صبح البین را بود و تلخ
 بودی باغبانان باید
 تخم کبوتر را با حبیب
 سحر از روشنی با حبیب
 نبت سخندان بیان ز قالی
 از طوطی نام ۱۲

و تخم کاه و کل سنج و تخم کرب هر یک سه درم و کافور دانه ای که گویند و حباب است و مقدار خود در سنج
 شرب یکی از آن بخوردند درست شوند و شراب یعرق که از زبان تفریح زیاده کند و با کلاب
 مقوی معده باشد و با عرق بید مشک کاستی محو و بر او جگر کم را مناسب بود اما خار عبارت
 از از قفار نجارات شراب بد مانع بود چنانچه موجب هلاک باشد و جمیع افعال انسانی منهدم
 و شنبان و خفقان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب بود که منهدم و منهدم شده باشد خارا از
 امتلا و کثرت مقبول بود از ضعف مانع و دفعه کثرت شراب سیرای کرمی مختلف و تیرین
 علاج خمار است که معده را از بقیه پاک کند یا بتلین الطبعیت و مشروبات با
 مقوی بویند و آب برف و نج در خمار مفید است و بعد از تنقیه معده از بقای شراب معده
 را پاک کند از اشربه چون شراب از سنگ و ریاس و بیه و سید انار و سکنجبین مناسب بود
 و از اغذیه جموضات و اسفید یا حات رقیق و کونند و کاشه شراب حبه تنقیه و تحلیل
 آن بخورد مناسب بود چنانچه قشری گفته کاشه شربت علی انده و آخری تدوین منتهایا
 و مجنون بن عامر گفت تفاوت من لبس بلبلی من الهو کما تید اوی شتار الطم بالخر و این
 را بهترین معالجات خمار نهالند و اگر کسی خواهد که مستی بپوشد و کلاب اطراف پاشد کند
 و آب برف بر آتش مند و بر روز نند و سر که و کلاب کافور و هندل بویند و آب لبصل و عود
 و دود سکنجبین و انار ترش و امثال اینها یا برف مناسب بود و آب کشید و مید که در خمار
 و عرق طلح و شاه چینی بر پاشی و سر مالند و آنچه را بجه شراب کم کند کثرت و از رباته و عود و چینی
 و کبابه و راسن و حب المسک بود و باری سرکه و آب غوره مفید بود **مصل حباب در خمار**
بدر بهترین خواب است که متفرق و متصل و معدا مقدار و گفته اند بایک که کمتر از شش ساعت
 نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در معده شروع کرده باشد و مثالی که برای غایت
 مفید خواب کنند پس اول بر طرف است حسبه تا غذا در معده قرار گیرد و در معده شروع کند

۳۳
 و استحمام و دکل
 نیز مناسب بود

یک از

پس بر طرف چپ کرد و تا کبد بجلتها بر موعده مشتمل کرد و بواسطه تسخین او مفهم کامل شود بعد
از مفهم باز لطفت را سمت بایده خفت تا آنجا که غذا بکبد سهل باشد و پیش از خفتن وقوع
اضغلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن مفهم را یاری دهد و بر نسبت خفتن موجب فر بود مثل نزل
و سبل و در دشت و کابوس و سرخ و خواب بر خلومعه مفر بود و ضعیف گرداند و از قبولات
متجزا اثر از باید کرد که موجب امراض رطوبی بود و نزل و طحال و از رخا را اعصاب و اورام و حسی از آن
نوکند و در خواب افراط نباید کرد و اگر خواب کمتر معناد باشد تدریس و مانع باید کرد و بر طبابت و حمام
و مشروبات و مسعوطات و آوز آبی و آوز اسید که نزدیک باشد و طکات کردن و کما خوار
خواب آورد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتیاج** بدانکه استفراغ بلغم السنه که هر روز و نوبت
طبعیت محبت بشود تا فتنه لیس و نهار مذوق کرد پس اگر طبع مختل شود مثل اسفید یا حیا چرب
یا سفناخ و حلیه کندم و حمو و امثال آن طبعیت را نرم کند و از قاصبات احترازا باید کرد و اگر
احتیاج افتد نیاینها و حصتها نرم مدکنند خصوص شایخ راجه قوی ایشان ضعیف بود محتاج
مد باشد و اگر زیاد از معناد باشد کسب بود سبب امتداد اخلا باشد یا غذا یا تا دل از فیه
مختلف بود سعی باید کرد که زایل شود مثل سماق و زرنشک و قلیه سبب حس مانیه کند و غیر الاموری
رعایت کند و یاتی علاج اسهال و حسب طبعیت در باب خود گفت شود انشاء الله تعالی
فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت جماع السنه که غذا مفهم شده باشد در وقتیکه معده
بود و بدل محتملی نباشد و جماع در خلومعه مفرتر از آن بود که در امتداد باید که نگاه شروع کند
که شهوت و شدت بحد محال باشد نه آنکه تکلیف و تصور و تخمیل بدان در رتبه و مجامعت با مجانین
و کربه اللقاد و کسی که از آن تغیر باشد یا حالیض و منفیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض
عصب و ضعف بپوشد و در عقب خوف و عقوبت و تسرح و غم مفرطین و اسهال و قهقهه و
مجامعت نباید کرد و کسی که بایس فرج بود یا قلب یا معده یا احتیاج یا چشم یا اعصاب یا ضعیف

باشد باید که جماعت کمر باند کرد و جماع با محبوب موجب مستر بود و ضعف تیار و با وجود کثرت
 استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بالا رزن باشد و زن بر پشت خفته باشد و بدین
 بهیئت بالعکس این بود زیرا که منی تمام مستقر نشود و اگر باره در ذکر باقی مانده موجب تعفن
 و رم قضیب بود و برین جهت هشتم باید و بی پای استاده صغف آرد و باید استست که مدار این فعل
 بر حرارت باشد که قاعل است و رطوبت که منفعول است پس اگر هر دو نقصان یابند تا اگر آن
 مشکل بود و اگر ناقص شود و یکی باقی باشد تدبیر آن نشاید کرد پس مراعات حرارت و رطوبت لطیف
 اعتدال موجب تقویت این امر شود و نشاید که تعقیب این فعل از ترک استعمال و بسیار بود چنانچه
 در نظام بایز تخمالات فاسده و او نام بود چنانچه تصور چشم و حیالات قدر آنکه کم باو جماع میکند
 متاثر گردد و باید که او را سیر انداخته و محبت و لغت موجب صغف این فعل بود و تدبیر آن دفع
 تخمالات بود و مطالع کسبی که در قسم جماع بود و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام است و نظر
 درتسا و از حیوانات موجب بیجان این قوت شود و در جماع افراط نباید نمود زیرا که او عین تدبیر
 جماع آبی گردد بعد از آن اگر جماع کنند غذای اعضای اصلی برود و بدین مدید عوقش آن حاصل شود
 پس موجب صغف شود چون معالجه تقسیم در باب خودش خواهد آمد نیز تقدیر آنجا کرده شد **فصل**
مغف و تدبیر حمام بهترین حمام آنست که سوار بلند بود و مکان او مستراح و آب او خوش و بنیای او
 قدیم و سیکین گرم کرده باشد و معتدل بود و وقت حمام آنگاه بود که غذا خورده شده باشد و بدین
 باید رفت در ابتدا بغیر خانه اول زمانی توقف باید کرد پس بخانه دوم باید درآمد و همچنان توقف
 کرده بخانه سیوم باید رفت و آب بر زمین بریزند و نشینند و اگر مرطوبی مزاج بود اول نشینند و
 آب بر خود بریزند تا سبوی حمام در او اثر کند استعمال سواسترا از آنست که اگر کسی با بس المزاج بود
 اول آب بر بدن بریزد و پس نشیند و استعمال آب پیشتر از سواسترا کند و بدین سبب از حمام بیرون آید تا
 سبوی اثر نکند و کسی که او را درم یا تفرق الفصال یا حمی مغف بود که تصحیح نیافته باشد بحمام نرود و در

عقیر حمام

عقب حمام غذا خوردن منسریه کند و در عقب غذا استحام همین بود اما خونت سده بود و در خلومعه
نهال و حفاف آرد اما مرطوبی را مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کند در استحام معرق باید کرد لیکن
اغتسال آب سرد چون محرومی مزاج را مفید است در تابستان و صبی و شیخ را و کسی که نزله اسهال باشد
و استحام باب سرد مفرود و استحام با گرم بالقوه چون کبریتی و مانند آن تحلیل فضلات کند و امراض جلده از ابل
کند و عرق و تالیج و شیخ را طلب را مفید بود و عرق الف و روح المقاصل را مافوق بود **فصل نهم در تیر حرکت**
و سکون بدانکه بعد از استفراغ غذا در معده حرکت مناسب بود تا مدها باشد هم مضموم و آنقدر وقت آن
زمان است که فضله از بول و ایز از دفع شده باشند و غذا منضم گشته و منور وقت غذا نیامده و ریاضت بر
امتلا مفرود با حرکت لون و شاد و حرکت باقی بود و سیلان عرق نیامده و ریاضت مفید بود و چون تغییر
لون و کلال در حرکت پیدا آید در خلومعه و بعد از جماع مفرود و ایدان ضعیف را نباید کرد و اعضا را رفته
و نیز ریاضت نیاید و در امتلا که او را در الوی بعد ریاضتی کند که بای در آن حرکت نکند و عملی ندارد ریاضت
عقب لغایت صعبی نشود و مناسب است این قویه باشند مثل کشی گرفتن و اسب دو آمدن و بیاد رفتن
و شکر کردن و تیرانه افتن و دلکشیدن و کوز کردن و نیزه بازی کردن و شمشیر بازی و اینها همه است
قویه باشد و بعضی لطیف نرم باشد همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و اینها
نافها و ایدان ضعیف باشد و این ریاضت نسبت بجمیع اعضا بود اما آنچه بعضی خاص بود چون فکر ریاضت
و مانع است و استماع اصوات حاد و الحان قویه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیا ی رتوق ریاضت چشم
و ریاضت آلات کلام تنفس نظرات بود با و از تعقیل و احاد و ابتدای تعقیل باید کرد و بتدریج ایجاد
رسانیدن و دلکش را نیز نوعی از ریاضت شمرده اند و او را تا تیر کام است و دلکش سخت بدن را قوی گرداند
و دلکش نرم تنگی را بکند و دلکش بسیار نهال آرد و دلکش بخیر با زور پشت جذب خون کند و منزش از پشت
و بعد از آن دلکش عظیم مناسب بود و بعد از دلکش اعضا را باید کشید و دلکش اعالی اعضای باید کرد و باقل
قطع کردن و لعکس این را و اینها **فصل نهم در تیر شیخ** چون در سن شیخ خونت برودت و بیوست غلیبه

کنند تدبیر شایع بمسخرات و مرطبات کنند و دلگداز با صفت و در تمام معتدل مناسبتان است و تغذیل
غذا کنند و اگر بدفعات خوردند اجتناب از اغذیه سودا و رو بلیغم نمایند و استعمال طبیبها مثل غیر و لادن و غایب
و تهرهین بر دهن با همین و زکرس و زنبق مناسب بود و از اغذیه آب گوشت چرب و حلو و حکیم کند و سیر
عسل خوردند و از میوه مارا بخیر طبع میوز خوردند و زرشک را بسیار کندی و متوسط و غیر مزاج و از تقویا
گرفتند و کند تا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محبت باشد و لادن کند آب کرب و بلبل و شیره
و کشک جو در مرغ یا کزنی سستی و اگر در دم غلظت یا خشک خوردند طلح نرم کند و از تخم خشک در مال العسل
همچنین بود و در زمستان اجیئاته الطریقین کبر و نهند در رو ماده الحیوة و قرص مطلق و عود و غیره و امثال آن تناول
کنند و الله اعلم بالصواب **فصل دوم در تدبیر سافران** که اگر سفر خواهد رفت که اگر کمالی باشد تغذیه کند از غذای
و تدریج در ریاضت استزاده و جمیع و عطش سرد و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر احتیاج بدان افتد
عادت کنند و سیر برق باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد احتراز کنند و دفع تشنگی بخمک و زکرسند و یار کبر
آب یا هم آمیخته و اگر در کمر مسافر کنند سر را از آفتاب پوشیده دارند و روغن زیتون بر سر مالند و سینه را
بلعاب بنکوب و تخم تورک طلا کنند و اگر خواهد که زکرا و متغیر نشود لعاب بنکوب بر رو مالند و نواب حمام کوب
و سنگین خوردند و در موضع که سموم باشند بنهند و پیاز زیاد و غوغ خوردند و پیاز با خود داشته مفید بود و اگر
کلیه سموم زنده اطراف آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر مالند و تورک
کاه و خیار بخورند و اگر تب نباشد سیر و دفع مناسب بود و اگر در سر مانده کنند خود را پوشیده دارند و از
سرما احتراز کنند و بینی و دهن را بپوشند و باید امدان طعام کرد و رو بسیار با نهند خوردند پس سوزشند و آب
عادت کنند و اگر سرما یا بدزد و پیش آتش نرود ملک بیدریج رود و سیر و حوزر بخورند و نواب بپوشند
بعد از سرما سخت رسیده باشد کیدرم حکایت بار لای نواب بخورد و اطراف را بر روغن زیت و با همین
و مسکن چربیتند یا در آب تخم غلظت یا در طبع انجیر و یا بونه و شبت و از آتش دور نشینند و بعضی
گویند دست و پا را با آب بنهند و اگر آرنج بگرداند زنده و علاج آن در باب خود گفته شود

ابهای مختلف را بطبیع و تقطیر از ابل کند و بیاز و مسکه و سیر و کامو حیت مفرق آب مختلف لغایت معقد بود
و آب شور را به سکنجبین اصلاح کنند و آب سبی را بجز نایز تر و آب غلیظ و تیره را به سیر و اگر ممکن باشد آب
بلور در تداکل خلکت نگاه دارند و آب بیامیزند و صافی کنند لغایت نیک باشد و اگر کسی در کشتی نشیند اگر او را
عشایان حادث شود دفع کنند و بی کردن معقد بود اما اگر مفرط بود مثل سبب به و انار و نثار اینها منع
کند و مسکه و عدس حور و دو تخم کزکس و انستین نیز از دفعات می بود و حیت دفع می سودا را می با باقی
مالیدن معقد بود **باب دوم در معالجات کما شکر فصل بد** این معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بید و اول عمل بید
اما تدبیر است که در آب سیاه ضرر تصرف کند بر وجهی که مطابق محبت باشد و احکام آن از حیت کیفیت همچون
حکام دویه باشد ویرانکه تاثیر است سه فروری در بدن از تخمین و تبرید و غیر آن چون تاثیر دویه بود و غذا
از آنجمله است که او را در هر چند خاص است مانند آنکه در جراح و نوبت منع کرده اند تا طبیعت بوسه شغل
مهم غذا را از دفع مرض باز بایستد و قسکه بدن محتاج غذا باشد و شهبوت و تنه ضعیف بود و تغلیل
کست و کتیز و کیفیت آن کست یعنی غذا باشد آنکه به تغذیه بسیار تا بوی که کثرت غذا اهمیت تقویت
و تغذیه حاصل شود و تغلیت مقدار آن تا قدره خارج نیاید و قسکه کشتهای قوی باشد در ناله تقویت لیکن
بدن از اخلاط متملی باشد تغلیل کند و کیفیت که غذا بسیار حاصل نشود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد
و در کثرت بسیار بود تا معده و قور بر آن مشغول شوند و قتی کشتهای نباشد و معده ضعیف بود اخلاط بسیار
تغلیل و کیفیت و کست ببرد و کشته و یا بدست که غذا اگر چه محذوف است مرض را نیز در دبد بد را ارض القدر
که از آن لا بد شود بخار دارند و در اراض فرقه رعایت قوت فرور بر عود اما در اراض حال که در تغلیل غذا اول بود
اما در علاج بید و کس قانون رعایت کنند اول در اختیار و کیفیت دوازده آن موقوف باشد بر معرفت کیفیت
مرض چنانچه مرض جاری بود دوازده بارده استعمال کنند و اگر بارده بود چنانچه در حاله مرض لغت با کس که در تغلیل حفظ
صحت کتیشا کنند و دوم در کست دوازده آن موقوف است بر معرفت کیفیت در وجه و اما تقدیر
آن توان کرد و تعیین وزن دو موقوف است بر معرفت طبیعت عفت و مقدار مرض در اراض

مثل سن و فصل و عادات و مناعات بر سبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو سترم معرفت مزاج
و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی و طبیعی عضو معلوم باشد بخیر و دریا بیکه بچهار
از آن مزاج تغییر شده تا تعیین وزن دو کند چون خلقت عضو معلوم شود با آنکه قسمت با محقق است با
کیف بدانکه در عضو قسمت و کسب ادویه قویه استعمال باینکه در دو عضو محقق است و ضعیف ادویه ضعیف
و معرفت وضع عضو مقید باشد بچند وجه و دیگر آنکه بدانکه اگر عضو تعبیر با ادویه قویه علاج کنند و قریب العکس و دیگر
آنکه بدانکه با ادویه چه باید آمیخت تا بدان عضو که چنانچه بر غیر آن با ادویه و مدارت با ادویه اعضا بول مزاج کند
و دیگر آنکه بدانکه دو آنکه ام حیت بعضی مواد چنانچه با معارضه حقیقه در احوالها مایل است به جذب ماده
کدام طرف باینکه در چنانچه که کرده بر طرف جذب کید بود بول استقرار کنند و اگر معارضه باشد با سهال در جذب
ماده که هنوز تمام نرسیده باشد چهار شرط عارضت کنند اول مراعات مخالف حیت چنانچه از زمین بیابان و از
فوق با سفلی جذب کند دوم مراعات مشارکت چنانچه در حسیطت مجرب بر پستان تند و جذب کنند سیوم
مراعات محاذات چنانچه در عکس کید با سلیق امین بکنشند و علل طحال یا سلیق الی غیره در مراعات
کنند بعضی عضو که ماده از آن جذب میکنند بسیار می نزدیک عضوی که بیان جذب میکنند بدانکه اگر
ماده تمام رسیده باشد که تکمیل شده باشد از نفس عضوی جذب کند یا بعضی که قریب بود و در
او است که از عضو کثرت بعضی در حسن نقل با دیگر ^{ابا} بالعکس و معرفت قوت عضو
مقید بود در سه وجه یکی مراعات سیست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال کنند و مواد را در نوعه ^{از آن}
مستقرغ بسیار و ادویه او را از مقویات خالی بکنند و دوم مراعات فعل عضو مشترک کنند
یعنی عضو که فعل او با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در آن ادویه قویه بکارند و از این
باید که در جمیبات اگر ضعف معده باشد ادویه شدید الی در استعمال کنند سیوم مراعات حسن عضو
کنند چنانچه در عضلات کینه اطراف ریه اند و تندید التخلیای استعمال کنند و معرفت مقدار در بعضی مقیدان
باید که از کیفیت عارض شده باشد شدید یا شداتر یا ادویه قویه علاج کنند اگر ضعیف بود یا ادویه ضعیف

اما اعراض ملائمه خود ظاهر است که هر مزاج را در هر سن را چگونه علاج بايد کرد و عادت را در هر سنی بايد نوشت
سیوم قانون استعمال در ادویه با اعتبار وقت باشد چنانچه در ابتدا و درم رادعات استعمال کنند و در
انتهای محلات و منقبت دیگر آنکه مرضی که اثر المواد و با خطر باشد هم اندر ابتدای استفراغ ماده کهنه
بی انتظار تفریح و اگر مرضی بی خطر بود و مواد آن معتد المقدار بود و بیم آن نبود که قوت مرطوب ساقط
شود و اما التفریح و تندرست استفرغ کنند چون وجع با هم جمع شود و اول تسکین وجع باید کرد اما معالجه
بیدخل جبر استخوان کسوره در مخلوط و مسط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کردن بود و قطع
و خیالند و امثال آن باشد و چون مرض را تجزیه کنند بدوای قوی تر به تیباید کرد و الله اعلم چون
معالجه انواع و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک که فصل گفته شد و انشاء الله تعالی
فصل اول در معالجات سود المزاج بدانکه سود المزاج ساذج را معالجه تبدیل مزاج کنند فقط چنانچه سود المزاج گرم
را با شیباده بارده و بالعکس اگر سود المزاج مادی بود استفراغ ماده کهنه بعد زان اگر سود المزاج باقی بود تبدیل
مزاج کنند و تخمین مزاج بارده را ابتدا سهل باشد و در انتها مشکل بود و تیرید حار بر عکس این بود
و اگر ماده سنگین باشد ملک را ابتدا ظهور شود مع سبب کنند و تبدیل مزاج کنند و بیاید و نیت که استفراغ وقت
کنند که در شتر لا بود و یکی مقدار دوم قوت **سیوم مزاج حار طبع چهارم** سخته معتدل در ضمن و نجات **نجم** طبع معتدل
در حرارت و برودت **ششم** عادت استفراغ **مفهم** عدم اعراض لازم یعنی مستعد فروح امعاء و ذریب نباشد
هفتم سن منقصبی بود یعنی سن شیرخوار و طفولیت نباشند **هفتم** قصد وقت مناسب بود یعنی سرد سرد در زمانی
گرم نباشد **هفتم** آنکه ضاعت شدید التحلید نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز که اول اخراج خلط که بدن آزان
متاثر بود دوم رعایت جهت میل را چنانچه غشیان را بقی دفع کنند منقصب را با سهال **سیوم** مزاج ماده مخرطی
طبع بود چنانچه آلات بول است با محب کبد و معالجت بقعه کبد چهارم آنکه ماده را حبه کبد که احتیاج باید برآورد
و اگر رطوبت محل بود اگر کثرت استفراغ اندیشه نباشد **نجم** آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امر ارض منبه
بجز رعایت از تفریح استفراغ کنند **فصل دوم در تیرید سرد و در حقیقت** اما قانون سهیل است که پیش از سهیل

خوردن ماده را قوی کند و پیش از آن بکارد و بجای آن روده و عقب سبب است پس از آنکه در عمل آمد خوب کنند
اما اگر سبیل قوی تر بود پیش از سبب خواب جائز است لیکن بعد از شروع در عمل قطعاً خواب باید کرد و سبیل
معهه باشد غذا نخورد و آب گرم بر طیفوج نباید خورد که قوت آنرا از ایل میکند اما اگر شکم چندانکی ابریم تواند
و سه قدم باید گرفت ولیکن بعد صوبت معجون ابریم مفید است و مقهور است اگر کسی را خوردن سبیل
شود و مقویات معهه مناسبت بیه و ریاس اندک بخورد کسی را که در سبیل در کردن عادت بود پیش از
نزد سبیل در روزی کند تا معهه پاک گردد و بعد از قطع اسهال ششتری از نبات باقی تر نشین شود
و خوردنی تخم بکوبد بر آن کند و بر روی تخم و معتدل مزاج تخم نشا سبب هم چون شربت بکند و در وقت لطیف
تساوی کند اگر در سبیل اعراض سخته حادث شود سبب آنکه ماده لعقبور رئیس مایل گردد در وقت نقصان
کرد و گاه باشد که سبیل قوی شود سبب آن ضعف معهه یا تخم یا سبب است ثقل با کرم است و او در توان
نخورد و در گاه سبیل خورد عمل نکند بشیاق و قند نرم تخم کلازم است و منتقالی مصلحی یا اجلاب کرم نشین
محرک سبب است و در یکروز دو سبب کنند و آنکه معناد و سبب ثابت ادویه بیان نهند و بهترین وقت
سبیل رسیع و خرفی است چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ مستقر بکند و قطع نماید
کرد یا آنکه اطراف یرینند و قالیقات بخوراند و بر معهه که دارند و تقویت ششویات و تعریق بجم مفید بود
و شراب ریاس و غوره بیه برت سرد کرده نفع دارد و بارنگد شیر جوینانیده خوردن مفید است اگر
ساکن نشود و صلیک است و بر بیان کنند و باد و غوغ و دند و تبیح قی تر اسهال باز دارد و اگر از افراط غواق
افتد بکوبد و عسل کباب کند و با سبب سرد بدند و جا بد است که ادویه سبیل لعقبی تبلین عمل کنند
منه و نفیسه و ترنجبین و لعقبی با زلاق مناسبتان و قطعی و لعقبی بر مناسبت سبیل و لعقبی نجاسبت
مثل تخم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی صمغ مزاج را مناسب بود و مقاصد و تقویات و قالیع و غن و با سبیل
و خرم را سود دهد و در مای دور در پایی نکند و از بره کردن طعامهای مختلف باید خوردن سبیل را
مختلف با مقویات مثل طیفوج و شبت و پنخ مکک و تخم بزرگ ترب و اندکی عسل و مکک و بلغم مزاج را همین

الکرم

و اگر کم بیاشامند یا حفته کنند صفرا و مزاج را در حالت بی کردن شکم و چشم را مبد و البته بعد از قلع
در من و در ریا آب سرد بنویسند و شراب سیب کلاب تنا و لکنه و اندکی مصلح کنی بناید و غذای خورد
تا اشتها بی صادق نشود و اگر از استعمال مقویات اعراض را مبتدایب و عرق و انقطاع صوت پیدا
ماد العسل نیم گرم بیاشامند یا حفته کنند و اگر از بی شورش معده حادث شود در آنها حریر خورد
و اگر فراق باشد اگر کم اندک بخورد و سعی کند که عطسه آید و بی بسیار کردن معده را ضعیف کند و قابل نظیر
سازد و در آن چشم و گوش را مفرود و اگر کم و درم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و راع و عصبان
سرد بود و کردن بار یک بود و اگر کم نفعیت فریب بود و اگر را معناد نباشد بی بناید کرد و بی کردن در وقت
ربیع باید و در خرفی نشناکتر باید کرد اما حفته علاجی فاضل است در استفراغ فضلات معوی و شکم
اوجاع کلیه منشاء و قوتی نماید که اگر کم معده ضعیف بود و از سهواً شیان شود حفته باید کرد و در
امراض راع مفید بود و اما کید را ضعیف سازد و بیش از حفته شربتی که مقور معده باشد باید خورد و حفته
بر خلط معده ضعیف مفرود و بهترین وضع حفته است که بر شیب با خرد و سردی باشد و مغل
نیز زیر بالش بنام چنانچه میان شیب بر زمین باشد و بطرت وجع مریک و حفته در وقتی معتدل باید
کرد و بیش از استعمال نکند **فصل سوم در فصد و مجامع ارسال علی استفراغ لقیصه استفراغ کلی است**
زیر آنکه در آن از هر خلطی جزیر کم میشود و عرض از آن تعلیل در کسب اختلاط بود یا اصلاح کیفیت آن
یا هر دو اما محتاج لقیصه کرد و بناید کرد و وقت مختار آن بعد از قهقهه غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه در
بود اما وقت معتدل آنکه بود که بحیث حدوت مقرر فصد و حسب بود و درین تا خردناید کرد و در روز
بجران فصد نکند و در رستان و در شهری که آنرا بجران میباشند خون بسیار بیرون نکند و تا چهارده
نکند و فصد بناید کرد و اگر کم صغف باشد و خون او کم بود بدفعات اخراج دم نکند و بعد از حمام
و اگر تخم و جماع فصد نکند و آسستن و قوتی و حالی و فصد و الاغیاسته لقیصه بناید کرد و اگر خلط
او غلیظ بود بعد از استحمام فصد نکند و اگر کم در فصد شش کند بیش از فصد بیاید کرد و صفرا و بیش از فصد

قریب سبب تریش و مغوره را و بلغمی را شراب لغت و میوه و بر مری مناسب بود و از غشای من شود و فربه را
 اگر شراب باید کشود و در زمستان مجتنب و تخیف در تابستان لعکس این و عروق مقصوده آورده
 و شرابین است اما آورده آنچه شهور است در دست کشش عرق است **اول انفعال** و آن عالی بدن و در شراب
 را مقید بود **دوم باسلیق** و آن تنور بدین است ذرات الطیب و امراض حبه و سپرز و اسافل را مقید بود **سوم**
اکل و آن تر نه بدین نیز گویند و او متوسط در میان هر دو و از مجموع بدین استفراغ کند **چهارم حباب**
 و او حکم انفعال در **در پنج بطری** و او حکم باسلیق دارد **ششم** و او ذرات امین او جامع و او از طرف الیه
 طحال را نافع بود و آنچه در پای است چهار روید بود **اول عرق التاج** جهت اوجاع دوالی و عرق التاج تقویس
 است **دوم صافق** برای علاج اساقاق کشودن حقیقتش است و در امراض دماغی جنبه آن که ماکه با عقل بود
 در بالین و لیا مقید بود **سوم** و آن در باطن کوزا تو است و فصدان در او را طمط و اوجاع مقعد از
 صافق اقوی بود و چهار در مجاری او بود **چهارم عرق مقید** همین حکم دارد و آنچه در **سوم** یازده است اول
 عرق حبه بر اثر چشم و سر و جریب بنور عین **دوم** عرق یا قروح بر سر عرق و سر و عرق یا قروح
 دود و دمع و عرق او و حبه عین چهارم و در حبه عین چهارم و در حبه عین و حنظل و صنیق النفس نخمس عرق اذیه
 بر اثر شور و حله و ناسور و تبی ششم عرق نلکه که در پس گوش است بر اثر ابتدای ترول آب و تجارت
 و قروح گوش هفتم عرق نمور که در پس گوش است نودیک بفقوه کردن جهت سردی و اوجاع
 که فرس باشد و هشتم چهارم بر اثر قلاع و قروح و ثور و من هفتم عرق که در زیر زبان است در
 باطن دقش برای اختلاق و او را کم لوز تین **دشتم** عرق که بر نفس زبان است از زیر او برای نقل
 زبان مقید بود یازدهم **سوم** که عرق و آن در کوزیله است برای تحریک گشاید که از این مقصوده چهارم
 اول شش برای که بر طبع است میانه سیاه و ابهام بر او و اوجاع کید است **دوم** شش برای صفت
 و آن بر اثر حس نزلات عین و آتش کشاند **سوم** شش برای پس گوش بر اثر غشا و صداد فرس کشاند
 چهارم شش برای حلقی برای حنظل و این شش را و این شش را از قلب و ریاستند و آنچه نودیک یا شش چون

اکل را مقید بود و در بدن
 نیز خوانند از این جهت
 و اعتدال است
 و باسلیق بر او سطلی
 حبل الذراع و لعقی سها
 با اکل باسلیق و در لعقی
 با اکل آفتاب
 و الطبی باسلیق بر او
 و در باسلیق است
 اسیر از الطبی مقید است
 که باشد آت و از این
 غرض از این مقید است
 دست در اکل است
 و جان از این که فغان از
 و طبع بر این مقید است
 از این جهت باید که

مکن
 مذ

کفتانند خون باز نالیدند اعرض آن نشوند **ما کیفیت نقد آنت** که قیفال از سر عصبه دوریزند
و فرج بوریب کفتانند و اگر او را نماند شغیه او را که در حسی مساعد بود و طلبند و در اکل احتیاط کنند
که زیر آن عصبه است که نامش بی زرسد و بطول بایک شود و حدی الزراع بوریب کشانند و قصد باسلیق
را خطر پیشتر بود زیر آنکه شریان و عصبه بحدت بر او است و با شد که شریان از دو طرف او آمده
باشند و اسلیم از میان خنفر و منبر کشانند و دست در آب گرم گذارند زیر آنکه خون غلیظ است و بطول
باید کشود و عرق است و بطول کشانند از زیر کعب یا بالار آن و اگر بر پشت پای در خنفر و منبر جویند که
تر بود و باید که صحت آنرا از خنفر و کعبه است یاری محکم بچند و پانزیر کر و پانزیر کعبه تا که ظاهر شود
و پیش از نقد بجم رونده و صاف بوریب کشانند بهین مشراط و عرق از نیه ظاهر نباشد و کثرت سیرینی
نروهند آن موقع که در وقت ظاهر شود و شتر فرویزند و عرق مائین و صدغین با آنکه خلق بکیرت ظاهر شوند و در
لشتر فرویزند و عرق حبه بوریب کشانند و عرق زبان زیر زبان کشانند و در قصد او جبین بر جانت
مقصود کنند و بمضغی که سر آن بقایب باریک بود بطول است و در حالت قصد باید که شتر بایام
و وسطی بکیرد و سیاه را حیت لغض مسرق رها کنند و اگر شتر لعصبه سید و عضه اما س کند فندل
سرخ و سپید و شیان مایه و اگر شتر بر اما س نالند و اگر قوت باشد از جاتی دیگر و نقد کنند یا صافن
بکفتانند و اگر شتر بر شریان آید علامت او آنست که خون شمره رقیق آید و همچون حرکت نبض جمید پس
باید که در حال کتدر و صبر و مردم الاخوین و فلق طار کوبند و به سفیده تخم مرغ امیزند و پیشتر کوشن یا شنج
عسکبوت یا قرنجبه آلوده در موضع زخم نهند و آب سرد بر آن دست میرند و دست به نیند تا سکه و زنگنه کشانند
و با قرطاز خنضماسارند و اگر بعد از آن که کفتانند خون باز نالیدند یا در کبابین او به نیند و اگر خون بعد از نقد
زیر پوست گرد آید و سیاه شود و بدان دست بکافتند پس اگر آن کبود بر سر تو کمر شود و دلیل خیر بود و اگر
زیاده شود از جانب دیگر آن مخالف آن نقد کنند یا صافن کفتانند **ما حجامت کی با قرط است** و یکی در قرط
است و آنچه پیشتر باشد استفراغ از جوهر عصبه کشند بی اعرض استفراغ از اعضا رئیس استفراغ شیب

و حجامت مردمان فربه را مناسب است و بهترین وقت آن میانه ماه باشد و ماه در نقصان باشد در دست
 سیوم از روز و بعد از استحمام حجامت نکند مگر کسی که خون او غلیظ است و حجامت بر مقدمه دماغ کردن
 حسن و ذمین را مفید بود و بر فقره کردن خلیفه کحل بود و جرب عین و نجر را سود دها مانسیان آورد و بهترین
 آن باشد که نه بر تر از فقره کند و بر میان شانهها خلیفه با سلیق است و خفقان و قم معده را منفر و بهترین
 آن باشد که سبب بیلا نکند و حجامت و داجین که رکبائی کردن است خلیفه فیعال بود و بر ساق خلیفه در نشان
 بود و بر قیحه و ده و در نام در احتلاط عقده و در رافع بود و بر قیض دندان و در و حلق را مفید بود و بر قطن
 دما سبل و نبور فخذ و نفوس و در اقله و مثانه و رحم و معده رافع بود و حجامت بر فخذ از قدم و دم خصلتین
 و جراحات ساقی مناسب بود و بر کعبه بر اراد در طمکت و عرق الساق و نفوس مفید بود و **حجامت از ناله**
 برای آن باشد که مال از چشمی بچشمی جذب کند و یا درم غایب را ظاهر گرداند یا ماده را از عضو بعضی بر ناله کند
 یا بر اثر خردیم و شخمین عضو را بر اثر خلیفه ریاح یا سکیس و جمع کننده **حجامت با ناله** از دو سال تا شصت
 سال جایز است **اما ارسال علقی** و آن گرم است و نکین که در آب میباشند و اثر در آن میکنند و در
 امراض حلیه اثر بر عضو میزنند و خون می کشند و گفته اند که خون بر جذب میکنند و آن در سعه و قویا و جمع
 امراض حلیه مفید بود و قایم مقام حجامت باشد و بهترین علقی آنست که از آبی گیرند که در آن صنفج و
 طحلیک جامه خوب میکنند یا شند اما آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه شکم سنج و پشت او سبز باشد
 و آنچه شبیه بدنبال گوش باشد و اسفر و حکم را برین همه نیک باشد اما آنچه سیاه و بزرگ ششها و آنچه شبیه
 بار و ماهی بود و آنچه آب ایبار یک پرتد و آنچه بر و خطها را لا جور در یا طاهوس بود مجموع بد باشد و باید
 که چون علقی بگیرند و بعد از دور و زار سال کنند اول او را ستر نکون باید کرد تا قی شود و نشوند و عضو را آب
 و بود با لند تا سنج شود پس علقی بر آن نهند و اگر بگذرد باره خون در آن عضو مالند و چون خوانند جدا کنند
 نمک و خاک ستر برداشند و چون بقیه میخیزند و بر فوق ملس کنند تا اگر بقیه مانده باشد پس نشوند و اگر
 خون باز نماند حاکمیت بر آن افشارند **حجامت** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدای معالجه مرضی باید کرد که

حجامت از ناله

اولی

اورا یکی شترط باشد اول آنکه بر تانی موقوف بود زیرا اول مغز ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدای علاج
ورم باید کرد و وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگر بود مثلا سده و تب که سده سبب
است و ابتدا را معالجه او از زرد است اگر چه حاجت استیجابی افتد که تب را منصرف و مثل سل و حمی که علاج
سل بر محیفات گنند و از تب باکت از نه سیوم آنکه یکی از دیگر خطرناک تر بود مثل حمی حرقه و فای که اول
علاج تب باید کرد و از استعمال میرات اگر چه قبال را منصرف و اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرق جمع
شوند اول معالجه مرض گنند و وقتیکه عرض غالبه جنبه بود و وجه که عرض فوری است استعمال محذرت
جائز داشته اند و از قرار آن بقولتج اندیشه کرده و این مجموع که گفته شد بحدس طبیعت باز بسته است
و بیاید است که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر مثل تفریح و تشبیه و تفریح باخبار
و حکایات مایه و کلمات طبعه و احقران آن و آواز ناز لطیف و یونهای خوش و از آنجا انتقال از
سواهی بهوای و از مسکنی سکنی بود و تغییر نبات موثر تر بود و مثلا که صبی احوال را تخلیف گنند که نظر گویا
حشم گنند و صاحب لغوه را که آئینه جنبی بگذرد و امثال این بسیار است و همه بر تقدیر پروردگار است
چه تقدیر او صحبت بود اسطه همین بسیار حاصل میکند و تقدیر او صحبت به رعایت این امور زایل شود
او است قادر هر چه خواهد خواست و هر چه خواهد گنند که حکم او است **بیت** بای است لایان چو بین بود
بای چو بین سخت بی تکلیف بود **و** والسلام علی من التبع الهدی **مقاله دوم در امراض که همسارا**
حادث شود و علاج آن و آن شش است بر سبب **باب اول در امراض سرد و مانع از آنجکه**
صداع است و آنرا با ریح سر گنند و سبب آن سود المزاج مادی بود یا سازج و آنچه مادی بود از دم
یا صفرا یا بلغم یا سود یا ریح بود **اما صداعی** که از غلبه خون باشد علامت آن حرمت و انقباض و سرد
نقل و فرمان سرگرم غظیم نرض و غلظت قاروره بود و علاج آن فصد فیقال بود و ملین طبیعت بمطبوخ **فکر که**
و زینت از غناب سینه که از هر یک پیچیدم خود تدا میزند یا ترنجبین میاتبات از هر یک در دم و غذا
ترند بر یا الوجه و یا ماش و مغز بادام و اگر تب عارض نشود کشکاب یا چورد و کلاب سکه بویردن

و لعاب نیکو و پذیرقطنونا و خطمی بر سر تنند و استعیط بر روغن نغینه و کدو مفید بود و آنچه از **انفعل** بود
 علامت آن شدت حرارت مله و خشکی منخرین و تیرگی زبان و سهر و سرعت نفس و صفت و لطافت
علاج آن جلابی از نغینه و نخل و سراب کرم کرده میانشامند و غذای آن را در آنه یا تمهید بر با الوجوه
 خورند و بر بوب قو که بارده و سکنجبین تفکک کند و اسهال طبعیت کند مبطوع فو که با مبطوع
 بلبله یا قمر نغینه یا این حب بدنه **صفت نغینه** دورام سقونیایر یا کرم کرده تمهید کند و وجه تریه
 سید کوفته بر روغن بادام چسبیده کرده بکرم بلبله زرد میزدیم بگویند و یا آب رازانه بشنند و حب
 سسازند و فرو برند یا تمهید کند سقونیایر یا کرم کرده در م شراب احوال بخورند و کافور و مندل
 و کلایه کاه و خیار بومیدن و با شویب یا بکرم و سیوس کندم و خطمی و نغینه مکنند و آنچه از **انفعل** بود
 علامت آن نفکس و سیات و کدورت حواس هر درت مله و رطوبت منخرین و نغینه بل
 و قاروره سفید و غلیظ بود **علاج آن** هر روز از بیج مسک بنجدرم رازانه سه درم کلفنده
 درم تناول کنند و غذا نخورند آب شیره خشکانه خورند و تمهید کنند بعد از نغینه حب هر باب
 الصطخ حقیقون و یا بونج و شنبه و اکلید لکک بگویند و سردان نشوند و آنچه از **سودا** بود
 علامت آن نفکس و حقیقت بدن و کدورت لون و پنجوایی و تبس طی و قاروره سفید و کدورت
علاج آن هر روز جلابی از یا لنگو و بیج مسک هر یک چار درم کاو زبان سه درم نبات ده درم
 تناول کنند و غذا نخورند آب شیره خشکانه خورند و بعد از نغینه مبطوع انیمون یا غار بقون
 و اسطوخودوس کشند یا حب ایاره و شنبه و بعد از نغینه روغن کرکس یا بادام و سوس بر
 و آنچه از **زجاج غلیظ** بود که در دماغ محبتش باشد علامت آن آواز گوش و انتقال وجع و قربان
 بود **علاج آن** تخم کدو و مطلق کلفنده و رازانه باید کرد و از میوه ها و اغذیه نفاخ اجتر کنند و
 و استعمال قطرات و خوردن حاره مفید بود و اگر زجاجش بوند یا آب آن در بینی کشند یا
 روغن آن بر سر لند نافع افتد **علامت سواد** و **علاج آن** اما صدها که از **سودا** علاج

ساقیانه

ساقی باشد یا حار باشد یا بار و اما آنچه بسیار خارج حادث باشد مثل ملاقات آفتاب و قریب
آتش علامت آن عطش و حرارت است و قند است و من و خشکی متخین در زبان باشد **علاج آن**
شربتی از کنجدین یا شراب غوره یا شراب زرشک یا آب سرد و عرق کلبه بید میاشند
و شیرین تخم خرفه و آب خیار کوه و یا کنجدین نیز مفید بود و غذا بنوماش یا مغز بادام و اسفناخ
یا ترند خورند و در جای خنک آرام گیرند و مشروبات بارده بوند و روغن مغز بادام و کدو و برشته
در آرد است داخل باشد مانند تمام اول ادویه جار همین علاج کنند و درین نوع تلین طبیعت
متوقع بود که در تخمین مناسب بود و آنچه **سودا المزاج** بار بود و علامت آن لغو سبب بود
و ثقل و بلاد است حواس و میدان معده و مخرج **علاج آن** تناول جلابی از پنج مسک و لاریانه و
کاو زبان و کلفند بود یا شراب کاو زبان یا بالنگو یا کلفند و لاریانه و اطریق کبیر و کواشهای
حاره و غذا نخورد آب یا کبکبک تیمبو و زیره و دارچینی خورند و مشروبات و نظومات حاره
استعمال کند و **صداع** نیز است که مزاج سرد المزاج معده باشد علامت اشتداد وجع بود
حالت ثقل معده و سکون وجع در حالت خفت معده **علاج آن** اصلاح تقویت معده بود **در**
سبب اختلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غشیان و خنده ترش و کثرت تریق
بود **علاج آن** تقویت معده باشد یا آنکه تخم شنبلیله و تخم خرفه و برگ ترب بچوشانند و آنرا عمل
کنند زبان حلکده بیاشند و می کنند و بعد از آن کلفند و لاریانه بخورند و بعد از آن تقویت دماغ
کنند و غذا نخورد **در** لغو خورند **در** لغو خورند **در** لغو خورند **در** لغو خورند
غشیان و تلخ زبان و تشنگی و قلی سوزش معده بود و در حالت کسری تیر باشد **علاج آن** یا کبکب
و کنجدین و کشته و بعد از آن آب شراب آمار ترش لعوق کنند و غذا انار یا ترند خورند **در**
اختلاط سودا و ترش و علامت آن سوزش فم معده و ترش دهن و کثرت اشتها بود **علاج آن** تقویت
معده یعنی تلین طبیعت مطبوخ نمون کنند و شراب یا کبکبک و ترش کبکبک و عالی و ترش بخورند

و اگر صداع سبب ریاخ معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر باشد و از اهل معده
 نفاخه زاید شود **علاج** آن تقویت معده و تحلیل لقمه کجوار نشات حاره کشته **و اگر صداع** از ضعف معده
 شود یا شدت حسن او بود علامت آن اشتداد وجع بود ریاداد و در خلط معده **علاج** شور یا کزک
 که غیره که در و تان انداخته باشد که اخته میخوردند چنانچه در حرش او در استگنه نامند و ترید آب غوره در
 ریاس او را خورند و اگر موفیات مفید نیفتد شیر نمی خورند **و اگر صداع** از پیش و خلط دماغ باشد علامت
 آن حدوث صداع بود در عقب استفرغ حبه الکیمیوس بود شک روده تخم مرغ و حمام معتدل و تبیین
 مفید بود **و اگر صداع** از قوت حرش دماغ بود علامت آن باندک سبب کثرت بخار غذا حادث شود
 و افعال دماغ بقوت بود **علاج** آن تناول اغذیه غلیظ با نمک سب و کله و پایچه **و صداع** بکثرت طحال
 و رحم و کلیه با نرسه رخا درت شود **علاج** آن در کذا اعضا بود **مفید** صداع فرمن باشد که مجموع سبب کثرت
 و سبب آن اختلاط غلیظ با بخار است بود که در جوهرش از محل دماغ مختص بود و علامت آن بود
 که با ذمی سبب می آید که چشم بر نتواند پشت و از کلام و صوت متاثری شوند و کاسه چشم پست
 چشم درو کند **علاج** آن تقویه بدن کنند بحب بارح و کستبار و قوقا یا و حقه تبار حاره و سدسب
 ترور و عنق کجوشا تند و درک مانند و باقی **علاج** آن همچون **علاج** صداع بلغمی و سوداوی بود و این صداع
 عسبره ریاداد و مقدوره ترول باشد **علاج** آن همچون **علاج** صداع باشد تناول ذوالمند نیز مفید بود
 و اگر صمغ و انبوس و تخم کاهو و ترابیر کاغذی طلا کنند و بر صداع تهتم مفید بود **و علاج** **سرم** و این
 در می گرم که در دماغ یا حجابی او حادث شود و آنرا از غلیظت سیر کوند و سبب آن **اگر غلبه خون باشد**
 علامت آن تباطف و نقد سر و نریان و صمغ و حمرت وجه و عین و تنفس عظیم بود و قاروره
 سنج و غلیظ بود **علاج** در آیداد فصد قیقا کنند و هر روز جلابی از عناب معفت عدد و آنوسیه
 ده عدد و سبستان سبت عدد و بنور و تغیرش هر یک تجدید مراتب ده درم تناول کنند و اگر کثرت
 یا و فکم کنند سیر بود و غذا کشکاب یا مینو و عناب خورند و در تیرس توقف نمانند و در روز

تریه
 آنرا کونند آن در کون
 یا جبره و کبکونه
 حبه الکیمیوس
 آنرا کونند آن در خون
 نیک منو لا شور
 این
 در کونند آن در کون
 یا جبره و کبکونه

نیم تخمین باید کرد باین مطبوع **صفت** است سفید نرم نفیسه پنجم درم نیلوی چهار درم کاسنی سرد درم اجال
سپستان هر یک سبب عدد عنایت دانه شیر خشک و شیر تخمین و خیار شیر از هر یک درم و
استعمال مشهورات بارده کنند و با شوی یا یکم نفیسه و خطمی بسوس کنند و تغل شیر با حاصل
کنند و اگر بخوابی با نند یا شرب حشماش و میانه روز شربتی از نبات و عرق کلابه مناسب بود و اگر
از ماده صفرا بود علامت آن کثرت ابرویان و کسر حقیقت عین و نمون و صفت لومن و زبان و
اضطراب و غلبت سود خلطی و غشتر نفس و نارینه قاروره بود **علاج** آن هر دو جلابی از تخم کاسنی سرد
درم آکوسیا ده عدد نفیسه پنجم درم عنایت عدد نبات درم تخمین با نموده درم تا اول کنند
و شرب نفیسه و نفیسه برورده و شرب حشماش نقل کنند و تلین طبیعت مطبوع فوکه یا تقویع آن
کنند و این نفیسه نیز مفید بود **صفت** آن نفیسه خطمی بسوس جو نمک کوبند هر یکی کفر عنایت سپستان
هر یک سبب عدد نیلوی چهار درم کاسنی پنجم درم بچوشانند و صفات کنند و مغز خیار شیر و تخمین
هر یک درم انتقال دران حله کرده و دره درم روغن نفیسه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و
تشنگی غالب باشد کشکابیت انتقال لعاب نمک و روغن کدو از هر یک درم با هم فرزند در استعمال
کنند و شرب میانه روز خیار کچک گفته شد میاشامند و تقید یا تو مری کنند و در دو نوع سبب حرارت
باید که و دوشیره تخم تورک یعنی خرفه و شرب مندل و حمام و نفیسه و نیلوت و احتمال آن کنند و بر
بید فرایش بر نرند و کدو و خیار و نفیسه بپزند و **اسلام** از ماده سودا و اخلاط محرقه نیز حاد
شود و علامت آن ابرویان بسیار و ترش کردن و بخوابی و زاول عنایت خشکی حلق و دهن و نمون بود
و در ربع تغییر ظاهر شود و نفیسه صغیر بطبی مختلف و سلایست و قاروره سیاه و غلبت **علاج**
آن جلابی از نفیسه و کادویان هر یک چار درم پنجم درم و نبات ده درم باشد و غذا یا نخود
یا شیر حشماش و بعد از رفع کبها و حقیقتا کنند که سه سبب و بود **صفت** مطبوع منزه مقدم
تخم مک نفیسه نیلوی تخم کاسنی تخم کثوت هر یک سه درم موثره طالیقی دانه بیرون کرده ده

پرسیاوشان اسطوخودوس سفیاج میگویند هر یک چهار درم ورق کل تجردم کاوزبان بالکوه هر یک دو درم شیر
 ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تقیه نغبت و با بونه و ریجان بکوشانند و بر سر زینند و روغن بادام
 و شیر در خزان بر سر مالند و میانه روز شربت از نبات و عرق کل و صبر کاوزبان و تخم نشا مستقیم تناول کنند
 و شربت کاوزبان نفع است **در شش مرسام** بلغمی بود علامت آن تراور و کسب و نسبان و نوم و تب و اطم
 و نقل سرد و حیرت و اختلاط عقد و شهوت بود **علاج** هر درم جلابی از با لکته و پنج مگه هر یک تجردم نبات
 ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود خورند و بعد از تقیه بحب ایارج و حب بکنند و حقیقتا حاره استعمال
 کنند **نشیا** زهره کا و کیدرم شحم حقل تجردم بود از منی و خطمی از هر یک سه درم بکنند و با شکر بپوشانند و بقیه
 شود دیدان بیشتر و نشیا سازند و استعمال کنند و در ابتدا اسکره و کلاری و غده کلاری سر مالند و بعد
 نان محلات متناوب بونه و شبت طلا کنند و به مشک یک گذش یا شونیز عطر آورند و الشانی بود **علاج**
 در می و مور باشد که در رویشانی ظاهر گردد و گاه باشد که سر را نیز فرو گیرد و سبب آن غلبان دم باشد
علامت آن انقطاع و حرمت و زبان و وجه حاره و تشنگی و کرب و افسوس بود **علاج** آن فصد فیقال کنند
 و جلابی از تقیه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک سه درم عناب مغبت عدد الوسیا ده عدد نبات ده درم
 تناول کنند و بلین بطبوح فواک کنند و در آن روز که مساجد تهنید و طوق البقل و اقا قبا و فوفل و ما بیت طلا
 کنند و بعد از تقیه آب حیار و شیر و تخم نواری با سکنجبین و شراب نیلوفر و حاض تیر بکنند و طبیعت را
 محبت کنند **دور** مری بود که چنان تخم کند که چیز مسرکه و سبب آن بخاری بود که از احتلاط حارم در
 دماغ باشد یا در عده یاد و غنود یک مسفا حد شود و متحرک گردد و روح لغسانی تیر بان متحرک شود و انجابت
 بطنه رسد اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بغضم باشد علامت بلاد است حواس و طنین دودی و غیره علامت
 بلغمی باشد **علاج** جلابی از انیسون و پنج مگه بالکته و کاوزبان هر یک دو درم کلقته و منقال تناول کنند
 و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و زیره و در اجنی خورند و بعد از تقیه بحب ایارج و شنبلیله کنند و شونیز
 و فلفک مزاج خوش و خرد در راه العسل بکوشانند و غرغره کنند و جنبه بیدستر و شونیز و نقل و زرد نش

بکوشند

و در همین کسر بر وزن بابونه و شنبلیله از نبق مفید بود و تناول شنبلیله و رطوبت مفید بود و اگر کسی بوی کله خنجر بعد از
علاقت کسبوق امتداد و تخم دو در و طنین گوش و خفت آن در حالت جموع **علاج** آن تقیه معده کنند یعنی در اسهال
و حبابهای و خفتنازه **اگر کسیب** ضربیه یا سقراط باشد که بر سر واقع شود در ادعای و مقویات مثل
مانتر معاش و ملک عدل طلا و کتند و علاج ضربیه و سقراط کنند و در کتیا و ج و در تجبیل و شونیز یا عمل مقیه
و شونیز و جوز بوی و تار جمید و طلا یا کر که در و تو ایله بسیار بوی باشد تا قاع افتد **سهم** بیدار و بجزوی یا و
بوی و سبب آن سوراخ یا سبب بوی یا مالک یا بی ماده **علاج** هر دو نوع ترتیب باغ بود شرب
تقیه و خشکاشی و پوشیدن شیر زمان بر سر و تدبیر بر و غنخ غنخه و کدو و غذای تو ماش یا شیر
خنخاش خورند و حقیرا کدو و کاه خورند و بوییدن پس مفید بود و میلو و زعفران و کاه و بوییدن غنخاش
بگوشند و بر سر ترتیب و استحمام و دند و او را زیاد موجب خواب بود و اگر اخوان و شنبلیله
و شنبلیله زعفران و شامسفرم در زیر بالکنش نهند نجاسیت خواب آورد و در سودا و قراح ما در اول ... تنقیه کنند
از سودا و بعد از آن استعمال طلا یا **سبب سهمی** مرفر باشد که از اجتماع اسبیا شنبلیله و سایر حوادث
شود علامات او آنست که خوابی طویر باشد و گاهی سبب مفرط بود و روی بر آید باشد و زکات او با یک
سیرخی باشد یا سبب **علاج** آن با تقیه باغ کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شنبلیله
و معوطات کنند و در تفریق این جمیع مفید بود **عفت** تنقیه در دوام ترید بکدرم تخم را زیاده و کرفس و بلخ
نظری هر یک بندم سفونیا بریان کرده جداگانه میگویند و آب را زیاده **سبب** از دو بعد از قضاوه
بلخ کنند **عفت** **سبب** سبب سبب و نشان چار درم تنقیه میلو فر یک **سبب** درم حله که قرضه در
عدد کستان سمیت عدد بابونه اکلیل الملک هر یک **عفت** درم معوج یا شتر درم عمل در وقت
کنجد هر یک پانزده درم نمک بوره اتمی هر یک بندم **سبب** **سبب** علی است که مردم تا گاه هر یک حال
مانند است اگر استار باشند همچنان استار مانده و اگر خفته و نشسته همچنین دیدن سبب احدت نیزش
ند و سبب آن سده باشد که در مخرج باغ بوی کله خنجر غلیظ حادث شود و علامت آن شنبلیله عین

و منا و حرکات بود و هر چه بر فیض را گویند جوایش **تند علاج** اگر وجوبت فصد باشد فیقال بکتابتند یا حجت
ساق کنند و جلاب از با لنگو و انیسون هر یک درم کا و زبان کس درم کلقتده درم تنا و لکنند و غذا خورد
آب شیره خشکانه خورند و بعد از نفع تقیه مبلنوج انیسون یا حبیب الکنند و استعمال حصنها و نه بین بر
نفرین و که کنند استعمال نظولات محلات افتد **حقنه آب سلق** و خطمی شیره سیوس نعیمی استیجول بر کل
خاص کنند یا یکدم بوره و دانگی و نیم شمش خنطه و ده درم روغن کنجد و ده درم شکر سترخ یکدم استعمال کنند
کابوس است که چون در خواب رود خیال کند که در زیر چسب نر نقایا انبوی باشد یا کس او را می
و نفس او مشک میشود و او از بکیر و سبب این بخاری بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر غلیظ
خون باشد فصد فیقال کنند و حجامت و تغلیل غذا کنند و اگر از بلغم باشد یا سوس و تقیه کنند چنانچه یک
معلوم شد و لغاتنا باید کرد که این مقدمه مرع باشد **مرع** سده غیر تا مریا باشد که در بلبون دماغ و ماری
اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از لفظ و در اعصاب منع کند و جمیع اعصاب مستنج
کرد و سبب او خلطی بود که در تجولف دماغ حادث شود پس **اگر بلغم باشد** علامت آن کزنت
بزاق و مخاط و کزنت زید در حالت مرع و که درت حواس بلادت و بیاض خون و بطور و هلا
نمض و بیاض و غلظت فارور بود **علاج** هر دو جلابی از زبانه و انیسون و یا لنگو از هر یک **شیر** درم کلقتده
ده درم تنا و لکنند و غذا نخورند آب شیره خشکانه یا دار جمیع خورند و کبک تبخو خورند و بعد از نفع
تقیه بحب ایارج و **صطخر** و قوقایا و مبلنوج ترند و حصنها قوی کنند و این حبیب مفید بود **صفت**
ایارج فیکر ترند بسیار از هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل از هر یک نیم درم شمش خنطه یک بند هر یک انگلی کوفته
باب از زبانه شیرند و حب **ارند و مرع** و از کرما و سرما و جماع و نظرد آب روان و نشستن در سبب
بار و چهار لندی و مکت در حام و تنا و انیسون شمش سیر و بیاز و کزنت احتیجاب باید کرد و همچنین مشی
سواری خصوص سبب دو اتید و در دولا ب چیر یا سراق نظر کردن احتراز کنند و حید بید ستر بار و عن
زنبق در برکتی کنند و حلتیت در ما العمل کجوشانند و در وقت مرع جلقی اور تیرند و شتر و بطور و تریاق

تا اول کنند و همچون سیسالیوس نیز مفید بود **صفت آن** سیسالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک پانزده دم
 عاقر قرحا نیم درم قرومانا حلیمیت زراوند صحرانیزه از هر یک درم کوفته بخند بکنجین غصصی شسته و با شکر
 تناول کنند **اگر ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و جو صفت طعم زرد بود علاج** تقیه دماغ کتد
 بمطبخ انجیمون و حب آن و تقویت دماغ میباید نکرس و با بونه و مشک و عناب و شونیز کند اما با بونه و زایل
 الملک صفت و مزاج خوش بچونمانند و بر سر آویزند و شراب بالکنو یا تر یا قار لربعه یا مشرود و لپو تناول
 کنند و عود قاری و عود صلیب آینه و در پیوند و سیر که غصصی و عسل و خردل غرغره کنند **و اگر ماده خون**
باشد جمع علامت خمن باشد و در حالت صرع و در حین ممتلی شود و در سر برآمده کسح شود و باشد که رعنا
 حادث شود **علاج** فصد صافن کنند و تغلیظ غذا و تقویت دماغ میباید نکرس و کلاب و مالیدن روغن
 کلب و تناول بوب فوکه **و اگر ماده صفرا بود** این نارافند علامت التبارک افلاطعها و صفت رور حشیم
 بود **علاج** تقیه بدن کنند بمطبخ فوکه و قروص فیه در کسب تناول کنند و با شویب با کرم و سیوس و خط کنند
 و آنچه اطفال حادث شود آنرا ام الصبان گویند این قیبل باشد **و اگر لیس** لیسرت معده باشد علامت
 و اختلاج لیسرت در حالت خلوم معده و کثرت لعاب استاده در معده در امتلا و حقت آن در عقب تی
علاج آن می کنند بطبخ شیت و ترب و اندکی عسل ملین طبیعت همچون خیار شتر و شتر باران کنند و بعد
 از تقویت معده بجوارش مصلطی و غیره ماده الحویه کنند و غذا نخورد آب با شیر خسکه آنه و در چینی کرد
 یا کلبک تپه خورند **و اگر لیسرت** عضو روید که باشد مثاق مین و ساقین و ندین و رحم بواسطه ریح غلیظ
 یا ماده بخار غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود علامت او آن باشد که احساس چیزی کند همچون
 بخار و بیت نعل که از آن عضو متفیع میشود و بدماغ رسد و بآن مظهر و ششویب عین و تناول باشد **علاج**
 تقیه بدن در دماغ بخوبی نماید و ایاریج کنند و تقویت و شخمین سر یا در آن حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
 بلکه کشتباران مجهر شیشه و یا تر نظ و صرع بواسطه بخار است که از کرم که در آنه و حیات متصاعد میشود
 کرد و علامت آن کثرت لعاب کسرت همچان اشتها و وضع بدن و حساس بصعود بخار بود

علاج قتل و اخراج کرم چنانچه گفته خواهد شد **اگر سبب آن عقرب کزیدن** حشرات حادث شود در ازبانه و درم
 کلنگین ده درم بچونشانند و صاف کرده یکد رم تریاق اربعه دران محل کنند و میاشامند و احتیاق رحم بر کزیدن
 بیضه است و علاج آن بجا خود گفته اند انشاء الله تعالی **و جالینوس** گفته است که صبح در اکثر اوقات بیضه
 انجامد و بران دشوار شود و اگر کشیر خواره را صبح حادث شود او را علاج کنند که خود را ایل شود و گویند اگر
 عافتر جا بگویند و در بیتی مبروع دهند اگر کزیده امید بر آن تواند داشت و تریاق ثمانية مبروع را عظیم تا قیوم
صفت آن زرد و نرطویل ریو تدریجی پوست کج کرب العا جنطیا ناقصه مبروق الصباغین مسادر بگویند
 بعد کف کفرش بشیند و یکمته قال از ان شترتی باشد **سکه سده تامیه** باشد که در ابلین باد مغ و اوقه شود
 و مجموعہ اعضا را از حس و حرکت باز دارد و بواسطه آنکه جابل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان
 روح انسانی از دماغ جمیع اعضا را و تخریق لغتہ حادث شود و سبب آن سده بلغم نرج باشد و علامت
 آن تریل بدن و بیاض کون و کثرت بزاق و لغت سرد و کورت حواس و کثرت خواب بود و مانند
 بان خرزه و زرد نر بود و آن دلالت کند بر احتیاق حرارت غریزی و فساد جوهر ریو دماغ و اگر نفس ظاهر **سخت**
 و خواب که معلوم شود که زنده است یا نه پاره چشم یا پنبه چسبیده بر بینی او یا لظنی بر آب بر سینه او تپد
 نفس نفس کند یا الصبح در و بر او کند که آجا شرباتی است که با حیات باقی باشد او متحرک بود و یا هر چه از
 کنند اگر حد قیو او ظاهر شود زنده بود **علاج** او لاسرا و تیر شدند و پاره نمک کرم کنند و بر سکوت بنهند و
 او حر کرم کرده بر بالای آن نهند و کندش خود دل و قرقند و جنبید ستر و در مده همه یا بعضی بگویند
 و در بینی سکوت دهند و اطراف او را بجز نای در زنت سخت میمانند و بر غریه و عن و ابارح فقیر ایام
 و در حلق او فرو کنند و می جنبانیده باشند که کی کنند و قرضیون و جنبید ستر و کندس و فلفل از کبیل
 و شونیز بگویند و بر سر او طلا کنند و کیمتقال شود و لیکوس یا تریاق کبریا و العسل حل کرده در حلق
 ریزند یا انیسون و زیره و مسطکی و کلنگین بچونشانند و بر تیرند و زهره کلنگ و زهره کبک در تریج کپانند
 و گفته اند که معقت روز هیچ متحرک نباید کرد اما بعد از معقت روز جلابی از انیسون و در ازبانه و از

هر یک درم کلنگین ده درم تامل کنند و غذا نخورند آب یک یک یا تینو خورند و زیره و دارچینی و
فلفل در آن کنند و میانها روزمار العسل میاشنند و بعد از قهقج تام تقیه بحب ایاج و لوغازیا
کنند و در هر سفته یک نوبت یاد و نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا سبب و چهار روز
بدین معالجات مداومت کنند و سکه اگر دیر بر آید بلقوه و قهقج مستفاد در **سکه از امتداد خون** نیز
حادث شود علامت آن علامات غلبه خون باشد و در آن ضد قهقج است و حجامت مساق و اخراج
دم کند بحسب نوبت و حلاوت از شراب تقیه و قرص آن کنند و حقه تبارک **اگر سکه بود مظهره یا سکه باشد**
که بر سر واقع شود ضد کنند و تقویت و مانع مضمومات بارده مقویه کنند **حقیقه** که سکه بلغم را مفید بود
ورق غار مستطاب از بنجوس حله خشک آنرا اکلیل الملک و ورق بیدانچر قورمانا و خرما سدای کریت
نم شربت هر یک ده درم شحم حنظل انیسون هر یک تیم درم قنطاریون یا رکن درم بچونانند و صافی
کرده غسل سبب درم و آب گامه یا نرزه درم بوره نمک گندرو و نمک هر یک نیم درم کوفته بخوبی
بر سر آن کنند و بجارند **الزلیا** تغییر طنقون و افکار بود از مجرای طبیعی و سبب آن سودا یا
اخلاط سوخته بود که در مانع حادث شود یا جمیع بدن از آن ممتلی بود و شیرکت مران نیز بود و علامت
آن چو از امتداد بین و مانع بود و تخالت بدن باشد و سواد لون و لطف و صلابت و اخلاط
مغنی باشد و صفات قاروره و تنها و دست دارند و نظر در زمین یاد و جزیر کنند همچنان باشد
و کثرت فکر و غم و سکوت و غلبت نیز باشد **ملاج** و ضد مساق کنند و هر روز حیلایی از تقیه
و نیلوفرو کا و زریان هر یک سه درم عناب سفت دانه سپستان سبب عدد نبات ده درم
تامل کنند و بعد از قهقج تقیه مانع بحب انیسون و بمطبوخ ملبله و غذا نخورند آب یا مغز بادام و
اسفناج کشته خورند و یا بوده از شیر و سبوس و نبات و شیره مغز بادام نیز مفید بود و در شراب
رفیق و در آدن در حمام و قهقهه بر روغن و کد و مفید بود و از اعتدیه غلیظ و اطعمه سودا در و شش
خرق و یا حجامت و حمر از کنند و استعمال لغیب ریاضت نماید کرد و از حمله عالمه نیز

ملول نباشد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر انیم قس از احتراق لطیف باشد علامت آن رطوبت متعین
وسیلان لعاب بلاد و کسل سکون و قلت عطش و اضطراب بود **علامت** آن هر روز
جلابی از سنج مهک با لنگو و نیلوفر و از زیاده و کفقت تا اول کنند و غذا نخورد آب یا زیر پاج کشند
خسکه زه خورند و بعد از نفع تنقیه یا این مبلوغ کنند **مفت** سنا سفت درم با لنگو و نیلوفر هر یک
درم نبات ده درم بچوشانند و صاف کنند و معجون تجاح پنج تنقال یا سفت تنقال دران
حاکتند و بیاشامند این حب نیز مفید بود **مفت** آن فیتون چهار درم سیاق و واریج قیطر
هر یک یک درم غار بقون یک درم مکنند هر چند درم اسطوخودوس یک درم و نیم کوبند و آب از آن
بکشند و حب از آن شربت درم **این مضره نافع باشد** با لنگو پوست ترنج قر قفل مصطلق فرقه
در اجنبی جوز بوا قافله نار مشک همین سفید و سرخ زانبا در روغ عقری زعفران تخم بادرنج
تخم قر خشک از هر یک درم مشک خالص دانهی محبوبه سحر کنند و هلیله کله حبیب و امل سله کدو
در سه رطل آب بچوشانند تا بر طل آید پس صاف کنند و با یک رطل عمل بقوام آرند و از آن شربت بکشند
و ادویه دران ریزند و بیسم زنده و احیاء تا تنقال از آن تا اول کنند **اگر از احتراق نفع علامت**
آن بیخوابی و بهرمان و اضطراب و عضن تبسم و صباح و صفت لون بود **علامت** تنقیه مبلوغ
سلیله یا فیتون یا معجون تجاح یا قرص نفیسه و تدبیر سدر و عن نفیسه و شیر زمان بر ریزند
و بر نشا و سماع الحان و لغات و حضور باران این مشغول کنند و استحمام معتدل مفید
بود و بر خطی نفیسه و برک پیدا بخیرند ام او شوند و پوست خشخاش و نفیسه و نیلوفر و تخم کدو
و خطی بچوشانند و کسریه بخار آن فرود آرند و بر بر ریزند و اگر از آن احتراق سودا بود و مکت آن
بیشتر و معالجات آن مشکل تر بود علامت آن کثرت فکر و غم و کرب و فرج و تحملات فاسد و دوستی
خلوت بود **علامت** هر روز جلابی از کا و زبان و نیلوفر و نفیسه هر یک نیم درم با لنگو و درم کفقت ده تنقال
تا اول کنند و غذا نخورد آب بنوشد و یا اسفناخ و مغز بادام خورند و بعد از نفع نفیسه مبلوغ فیتون

وایاره جالنیوس و ایاره لوفازیا و همچون تراج کنند و ماوالجن درین قسم مفید بود **صفت الالبین** شیر برطل
بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک قویه سیکنه تخمین افیمون بر آن ریزند و بر بر زنده و در وقت
کنند ازین نیز تشریح نمایند **و ایام تا این مفرح خورند** و در وقت کاسه و نقل از هر یک تجدید هم فرود بخشند
پوست ترنج از هر یک سه درم مشک و انکی کوفته بخته به بنزای سبب بشنند و یکمقال در شراب کایه ازین
حکله در تناول کنند و در اول المشک حلونه مفید بود **و اما از این نیز کت مراقب بود** آن درم باشد یا سده
از خلطی سوداوی بودید آن سبب بخار است مقصود کرد و در انکار تغییر کرد و علامت آن اتقاق و این
لبن و ضیق صدر و کثرت ترلق حینار و جوع بود و احساس بخار است کت که مقصود نشود **علاج** هر دو در جلابی
ازینا لکتور و کازیان و رازیانه و کفند تناول کنند و غذا ازیر باج و بعد از تفسیح استا بخندرم و شکر در دم
بجوشانند و همچون خیار شتر تخمینقال در آن حل کنند و بیاشامند و حقیقتهای اینها استحال کنند و اگر باین نوع
حرانی باشد جلابی ازینلو فرو کاستی و روباها ترکیب تخمین و نبات خورند و شراب سفید و خنک
لعوق سازند و غذا جو و بنوماش خورند یا مغز بادام و اسهال کنند و ترطیب بدوشین شیرین
بر سر و ند بهین بر و غنن سفید بود و استحمام و اکرم بر مراقبختن مناسب بود و از حمل انواع
مالنجویا ماتیایا بود و آن جنون صعب بود علامت آن غلظت و مقید اند و آنده بود و از آنجمله **الکلب**
و آن بیشتر از احتراق دم حادث شود علامت آن ضعیف و لعد و غفند و مقید است مردم همچون
طبعیت کلاب از آن **عظرب** باشد علامت ترک بسیار و بی ارامی و از مردم که نختم و سده غسوس
بود و بر ساق ایشان اکثر اوقات قروح چند باشد و علاج او همچون مالنجویا است **عشق** نیز از مالنجویا
شمرده اند و آن و سوسه باشد که مردم را بر فکر صورت خردی در علامت آن صفت لون و غفلت
و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بیجوابی و درعت و سلامت نبض بود و ای آه سر دکنده **علاج آن**
که کار را نبرک سفر و صید اشتغال نمایند و ترطیب مانع باران و نطولات کنند و تقویت قلب است
حاضر و صندل و سبب مفرح یا قوی و غذا ازیر باج خورند و ترک دیدن محبوب و فکر آن و اگر وصال

ممکن باشد به علاج اوست والا اورا نصیحت و تنقیح معشوق و ترشش و امثال آن سعی کنند که از آن بپایند
 و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز تنقید بود **در سبب** **فردوشی** و آن تساهل فکری یا ذکر تنقید باشد و سبب آن
 استیلا بلغم باشد بر اجزا در مانع علامت آن کثرت خواب و نرسیدن مغزین و چشم و کرانی هر دو که درت حواس
 بود **علاج** هر دو در حجابی از بالنگو و پنج مہک هر یک سه درم را زیاده دو درم کلینک ده درم تناول کنند و غذا
 نخورد آب یا شیر خشک از او کک و تینو و دراج خورند و توایلر آن کنند و بعد از تنقیح تنقید بحسب اراج
 و کجی قویا کنند و قوت و خرد را در مال العمل بکوشند و بدان غرغره کنند و روغن زیتون و غیر در دست
 و نرسیدن مغزین بر سر یا لند و چند بیدستر و قوت و تشنگی بکنند و یا لونه و نرسیدن مغزین بکوشند و سر بر جان آن
 فرو دارند و اجیان ماده الحیوة و وج و زنجبیل پرورده و سرکه سفید و سکنجبین تناول کنند و تنقید کجی ز
 نرسیدن و مصطکی و کندر جانند و از آب سرد و لقیول بارده احترار کنند که بجای آب یا مال العمل باشد **در سبب**
 ریحانی خورند بهتر باشد و کجی و کس و محاذت و استماع او را تا ملینه مفید بود **در وی که مفید بود لقل در لقل**
در سبب کس و کس و کس
 و چ در جینی زنجبیل از هم بکیده درم ستا بخورد و حوزر بواسد درم زعفران عود از هر یک درم مشک از کجی کوفته
 بیخته با عمل شیرتند و کینه فال تناول کنند **در کس** و وج سعد هر یک درم لقل زنجبیل هر یک بخورد کوفته
 باد و چندان عمل شیرتند **در سبب** سبب سودا نیز واقع شود علامت آن تجویبی و خشک مغزین و کس و کس
 لون و بلوط حکم **علاج** آن هر دو در حجابی از نیلوفر و کلا و زبان و بالنگو و نبات تناول کنند و تنقید مانع بحسب
 انیمون و طنبوج آن کنند و غذا نباشد و نخورد یا مغز بادام خورند و استحم و تدبیر بر روغن تنقیح کس
 مفید بود **در سبب** سبب سوء المزاج سادج حادث شود علامت آن خشکی مغزین و درین کس
 ماسر و تخم آتش و شعله خیر یا رکنین بود **علاج** تنقیح و نیلوفر عرق کلا و مید یا آب بیابانند و غذا
 نباشد یا مغز بادام و اسفناج یا حریزه از سبوس و نبات و روغن تنقیح و ترطیب و مانع بر و غنما
 و لظولها بارده مفید بود **در سبب** کس خرا بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلط بلغم بود که
 روح نفسانی را مسدود کرد و علامت آن اطلاق حس حرکت بود در نفس لطیف و متفاوت و قاروره مطبوعه

حریزه
 آنرا کس که کس کس کس
 در کس کس کس کس
 یا کس کس کس
فناج
 باطل شد از نفس بدن
 از طول انرا او هر کس کس

باشد و اگر خون عضو مفلوج تغییر نشود و لاغری و تپید مرده نکرده امید بر آن تواند داشت **علاج السنه** چهار روز تغذیل
 طعام کنند و از ادویه قویه هیچ نهند و یا نه کی آب گوشت یا زیره و در چینی سیازند و بجای آب و العسل خورند
 و بعد از چهار روز جلابی از زراته و بالنگو و انیسون و پنجه همک و کلنگین بخورند و غذا نخورد آب شسته
 خشکانه و فلفله و در چینی باشد و بعد از تفتیح تمام **این حب فرو برند** هر مرقه طریکی انتقال بوزیدان
 ماهی زهره ترید خرمشید کوفته و بر وزن بادام حب کبر کرده از هر یک ربعی غالیقون و انیسون و شحم
 حفظ از هر یک نیم درم مکتبندی در آنکی نیم مقدار کنی کوفته پنجه بیاب از زراته حب رند **و بعد از دو**
روز این حقیقت استعمال کنند تر کرک رقیق بیدار بخیر سلقی شبت تا نخوراه مزه خوش خشک اکلیل الملک حلیم جمل
 از هر یک صحت درم داده درم بچوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و غسل و ابجامه از هر یک درم درم
 حکمده یا روغن زیت پانزده درم استعمال کنند **و اگر مزاج قوی بود** حقیقت که در باب گفته ذکر رفته میباشد
 باشد و تریاق کبر و زهر و دیلوکس و حواریش بلا در هر یک درم که باشد انتقال احیاء تناول کنند با شرب آب
 بالنگو یا فلفله یا در چینی و پنجه از خر و عاقر قره جانتانند و چون انار بر د ظاهر شود روغن فسطج و نارین
 و شونیز و سراب و مسط سفید و امثال آن در اعصاب و اعصاب عالیه و مشک و کندس و فلفل و شاد در
 کوفته درینی دمنده و موسس و نکرس و یاسمین بوند **و این ما الاصول بد است تا** پنج روز تا پنج
 کرس از خر از هر یک صفت درم تخم از زراته کرس انیسون از هر یک نیم درم تا نخوراه زراوند شونیز
 از هر یک درم در دمن آب بچوشانند تا کیمین آید با کیمین غسل بقوام آورند **تشیخ السنه** که عصبیت مایه
 از خویش حمید و عفتونیز تابع او شود و بوی که آن از حرکت استیاطی باز ماند سبب آن رطوبتی بود
 که عفتو و عفتله را محکم گردانیده بود و در طول و نقصانی و در عرض او زیادتی واقع شده باشد و آنرا
 تشیخ رطب گویند و امثالی نیز و این مرض لغتیه واقع شود علامت آن علامت استلای و غلبه بلغم
 بود **علاج** او همچون علاج فالج بود **و اگر کسب بیوست** باشد که اعصاب را عارض نشود و آنرا تشیخ کسب
 گویند و این نوع مشکل تر بود و سبب آن بیوست استقران بسیار یا سهد یا غم یا حرکات عنیفه

یعنی در هم کشیده شدن عضو

یا جمیبات حاره و امر ارض کثرت التخلی و این نوع بتدریج حادث شود علامت آن بار یک نشین عضله
 و تقدیم آن است با تخفیف بود **علاج آن** نطیب بدن کتد با غذای جریب از گوشت بره ترغار و ترغار و ماهی تازه
 و مسو و قرمزیه و شیر میش و امثال آن از شراب مغز مغز و خنثی اس و انار مغز و آب حیا که دو با کتد
 و شراب رقیق جدید یا مروج مفید بود و میلو قرمز مغز و خنثی اس و برک حقیقند رو کاسه و کد و بجز آنند
 و در آن نشیند و بر عضله میسر ترند و بعد از آن موم روغن از روغن مغز و موم و کیرا و درین حالت
 و روغن مغز و شیر ترمان استشناق کنند **و اگر تشنج از کتدین** عقرب حادث شود در باریق اولی و در باریق
 از نبات حل کنند و بیاشامند **و اگر سبب قرح عصبی** باشد علاج آن خواهد و سبب گرم تر حادث شود **علاج**
 اخراج گرم **کر از تندا** ما که از تندی بود که عضلات بر قوت را حادث شود و تندا تشنج عصبی و از جهت
 میداد آن و از جهت خلان جناب و تشنج و هیچ طرف حرکت نکند و علاج هر دو همچون تشنج بود **لقوه مرصی بود**
 که در عضلات رو و تشنج واقع شود و تشنج از روی بحیثیت غیر طبیعی منجبت شود و از نباتات خود ببرد
 و سبب آن با تشنج بود یا استرخا و **اگر تشنج بود** علامت آن تدا پوست پشانی و قلت تیراق و از اجابت
 صحیح چشم بر نتوان نهاد **علاج آن** همچون علاج تشنج بود **و اگر تشنج بود** علامت آن استرخا تشنج
 حرکت دهن و کدورت جو کس تشنج حس ذوق نشود و حقیق زیرین فرود آمده باشند و تشنج زیر ستر می
 شده و تدا لبقوه است که تا سخت روز تا چهار روز معالجه نکند و آب نخود تا تا تواند جیر تر شود و در جابج
 در فاج کف و بعد از آن جلابی از راز یا ز و انیسون و کلقته ساو کتد و غذا نخود آب یا فلفله و عطران و
 دار چینی خورند و گوشت اسب شتر و بکبک و میوه تر مفید بود و تقیه کبک صبر و حقیقتا و حاره پوست بجز کبک
 در ما العمل بچشاند و بدان غرغره کنند و در خانه نار یک نشیند و مرزنجوش و مغز و حبه پسته بچشاند
 و رو بچشاند آن فرود آرد و کند رو مصطکی و حلیمت بخاند و وج و فلفله و جوز و آب و فلفله و عاقر قرحا
 در دهن کتد **و تشنج عظمی** است که در اعضا رالی دست و پای غیر املت کار کردن ظاهر شود سبب غر قوت
 محرکه از حرکت یک عضله یا نبات آن بر سبیل اتصال سبب حرکات ارادی یا نبات ارادیه حرکات غیر ارادی

آنرا گویند که تان در گوشت
 یا طیر و مکرانه اختراوندند

لقوه
 آنرا گویند که در مان انسان کج شود
 و سبب آن تشنج و یا استرخا بود

مخلط شود و سبب نیز مرض سود المزاج بارد بود یا مادی یا سافزج که عارض عصبی بود و مشایخ
و مدین الطیر واقع شود و از شراب آب سرد یا قراط و از اعراض لفظی نیز حادث شود **و آنچه**
از سود المزاج بارد مادی عارض بود علامت آن علامت تخلیه بلغم است علاج آن هر دو جلابی
از انیسون و رازیانه و کلنگین تنا و لکنند و غذا نخورد آب با فلفل و زعفران یکمشت آب
و کلنگ و تلهو خورد و تقیه بحب ایارج کنند و بعد از تقیه روغن مستط و زنبق و زکریا و زیت
بالتدوین و بحام گرم زفتن و بافتن شستن نیز مقید بود و نارجه غفر خوش تافع بود **و آنچه**
از سود المزاج سافزج بود علامت مبرد داخلی یا خارجی بود **علاج** حلیت یا ماء العسل
یا کلنگین تنا و لکنند و از ادیان حاره استعمال کنند **و آنچه از کثرت شرب قهوه یا شرب**
باید کرد و تقویت دماغ بروغن کلو مورد و ربوب فواکه مقید **و آنچه** سبب اعراض لفظی مانند
عقنب و حجاب است بعد از ادان سبب باید کرد و بهر حال که باشد **و اگر سبب** کزیدن حشر است واقع شود
شراب بالنگو یا تر یا ق تنا و لکنند و در از آن سبب کوشند و گاه باشد که غش سبب بیوست
بدن باشد بواسطه استفراغ بسیار و تخلیه یا قراط و انقیس متکثر بود **علاج آن** ترطیب
است به تنا و شراب نعنه و خشخاش و غذا بنوماش با نمو یا دام و اسفناج و فروع فیه
و حریره از نشاسته روغن بادام و نبات و تدبیه بروغن نعنه و بادام **اختلاج** حین
اندام باشد که حسین ابرو و چشم و لب و روزه و سبب آن رطوبتی لرج باشد و انمیقدم لقهه یا
که حرارت غیر از آنرا به تخلیه بخاری یا دفع ریح کند و سبب غلظت زود اسام بیرون تواند شد
و فوت دافع خواب که آنرا دفع کتله پس میان ایشان مدافعی واقع شود و موجب اختلاج گردد
علاج آن تر یا ق اربعه یا شراب بالنگو تنا و لکنند و آن عصاره ابروغن مستط و نار دین یا لند و اگر
احتیاج باشد تقیه بحب ایارج که سهل بلغم باشد کنند **خدر** است که اعصاب تیره شود و خواب
و آن مرض است که موجب لطلان یا نقصان حس بود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع

شود و بوی کله خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفی که در دایس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کند و لقیل
غذا و اگر علامات غلبه بقیه باشد تنفیه کنند و بر معالجات فایح استعمال نمایند و اگر بوی کله بویست بود
علامات آن همچون علامت تنج یا بس بود و علامتس همان باشد و اگر سبب منقطع در مابین است
عضوی یا بر آن نشستن علاج آن منع ضایع بود و تقویت عضو **زکام** و **زهر عیانت** از فصد است بود
که از دماغ نرسد و آید و اگر میفرزین آید زکام و اگر کلجی و سستی آید نرگوند و سبب آن اگر سودا المزاج
حار بود که عارض دماغ گردد و سبب حرارت آفتاب یا تا اول اشیا حار صریقه علامت آن حر
و حرکت چشم و خاریدن نبی بود **علاج آن** در ابتدا فصد کنند و اگر کرس مزاج منقطع بود شراب
نفیست و نیلوف و عناب تنا و الکنند و غذا تو ماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و از گوشت و
شیرینی و سحر است اجتناب کنند **و اگر علامات امثال ماده با تقرض نفیست یا مطبوع بود که تکلیف است**
یا شراب نفیست و ترنجبین و شیرینت یا خیار شیر بر بکده درم و بعد از تنفیه استعمال کنند و
روغن نفیست استنشاق نمایند **و اگر سیلان رطوبات نماید** و شود و سوسن سرکه با نخل و کشمش
کنند **و اگر سبب آن سودا المزاج** بارد بود که از سبب داخلی یا خارجی حادث شود علامت آن **زهر مزاج**
و کلال جوهر و نقاد سل بود **و اگر کرم است** حرمت کنند **علاج** سبب استیاریش همین و غیره کرم دارند و
جلبابی از تنج مهک و برسیا و شان و بالکتوتا و الکنند و غذا نخورند آب و مغز بادام و مرغ خورند و
اگر طبیعت محبت باشد سنا بخورند نفیست نیلوف و برسیا و شان و تنج مهک است درم شکم مرغ
و خیار شیر بر بکده درم بیانشا مند و سبب و با بوی تنج مهک و اکلیل الملک و مزاج خوش بویند
و سر به بخاران فرود آید و اگر در حمام کرم و ایکرم بر سر بریزند نفیست بود و اگر آنچه از مزاج
آید رفیق بود شو نیز و امیون بکوند و در حرمت سبب است میبوند و بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات
متادرسند و کتیدر و سندر و س و کاغذ منگ کنند و در زکام خوب مستغرق کنند و بر پشت باز
نهند تا ماده بستی نه بریزند و اگر حساس بدغدغه در حلق کند به بیخخ آنرا دفع کند و سنگی کرم

کنند و کرم

کند و سرکه بدان ریزند و می نرد آرد اما در زلزله موصوفات و چیزها مشهور و نیز مائی اجتناب باید نمود
جلائی از شراب نغشته یا ترنجبین خورند و یا قلی آب روغن بادام و حریره از شیره سبوس و نبات روغن
بادام و تخم شاه سفرم و اگر با آن سیال بود چنانچه گفته شد در باب امراض صدر النساء الله تعالی **یا**
روم در امر این چشم بر حافظ صحت عین و حسیت که از جماع و مسکرت و اترو تا اول عدس و یا تلاء
و باد بجان و قدید که کوشتهائی و طعماها مشهور و بخار ثائی و یکا مهابائی احذر از کنند و چشم را از
سوی گرم و سرد و دو و غنبار نگهدارند و از آردمان کتابت و بجزوایی و کرمی میخسبند و نظر
در اشیا و بران و استعمال معتدل و نه بین سریره و غن نغشته و کد و کشته و کلر و ششائی و کل
الجواهر احیاناً در چشم کشته **صغف البیدر** اگر بوسیله غلبه خون باشد و علامت ظاهر شود و قصد
قیفالی کنند و شراب نغشته و غناب تنا و کنند یا نغشته و نیلو و غناب و ترنجبین جلائی
و غنابو ماش و مغز بادام و اسفناخ خورند و تقیه بقرص نغشته کنند و لوتیای مغز و کد و کشته
و اگر ماده بارد و طلب بود علامت آن دم و رمض بود بجزت و وضع و وقت کنگد بود **علاج**
بر در جلائی از آرد زایه و ترنجبینات تنا و کنند و بعد از تقیه با یارح قیقرا یا قرص نغشته یا
ترید یا سفمونیایان کرده و مغز بادام و العسل و آرد زایه کنند و روششائی کبر و یا سلیقون چشم
کشته **رو** و ری ابو حار در ملتحمه حادث شود اگر ماده دم باشد علامت آن وضع مفرط و مرق
و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمد دم و رمض و تقیه باشد **علاج** قصد قیفالی کنند و بین
طبیعت مطبوعه فواکه و تقویع آن و شراب غناب و نیلو قرنا و کنند **و اگر ماده صغف بود** علامت
آن شدت وضع و خاریدن بی دم و رمض **علاج** آن انارین یا ترشند رو یا نبات تنا و کنند و
یا نغشته و اجاص و غناب یا نبات جلائی رند و تقیه مطبوعه هلیله زرد کنند و قرص نغشته در هر دو
زنان یا سفیده تخم مرغ بر نهند و در چشم چکانند و عدل و رویا و ترکی کلاب و لعاب تیره قطونا و مایه
حوالی چشم طلا کنند و کشایف امیض و اقوای فیونی در چشم کشته **و اگر ملغمی باشد** علامت آن انفخاج

بود و کثرت رمض و دم مع و التصاق حقیق و نقل اما حرت نباشد **علاج** تقطیر دماغ کشته بجهای اباره
و حقیقتا نرم و لعاب جلگه شسته و تر کرد و چشم کشند و در و را میفین کشند و صبر و حصفض و مر و افاقا
و زعفران طلا کنند **لو که سوداوی بود علامت آن** صداع و بی هویت چشم و حقیق بر هم نرسد **علاج**
نتراب نغشته نیو فر و حشاش سماول کنند و غذا بنوماش یا مغز بادام خورند و صمغ ادات و نطو که
مرطبه استعمال کنند **در تیج** رمد غلیظ بود که عارض میباشد مودم شود و چشم یک فرا هم نیاید و اکثر صبا نتر
عارض شود **علاج** همچون رمد بود و حجامت نقره و اسال علق مفید بود و در رمد مطلق از طوم و در
و جماع احتراز لازم است **طرفه** لفظ خون باشد که در طبقه مایع حادث شود سبب لطمه یا مقله
یا حرکتی عتیقه یا صمیمه شده **علاج** او فصد و حجامت کنند و شرب عناب شیر تخمین بخورند و تلخین
مطبوع فو که و نفوق کنند و قطره خون از بال کبوتر یا لبط یا با اکل رمنی و شیر و حنظل در چشم حکایت
و روغن کل و سفیده بقیه مرغ نیز نماید و در ابتدا ماساژ و کل رمنی و قوقل بر جوالی چشم صمغ سازند
و در ابتدا کلید الکلی تیج مسک و دم الاخوین و زعفران و زرده برقیه یا روغن کل صمغ سازند
و اگر طریق لیب رمد حادث شود از گوشت و شیرینی اجتناب باید کرد و شرب نغشته و عن حویله
و تقطیر لقرص نغشته یا سفوف یا مطبوع ملبه کنند **و این شیاف** کشته سفیداج معموله در دم نرسد
سه درم تناسک کثیر از هر یک در دم افیون تجید هم سخن کرده شیاف سازند بوقت حاجت صلی
باید زیاده باشد و در چشم کشند **طفره** زیادتی بود که در کج چشم ظاهر شود و منتشر کرد و تا بسیار چشم
رسد **علاج** آن در ابتدا فصد تیغال کنند و تقطیر محیب ابارج و ابارج جالیوس کنند و از نبات
و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف یا سلیفون و قیصر و روشنای در چشم کشند **و اگر طفره**
غلیظ بود و بهترین علاج کشط باشد **سبل** پرده بود که از اطراف چشم ظاهر شود و تیردج زاید کرد و
امتلا عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکم و سیلان رطوبت و ضعف بصیر و ظهور عروق سیاه
و در چشم از روشنای جراع متادنی باشد **علاج** آن فصد عروق پشانی و عروق ماق کنند و احتراز از زرد

و غبار و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلای از سفید و نیلوفرو عنایت ترنجبین و نبات خورند
و غذای بماشش یا مغز بادام خورند و بعد از قیام **این مطبوع نوشته است** کلسنج بنفشه هر یک یک تخم
نیلوفر چهار درم صلیب زرد و کابلی و سیاه هر یک یک تخم درم تربید خراشیده کوفته بروغن بادام حبیب
کرده دو درم چهار شنبلیله ترنجبین از هر یک درم سفوف نیایر بیان کرده نیم انگ لعی از آن فرو گزیند هر یک
مطبوع زیزند و شیاق احمد و شیاق کلفتند و با سلقیون و دنیار و روشنائی در دیده کشته **صفت**
شیاق کلفت شیح بخیر درم زنجار و درم نوشادر بوره در پنج سعد هر یک سه درم سحق کنند و شیاق
و در وقت حاجت نایت راز یا زلسا تند و بکشند و اگر این معالجات به نشود بمقراض لفظ باید کردن
حب العین خشونی باشد که در باطن حقیق حادث گردد و با آن خارش شود **علاج** قصد فیقال کنند
و شیاق احمد و خضور و روشنائی بکشند و اگر با حبیب ریخته شود ادویه جاره استعمال کنند و تقیه مطبوع
بلبله با حبیب افتیمون کنند و حقیق با زرد اند و ما زوسخی کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارد پس
نخوردند و اگر در من شود حقیق غلیظ گردد و هر یک با مداد و شام حقیق با زرد اند و با قند یا شکر کوبند
دریا حل کنند تا خون از آن تیارید و ادویه جاره بر آن افشانند و شیاق اباد و در چشم کشند
قرصه العین بسیار مانع است علامت آن وجع ناخس و قربان بود **علاج** قصد و حجامت کنند
و تقیه کبک سفید و ابارج کنند و شرب بنفشه و عنایت بنوشند و غذای بماشش یا مغز بادام خورند
و اگر حرارتی باشد کنگلاب یا شیر خشک شیش و شیح محرق و شاد رخ بنوشند و ذرورس از **حرقه العین**
سوزش چشم بسیار احتمال نیز با رقیق نجاریت بود **علاج** اگر امتلاء ظاهر شود قصد کنند و
تلبین طبیعت و بعد از تقیه **این کل با شند** قلفک از قلفل هر یک درم زعفران چهار درم حشمت
سنبلیله چهار درم کافور دانه کی بکوبند و با شند و استعمال کنند و اگر علامات امتلاء نباشد تو تیاغوره
بکشند و کاسه تر بکوبند و با روغن کاشما کنند **نزول الماء** عبارت از رطوبتی بود که در تقیه
غلبه نیز و مانع البصار شود و بسیار بود مزاج دماغ یا ضربیه یا سقکه که عارض شود یا در عصب

صداع فزمن حادث شود علامت آن در ابتدا تحلیل مثل نپه و دور و موز و شغاعات مختلفه کتبه
علاج هر روز جلابی از رازیانه و یا الکتور و بیج تمهک کلفته بخورند و غذا نخورند و بعد از تقیه تقیه در آب
ایارح و حبیب قوقا یا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشند و شیاف سرد است
و با سلیقون در ابتدا میکنند و **این شیاف نیز مفید بود** شحم حنظل کینفقال فرنیون نیم درم نوشاد نیم درم
سکنجید یک درم و نیم زهره پزده درم همه با سبب تند و سیاه خشک کنند و بعد زان آب را زیاده یا سبب
شیاف سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج بکباب بسته و در چشم کشند و آب چون محکم شود در
الیهار کنند تا بغیر از قدح علاجی بود **هر آن** باشد که بر زهره پزده و سبب آن فلت روح یا بره یا رفت
آن بود **علاج** آن ترطیب و تقویت دماغ با غذیه غلیظه رطبه باشد و تعلیظ حتم با غذیه لزجه و ترطیب
و پانچ و از مویز و الکتور و انجیر مناسب بود و در هر صبح در چشم کشند **آن** بود که به شیب نه بیند
و سبب آن بخاری غلیظه باشد که بدماغ مرتفع شود و روح یا بره را غلیظه گرداند و در روز بوی اسطوخودوس
و فندوق آفتاب آن بخاری لطیف کرد و الیهار حاصل کرد **علاج** هر روز جلابی از رازیانه و بیج تمهک
و کلفته بخورند و غذا نخورند و آب یا قه جوآن و کیکای درارند و نقل و زنجبیل و در جنبی در آن کتبه و بعد
از تقیه تقیه حبیب ایارح و قوقا یا کنند و عظم آوردند بوی میدان کتس و حنید میگرد و قلقا و مالونه و
شبت و رازیانه و خشک میکنند و سرخ بخار آن سرد آوردند و **این شیاف در چشم کشند** مشک
زعفران زهره کلنگ زهره سبوط ملسا و سرخ حق کنند و آب را زیاده شیاف سازند و بوقت حاجت
با سبب بند و در چشم چکانند **یا قس** سفید است که در طبقه قرینه حادث شود اکثر بعد از زهره پزده
این شود **علاج** تقیه دماغ بحب ایارح و حبیب تقیه و ایارح جالینوس کتبه و زیاده بر آن سفید براند
در حمام و بعد از حمام سفید بود **زهره پزده** یا قس سفید بود زید البجر اندر روت نبات هر یک چهارم
بوره یک درم سحر کرده استعمال نمایند و اگر سیاه غلیظه بود **این شیاف** سکنجید شوق اندر
هر یک چهارم زید البجر بوره از منی همان تازه هر یک شبت درم زنجار نکند رانی هر یک یکی کوفته و سحر کرده

باز رازیانه

بآب رازیانه یا سدسپاشند و شیاق سازند و در وقت حاجت و بی کوشش آن
حل کرده در چشم گشته و بسیار عید از رمد بواسطه الصاق حقیق و ریختن مویزیم حادث نشود سبب
عدم تحمل ممکن شود و آنرا **باین شیاق علاج کنند** که راند روت صبر مردم الاخوین کل اقلیمیا
فصله مستساوی بگویند و آب رازیانه شیاق سازند **سلاق** آنست که حقیق غلیظ و سرج شود
بواسطه ماده غلیظ که بدان ریزد و باشد که مژه ریخته شود بیشتر عید از رمد حادث شود **علاج آن**
اول تنقیه دماغ کنند از اخلاط که غالب است و استحمام مفید بود و عدد کلکات آب نوارک بپوشانند
تا محو شود و ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ و روغن گل یا هم بیانیزند و بر آن نهند و آنچه مریزین باشد
فصله عروق پشانی و حجاب است لفره با یک در دو نخاس سوخته بمردم زاج سردم زعفران فلفل یک
در می بسازند و بر اثر آب بشینند و ضماد سازند **زراق** شحم زاید شود که در حقیق اعلا حادث شود و
آنرا نقیصه کنند و بیشتر رطوبی بسیار حادث شود **علاج او آنست** که شوق کنند و بیرون آورند
و ملک زرد در آن ریزند و خرقة سی که تر کنند و بر آن نهند تا بقیتی که باشد بگذارد و بعد تلان بادویه
فصله علاج کنند **بر رطوبتی** که در باطن حقیق میخورد و آنرا با ندرت و صمغ بطرم و سکه طلا کنند
و اگر مفید نشود شوق کنند و بیرون آورند **نور نقیب** نیز قوی سبب رطوبتی بود که اشعار احمقان
متعفن شده حادث کرد **علاج** اولاً تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقا یا کنند و موی با که
و از کون شده باشد بکنند و به شیر انجیر و خون صندل یا خون فرادسک موضع شوق شده را طلا
کنند و زهر خار بنیست و خون کبوتر با چند بیدستر نیز مفید بود یا مویزیم کنند و بسوزنی گرم کرده موضع
مور را داغ کنند و اگر کبوتر یا موی پیش مویزیم یا مویزیم یا سوننی یا یک حقیق فرویزند
و آن موی را در سوراخ سوتن گشته و به طرف ظاهر حقیق بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بیشتر
از شمشیر نیست و آن چنان بود که بعضی از پوست حقیق بچسبند و بعد از آن هم دوزند تا پوست
کنیده شود و مور به طرف خارج آید بعد از آن صدف سوخته قطران و صدف کوزاج بسازند و در چشم

کننده و شیان اخضر و باسقیون و روشنا ز نافع بود **نشانه** **الاشعار** رنجین خزه سبب طوبی
 بود که در ادب جمع شده علامت آن حرمت و صلاحت حقیق باشد **علاج** تنقیه دماغ کند و بعد
 زان تدبیر سبب بر و غن نفی کند و او اغذیه هر طبعی نماید که در او اسفغانا خ خورند و **نشانه**
 بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود استفراغ بسیار نباید کرد و بجز این که کمال است
 بود و این **کل نیز نشانه اشعار** نافع بود بیخ نی شیخ اشنة حراز کند هر یک و درم سنبل حلسان
 هر یک در حجر لاجورد چهار درم سخی کرده میاید و اشعار کند **قل اشعار** جانور بود که در رطوبت غفقه
 حادث شود و آن جسمی است که در زیر هر مویز میخون بود چه کرده باشد **علاج** تنقیه دماغ کند کباب
 و قوقا یا و اصفیا ترا یا ب تک شویند و روغن خشخاش زرد و آلتیخ دندان یا آلتیخ بزیق مقبول یا خنک
 نماید کنند و زرا ملا و غدا شنب احتراز کنند و استحمام در حالت خلومعه مفید بود **حیال** اشکال اول
 مختلف بود که حساس کند و نشاید که آن سبب است حس با صره بود که غبار و هوا بخارا حساس و سبب
 غلیظ بخار غذا و اخلاط بدن باشد علامت این سبب قوت الصبار بود تدبیر آن با غذیه غلیظ بود که
 باشد که تخمک استوانه آرد و کند که از چشم بر آید و سبب آن خلطی سودا و کر در شریان حادث شود
علاج تنقیه دماغ بود کب ایاح و بعد زان تناول الطریق صغیر مفید بود و اگر تخمک در حالت
 یا مالین چشم که خیر یا سفید از زیر بالام آید یا از بالا نیز آید دلالت بر املا معده و حوالی عین
علاج تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ کب و کب ایاح و بعد زان اصلاح غذا و تناول الطریق
 کنند **اصول** کج شدن چشم اگر خلط بود علاج تدبیر باشد و اگر عارض بود سبب آن تشنج بود که در غشیه
 دماغ حادث شود و طبقه صلبه را خرد کند و اگر بوسه بیوستی بود که او استفراغ مفرط یا مقاسا
 امراض حاده یا حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدیم سبب علامت تشنج یا **علاج**
 آن نشانه تشنج و تشنجاس تناول نمائند و غذا بنویسند شیره مغز بادام و اسفغانا خ و کدو خورند
 و روغن بنفشه و کدو شیر زبان بر مالند و معش و برک مید و کدو و تشنجاس کجوشانند و بریزند

و متوجع طلا کنند
 یا بوره و شنبیلی

و اگر از امتلاغ غشیه مانع بود علامت آن تشنج امتلاغی بود **علاج** تقویه دماغ بجهها و ایارنا و روغن
منزل یا بونه و شنب و زکرس بر مالتند **و اگر در طفولیت** از بیست شیر دادن و خوابانیدن و رفع
شود تکلیف طفل بجهت خلاف آن حینت کنند و زرد و بیهوده و مخففه احتراز کنند و برده در پیش
چشمش بندند که در برابر عین سوراخ چنان کرده باشند که در او دست نظر یا بدید کرد یا از مجال خوف
باک سیوم در امر جن کوش حافظ صحبت مسح را یا نیکه از اغذیه غلیظه و متواتر و با در دو گرم
و الصوت عظیمه منک طویق و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً ناروغن سیرین و زنبق در کوش
چکانند و بعد از آن تشنگ کنند و چکر از کوش پاک کنند با جمع و تخم کدو و هر سه تقویه دماغ خوب
ایارجات مناسب بود **و جمع الاذن** اگر از غلبه خون باشد علامت آن ظاهر شود و فصد قیصال
کنند و شرب معشبه و عناب ترنجبین مناسب بود و تقویه دماغ مطبوخ فوکه یا مبلد کنند و آب
لوک شیر زنان در روغن کلاب که آب غوره و خل الخمر در کوش چکانند و اطراف کوش
لبندل سرج و سفید کلاب آب شیر و گامو و بید و سیان افروز طلا کنند **و اگر علامت صفرا ظاهر شود**
استعمال سرد است مذکوره کنند و اگر وجع نیابت شدید باشد جلا فیون در روغن کلاب کاند و در کوش
چکانند و اسهال صفرا کنند **و اگر علامت غلبه بلغم باشد** تقویه دماغ بحب ایارج و قوقا یا کنند و غوره
سکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در کوش چکانند و آب ترب
مرزنجوش نیز شاید و کفقد و رازرانه و شرب با لکون خورند **و اگر علامت سودا ظاهر شود** تقویه
انیمون و اسطوخودوس کنند و روغن زکرسیم در کوش چکانند و شیر زنان برده شدند **و اگر این**
وجع از اثر زهره یا درمی باشد علامت آن تری و نقل سردی و حلق و نظارت سیلان دماغ باشد
علاج فصد کنند و شرب معشبه و تیل و عناب تناول کنند و غده کشکاب یا شیره چشماس خورند
و تلین طبعیت مطبوخ فوکه و یا مطبوخ مبلد یا القوع آن کنند یا ترنجبین و شیر خشک کنند
و شیاف امین شیر در حتران لب بندد در کوش چکانند و رو باه ترنگ و مندل و آب شیر در حوالی کوش

بالند و ملو فر و سفینه و با بونه هر یک بخندم آرد با فانی آرد جوهر کرده درم سیادت و آرد باه ترکیب
کشید در روغن بخت قهوا تا نند **اگر تخم کدو** و علامات جمع شدن مده و قبح ظاهر شود لعاب حلیه
و نیراک بر در شک و شیر در حنجران در گوش چکانند تا لقیح باید و منقرض شود و بعد از آن فستق از کتان
لعل و اندر و ت بیالانند و در گوش نهند تا نده پاک شود **اگر سبب طول از حد مواد عظمه گرم**
شود علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب در زهر ترکه و فر بخوشن یا آب رقیق سفید الو یا
بوره ارمنی و سرکه یا آب شحم حنظل در گوش چکانند و بعد از آن فستق بر ششم سبب یاد در گوش میگردانند
و سعی کنند که عظمه آید تا گرم بیرون آید **اگر وجع سبب ریاح غلیظه باشد** اگر شکر کت معده بود عذقیان
و سیلان لعاب و صداع بود **علاج** مقویه معده یعنی کنند و ملین طبعیت مطبوع بملیده یا فوکه و ادیان
خاره در گوش چکانند **اگر شکر کت** دماغ بود علامت آن روی و طینین و صداع بود **علاج** مقویه دماغ
دماغ کنند کجها و ایا رها اکلین الملک و بق غار و برنج سفید و زرد بچوشن کچو نشانند و سر حیا آن دارند
و نقل آن تمام سازند **اگر در گوش سبب باد در بارش که کبوس رسد یا آب سرد که بر سر زهرینه**
روغن زرد بچوشن و با بونه در گوش چکانند و سر گرم دارند و گوش بی بخار شلغم نخته و خردل و با بونه و خشک
مذکوره قرا هم آرد که آبی گوش اگر مولودی یا زرد بر بود یا سبب فربه یا سقط بود که موجب شکر عصبه
مفروض شود **علاج** پذیر تا نند **اگر زغله صفر باشد** چنانچه در جمیات خاره حادث شود **علاج** هر روز
شرابی سفت یا معش مربی یا ترنجبین حلا سبب آرد یا عتار و عده و اجاره عده و معش سبب درم ترنجبین
ده درم غذا ترند یا الو چوزند **اگر تب باشد** جوارب و اسهال طبعیت کنند مطبوع فوکه و ملیده یا
تیمانک سفید نیایر یا ن کرده و روغن کلندر در گوش چکانند یا آب انار یا پوست اندره بچو نشانند و
در گوش چکانند **اگر سبب بلغم باشد** علامت آن تقلب سر و بلاد است جوهر کثرت خواب بود
علاج هر روز حلا بی از انیسون و پنجه مسک و کلنگ بنین تناول کنند و غذا نخورند آب یا شیر خشک آرد خوردند
و بعد از لقیح مقویه بحسب ریاح و حسب قوفا یا کنند و روغن مغر حسته زرد الو و سرکه در گوش چکانند

بازیره کلنگه و آب مزاجش و شحم حنظل با تجر و خردل بگویند و فستق ساخته و در کوشن چکانند **و اگر سبب**
میوست دماغ بوجه علامت آن بارکشدن روی و بینی و غور عین یا بشند این لعید از سبب یا جوع
یا غصبت مغز حادث شود **علاج** تر متیب دماغ بود بروغن مغز و شیر زمان و تناول غدیه مرطبه
منذوقه با شکر و کوشن تر مغز و روغن کدو و مغز کدو و مغز کدو و مغز کدو و مغز کدو و مغز کدو و مغز کدو
برابر آتش میخاندند **علاج التست** بالی که با اینکار و قدر است باگشتند و لعید زمان روغن بادام و شیر زمان
چکانند یا بنفش روغن در آن چکانند و یا بادام حجام روده و کوشن بر پایه گرم حمام نهند تا بیرون آید **طین**
کوشن او را با یک حاده طنین کوشن کوشن و آنچه نرم و غلیظ باشد و می کوشند و حدوت آن اگر سبب
رخی غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم نقد آن بود و گاهی اشتداد کند و گاهی سکن شود و اگر سبب
بود که کوشن برزد بوجه امتدای دماغ علامت آن نقد و تمدد و دوام طنین بود **علاج** هر دو صلابی از
راز با تریج همکام میون و کلفت تناول کنند و غذا نخورد آب بازیره و در جینی و زعفران و برکت
و روغن قسط و موسن و قیر در کوشن چکانند یا آب تر کوشن و چند بیدستر چکانند و یا بوی نهشت
و اکلیله الملک و حسرت و روغن مغز و ترب و مزاجش و برنج سفید را بچوشانند و کوشن نیم آن فرود
آند و ادیان حجام مفید بود و آنرا که امتدای دماغ بود اول مقید بحب ابرج و صطخه قیون یا بیدر لعید آن
استعمال تطورت و بخور است **اگر سبب میوست** و خلویین بود علامت آن بود که در رگش از آب شود
و در سیر رساکن کرد **علاج** او تر طیب دماغ بود با دمان در حمام و تناول غدیه مرطبه و مالیدن شیر زمان و
روغن مغز در **اگر سبب صغف** بعد چنانچه ناقصه القوت کند نشرب حماق و لیمون کمپ و آب
کوشن طیب استعمال مشهور است **عقل شیان که در طنین کوشن یا مقید بود** شحم حنظل که گرم بود
چندم چند بیدستر را در حرج هر یک در روغن عصاره سنبلین و قطر مزاجش فرغیون از هر یک یکی
کوشن بچینه زیره کاوشند و شیان سازند و بوقت ضرورت مقدار عدسی با روغن بادام تلخ
ببندند و در کوشن چکانند **فرح الاذن** اگر نوع باشد شیان یا میب یا سرکه و آب غوره و عسل در کوشن

چکانند یا مرم اسفند یا با سلیقون استعمال نمایند و آنچه بر تن باشد قطران بچکانند **فصل** موام و آب
 مانند مورچه و کژدم و مار و غیره در کوا **اگر** کزنده در کوشش رود علامت آن حرکت نبود **علاج** در وقت نشانی
 یا هر با آب گرم حل نموده یا آب بپوشیده و کبر و استنیدن و شیخ و تبخیر و مسط در کوشش چکانند تا ببرد
 سعی کنند که بیرون آید لعل آوردن یا با آلت مخصوصه **اگر** آبی در کوشش رود علامت او آنست که بعد
 از حمام و شستارون حرکتی حادث شود و بان رجوع باشد پس اگر به تخریک سر و بر جسمین بیرون
 جویشیت یا راز یا نه یا چوبی که از آن حصه کنند در کوشش باید کرد و طرحر که بیرون باشد تا رسته
 بر آن سجده و بر روغن حرب کیده بر افروخته تا آب بیرون آید یا فیتله از تقسیم یا نیه بر سر چوبی
 کنند و کرم کرده در کوشش میکند تا آب بر جیند و اگر آب کرم در کوشش رفته باشد روغن
 ماز و اندکی کافور در سر که بچکانند و در کوشش چکانند یا آب ان اطریا یا میب یا اقا قیا یا آریار
 بچوشانند یا آب کنند تا آب سر که در کوشش چکانند **اگر** کوشش خا و آب استنیدن در هر که چوشانند در
 کوشش چکانند **باب چهارم در امر الف ششم** لطیلان یا نقصان قوت ششم است **اگر** سران
 خطمی غلیظ باشد که در مقدم دماغ تنگ شود **علاج** هر باید اد جلابی از انیسون و نیج مبرک و کلغند
 تناول کنند و غذا نخورد آب یا شیر خشک زان و بعد از تقیه بقیه کب ایا رخ و حب قوقا یا کنند و بعد
 از تقیه استعمال عطوسات نمایند تا کنتش و فقا و شویر و مشک و کرسر که بچوشانند و در
 کنند و نیج بدان فرود آید نافع بود و اگر شویر سخی کرده با زیت بیانیزند و در پیم کشند و بعد زان که
 در آن بر آب کرده باشند مفید بود **اگر** از نیا و جعی و حرکتی باشد روغن سفید استساق کنند
 و شویر کوفته با آب زنجبوش و فودنه خشم را نافع بود **ششم** **الف** اگر سبب غفونت اجلاط بود
 که در هفتاد جمع شده باشد **علاج** اولاً تقیه بدن کنند بطحویق فوکر و سکنجبین و خردل تازه
 کنند و مر و بادریج بگویند و در پیم دهند و فودنه بیل شتر نافع بود و شرب ریحانی نیز شفا
 کنند و معد و سنبل و صبر و زلفا کتید و باب مورد شیرین و قیله ساخته در پیم دهند **فصل**

اگر ریش

اگر این مینی تر بود فیهالکند و تنقیح بحسب مقصد و مطبوع تو که در استعمال هر چه سفید کتند **ارایش** بالیس بود
 شرب معشقه و مری معشقه تناول نمایند و فیهالکند را بموم روغن که از روغن معشقه بموم و مغز ساق کاه و لعاب
 بیدانه کتند و در تنه دهنده از کوشنک و شیرینی و متوجاب اجتناب نمایند **اگر در کتند** باشد مینی سیر که بتوانند
 و خوبی سفید و فلفله کتند و در مینی دهنده **بو کسر الالف** کوشنکی زیاد بود که منفذ مخربین برود و مغز آنک از **علاج**
 فیهالکند و حجامت بود و تلین طبعیت مطبوع تو که و هلیک کتند و استعمال هر چه زنجار کتند یا پوست آن از ترش
 بسازند و آب شیرین و فیهالکند ساخته در مینی تنه یا زنج در درم زنجار تیدرم سخن کتند و فیهالکند یا آن ملوت کتند
 و در مینی تنه و اگر باینها زانرا فیهالکند **حقیقت الالف** خشکی مینی که در جمیات محاده شود و بوی مطبوع است بود که
 به باغ غالب شود یا غلطی لریج که بوی اسطوخودوس خشک و این را بدان بداند که احیاناً واقع شود **علاج** ترطیب و باغ
 کتند بر وضع معشقه و در مخففات و منجرات احتراز نمایند **عاف** اگر خون رفتن از مینی سبب بحران شد در
 روز باحو در قطع نباید کرد که اگر از افراط ضعف غالب شود و اگر سبب حدوث خون آید **علا** او است که اندک
 اندک آید و تا بوی **علاج آنت** که شرب معشقه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و استنشاق آب
 کتند کتند و کلار مینی با سر بر سر طلا کتند و عصاره بادریج و کشنتر و آینه کلان در مینی کتند و آب بر کین خرنبر
 معقد بود و نهادن سفید بود و فیهالکند را بیدانه کتند و به ماز و در شب و کلنا و قناسه و صمغ عربی سخی کرده بیا کتند
 و در مینی تنه و کلار با و کاغذ سوخته و صدق و لب در سناخ کاه کوهی و پوست بقیه مجموعه تر سوخته را واقع بود **اگر**
 سبب غلبه خون یا سبب علالت او است که بعلیه آید و غلیظ بود **علاج** فیهالکند و محجریه و فقرت
 تنه و فیهالکند یا خون سیا و نشان و شب عانی ملوت معقد در مینی کتند و کلار مینی و عدس و ورق کاه
 عدل و کلنا و اوراق انکور و بید و خشخاش و زنج محرق مجموعه یا بعضی باند و لبر که بر سبانی طلا کتند و سنج
 عنکبوت و قطعه محرق نخل الحمر فیهالکند سارته و در مینی تنه و با زوی بندند **فیهالکند** افیون و این غبار است با کلنا و
 عقیق هر یک نیم گرم بکوبند و آب بر کین خرنبر و سنج عنکبوت بیا ریزند و در مینی تنه و اگر از طرف راست
 آید محجریه کتند و اگر از چپ آید بر طحال و کلاب آب کاسنی بر کید طلا کتند **باز** نیم گرم **اقرب** و **باز** از آن **علاج**

و آن بتراتی بود که در دهن پیدا شود و منتشر کرد و اگر در موی باشد علامت آن حرمت و حرارت و بر آمدن
آن بود **علاج** مضمضه قیال بود یا چهارگز کند و آب انارین یا ترنجبین و نبات تنا و کشته و غذا تو باش
مغز بادام یا الوکیلی یا ترند خورند و تلین طبعیت مطبوع نو که و نفوق آن کنند و در آن هر روز سیرک و کلاب
و کشته و سماق و کلنا رو کلسنج و قناریه و طباشیر مسنا و سبزی و در دمان افشاره یا کلنا رو سماق و
کلسنج و قناریه و تخم تورک تخم کاه و صندل و طباشیر و قوفل هر یک که در دم کافور نیک است سخن گفته و در روز
و بعد از زمانی سیرک و کلاب مضمضه کنند **و اگر علاج از بلغم هم علامت آن سفید ز زبان و قناریه**
و جمع بود **علاج** کلفند و از زیاده و بیخ همک حباب رتد و تعقیب بحب میر و ابراج و مطبوع ترید کنند و عقرو حوا
و امیر او تخم ترب در سر که جو نشانیده به آن مضمضه کنند یا ورق زیتون و میرنج مسف و زرنجوش و اکلیل
الملک بچون کنند و مضمضه کنند **و اگر زاده سودا بود علامت سوادک و لنج و حقیات آن و عدم لعاب آن**
باشند **علاج** معقیه مطبوع انجمن و حبیب آن کنند و مغز سماق کاه و پسته و روغن بخت یا هم میزند و نیز
و دمان مالند و در ابتدا مرض کلنا رو سماق و ما زود سر که بچون نشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر با زیتون
و بابونر و اکلیل الملک **این شرب که متعفن نبوده و سفید بود** و اهل حوزت بوفتند و علاج سفید و زرد و سرک و کلاب
بچون نشانند و بدان مضمضه کنند و کلنا رو و ورق کلاب سماق و شنب یا مانی سخن کرده بر آن افشاره **بجز** که دهن
اگر از حرارت معده باشد علامت آن بود که چون اطعمه بارده خوردند ساکن کرد و در حلو معده زاید کرد
علاج آب انارین یا ترند یا نبات و ترنجبین و یا آب حیار که دریا سکنجین یا نفوق نو که بخورند
و غذا سماق و نارادانه یا خوره خورند و معده را خالی کنند از مویز و انار و آلو و شفتالو و امرود و خیار
که و نافع بود **صحنی نافع** سعدا و خرمسبل و کلنا و صندل سفید پوست ترنج را مکن که مسنا و سبزی و کلاب
لیزند و حبیب ختمه مقدار خود در دمان گیرند **و اگر سبب بلغمی که در معده متعفن شود علامت آن کثرت**
تبراق و بی طعمی دهن بود و در خلا و ملائک بود **علاج** معقیه و باقی کنند بطبع شربت و ترنج خرمزهره دانگی
مک و عسل و بعد از آن کلفند و از زیاده بخورند یا سکنجین لعوق کنند **و اگر احتیاج بابت بحب میر یا مطبوع**

ورق جفت درسته خیار ششبر هر یک پانزده درم شکسته ده درم روغن کنجد یکا مبر کیده درم پوره نمک
هر یک نیم درم و در هر دو سه مضمضه باب سحاق و توت و انار مناسب بود یا مختار در عدد عدس و رو باه
تر یک هر یک نیم درم بچوشانند و با یک گشنیز و شراب توت بیا میزند و مضمضه کنند **و اگر بلیغ بود علاج**
آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود **علاج** هر روز جلابی از زراتیه و بیج مبرک تناول
کنند و تعقیب ایاغ و حفتها کنند و شبت و یا بونه و نیز در رما و العسل بچوشانند و مضمضه کنند
کنند **و اگر سوداوی بود علامت** آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود **علاج** تعقیب کبیب و مطنوخ
افتمون کنند و مضمضه شیر خرمایا یا پشیره نربار روغن کدو و بونه یا لعاب نربار و حلیه و آب انجیر
و پیریل و روغن سوسن در زبان مالند **و اگر سبب** زهر باشد **علاج** آن کنند **ثقل و ستر خا و اللات**
اگر سبب غلبه خون باشد و مضمضه کنند و بلین طبیعت مطبوخ فواکه و مضمضه باب غوره و فقاخه و اخر
و اگر سبب فالج بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب
فرو آید و لغتیه حادث شود **علاج** آن تعقیب میر و قوقا یا و لوغازیا و مضمضه بروج در سرکه غنصل
چوشانیده یا بر خردل و صغره و عاقره قرحا در آب چوشانیده و همی چون در سخن گوید زبان لعاب نمک
مالند **طبلان الذوق** گاه باشد که حس ذوق نقصان پذیرد یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم
و آن سبب طبوبات فضا باشد که لعابها از زبان و حرکت نبرد **علاج** مضمضه با یا با روغن فیترا و حب فوفا
و غرغره و مضمضه سیر که در خردل و موتیرج و عقر قرحا و گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه در آن
همه طعم را تلخ احساس کند و این دلالت بر غلبه صفرا کند یا شیرین احساس کند یا شور یا ترش او را
کند و این دلالت بر بلغم کند **علاج** تعقیب بدن از آن احتیاط که غرغره مناسب و مفید بود **حقیقات اللات**
اگر خشکی زبان سبب حرارت و بیوست بود لعاب تنبوی و بیدار مالند و مضمضه باب تورک و خیار که
کنند **و اگر سبب** خلطی نرح باشد سکنجبین لعون کنند **و گاه باشد** که سبب حرارت حریق زبان و خشک
منفرد شود چنانچه اگر بخیزد یا لند پوستی سفید رنگ بود است پیاز جدا شود و باد و بهج الم نبات

علاج آن قصد و تلبین طبعیت مطبوعه ملیده بود و همت قدسیر که در در مورد و کلاسیح و کلاسیح
باشد که گفته شد **شفق الدک** علاج ترقیدن زبان است که شکوه بیدار و نیندردن کیرتد و از اغذیه
نرمه منک هر سه و یا آنچه خورند **اورام الشفت** علاج آن قصد فیقال و چهار کوب و تناول شیر مغشبه
و غنای تلبین طبعیت مطبوعه فواکه و یا سلیکی کنند و یا راه ترک و فواکه کلنار و ورق کلا و جوز السرو
بکونند و یا سرکه و کلاب طلا کنند و از شراب کونشت و شیر تری اجتر از نمائند **قروح و بثور الشفت** علاج
آن قصد فیقال و تلبین طبعیت بجز کیک از و صفر بیرون آید و مرهم سفیداج بر آن نهند یا در کیک
و از و بکونند و یا موم روغن بیا میرند و بنهند **بواسیر الشفت** علامت او است که لیک طری شود و در میان
شقی ظاهر کرد و گاه باشد که بر آن نقرت همچون حبس پیدا شود **علاج او است** که قصد کنند و اسهال
طبعیت مطبوعه اقمیون و التهادت مملکه استعمال نمایند و آنچه بسیار بی زنده بنشینند تا خون بیاید
و تکمالند و بعد از آن به مملکت یا قالیضات طلا کنند و لب ترقیده را بلعاب بیدار و شکو طلا کنند
و کفی از خیار ظاهر شود و چون قطع مسکند و در بنیاب مفید است و روغن صفت و میده یک گرم کنند و شام کاه
کوهی سوخته یا آن بیا میرند و طلا کنند و پوستی خشک بر سینه تری کشیده است بر آن نهند **بواسیر در ارم**
السنان و نیز حافظ صحت استمان لازم است که از غذا و طعام و شراب در معده اجتناب نمایند
و از نقرت می و خامیدن چیزی نازد و نشند و مناسک کلا اسکن و قرض مسکنتین اجتر از نمایند و بسیار
سیار ترش کنند اجتر از کنند و آب سرد و عقید طعام بخورند و چیزی مثل بادام و گردگان و جوز مثلاً
لکب ندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوبی است که زیتون است و در وقت
خواب اجناس ناز و غن کلا یا نازین کسب مزاج برتره و دندان مالند و گاه کاه لعبل و کاندان را
بمالند **ورم لکه اگر سیدان** ه حار باشد علامت آن حرمت و لیب ضریان بود **علاج** قصد فیقال و
چهار کونشت و شراب صفت و غنای و حماض یا شراب اجاص یا رب انارین تا نیات و ترنجبین
تناول کنند و غدا نمهند یا با کوسلی خورند و تلبین طبعیت مطبوعه فواکه یا سلیکی کنند و کلاب و آب

سماق مضمضه کنند و کلنا رو جزا سرد و شیره پوست انار ترش و طباشیر و توکل و طریش و قوئل
مستسا و سکنوبند و بیلشانت ریزند و از کوفت و شیرینی احقرز کنند و انار و امرود و زردالو و سکنوبند
و شقفا لوتتا و کتند **در علاج** همچون علاج قلاع بود و مگر تعرض شود فلانیون بر آن ریزند تا کوفت
فاسد زانرا شود و ننه تنگ باشد پس کلنا رو و ما زو و سماق و جزا سرد و ریزند و بیدان مضمضه
کنند و اگر تا سو کرد و بپزند و آن **و اگر خون** از لته آید شنب یا نی بسوزند و لب که برشند و دو دم
نمک سردم تخم کلک بکنند و کبیر غصه است کنند و بیدان **جمع السن** اگر سودا المزاج گرم بود عدالت آن
و جمع شده و فربان بود و ملاقات اشیا بارده ساکن شود **علاج** که قیقاق و چهار یک ریزند و طبعیت
مطلوبه قوکه یا سلبید و شراب غناب و ترند و نبات خورند و غذا هموفضات و بتو باش یا مغز بادام
و از لحوم و حلوبات احقرز نمایند و سکه و کلاب رومین کبرند و اگر جمع لغایت بود آنکه کافور یا سکه
و کلاب بیامیزند یا اگر کلبه و حیارکد و کوشیر و تورک بکینند و یا جریه نیون مضمضه کنند **و اگر جمع از سرد**
المزاج بار بود عدالت آن عدم فربان باشد و سکون و جمع بخور گرم **علاج** کلفند در زبانه تا اول کنند
و غذا نخورند آب در چندی صغر و قودنه خورند و معده را بحب ابرج و مطبوخ ترند کنند و عاقره خوا و سنج کبر
زوداد رس که بچوشتانند و بیدان مضمضه کنند و زنجبیل و طفل و عقره خوا و شیطرح در دهان کبرند و دندان
بیان مالتد و سیر بریان کرده بر دندان نهند **اگر با این** تدبیر ساکن نشود و ننه بیان متورم نباشد قلع کنند
و اگر خواهم که بکلین قلع کنند زنجبیل که سیر که پروده باشد بر دندان نهند یا تو بال مس یا شیر تخم یا پیوس
به هم بیامیزند و بر آن نهند یا عقره خوا در شیشه کنند و سکه بر آن ریزند و معده در سکنوبند
کرده پاره از آن عقره خوا بر دندان نهند یا پیوس بجز بر آن نهند یا تنفع شود که بریزند **اما با شغلی**
این ادویه چنان کنند که فراتان بیدمان دیگرند **و اگر در دندان شکرک معده** باشد عدالت او است
که بعد از تناول اغذیه غلیظ و امتلا معده زاید شود **علاج** تهیه معده بقی کنند و اطراف کور گوش
و مصلح کج خورند و از امتلا می غذا شیب احقرز کنند **و اگر سبب گرم** باشد که در و متولد شود دندان بیخار

سکه کتتا

سیر و کندن تا تخم ترب و پیه نبردند که گرم ببرد و آنگه **خمس** جذر بربور که عارض دندان شود و اگر سبب
مضغ چیز یا ترشش یا عارض بود **علاج** تخمین دندان بود بخامیدن و مالیدن صفت و باد روغ و
نک و عمل و مکران بخامیدن تورک مغز بادام شیرین و اگر سبب بلغم باشد یا سودا بود که در تخم
معد و جمع شده باشد **علاج** تهیه معده باشد و بعد زان استعمال این ادویه نماید سیر و تخم تورک تخم
کنه تا و تخم ترب و پیه نبردند یا بالند که گرم شود **سقوط و تحریک استخوان** اگر سبب کبرکس بود **علاج**
نبردنیست **و اگر سبب** رطوبتی باشد که نشه رسست کرده بود کلنار و سماق و ورق کل حفت بلوط
سنب یاغی سعد طر شمش قوقل که مزاج صدل را ماک سلید زرد و دانه مورد و مجموعی بالعصی کوبند و پسته در
بن دندان رتینه و صیغ عیله و سرکه و کلاب نشویند و سبب یاغی در سرکه و کلاب بچوشانند و بدان
مضمضه کنند **اگر رغب استخوان** پوشیده شدن دندان و رتیریدن یا سبب رطوبت رویه باشد
که در آن متعفن شود یا سبب زوال رطوبت استخوان و استیلای پیوست بود **علاج** **مسلم** تمقیه
دماغ کنه کجیها و ایا رها و کلنار و مورد و شمش را در سرکه بچوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و
صطکی کوبند و بر آن نهند **علاج** **موسم** لغوی رتیریدن دندان ترطیب دماغ بود به تدبیر و تناول
اغذیه مرطبه و لعاب تنکبو و شیر خور و عن سخته با سفیده تخم مرغ پیزند و بر آن نهند **و اگر دندان**
سبز شوند یا سیاه گردند سبب یاغی رویه که در جوهر نفوذ کند **علاج** تمقیه و بیج کیر و راز راته بچوشانند
و بدان مضمضه کنند و شامخ کاکوهی و بیج فی و پیوست برقیه شیر مرغ مجموعی سوخته با زبد البحر بر یک
سردم استا بچردم باشد و بر دندان نهند و مضمضه سبکه و رو باه ترکیب استیل نماید **تحریک استخوان**
جسمی باشد شبیه سفال که در بن دندان متخ شود و آن سبب نجارت معده باشد **علاج** تمقیه معده
بقی کنند و تلین طبعیت مطبوع فوکه یا سلیله کنند و محملات مثل زبد البحر و خاکستر صدق و نک
بالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد باهن از بن دندان جدا کنند **حک استخوان** خاریدن دندان
سبب استامیدن ابا مختلف یا تناول اشیاء حاره حریفه حادث شود **علاج** آب تورک یا شیر تخم

کاستنی و نبات تناول کنند و تقویه بطبیع فو که با سبکی کنند و بس که و کلاک سکنجین منضمی مضمضه کنند **ضمیر سنان** است
 که در خواب دندان بهم باشد که صبیان و مشایخ و نوان از احداث شود **علاج** تقویه بحب ایارج و قوقا یا کنند و
 کردن بروغن خیزی و زنبق چرب رند و کلفتد و راز یا ز و شراب بالنگو بخورند اما صبیان را معرض نشوند
رفس دندان چنان باشد که چیزی سخت مضمضه نتواند کرد و تحمل باشد با کرم و سرد باشد و آن لیب برودت دماغ
 بود **علاج** کلفتد و راز یا ز و بیج سکه و کلنگین خورند و تهیه بحب هیرو یا راج کنند و معر جو ز بار زده بر فیر مع غنقل
 یریان کنند و بر دندان نهند و سیاه غار و شب یانی و راز و تکه بگویند و بر دندان بماند **و گاه** باشد که لیب جارت باشد غلا
 او است که مکرر آن و اند لغات کرم بود و پوستهای بن دندان سرج شود **علاج** او است که دندان بر روغن
 و بیرون و ضدل و اندکی کافور یا لند و بقله الحما تجا **تدابیر تقویه در امر اس حلقی از انجلی حنظل** مرفی باشد که مانع نفع
 و بلع یاست و لیب آن تو کم نوزتین و عضلات مر و حنجره بود **لین کرم و مفراوی بود** علامت آن وجع منته به عیش
 خشکی و تلخی دهن و پنچوایی بود **و اگر در مور باشد** علامت حرمت روی و زبان لیب و قربان و استلای بدن و صلا و دهن بود
علاج بر روغن و ضد قیقال و عرق زبان و حجامت ساق و میانه نشانه بود و شراب عفت و فلو و غنای کنند و اجاب
 و عفت و فلو و ترنجبین و نبات بکلا سانه و غذا خورد آب یا نیلور و عتاب خورد و غرغره لعاب و یا به ترکیب و
 نوت و تخم کاستنی و آب کثیر کنند و طین طبیعت بطبیع فو که کنند یا بدین **حقیقه** عبت الثعلب مضمضه مسموم سنا و بنجدم
 مضمضه بنجدم نیلور و حیا در دم آلو کبلی و سیاه هر یک با نرزه عدد و سیستان سمیت عدد و عتاب و عده و تخم کاستنی
 نرزه درم خطمی و سبوس هر یک کفی و روغن حقیقه رسته حیا رسته سمیت درم ترنجبین با نرزه درم روغن کنجد
 هر یک با نرزه درم نمک بنجدم همه را جویند و صاف کرده حقیقه نمایند و با نشویه یا بکرم و سبوس و خطمی و عفت کنند
 و خون سلخفات در حلق چکانند و ریسمان که بدان افعی گفته باشند در کردن اندازند **و اگر درم بلغمی باشد** علامت
 آن تکت و جع و تبیح رذ و حنجره و کثرت لعاب و عدم حرارت بود **علاج** حلیایی از بیج سکه و کلا و زبان و راز یا ز
 و نبات تناول کنند و غذا خورد آب یا سحر یا درام و طین طبیعت حقیقه های حاره کنند و غرغره یا بکرم و عفت
 و انجیر و تخم ترب یا سکنجین منضم یا آب ترب و مو ترنج در سکنجین منضم یا حیا نمایند و میان غرغره کنند **و اگر**

سوداوی بود

سوداوی بود علامت آن صلابت ارم و قلت بزاق و کبودت لون بود **علاج** مقصد با سلیق و حمایت ساق
و غرغره کشند و انجیر و روزرنک کنند و غذا و حلیاب چنانچه در بلع کفیه شده و با شویه مقرر کنند و استعمال این **حقیقه**
نایب بود کسنا مقصد ارم را زیاده مرزنجوش بیخ تمکک هر یک سه درم شنب حلیاب کلیدان الملک هر یک ده درم قند لولون
یا ربک ترد هر یک درم عناب عدس پستان سمیت عدد انجیر ده عدد بوتیر طایفه دانه بیرون کرده ده درم چهار شنب
پانزده درم آب گامر و عنق زیت هر یک ده درم بوره ارمی نیم درم تخم منقل و آنکی **بچه** و رمی حار که در طرفین معلقوم حادث
شود و سبب امتلا او غلبه خون و تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او است که از خارج حمزتی
از کفش تا کفش ظاهر شود و مانع بلع و آواز نشود **علاج** مقصد قیال کنند و اخراج دم بحقیقت و اگر قوت باشد
اعادت و مقصد کنند و از خون رقت بسیار اندک کنند و تلین طبیعت مطبوع تو را که و حقیقت که در رختاق دم و در
رفت یکتند و غرغره شیر آب توت و آنکه شیر کنند یا رو باه ترکیب عدس بچرخانند و حیا کشند در آن حلقه
با آن غرغره کنند و چون انگی را ظاهر شود و غرغره بشیر مرزرنک کنند و چون منفجر شود تلین بقیع تو را که یا
ترجمین و شیر خشک و طبیعت را محسوس نکند از نه **نور حلقی** اگر از ماده یا صفر احداث شود علامت آن وضع
نشد و سوزش و در حالت بلع خصوص بلع شیر بنیاد و شیرین **علاج** مقصد قیال کند و شراب مغز و عنق
لعن کنند و لعاب بنگوید از نباتات و غذا کنند کباب یا روغن بادام خورنده یا حریره از شیر سه سوس یا نشانه
بروغن بادام و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد اگر از کتند **سقوط البهات** افتادن ملاذه سبب حطی باشد
که کتک البهات رنید اگر حطی جاری بود علامت آن حرقت و لیب و عطش باشد **علاج** مقصد قیال و حمایت سعال
طبیعت کنند و غرغره شیر آب توت و آب انار و برکه و کلاب کنند و اگر حطی **باده** بود علامت آن کثرت بزاق
و عدم وضع دست خا در زبان باشد **علاج** تلین طبیعت مطبوع ترید و حسب ایاره کنند و غرغره با کجامه و قمر قح
یا تخم شنب و در زبان در ماء العسل بچرخانند و بدان غرغره کنند **حکمت الموت** تغییر و کثرت آوردن کلسب غلبه
خون بود علامت آن ظاهر بود مقصد قیال کنند و حلیابی زرفیه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند
و غذا اجواب و حکیم کندم خورند و اگر **امتلا** مر قصبه ریه یا شد از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه

و لنع و در غده آن **علاج** شراب خنجرش و بقیه و غدا بنا و کشته یا جلابی از سفید و عناب و بیخ مهک کافور
 خورند و تلین طبیعت مبلوغ فوکه کشته **و اگر از حمیات صفراوی** حادث شود شیر تخم توکر بخارین یا آب تیار کرد
 و یا شراب بقیه و نیلو فوکه کشته و غدا بنوشد یا مغز بادام و اسفناخ و بیک جنابری خورند **و اگر سبب بلایات**
 هوا سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و راز زیاده و کافور بان و کلقند تا و کشته و خردل بر
 کرده و بادام تلخ و فلفله و زلفله و راز زیاده از هر یک سه درم و عفران نیم درم بگویند و یا شکر مرغ یا العسل کشند
 و حسیانند و در زمان بکیرند **و اگر سبب طبعی** باشد که عارض حنجره شود علامت آن احساس نقل بود و عدم خنوت
 و **الدم علاج** کلقند و راز زیاده بنا و کشته بیخ مهک و راز زیاده و شنبلیله در ماء العسل بچشانند و بدان غرغره کنند
 و زنجبیل برود و بخورند **و اگر سبب بیخوت** ریه باشد علامت آن خنوت و وجع و صدای و صفور نقر و صفای
 تاروره باشد **و اگر از عتبار** رود و حادث شود **علاج** شراب بقیه و نیلو فوکه کافور بان یا لعاب نکو و بیدانه تا و
 کشته و غدا شیر کندیم و شیر و خورند و روغن بقیه و رسته بالنده **و اگر سبب صغیر** بماند **علاج** فصد کنند و تخم
 خطم و خیارین و مغز و سپستان و نبات جلابی سارده و غدا با قلا و آب جوار شیر و سبوس بان سارده و نبات
 و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و تریا و روغن بادام موم روغن سارده و در رسته بالنده **و اگر سبب**
 اشیا در حلق باشد شیر تخم توکر بانبات یا نثر اسبنا عناب یا نثر خمبین بنا و کشته و غدا بنوشد یا
 اسفناخ و پاپونیکر بخورد خورند **لغت الدم** حونی که از دهن بیرون آید یا بقیه بود یا به بیخ توکر یا بقی
 اما لقت یا از لذات یا از حرکت و لهات بود **علاج** غرغره و مصمته کنند بقول الفی من کلنا رو پوست انار
 و مورد و لسان الحمل تخم کاکه تخم آن یا سنده که از دماغ کتک کشند و آید پس اگر حرمت وجه و نقل سرد
 علا تا غلبه خون باشد **علاج** فصد قیفال کنند و حجامت لفره کنند و غرغره بقول الفی اما تخم **النت** که از ریه
 ریه و حنجره باشد و سبب آن ضربیه صیحه یا سعال شدید **علاج** قمر کلنا که با تا و کشته و آنچه به سعال بیرون
 آید از ریه باشد بوی کله اشفاق و اشراق عروق آن از اسبنا داخل یا خارجی **علاج** فصد یا سلیق کنند و قمر
 خنجرش یا صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجیر یا آب لسان الحمل که با این **در ریه**

لغو

معدود تخم حماض یا رنگ هر یک سه درم کافور شمشاد ز طیار شیر لوتو مسفته هر یک چهار درم که با شنب میانی
شاخ کاکوی سوخته است که کثیرا هر یک درم بکوبند و با آب لیمو و لعاب بیلو بشینند و قریب سارند برقی
بکنند قال بود اما آنچه بقی بیرون آید از سر و معده بود در جای خود گرفته شود **لغث الشوک و العلقی و العظام فی**
اللقح اگر خار یا استخوان در کله کمر ندهد علامت آن لغث خون رقیق بود **علاج** او است اگر نتواند و بد آن
ممكن بود بکلین بکیرند و بر فرق بیرون آید و الاریسمانی دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که
در آن پیچ و بیرون آید و با لقمه نرک بر سیمان بر نهند و فرو برند و سر سیمان بکشند تا خود وفا کند
و چیز با لقمه نرک العبد بخورد و می کنند **اما علقی** که در آب بود اگر آب فرو رود و در حلق او نهد
و غرغره کنند بیکه و رنگ یا سر که و خردل و شیره یا شونیز و خردل بکوبند و با آن سستین یا بیکه بیامند
یا حمام گرم روند و بچسبند چنانچه غلظت و کرب غالب نشود پس قطع نخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو
ریند نیز و باشد که بواسطه سردی بیرون آید و خونی که بعد از آنها در حلق آید **علاج** آن غرغره باشد یا کلنا و
پوست اندر و سماق جو شانه یا کلنا رو شسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دهند **باب ششم درم**
سه درم از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد از زیره براد دفع چیز موزی و سبک آن اگر خشکی بود
که قصبه ریه را بواسطه دخول و در اعتبار حادث شود **علاج** شراب معفشه و حشمتخاس با یکم حرکتند و بیانشانند
و غذا نوماش یا مغز بادام و اسفنا تاج حورند یا حمره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام **و اگر بعد از کلام**
و نراه حادث بود پنج مہک از زعفران هر یک درم معفت بر سیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد نبات
ده درم حبلاک آرد و شراب معفشه و شراب مرئی تنا و کنند **و اگر سبب طویلی تیق باشد** که از ماع فرو آید
علامت آن سعال بی لغث بود و او شسته آن در شراب بعد از خواب **علاج** شراب حشمتخاس لعق کنند
و کثیرا شسته و مغز بادام و پنج مہک بکوبند و با لعاب بیدار آیشند و حبسبازند و در نان گیرند
و اگر سبب طویلی قصبه ریه باشد علامت آن خرخره سنبه و کثرت لغث بود **علاج** هر روز حبلاک از
پنج مہک و کاکوزیان هر یک سه درم انجیره عدد موثر طایقی ده درم بخورد یا شراب زوداده متعال

با گرم حکمده میانمانند و بعد از رفع تقویه کنند **با بن مطلق** ستا بخیردم انجوده عدد مختار به عدد سینه
 مسبت عدد در از یانه تخم خیارین پرسیا و نشان تخم کاستی و پنج مہک تبلو فر هر یک سه درم خیار شیر و
 نر تخمین شکر سرخ هر یک درم **و این حسب زمان** که در از یانه فلفله قره تا تابا درام تخم هر یک درم حلیت
 یک درم اصل السوس بخیردم بگویند و لعبل بشنند و حسب زنده **و اگر سعال** سبب حرارت مزاج ریه باشد علامت
 آن بر عت تریض و حرمت و جرم و عدم نفث یا شد **علاج** لعاب نمکو و بیدانه در همین کیرتد **و اگر سبب** سردی
 مزاج باشد علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سه ماه و استراحت یافتن از موی کرم و به تمام
 ساکن شود **علاج** جلابی از زوفا بخیردم انجوده عدد پرسیا و نشان پنج مہک هر یک سه درم تا اول کنند
 و غذا نخورد آب یا شیر و نمک کز خورند و سینه بر روغن سدرین و سوسن حسب کثرت **و اگر زیوست مزاج**
 علامت آن بر عت و صلا تریض بود و اشتداد بعد از عطش و حرکت و لکین آن بعد از حمام **علاج** شیر و تخم
 خیارین یا نبات و نر تخمین تا اول کنند یا لعاب نمکو و بیدانه یا نبات و تیمو ماش یا مغز بادام یا افغان
 خورند و گوشتت با بچه ترغاله مفید بود **و اگر مزاجی** بود که چون حرکت کنند یا باده روند نفث سخت شود و تا
 کرد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا در قلبه ریه ممکن شود علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث بود **علاج**
 هر روز جلابی از پنج مہک کز زبان و پرسیا و نشان و انجیر و سپستان و مویز طالیقی تا اول کنند و شراب
 و سکنجبین غرضی لعوق کنند و غذا نخورد آب یا باقی یا مغز بادام خورند و تقویه معده بقی کنند و تقویه بدن
 از خلطی که غالب باشد و لعوق مفید بود و لعوق از غسل و نیرک روغن بادام و قندق و طغونه
 بگویند و پنج مہک کز زبان و جلابی از زندق و لعوام آرد و همه با هم بیا نیرند و بپزند **و اگر سبب**
 تجارت قلب بود علامت آن خفقان و ضعف قلب علامت سودا بود **علاج** فصد با سلیق
 و شراب کا و زبان و شراب انا عذب تا اول کنند و تقویت قلب کین حرارت قلبتند **و اگر سبب**
 میوست ریه بود علامت آن عدم نفث بود و سبکی و رفت صوت باشد **علاج** ترطیب ریه بود یا
 شراب بعثه و نیلوفر و کا و زبان و نر شیر و شیر و جو **و اگر سبب** ریه ورمی باشد که در ریه حاد شود

ملین کرده دم باشد عکاست آن حمی مطبقه و ضیق النفس و جمع فرمای و حرمت عین و وجه خشکی زیاده
و نخسین و نبض عظیم موجب بود **علاج** از اول تا سر روز قصد با سلیق کنته و جلابی از نیلوفرو معیبه
و عناب و سپستان و ترنجبین و نیات خوردند و میان روز مرتب از نبات و لعاب بکوبیده
و روغن بقیه کزب کنته و در پنجم و هشتم تلین کنته **یا من مطبوخ** معیبه نیلوفرو تخم کاسته هر یک یک دم
غذایه عدد سپستان سبت عدد تخم خطمی حیا رین هر یک یک دم ترنجبین شیر خشت هر یک ده
درم خیار شیر یا نروده درم و اگر احتیاج افتد در هر روز یا زهر یک کنته بدین مطبوخ استعمال حقنه
لینه کنته **و اگر ماده صفرا بود** عکاست آن حمی حرمت و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود و علاج او
همچون علاج دموور باشد در ترطیب تیرید پیشتر باید کرد **دسل** قرصه یا شند که در ریه حادث شود بسبب
نزله که از دماغ آید در عقیقات الریه و سعال مزمن واقع شود عکاست آن حمی دق بود و بان سعال
و ذوبان و حرمت وجه و لغت مده باشد و فرق میان او میان خلط التنت که مده در آن سرد
نشند و چون بر آتش کنته نمن آن محسوس بخلاف خلط که بر سر آب بایستد و آنرا آتشی نباشد
علاج شرب معیبه و حشاش و ترنجبین هر یک ده درم جلابی آرد و سرطازن یا بیاضی قطع کنته و شکم
شکافند و آب نمک نشویند و کتکاب پخته کنته و بخورند و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن پانچ غله
خوردند و شیر زنان و شیر نر و شیر عظیم مفید بود خصوصاً که از پستان مکنند و گفته اند که شیر بد است
باید نمود و حمام نیز مفید و مناسب بود شیر طبعی که سخت گرم نباشد و بسیار مکت کنته و بعد از آن
روغن معیبه و کدو در بدن بمانند و در تیرض کلنگین تازه آورند که با نان بخورند و شیر و تخم کدو را
مشراب اناز عذب خوردند و اگر بان لغت الدم باشد کلنگین و نشاسته و تخم مملک هر یک یک دم
سرطان سوخته درم کثیر طلیا شیر هر یک شش درم کوفته نخیده لعاب بید از شیرند و در دم از آن
تا و اگر کنته لعوق که **تیرض** یا مفید بود با قلی مغز صابون و خرنبره و کدو هر یک یک دم صمغ عربی کثیر لغت
هر یک یک دم مغز بادام بیدانه هر یک ده درم موثر طالعی دانه بیرون کرده و در روغن بادام جویده

دو از ده دم مجموعی که تید و در کین آب بجوشانند تا به نیم من آید یا قند نیم من لبقوام آورند و شنبلی
 ده دم باشد **فرض نافع** کا و زبان سیخ نمک کثیر الصبح عربی ششاسته کلک منی هر یک چهار دم در
 کل پنج دم معترجم خیار و کدو هر یک ششند دم سرطان سوخته یا دام تلخ هر یک ده دم کوفته تخم بلعاب
 میدانه قرص سازند شربتی بکنند انتقال باشد **شراب نافع** آب نارنگی کن غذب کین آب سبب شیرین
 چهار کی آب شکر کین با هم با شنی نرم لبقوام آورند و ده دم از آن تناول کنند و درین چون چشم در
 کوه افتد و زنگ و ستره شود و پوست شکم خشک و لاغر کرد و پوست پشانی کشیده شود و مور بر نبرد
 اسهال و بیانی شود و نین مده با فرا نشود علامت مرگ باشد **ذات اللد** ورمی کم باشد در حجابی
 که تا سم لدد است حادث شود و از جانب قبض باشد و آت را بر سام نبر کوهند و علامت آن تپانم
 و شدت عطش و تلو و اضطراب بود و مریض از فرم معده تا نقیبه نجا حساس کند و نظر باز و نیز توان کرد
 و بر سینه و پهلو تواند خفت **ذات العرض** ورمی باشد که در بین حجاب از جانب فقرات حادث شود
 علامت او آنست که مریض وجع در میان شاتها احساس کند و په سینه باز تواند خفت **ذات الحین**
 ورمی باشد که در غشا و سلبین اضلاع در حجابی که حایر است میان قلب و معده حادث شود و نیز
 ذرات الحین کوند که در طرف الیمین باشد و در طرف الیسر نیز واقع شود و این لعاب است بد باشد علامت
 آن تپ و ضیق النفس و تواتر تنفس و سریع و منشاری **قطعه** پنج باشد نشان ذرات الحین **بالو**
 گویم تو بهوش میداری سرقه و تب خلیدن پهلو **لغس** تکفیف منشاری **شوده** ورمی بود در حجابی
 که بر اضلاع خلف است و عضلات آن از زیر حجاب حایر واقع شود و اعراض و وجع او تشدید
 بود و صاحب این فرض قریب بکد یک باشد پس اگر دمور باشد علامت آن حرمت وجه و غلظت نفس
 و حرمت و لغت بود **علاج** هر دو نوع قند یا سلیق بود از اول تا سیوم روز **اما** در دمور از اول
 از جانب مخالف وجع کنند و بعد از سه روز اگر قوت باشد از جانب وجع اعراض کنند **و در**
مسفرا از جانب موافق و هر روز حلابی از تغذیه و سلیق و سبستان و عصاره نبات بخورند

یا تترار

با شراب سفید نیلوفر و عنقاو سپستان و شیر خشک شش خورند یا با شراب بخت و عنقاو تلخین
کنند بعد از رفع **باین مطبوع** سنا پنجه درم معفه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خیارین تخم قیاسی و طی
هر یک درم تخم کاسنی سه درم سپستان سیت عدو عنقاو عدو شیر خشک دو درم ترنجبین خیار شبر
هر یک پانزده درم و میان ته روز شربتی از نبات بلعاب بیکو و بیدانه و عرق کلک میوه مشک نشیر کنند
و در این امراض حقیقه اولی تر بود از سهله و حقیقه نهم استعمال باید کرد **صفت حقیقه سنا** مقدم
مفت نیلوفر کیده درم سوس قطنی جو بکوفته هر یک کفی و رقی حقیقه ر و بعد از تقیه و انحطاط مرض طیب
و تیرید باید کرد به شیر تخم نوزک آب خیار که و یا نبات و ترنجبین و متغاش شرب عدوی که مو شایند
اغذای نوماش با مغز بادام و اسفناخ خورند و درین امراض آب سرد نباید خورد **و اگر ماده بلغمی بود**
و این کم واقع شود و علامت آن بیاض و غلظت قاروره و بیاض لغت و بطون نفس و قلت غلظت
و کثرت بزاق بود **علاج** سفید با سلیمو کنند و جلازای سپستان و پنجه مهک رو باه تر کرد نبات و
ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از رفع تلخین کنند **باین مطبوع** سنا و تخم کاسنی هر یک نیم
مغز نیلوفر تخم خیار هر یک یک درم موثر بلغمی درم انجیر ده عدو سپستان شش عدو ترنجبین ده
درم خیار شبر یا نروده درم و میان ته روز شربتی از نبات و عرق کلک تخم ریحان یا شامه **و اگر**
از سودا بود علامت آن سیاهی زبان و خشونت و اخلاط عقده و ثدیان و اضطراب بود علاج آن
همچون علاج بلغمی بود و زود استعمال حقیقه نهم باید کرد و جلازای مغز و سپستان و ترنجبین
و نبات خورند **باین مطبوع** سنا و المراج که عارض قلنجی و اگر حار بود علامت آن
سندت تشنگی و برعت و عظیم نفس و حرمت و غلظت قاروره و حرارت سینه و لیب و قلق و غصه و عم
و کثرت حرمت تن **علاج** شرب نیلوفر و شراب سیب شامی با کلای عرق بید و کاسنی شرب
کنند و شراب صندل و لیمون و حماض و زرشک مفید بود و غذا انار دانه یا لیمون یا زرشک خورند
و کثیر خشک جارد درم کلسترخ و درم طباشیر کیده درم بکونید و یاده درم شراب سنا خورند و سد لیمون
و کلای

بر سینه بمانند و در موقع بارده نزول نمایند و مفرح یار دتا و الکنند **و این مفرح نیز مفید بود در اول کلم**
 طباشیر کا و زبان هر یک و در کثیره لند هر یک در می تخم تورک تخم خیارین و کد و مفرح هر یک چهار دم
 از مشک بچیدم لولونا سفید و و دانک کد با سید هر یک یکم منقال کوفته بچینه شیرب سبب کشند
و یک تخم کامبو تخم خرنوبه تخم خیارین کا و زبان هر یک بچیدم تخم تورک سه دم لولونا سفید لیکه با هر یک
 منقالی قافله صغار طباشیر هر یک سه دم ورق کل چهار دم زعفران نیم منقال کامبو نیم دانک مشک
 دانگی بکوبند و بشیره تند کشند و شربتی ازین بکنند **و اگر سود المزاج بار و عارض قلب شود**
 علامت آن بیاض قاروره و صغیر و لطو و تقاوت نبض و ضعف لطف و قوت و کسل و کثرت خواب
 و بدولی و قریح بود و به هوای گرم و مواضع گرم بر است باشد **علاج** بالکک و کا و زبان و کلفه تنا و
 کشند و غذا نخورد آب با تیه و کبک دراج و طلا یا که دران تو ابلان باشد خوردند و زعفران و در جینی
 طعما هر ریزند و تصفیه بین کنند و داد المسک حلوه و معجون مفرح تنا و الکنند **صفحت معجون مفرح**
 عود در جینی ابلاب قرقر مشک سنبل جوز بو اکبیا به قافله پوست ترنج هر یک منقالی مشک دانگی کوفته
 بشیره تند یا عمل کشند **و اگر سود المزاج یا ریس بود** علامت آن تهرال و تحافت بدن و هضم و لایز
 نبض بود **علاج** شراب بالکک و تیلوف و کا و زبان یا عرق کا و زبان تنا و الکنند و استخرا م و سینه
 و تنا و مفرحات معتدله کنند **معجون مفید** لیکه بالکک و لولونا سفید کف خشک پوست ترنج هر یک کشند در آب
 خام بالکک هر یک و دم باد روچ کشید خشک هر یک و دم همبند هر یک بچیدم بکوبند مشک و عود و غیر
 هر یک در آب پیانند و عسل کف کرده کشند و منقالی تنا و الکنند **و اگر سود المزاج رطوبت علامت**
 آن قلت اشتها و سرعت القعال و نبض لطیف قاروره سفید و غلیظ بود **علاج** شراب بالکک و
 کلفه تنا و الکنند و غذا نخورد آب کبک و تیه و و فلفله زعفران خوردند **و اگر علامت املائی بود** مفرح کب
 ایارج و حب انیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدله نافع بود **معجون نافع** مصلحی عود در جینی
 قرقر مشک سنبل جوز بو اکبیا به قافله پوست ترنج بلبلیه هر یک بچیدم مشک دانگی بکوبند و بشیره سبب

بیشتره و منقالی با شراب لیمون یا حاض جوزمه **خفقان** حرکتی اختلاجی بود که سبب نفع مودی عارض
فک شود **و اگر سبب غلبه دم باشد** علامت آن ظاهر شود و تشنه یا سلیق یا صافق کنند و سکنه پیش سبب
و شراب ریاس لیمون و حاض با عرق کل و بیدنا و ل کنند و غذا از زرشک و لیمون و انار در آب گوشت
مرغ و ترغاله جوزمه **و اگر علامت غلبه صفرا بود** اشربه بد کنوره و مفرجات بارده تناول کنند و منقل و انار
و کشیده کلاب بر سینه طلا کنند و بر سبب و امرود و بید و انار تنقل کنند و تخم کاهو و مفر تخم که در هر یک تخم
زرشک تخم کاهو تخم تورک تخم کاستی تخم حاض کشیده خشک طباشیر منقل هر یک یک سه درم گویند و سبب
سبب بیشتره و احیاناً منقالی تناول کنند **و اگر خفقان** سبب سودا بود علامت آن خست نفس و
خواه با برید بود **علاج** تقیه بدن کنند مطبوخ انیمون و حب آن و مطبوخ ملبله و بعد از تقیه
دوا المسک حلوتنا و ل کنند و معالجات سودا المزاج یا بس لجا در انداخته چنانچه مذکور شد **و اگر خفقان**
سبب کثرت هضم و استفراغ و طرت دم و ریاضت باشد اغذیه جیده الکیوس تناول کنند و میل
با سائین و تخم و استحم کنند و سمات استعمال سازند **صفت مسمن** ناسته آرد نمود و ترنج هر یک
سه گشت درم تخم تورک مغز بادام فندق فستق هر یک بیت درم تو در سترخ و سفید هر یک درم گویند
و شکو و روغن کما و حلوس از هر یک باید و سمیت درم بخورند هر سه و شیر و شکر و انزال آن خورند
خفقان نیز لیکت معده حادث شود و آنرا با حوال معده بدانند پس اگر خلط لریج در معده جمع شده باشد
معهه بقی پاک کنند و کور ریش مصلکی و عود و مفرجات حاره تناول کنند **و اگر سبب صفرا باشد** که
معده ریزد هر روز جلابی از بیج مسمک و پوست بیج کاستی و نبات تناول کنند و بعد از تقیه
با این مطبوخ کنند انیمون شانه سه گشت هر یک در ملبله زرد و ورق کلا جوهر دشت سه هر یک یک درم گویند
و آب بالنگو بیشتره و بلع کنند و میانها سرور از زرشکی نبات و عرق کلا و کلا و زبان تشریب کنند
و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا بقی دفع کنند و جلابی از بالنگو و بیج مسمک و زبان و نبات
تناول کنند و تقیه **با این کنند** ترید سفید انیمون حاشا تخم حنظل عار لیمون کل از منی هر یک در م گویند

بریان کرده نمیدانک ملالغظی سنبلیله بکند تا کمی اسطوخودوس تندرم بکوبند و آب را زیاده حساب رنده و بعد از
 تقیه مفرجات و مقویات معده تناول کنند **عشقی** حالتی باشد که مجموع حواس معطل باشد و این بواسطه
 ضعف قلب باشد و اجتماع روح در و با استفرغ تحمید روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که حال روح
 بود همچنانکه در ابتدا رحمت است و امثال عروق از اختلاط و امثال معده و در حالت تخم حادث میشود و بسبب
 استفرغ و تحمید بسیار بود که روح نیز تابع او بود چنانچه در استفرغ و دو جمیع او عرض لغتی حادث می
 شود و علل آن عشقی برودت اطراف نفس ضعیف و نفس ضعیف و ضعف و حضرت لون بود **علاج** در حالت عشقی
 آب سرد و کلاب بروریزند و بوی خوش میوبانند و اطراف را تحت میالند و تحریک کنند و چون افادت
 شراب حاضرمیون و هذال بدینند **اگر سبب** وجع باشد تسکین آن کنند و اگر سبب احتقاق رحم یا تناول
 سموم یا کتریدن خمرات بود **علاج** آن کنند چنانچه گفتند و مقویات قلب استعمال کنند **مغذیه** علی باشد که
 چنان احساس کند که درامی فشارند و در عقب آن عشقی لغت حادث می شود و از زمین لغات بران
علاج استفرغ سودا باشد بطبیخ الفیتون و حسب آن و بعد آن مقویات قلب شراب و مفرجات و تراب است
 کنند **دم الشدی** ورم پستان اگر از مواد سینه باشد **علاج** آن در باره ارم گفته شود **اگر بواسطه** آن باشد که شیر
 پستان سینه شود و علامت آن ارتفاع و صلابت و حرمت و وجع پستان بود **علاج** خرفه بکلارب سرکه تر کنند و بر آن
 نهند و اگر حرارت آن عظیم بود یا قلی و جو و مغت و آب کشیر و آب تورک و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر
 وجع آن ساکن شود و علامت آنها دهند و اگر وجع شود و تقیه است استعمال کنند و بعد از آن منفرک در انداختن **البین**
 اگر کم شدن شیر سبب قلت دم و قلت کلاب و تناول غلبه کنیز الغدایانید کرد **اگر سبب** د شیر باشد یا غلبه غظلی
 بر و غالب شود و اگر استفرغ و غلبه شده باشد علامت صفوت و صحت و رفقت شیر بود و اگر لقم باشد
 علامت آن بیاصل ماریت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظت شیر بود
علاج تقیه باشد از حلاط غالب و تبدیل مزاج با شیر و اغذیه که مفاد آن خلط بود **کثرت البین** بسیار شیر
 و ریختن آن و اگر با فراط بود عوارض طمعت و محققات استعمال کنند و پستان را مالک و در سنج و روغن گل

بزرگه و سرکه طلا کنند **باب دوم در امراض معده** و سوء المزاج که عارض معده می شود یا مادی بود یا سادج آنچه مادی
بود صفرا باشد علامات آن کثرت تشنگی و صفت زبان و بلغم دهن بود **علاج** تقویه معده کنند با آنکه اسکینجین
و اکبرام بیاشامند یا تخم شنب و ترب و پنجه مهبک بچونشانند و اندک نمک و غسل در آن حل کرده بیاشامند و می کنند
و بعد از آن هر روز جلابی از سفید و اجاص و پنجه مهبک ترنجبین و نبات تناول کنند و لیس طبعیت مطبوع
فواکه و لقمع آن کنند و بعد از تقویه معده بر بوب و اقراص یارده و اسکینجین بر و بر که کنند **صفحه**
مفیده بود ورق کلاه درم طباشیر تخم سبیل زرد و سماق هر یک یک درم مصطکی یک درم لایق تخم کبوتر و
باد چندان ادویه قندها میزند و سه درم جلاب تناول کنند **و اگر زاده بلغم باشد** علامات آن حسیات ترش و تخم
و انفتاح تشنگی و قلت اشتها و غشیا و فی بلغم و قلت عطش و کثرت رقیق و سیلان لعاب بیاض و قوره
و بطی و این تنفس بود و ممل با غثیه و اطعم حریره و یا پنجه باشد **علاج** اولی آن کنند و معده را پاک سازند و بعد از آن
هر روز جلابی از انیسون و بالنگ و پنجه مهبک کلفند و غذا نخورد آب یا شیر خشک آه خوردند فلفل و در فلفل
و در حین در آن کنند و قلابا با میزده متوالی تر بود و بعد از تقویه بحیب ابارج و ایا راه حالتی و نوحایا
کنند و معده را بر وزن زنبق و خیر و مصطکی مالند و کوارش کموتی و کوارش کندر و ترنجبیل بر پرده تناول کنند
و اگر زاده سودا بود علامات آن حرقت معده و کثرت اشتهای و ضعف مضغ و کثرت لقمه و ترشی دهن
و غلظت سودا قاروره و بطی و صغیر مضغ و فی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود و طی ال نیز باشد **علاج** تقویه
مطبوع افیمون و مسهل سودا کنند بعد از آن که معده بقی پاک کرده باشند و کوارش کموتی تناول کنند لقمه
کلفند و از زیاده تناول کنند **اما سوء المزاج اگر طار بود** علامات آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و جنداد خانی
و فساد اغذیه و طبعه و ملبخ نادر ترش **علاج** شراب ریاس و عذره و لمیون و اسکینجین مائندان تناول
کنند یا کلابی آب برف و غذا از رنگ و نمزند روانار دانه و عذره حوزند و دوق یا برف نیز مفیده بود **و اگر سوء**
المزاج حار یا سرد بود علامات آن نهال و تشنگی و خشکی زبان و حبس طبعیت بود **علاج** شیره نوزک یا خیار
که و با نبات و ترنجبین تناول کنند غذا بماش یا معر بادام و اسفناخ پاکد و و یا کوشش ترغار خوردند

وزنک سفید در کل از منجی چار درم صدل و مغز بادام و تمرسته تخم و تخم کدو و طلاشیر و تخم تورک و درق کل یک
تجدید مکتوبه و لعرق بید شیشه و کینکافا با نتراب عذره تنا و کلتند **و اگر سود المزاج باریک بود علامت**
آن ضعف مضمون و لعین و انتفاخ الطین و در مماندن و ترش شدن طعام و کثرت حشا و ترش با نتراب **علاج** کلفند
رازیانه و نتراب بالنگو و تیر و در تنا و کلتند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و در جینی خوردن و زنجبیل پرورده
و کور درش عود و عنبر و مصطکی حیواناتنا و کلتند و نان خواجه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و در حرب الغار عود
هر یک سه درم مکتوبه یا مونی طایفی سبب درم شسته و در درم تنا و کلتند **و اگر سود المزاج باریک بود علامت**
آن قلت عطش و کثرت اشتها و حشا و ترش و تخم بود **علاج** کلفند و رازیانه و کلنگین و هلیله پرورده و **علاج**
تنا و کلتند سبیل مصطکی از خرناتخوه هر یک سه درم سعد تجدید مکتوبه و آب بر معده طلا کلتند و روغن
زیتون و قیری با نتراب **علاج** بید ترش و نخل نتراب و حرق نخل با نتراب نرم بچوشانند تا نیمه آنرا شسته
قد بدان ریزند بقدر ترش آن و بچوشانند تا لقیوم آید و در آخر طبع مصطکی و درم در جینی زنجبیل و فلفل
قاندز و فلفل هر یک درم مکتوبه و در کینکافا و در کینکافا نهند تا بچوشد پس با نتراب و بمقشاند و چون لقیوم
آید از آنش فرو گیرند و شربتی از آن ده درم **و اگر سود المزاج رطوبت باشد علامت** آن کثرت زلیق و
سیلان لعاب و قلت عطش و تا در از آب سرد و میوه یارده بقرارد سومات و اعتدیه رطوبه بود **علاج** کلفند
و انیسون و کور درش مصطکی و زنجبیل پرورده تنا و کلتند و غذا نخود آب و قلابا با توایل باشد و اگر با نتراب
نرم باشد این **علاج** حنظل الحدید نافع بود هلیله سیاه آمل و حنظل الحدید هر یک درم اسفند از خرم زنجبیل
تا نخود کندر یک چدرم جدا جدا مکتوبه و حنظل الحدید سخی کرده و شسته مضمون در کینکافا نهند پس خشک کنند
و با زباد بگردوی بسیارند و باد و چند آن ادویه غسل شسته و کینکافا بخورند **و اگر سود المزاج ساذج باشد**
علامت آن سختی و تهال بدن و عطش و خشک زبان و قلت بزاق بود **علاج** شرب سبب و نیلوفر
تنا و کلتند یا شیر و تخم خرقه یا آب خیار کدو و نبات شرب کنند و غذا بنامش و کدو و کوبشت **علاج**
و مزخ فرب و ماهی تازه خورند **و صمغ معده** اگر سبب سود المزاج باشد علامت آن و **علاج** آن کلفند

الکلب ورم باشد گفته شود و **الکلب** ریح بود علامت آن تمدان و سراسف و قراقرق و قواق و خیا
 باشد از تن اول اشیا و نفاخه زیادت شود **علاج** کلفه و رازیانه و کلنگین و سنگینین و اگر انگبین تناول
 کند و کوروش کوفی و کندر و اظرفا کثیر تناول کنند و مصلک و کندر و کوبیا و تخم کزکس هر یک در می کوبند
 و باد و منالک قند بیاترند و پنج منقال از آن تباشته میباشند و می کنند و بعد از آن جوهرش عود یا مصلک
 تناول کنند و **الکلب** **معد** **بانه** و اگر در معده احتلاط رویه باشد یعنی واسهبال تعقیه کنند و تا نخواه و کندر
 هر یک پنجم معد و سبیل هر یک سه دم کوبند و بعد از شسته و منقال تناول کنند و آب حماض و ترنج برطل
 و آب سیب برطل بچوشانند تا بقوام آید پس زعفران و قلفه و در قفل و در اجنبی و قرفل و مصلک هر یک در می
 بالکوبند در معده دم کوبند و میرسان ریزند و یا هم شسته پس از آن شسته و کوبند و در ظرفی چینی و یا خارجی
 کنند و احیاناً سه دم تناول کنند و **وام معد** اگر ورم جاری باشد علامت آن التهاب حرقت معد و وجع
 باشد و ورم ظاهر بود و می و شنگی و مسقط اشتها باشد **علاج** اولاد قند کنند و تراب بفت و تیوفراک استی
 و شیر تخم تورک تناول کنند و آب انارین یا ترنجبین و نبات بیاترند و غذا کشکاب یا بقاناج و خیارین
 کنند و در تغلیظ غذا کوشند و چون ابتدا اذیت باشد جلای از رویاه ترک و تخم کاستی هر یک چهارم نمفت
 سه دم خیار شیرین تناول کنند و اگر چه آن تباشته در معده رازیانه بیان کلم کنند و مسوز شیرین سبوس
 و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا اذیت او مامیت یا کلاب استان افروز رویاه ترک معد طلا
 طلا کنند و بعد از دور و زرد جو و تخم ویدر و در و سبیل یا کلاب یا آب کاستی و بعد از آن خطمی و حله و
 نیرک و بابونه و نیر و در و سبیل و معد و آرد جو چون ورم خراج کرد و منقح شود عمل کثرت شدت وجع و حمی
 و قربان باشد یا آن زمان نیرک و زرد شک و تخم خطمی هر یک در می کوبند و یا شیرین تباشته یا لقیه یا بید
 لقیه تب و وجع باشد و چون منقح شود شراب عناب شراب شمشاد با شیرین تناول کنند و حریره از ناسه
 و شمشاد روغن بادام و قند علامت الفجاری و آبی و اختلاف معد و خون باشد و چون معد کم شود شربتی
 از نبات یا تخم مسفرم میباشند و اگر حرارت سخت تباشته ما العسل بهتر باشد تا معد را از زنده پاک کند و

چون پاک شده باشند کلتار و کتد و ورق کله هر یک درم کل از منی که با خون سیاوشان هر یک درمی بگویند و با هم چنان
کنند بیامیزند و متفالی از آن منجورند تا جراحی است مندا شود **و اگر درم بارو باشد** اگر ماده بلغمی باشد غلظت آن کمی
کنند و انتفاح معده و سفید زریان و کزیت تهیج رو ببرد و درم رتوبی باشد **علاج** ما الاصول تناول کنند و تریاق
اربعه شتر و دلووس تیز مفید بود یا جلابی از پوست بچ کاستنی و بیخ رازیانه و بیخ همک هر یک درم تخم رازیانه
سه درم کلفته درم بیاض منده و غذا نخود آب یا شیر خشک کانه و فلفل و در جینی و کروی یا حوزند و روغن
زیت و روغن بیدارنج بر سر طلا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و از خر و سنبل و خاکستر چوب
بامیه یا سبزه و لیکه کشند و ضماد سازند یا صبر مقطر درم سنبل و قودمانا و مصلحی و سنبلین هر یک درم بگویند
و یا روغن زیت و یا سمین و روغن بان ضماد سازند و مسهل کنند **و اگر زاده سودا باشد** درم
صلب لجه و بان افکار ردیه و خبث لغزین **علاج** جلابی از تخم رازیانه و بیخ همک و بیخ کزک و کلنگین تناول
کنند و غذا نخود آب یا شیر خشک کانه و روغن بیدارنج حوزند و معده را بکله و تریاق و خطمی و یا بونه و مصلحی هر یک درم
سنبل و سعد از خر هر یک درم صمغ عربی درم روغن بایونه یا نرزه درم لقمه کشند یا سنبل و سنبلین و سبزه و مصلحی
هر یک درم صبر صغیر هر یک چهار درم حلیه بزرگ هر یک پنج درم زعفران هر یک درم بگویند و با هم در روغن
زنبق یا خیر یا مستط بیامیزند و مالند **و این ما الاصول تناول کنند** پوست بچ کزک پوست بچ رازیانه هر یک
درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ همک مصلحی یا بونه هر یک سفید درم حلیه چهار درم انجیر سفید ده
عدد و موزی طایفی یا نرزه درم در چهار رطل آب بچوشانند تا بر طلای آید پس صافی کنند و شش متفالی از آن با
درم متفرجیا رشنه و یک متفالی روغن بیدارنج تناول کنند و تلین و طبیعت با یا روح لوغاریا و ایا راه از کافور
کنند **قرقره و نفیج شکم** اگر بوی کله برودت و ضعف برده و سائل اشیاء نفاخته باشند و گاه یونوسب یا رتبه
باشند که احداث نفیج و نجار **علاج** هر با باد کلفته و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب یا نرزه و
دار جینی و کروی یا حوزند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخته و حموضات احتراز کنند و سوسون و کاه و سوسون و کاه
و بر شکم بنهند و سنبل و کتد و رازیانه هر یک سه درم فووز سداب خشک زنجبیل کروی یا هر یک درم صمغ عربی

مصطلک هر یک در مکتوبید و یاد و منکات قند بیا تریه و بجز درم تناول کنند و جوهرش شهر باران و جوهرش کونی
و فلاقلی بخورند و اگر بالغ طبعیت نرم بود حسب است ابر بیان کرده و زیره و رسته که خنیا نیده و بریان کرده
هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند است نوبت بخورند **احشا** یعنی بود که بطریق قند قند شود و چون
سیار واقع شود دلپاستاد و مضمون باشد **شاداب** که آنرا درین زده مسکون است از بخار است غیر منقسمه واقع شود
که عضلات فک السفلی حادث شود و غلیظ گردد و دندان لعضلات بیدار شود **تمطی** آنست که همه عضلات
کنیده شود و حدوث آن هم ازین بخار است باشد که در دیگر عضلات حاصل شود و هم دلالت بر ضعف و نقص
مفید کند و علاج مجموع تقویة نفوسیت معده یا است **مشهور** **علمی** شسته اد استهای طعام و حرص بر کولای بود
یکدیگر سینه زد و **اسب آن** اگر سود المزاج یابد باشد که هم معده را کف کرده اند علامت آن تقوی و نقاد و قلت
عطش و تند معده و کثرت سیلان لعاب و لیسین طبعیت بود **علاج** شنجین معده کنده کلکیت و از زیاده و نترس
یا حبایب از زیاده و نچ نمک و بالکتو و کلنگین میاشتا مند و غذا نخود آب باشیره خشکانه و تولد ابر کرم
خوردند و تقویة کبیر و حبیب یا راج کنند و بعد از تقویة جوهرش مصطلکی و اطراف معویات معده تناول
کنند و کند و مصطلک نمایند و شراب احمر مفید بود **و اگر از نرس سبب کثرت** القصاب سودا بود و نفی معده علامت
آن حرقت هم معده و قلت عطش و حیا ترش بود **علاج** تقویة بدن کنده کبیر فیمون و مطبوع آن و اغذیه سبزه
خوردند و از تولد سودا اجتناب نمایند **و اگر از شدت** خلو بدن تیمض حادث شود علامت آن تقدم
ایست آن منک حرقت مفرط و هوای گرم و سپرد و غم و مرصتها کشنده و در مضمون هیچ آفتی نیات **علاج** تناول
اغذیه غلیظ یا است منک هر یک کله و پاجیم و کونکات کما و قلیه قدی و در روسته چپا نوبت غذا خوردن لیکن
اندکی باید خورد و بدن را بر و غن بختی و یاد ادم تدبیرین کنند **و اگر وجع** سبب کرم و حیات باشد علامت
آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیانا **علاج** قتل و اخراج کرم چپا کچه گفته شد **و اگر سبب** اختلاط
حامض بلغمی بود که در معده جمع شود علامت آن ترش شدن و من و حیا ترش و بر از طلب بود **علاج** تقویة معده
کننده یعنی کلکیت و انیسون و مصطلکی تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و کربا و مصطلکی و در جینی خوردند و اگر

احتیاج باشد بحب ابراج و صبر سهل گفته **جمع البقر** و آن اشتها مجموع اعضا باشد با سیر موعده و اثر کمپوس
 گویند و سبب آن بر دلی مفرط باشد که فرموده را حادث شود و قوت حس جذب از وقت نشود و بدن
 عظیم محتاج تغذیه باشد و سبب آن نیز قوی از مستان برود شود و کله که در سراسر سفر کند واقع شود و علامت آن
 نخافتیدن و لیلان اشتها و ضعف قوت و وجع موعده باشد و احوالنا عیش حادث شود و مفرط موعده
 سرد باشد **علاج** شراب یا لنگه شراب کا و زبان و کلفت در زیاده و انبساط از هر کدام که باشد در متعال
 بخوردند و غذا نخوردند یا یکبار بتهو و در اوج خوردند و توایل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و الطریقی و حواری
 کوفی و عود و مصلحاتی مناسب تریض بود و سعد و سنک را که خام بگویند و بر موعده ملا کنند **و این مصلحت**
 ضعف موعده یا حرارت جمع بدن نیز حادث شود علامت آن کوب و لیب و عطش و بیوست طبع بود
 و چون کشته شود غذا بخوردند و قوت ساقط شود **علاج** کنگبین و شراب زرشک و شراب انار
 و سبب یا کلاب تنا و کنند و غذا زرشک و نمز و زاناد و عوزه و لیون خوردند و همین اگر در غذا اشتها
 غذا شود چیزی که بیاید بخورد تا خیر نماید **عطش کا زب** تشنگی بسیار اگر کسب حرارت قلبی باشد علامت
 آن کرب و لیب و احراق همد بود استراحت بهو اگر سرد **علاج** شراب حماض و لیون و متال و سبب
 بر کدام که باشد با عرق کل و سبب بر سینه ملا کنند و متال کلاب خیار که و بپزند **و این قوی مفید بود**
 متدین مغز خیارین و کدو و تخم تورک هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک مقدم طباشیر
 سفید دو درم بگویند و بلعاب بگویند و سه درم متقال از آن با شراب کنگبین تناول کنند
اگر لیب حرارت و بیوست موعده باشد بوسیله تناول چیزی با شور و حلق و حاره و شربت یا با فواظ
 یا بوسیله استفراغ مفرط باشد **علاج** کنگبین با عرق کل و سبب یا شامند یا آب انار این یا آب
 عوزه یا شیر و تخم تورک نبات یا شراب لیون یا ریاس تناول کنند و آب خیار که و آب
 نهد مفید بود و غذا معمولات بود **اگر اجتماع** اخلاط شور باشد در موعده علامت آن باشد که با سبب
 خوردن زایل نشود و اگر چیزی کست رو بخوردند زایل گردد و با سبب کنگبین بکری کنند و شراب

عوزه و مانند آن تا اول کنند و غذا زیر باج خورند و اگر بعد از شراب مسهل شکمی غالب شود یا بواسطه
استفراغ بسیار و افراط عمل آن شراب و آتش عوزه و بحمام معتدل و نه و تدبیرین نیز و عن
کنند و اگر بعد از شراب خمر کتبه واقع شود آبی برت و نج عوزه و حموضات باره مقید بود و اگر از عوزه
یک طرفه آبی خیار که و یا بنجیدم طباشیر یا شامه **تخم و سواد الفم** اما سواد مقیم آن باشد که طعام تنگ
نشود علامت آن اینست چنانچه در برادر حرکت معده و غشیان بود و ضعف تنگی آن باشد که در کور
و یا تا ما مقیم نشود و یا این مدت باشد و بعد از زمانی دیگر چنانچه در یور طعام احساس کند و تخم
آن باشد که معده در غذا قطع التفوت نکند و مضمض کند و سبب اینهمه یا سواد المزاج معده یا یا اخلط
فاسده که در و جمع شود **علاج** آن تقویت و تقویه معده باشد چنانچه گفته شد **و اسب** طعم کثیف
باشد تقویه معده یا بگردن و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسبت مزاج بود و دور در استسکا
ببرکت و اگر طبیعت محسب باشد جو از شراب سفید یا سبب مختلف در آبی نیم گرم حل کنند و بخورند و
روغن مصلح و نار دین در معده بمانند و اگر تا استیمان بود در آبی سرد نشستن مقید بود **مفیده**
عبارت آن باشد که طعام در معده بماند و منظم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود یعنی منظم گردد
و آنچه غلیظ و در است باشد یا سهال **علاج** او آنست که طبیعت را با یک گرم و روغن کنجد و کند و کند تا
از دست پاک شود و چون معده پاک شود فی و اسهال موجب ضعف شود شراب انار عدت با لعیان
یا شراب انار یا بنجیدم طباشیر بخورند یا **بهن سفوف** انار دانه مختلف یا قرص طباشیر مختلف بخورند
یا پوست لیمو مختلف یا شراب سیب ده مختلف بخورند و صندل و کافور و اوقیا و کلار مندر آبی مورد
بر معده طلا کنند و در مواقع سرد خواب کنند و روغن را لیمو یا آسن داغ کرده بیا شامه و بر غذا میر
کنند تا اشتها و هاضم باشد و سماق و کیک خورند و اگر سن و مزاج منظمی بود در آبی سرد نشینند
غشیان و **تی و تبوع** تی حرکتی باشد که از معده حادث شود برادر دفع چیزیکه در و بود و تبوع حرکتی باشد
بی آنکه چیز دفع شود برادر دفع غشیان نقاضای دفع باشد بی حرکت و بسیار یک مختلف است **مخلط**

در جوت معده باشد فی حادث می شود و اگر داخل در جرم معده باشد تبوع و اگر مطموح در ریا باشد نغزبان
واقع شود **اگر خلطی در معده رنجیده است** یا داخل جرم او است صفرا بود علامت تلخی در من و تشنگی و آلت
و خشک زبان فی صفرا بود سکنجبین با گرم حل کنند و بخورند و می کنند تا معده پاک شود بعد از آن شراب
انار دانه و زرنشک سماق خورند و معده را با آب سیب و بیه و صندل و کافور تقصید کنند **صفت**
ورق کل طباشیر هر یک ده درم ریوند کبریا عود و پوست بسته هر یک درم و نیم سماق و زرنشک و انار دانه هر یک
پنج درم بگویند و سه شقال از آن با شراب بیه یا سیب تناول کنند **و اگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود**
علامت آن قلت عطش و شورریا ترش من و قهق و قرا قریه **علاج** آب ترب و عسل و نمک یا بلغم
تخم سبب و تخم تربی که تک عمل می کنند تا معده پاک شود بعد از آن کلخته و راز با تبار تبخیر
پرورده یا هلهله پرورده تناول کنند و تقویت کبیرش عود و صندل و دوار المسک حل کنند **این صفت**
در فی بلغمی مفید بود که در صندل سبیل سبک هر یک پنج درم عود و مقدرم انار دانه پانزده درم و فلفل
قافله چوز بوسه لغت هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجشک و رقی کل هر یک ده درم بگویند و با عود
ادویه یا نیزند و از مقدرم تاده درم تناول کنند **دوای که فی بلغمی سوداوی مفید بود** پوست بسته درم
کل هر یک چهار درم عود و صندل هر یک سه درم مسک پنج درم بگویند و با آب سیب بشینند و بکنشقال
تناول کنند **و غشیان** سبب کثرت عذارویه یا سودا طلبی حادث شود فی بانی و بعد از آن مقدما
معده تناول کنند **فی ادم** سبب خون کربلی بیرون آید اگر تغیر و انقطاع عوی بود و صندل با سلیق کنند
و کل از منی و صمغ عربی و نمک و بارنتک هر یک شقالی مجموع بریان کرده بگویند و با شراب سیب بخورند
یا قرص طباشیر یا قرص کبریا هر یک درم یا رب بیه تناول کنند **این قرص نیز مفید بود** که در تخم حاشی
هر یک سه درم و ورق کلنا سماق صندل سفید هر یک چهار درم سبب یا نانی اقا قیا کبریا هر یک درم
بگویند و با آب سماق یا کلاب بشینند و بکنشقال از آن با تخم توک بریان کرده بخورند **و اگر فی ادم**
بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سینه واقع شود موقع مادت را سماق و مغاث و اقا قیا و کل از منی

و در صبر بآب مورد طلا کنند و قرص کبریا بکشند فقال با شیرین تخم تو کسیر بیان کرده بخورد و اگر باقی و لغت خون
سعال باشد با رنگ و صمغ عربی هر یک کمی بر بیان کنند یا کل از می خوردم بگویند و با شراب غناب بخورد و شیر
و لولو و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقا قبا و کل از می و سماق و گشناسه و تخم تو کسیر و خون سیا و
هر یک چندم صمغ عربی دو درم طباشیر دو درم بگویند و آب سماق یا آب لسان الحمل بکشند و سه تنقال شراب
غناب بخورند و از حمام صبح و اواخر لفتی از حوض تا مانند **و اگر سبب قروح** و نیزه معده باشد عکالت و صبح میانه
مشائهای و در آبی معده باشد و چون خیره را شوره و ترش بخورد و صبح زیاده باشد **علاج او آنت** که جمود است و آب
احمر از کنگره و از اغذیه لایح مثل پاپایچه و زرد تخم تخم بخورند **و این قرص مفید بود** و تخم سماق یا رنگ هر یک سه درم طباشیر
لولو کبریا شاخ گاو کوهی سوخته هر یک دو درم گشناسه کثیرا هر یک چهار درم بگویند و آب لسان الحمل یا العباب بنکبو
بکشند و قرص سارند شریک تمیق قال یا بنده **اگر خون** از عضو مردید که معده ریزه و مشک از دماغ یا از کبد یا از اطفال
باشد علامت آنست آن عضو باشد **علاج آن** عضو باید کرد **و اگر خون** در معده تیز و عکالت آن تا قطع و عرق
سرد و خشک شود **علاج او آنت** که تخم شیت و یا بونه هر یک چندم بگویند و یک درم نمک بیاشامند یا حار باشد
رو درم یا یک درم بیاشامند یا الفخر خوش یا آب بالنگه یا سیرنج یا سف بیاشامند یا سرکه کنج خشک و لعل و آب گیم
بیاشامند و می کنند **فواق** حرکتی باشد که در طبقه داخل معده بر ادرق نمودن یا خلط حار لقی بود یا اطعام لقی
عکالت آن حرکت معده و قی صفراور یا سودا و بر **علاج او آنت** که طبع شیت و ترب یا آب ترب و غسل و
سکنجبین و آب گیم بیاشامند که لقی و اسهال دفع شود و بعد از آن شریک از نبات و عرق کلاید یا العباب
بگویند و در وقت معقبه با دام بیاشامند **و اگر فواق سبب ریح بود** و این سبب ریح میان حوادث نشود
بعد از تخم زنبق بود **علاج** کلقت یا انیسون یا زیره یا زاز یا نه بخورد و در جنتی و مصلک تجاوند و کوارش نمود
مصلک تا اول کنند و اگر سبب کنگره باشد میاید مفید بود و اگر تا اول اطعام بسیار بود می کنند زیره و تا نخواه
انیسون و تخم کرفس هر یک یک درم کوفته یا فته بخورند و درین نوع حرکات لقای شدت عضب و جمالت مفید
بود و بر کرسک آنت کشی میر باید کرد **و اگر فواق بعد از قی و اسهال** بسیار حادث شود و یا اسهال میبوسد که ترب

تسخیر معده بود نزاب مغیبه بلعاب یا لنگه و بیدانه تناول کنند و غذا شیر و جو پاکه و روغن کلب مغیبه جوزند و موم
روغن از آس که دوستان افزون خطمی تیز او موم صافی روغن بسیارند و در معده مانده و این بدتر انواع فواید
بود چنانچه گفته اند **افراق مال من فراق** و در ورم کبد نیز بود و این سبب بزرگی ورم بود که تراجم معده
با بوی اسطوخودوس که میان کبد و معده باشد علاج او علاج ورم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** که سبب
سوء المزاج معده باشد علاج او و علامت او گفته شده است **و اگر سبب خلطی در ریه یا خلطی مالم بود که در معده**
جمع نموده باشد علامت آن حرکت معده و مرارت یا طوحش دهن و تشنگی بود علاج آن می بود و بعد از آن
تقویت معده به کجترین سفر جلی و بی پرورده و نزاب سبب و محملات کبر و مومن تیز مغیبه بود **و اگر سبب خلطی مزاج**
باشد علامت قلت تشنگی و میل با شیا حاره و حرول **علاج** تقویت معده بجمع گفته و کفایت و استون و جوارش خود بود
تا خواه و فود تج و راز یا نه هر یک بچند مصلحت از نقل سنبلیله و درم با بچند ان فندی یا نیزند و و انتقال تناول کنند
و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامت آن بجز و غشیمان و ریز و متشن **علاج** تقویت باشد یعنی و سهال و بعد از آن
تقویت معده **و اگر سبب آن** باشد که سودا معده ریزد و موجب نقصان اشتها شود علامت او است که اشتها
نباشد لیکن چون غذا خورد و مضمض شود و چون چیزی باقی باقی بقص جوزند اشتها پیدا شود **علاج آن** تقویت مساک
طحال بود به کجترین تیز و ریز یا ج و ابکامه و در زیتون سیر که محملات **و اگر سبب بطلان حرم معده باشد**
علامت او است که احساس تناول اشتها و حرول و مال کنند و او را فواید و غشیمان حاد است **علاج** کفایت
رازیانه و نزاب یا لنگه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و تیج مسک یا لنگه جوزند و بعد از تیج حبیب و حویق قویا تیج
کنند و بعد از آن بجز ارشاد و معجزات حاره تقویت معده گفته **باب بازدهم در امراض کبد** بود المزاج که
عارض شود که **اگر حار بود** علامت آن زردت تشنگی و تلخ دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و جنباس
طبعیت و مرعت تبخ و حرارت ملوک کبد و تاربت بول بود و شاید که بان فی صفه و در سهال صفه او تیز
بود **علاج** جلابی از تخم کاسنی و تمرند و ارجاص و ترنجبین و کجترین و آب کاسنی یا شیره تخم خیار بن و
تیجات تناول کنند و نزاب صندل و حماض نیز شاید و غذا زرشک یا زار و دره یا فروع جوزند و آب کاسنی

و صد لیلین

و صدقین بر جا طلا کنند و اگر طبعیت محبت باشد تلخ کنند مطبوخ فو که را قرصها بشیر نرم کنینغقال کچین
ده منقال ای کاستی سبب منقال تناول کنند **و اگر صفا غالب باشد این مطبوخ** میان منده **صف سبب** سبب
زود که نشیند سبب کالی هر یک بخیزم تر خجین سبب درم نبوشند آرد جو سبب ورق کل هر یک سه درم و کافور
نمداک بکوبند و آب کاستی یا کشیر یا ستان افروز یا لعلیه الحقا طلا کنند و اگر یان اسهال باشد کیمتقال قرص
طباشیر ماده منقال برید با سبب بخورند و غذا برنج و ماش بریان کرده بخورند **و اگر سود المزاج یا در عارض کوبند**
علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج رو و احقان و بطی قرض و غلظت قاروره بود **علاج**
بر اسهال جلابی از رازیانه و رو باه ترک یک کفند تناول کنند و غذا نخورند آب باشیره خشک زده و کیک و تپو خوردند
و این قرص تناول کنند سنبل مصلح تخم کرفس و خراشیمون یا داعم تلخ اهل مستطیر بکیده درم عصا ده غلظت
نیزم فلفل زنجبیل هر یک درم بکوبند و آب رازیانه قرص سازند و منقالی ازین مایه الاصول بخورند **صفه**
بوست پنج کرفس رازیانه کاستی هر یک پانزده درم تخم رازیانه سه درم کرفس درم انیسون سه درم و فخر
غلت حاشا و جوره هر یک نیم درم موثر طایفی سبب درم در سه رطل آب بچوشانند تا بر طلی و نیم آید و بار طلی کنند
بقوام آورند و سبب درم تانس درم تناول کنند **و این قرص نیز مفید بود** شستین ریخته هر یک سه درم کلسترخ
چهار درم سنبل اسارون لک معمول هر یک سه درم بکوبند و آب کرفس قرص سازند شترتی کیمتقال بود اسارون
انام بچوشانند و جگر را بان تطبیق کنند و مقل یان لغتیم تانند و یا بونه و اهلل الملک و مستطیر و سلج کوفته
باروغن سوس طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سبندان شامسقم صمغ عربی هر یک سه درم بریان
کرده جلاب ترکند و فرو برند و کیک و تپو بریان کنند و با سماق و زرشک ترش کنند و بخورند **و اگر**
سود المزاج و طریق علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج رو و احقان و کثرت خواب و بیلا
حواس و بیاض قاروره و سود المضم بود **علاج** هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیج سماق کفند تناول
کنند و غذا نخورند آب یا کیک و تپو و زیره و در جینی خوردند و اطراف کبیر و کفند و جوارشات کرم
مفید بود **و این قرص نیز مفید بود** خرنوب رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل خیزم بکوبند و آب رازیانه

یا کرفس نشیند و متقالی باده درم سکتجین بزوری بخوردند **و اگر سود المزاج یا بس بود علامت آن** نخافت بدن
 و قلت دم و تشنگی و بیوست طبع و صلاست تبخ و میاضی قادره باشد **علاج** شیره تخم کربا تراب نیلوفر
 یا تراب خشتخاش تناول کنند و غذا کدو و کونشت نیز خاله خوردند یا حریره از سبوس نبات و روغن بادام و
 ماهی تازه نیز ترشاید و موم روغن از روغن بعثه و روغن کدو و موم صافی و اسکی سنی و آب توکرت طبیعت
 و بر جگر طلا کنند **صعق کید** یا لیب سود المزاج یا شد علامت آن گفته شد یا لیب سنده بود که کید را
 شود علامت صعق کید و قلت اشتها و فساد لون و نخافت بدن و اسهال غالی شبلغیا درم
 و وجع ضلع آخرین از اضلاع المین بود و این سده اگر در مجرب کید یا شد علامت او است که بول اندک اندک
 آید و رقیق بود **علاج** هر یا مداد جلابی از تخم کاستی و بیج معکوب و باده ترکی هر یک یک سده درم درازیا نه یکدم نبات
 ده متقال تناول کنند و یا تخم کرفس و نانخوره و پووست بیج کاستی و درازیا نه بحسب مزاج یا قرص زرشک یک کجین
 ساده یا زور و غذا نیز باج خوردند و از اغذیه غلیظه و اطعمه لزجه و حلا و راحت را کنند **و اگر سده مفر کید**
 علامت آن بر از رقیق بود **علاج** آن هر روز جلابی از بیج مکه تخم کاستی و درازیا نه تناول کنند و غذا خورد
 و بلین طبیعت کنند لبان از روز چند درم تخم کاستی سده درم بچو نشانند و صافی کنند و ده متقال شکر سنج و بیج
 متقال همچون خیار نیز در آن حل کنند و بیانشانند و یا بوندر و شبت هر یک سده درم تخم کرفس سنبل اسارون
 هر یک درم یکو بند و یاب سداب بر جگر نهند و همچون کرم در تصیوت معید بود **صفت** تخم کرفس درازیا نه
 سنجی از خرز عرقان هر یک درم سنبل مسطر و باس عصاره غافق سپر بری یا دام تلخ هر یک یکدم ملونه
 چنی رب السوس هر یک سده درم مجموع کوفته بچته یا شیره قند یا غسل شیره و یکمتقال یا ما و الاصول تناول کنند
اورام الکبد و رمی کبد ظاهر شود اگر در موری باشد علامت آن تب و تشنگی و لیب حرکت و وجع موضع کبد
 و نفق آن و طهه روم و سعال و فواق و احتباس بلین و ضیق النفس بود و باشد که احتباس بول
 نیز بود **علاج** اولاً مقصد کنند از با سلیق و اخراج خون بحسب حاجت و قوت بگیرند و هر یا مداد جلابی از
 تخم کاستی و پووست بیج مکه و رو باده ترکی هر یک سده درم نبات و ترنجبین هر یک درم تناول کنند

و غذا کدو خوردند

رغذ اشکاب خورند و تلین طبیعت کنند مطبوع فدا که **یا با این حقنه** استوار معده دم معفت تملیق و ترخ کاستی
هر یک تدم جو نمیکوفته سیدس خطمی هر یک کفی خیار شنبه پانزده درم شکر سرخ رو غرض معفت کلامه هر یک درم
و اگر درم محراب کید باشد در ادرا بول مسج یا یک درم و شیر و سرخ و آب کاستی و سکنجبین ترور خورند **یا این**
فرس ن اول کشته تخم کاسنی تخم خرنیزه معشر تخم کنکوت هر یک سه درم طباشیر کمینقال رتوبند تدم دم لک معقول
در می مکنوبند و با یک کاسنی شیرند و مفتالی خورند و در ابتدا درم رو باه ترکیب و رو کله و معفت و معقلین و کاکج
طحال آب استیان افروز کلاب ضماد سارند و چون از ابتدا تجمی و زکند استعمال ضماد است بکنند **و اگر درم**
عقراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و تاربت فاروره و قی و اسهال مراری بود
علاج هر بایداد جلابی از تخم کاسنی و معفت و تملیق و ترخ کین تنا و کتند و تلین طبیعت کنند مطبوع فدا که **یا با این**
بالقوع فدا که یا شیر خشت و ترخ کین و خیار شنبه و غذا اشکاب یا شیر خشک شمر خورند **و اگر درم بلغم** باشد
علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و بر از بلغمی و بیاض فاروره بود احساس درم کتد اما وجع یا قراط نماید
علاج جلابی از رازیانة و پنج مکره رو باه ترکیب نبات تنا و کتند و غذا نخورای نبو ماش یا مغز بادام
خورند و تلین طبیعت بحقیقتا ترخ کنند **یا با این مطبوع** استا چیدرم رازیانة انیسون هر یک سه درم شکر
دردم بچوشانند و صافی کنند و بچغمتقال معجون خیار شنبه تا معفت منقال دران حل کنند و بیاشانند
العبد از تنقیه اطراف کتند و جوارشات و مقویات معده تنا و کتند **و اگر درم سوداوی** باشد و ان بوا
سده باشد که میان کید و طحال واقع شود علامت آن صلابت کید و تشنگی و خشکی زبان باشد **علاج**
هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانة و کرفس و کاه زبان و نبات تنا و کتند و شراب کاه زبان و انگو
لعمی کنند و غذا زیر کاج خورند و تلین طبیعت به مطبوع انیسون کنند یا استا معده دم بالنکونج مکنک
تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ پانزده درم بچوشانند و صافی کنند و معجون نیاج معفت منقال
دران حل کنند و بیاشانند و غذا نخورای آب و شیر و شکر از خورند و بعد از معفت سکنجبین ترور و عنصل
و اما الاصول و قرص زرشک کبریتا و کتند و کتد و حویه و نیرک و ضمغ و پیر پیر و روغن معفت و کتد

و با نوبت و حمانا مندا کنند **اگر دم جگر از قریه و سقطه بود** و تجمعت و رویت در جتی هر یک سیم درم سو میای و دو درم روغن
 نفیسه بکند و با هم آمیخته طلا کنند **بیکه کبک** اگر بعد از دم حادث شود علامت او آنست که سینه و کله او را نفسانی
 اشتداد کند و مریض به پیشت باز نتواند سخت چون منقبض شود علامت منقبضه و اسهال مده یا چیزی ترشید بر روی
 و مریض را ضعی و اخی حاصل شود و یا بشد که معده یقی و اسهال واقع شود **علاج** آن پس اگر الفجا منقبضت بقصد
 کنند و شیر نیز یا ترک و مرور رنگ تناول کنند و چون منقبض شود و اگر تب نباشد جلابی از زرد فایح کز و از زانده
 و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم یا نیز اب عنبر به خشخاش و نیلو فز حورند **نصف کبک**
 علامت آن باشد که نقل نباشد و وجع فم معده شود و حرارت نبود **علاج** آن سکنجبین نیز و رو و مال الاصول
 و معجونات حاره تناول کنند و مسخحات لقمه **سده کبک** سبب اختلاط غلیظ لزمه حادث می شود علامت آن
 نقل کیند یا شد بی وجع و تب و علامت دم اگر سده در مجرب کید یا بشد بول اندک رفیق و اگر مقهور بود
 بر از رطب یا شد **علاج** آن که در مقهور باشد منقبضت استعمال کنند مثل شراب دنیاری و دیون صبی و سکنجبین
 و کاسنی شسته آب بکیند و یا سکنجبین نیز در تناول کنند **علاج** آنچه در مجرب کید یا شد تناول مال الاصول
 و سکنجبین نیز و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم لوز که باب کاسنی یا سکنجبین جوزند و قرص زرشک
 مفید بود زیر یاج و انار و اسفناج جوزند **سودا القتیله استسقا** سودا القتیله از ضعف کبد و ف مزاج آن
 حادث شود علامت آن تهیج اطراف و بیاض لعان بود **علاج** آنست که تغلیظ غده کنند و از اغذیه
 غلیظ اجتناب نمایند و زرشک نخود آب یا در چینی و زیره کرمانی جوزند و تقویت کید کنند چنانچه
 سودا مزاج گفته شد و اسهال در نیاب نمایند که انمقده استسقا است **اما استسقا** استسقا نوع است
لحمی و رقی و طبعی اما لحمی آنست که بجمیع اعضا پراکنده یا شد و سبب ضعف المزاج حکم و برودت مزاج آن
 و این برودت سبب استسقا دم یا شد از بوسیر یا کثرت حریق یا بیشه یا آب سرد بود و عیب
 ریاضت یا حمام یا در فرانش گرم یا سبب ضعف طحال بود که خنثی سودا نتواند کرد و در کید یا شد مزاج
 او سرد کرد و یا سبب ضعف معده که نفهم نام نتواند کرد و کلیلوس خام بکیند رود و کید نیز از نفیج آن عاجز

شود و اعضا آنرا جذب کند چون خام باشد خرویدن نشود و موجب انقباض گردد و عمل است آن بیاثر و ضرر
بود امتحان بدن یا بیاثر در وقت قاروره و چون انگشت بر اعضا دهند فرورود و زمانی همچنان باشد **علاج**
آن هر روز جلای از تخم کاستی و رازیانه هر یک یک درم بیخ کاستی و بیخ رازیانه هر یک یک درم نبات ده درم
نخال کنند و غذا زیر باج و کیک و پنبه و کبوتر و کبوتر و کبوتر کنند و آنرا که زیره و دارچینی در آن کنند و آب جویز
که لغایت سرد نشده باشد اندک می خورد استخام بآب شور سرد و آب ششی مفید بود و تریانه حمام بر
رکب خسپیدن و نشیبت با قناب کرده نشستن مافع باشد و در تیرض در ادرار ایول مبالعه باید کردن به
منگ کجین زرد و قرص زرشک و محار و یوس و انیسون و حبه و رازیانه و تخم کرفس و سیل و سیل و سیل و سیل
و درم از آن با سیکنجین زردی نماید و کند و بوره و زیره و سعد کبوتید و یرشکم طلا کنند و اگر طبیعت
گرم باشد طبع چون چهار شتر و حبیب ابراج تلین کنند و این غلظت از ضعف و برودتی معده باشد بکنند و کنگبین
و انیسون بخورند و حبیب الصغیر و تخم کبوتر تلین کنند **اما استفادتی است** که ما برت میان صفاق و جفاد
حادث شود و این نوع بدترین استفاد بود عمل است آن نقل و زیرک شدن تنگ و مقالب پوست آن باشد
و شکم همچون خیلک بر آب بود و چون دست بر زردن یا زردیلو به بیلو کرد اندک از آن شستند **علاج** هر روز
جلای از تخم کاستی و رازیانه و بیخ کاستی و کفچه ترنا و کند و اگر با آن حرارت مزاج بود آنرا کاستی نماند
با سیکنجین زردی خورد و تلین طبیعت بمطبوخ ببلید یا نیکرود یا **این** استنبتین غافق انیسون
مصلطه سقونیای هر یک یک درم لک معتول عود بایک هر یک یک درم کبوتید و آب رازیانه بشیند و حبیب آرد و
نخال نسا و کند و بوره ارتمی و بیخ سوسن و قرومانا و برنج هر یک یک درم تخم کربت مفید در شکم بخواه
درم آرد جو سکنین کا و هر یک شصت مثقال باشد و آب رازیانه یا آب کاستی بشیند و بر شکم طلا
سارند و بعضی را شکم شقی میکنند و آنرا زبر کنند لیکن عظیم الخطر باشد **استفاد طبعی است** که ریاغ غلیظ
در میان صفاق و زرب یا تریب امعاء واقع گردد و سبب آن حرارت کید باشد یا شدت برودت و رطوبت
معده باشد زیرا که چون معده از تقه نام عاجز شود کیلوس خام بکیر رود و حکم طبعی مقهیم آن مشغول شود

از ان ماده ریح و انچه بسیار حاصل شود و موجب تیرش کردد علامت آن نیز کشیدن شکم و بر آمدن
ناف بود یا آن نقل نباشد و چون دست بر شکم زنند آواز طبل آید **علاج** آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و انیسون و بیج مهک و بیج کاسنی و کلقته تنا و کنند و غذا خواب یا مغز بادام و فلفل و زیره و کوبه و یا کوبه
حوزه و روغن بابونه و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و بخم کرفل در زبانه و انیسون و زیره کوفتی
و دو قوطر اسالیون هر یک سه درم پوست بیج را زیاده درم بیج کرفس بیج درم بیج مهک درم
بیج اذخر قفاح اذخر زهر یک درم موزیر طایفی سبب عدد در چهار رطل آب بجوشند تا بنیمه آید پس
در رطل غسل بقیوم آرد و ده درم ماده متقال از ان تا و کنند **سقوط تخم کرفس** را زیاده و انیسون
اسارون مستطراوند هر یک درم زیره کوفتی سه درم و سنبل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
از ان یا و العسل بخورند یا آن کوفته را باد و حیدان قند بیا نیند و همچون متقال از ان تا و کنند و اگر خوا
که تلین طبعیت کنند همچون متقال معجون خیار شبر و ده متقال زین یا و الاصول در آب گرم کرده
و چون نمخط کرد و نفع ساکن شود یا بوز و تخم شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره کوبند و یا
سداب شسته بر شکم طلا کنند **و نوعی از استسقا طبعی که** آنرا جنین کوند علامت آن انتفاخ و عظم
لبطن بود و متونات و شکم ایشان عظیم شبیه اسبان باشد **علاج** هر روز جلابی از تخم کثوت و کاسنی
و از زیاده و رو یا ه ترکیب نبات تنا و کنند و تلین طبعیت **بین مطبوخ کنند** ستا مقلد درم باه
ترکیب بیج درم تخم کاسنی سه درم شکر سنج ترنجبین هر یک درم مغز خیار شتر با نر زده درم کاسنی
تا شسته بجاوه درم و بیج نار در شبت شکم را مالند **و بایه دست** که هر گاه در استسقا است و شکم
بافراط بود یا شیار حاره معالجه کنند و به رو باه ترکیب تخم کاسنی و بیج آن استفا کنند و بنویسند
و مغز بادام حوزرد و تلین طبعیت **بین مطبوخ کنند** ستا هلیله کالی بلبله ماده هر یک بیج درم منفش
نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم موزیر طایفی با نر زده درم آلو سیاه و کیلی و عناب هر یک درم عدد و بیج
سبت عدد مغز خیار شتر و ترنجبین هر یک درم بعد از تقیه آب کاسنی یا اسکندنجبین سه درم بخورند

برقان مسفرتی فاحش بود که در شیر و چشتم ظاهر شود سبب جریان مسفر در زیر پوست است
آن اگر از قید جریان باشد علامت آن بر پیش طبعیت و تلخی همین بود و در زیر یا حوری واقع شود **علاج**
آن سهله است آب کاسنی سبب درم باده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از رشک معر بادام
خوردن مای تازه با سرکه **و اگر برقان از سود المزاج** گرم باشد که کید را حادث شود علامت آن شدت
عطش و سستی تپش و وضع قاروره و میل آن بواکوده و بیات زرد صفرا بود و رنگ او سبز باشد و طبعیت
مختل باشد **علاج** آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد نمزند را در سکنجبین و نبات تناول کنند
و غذا اجواب خوردن و تلین طبعیت کنند بطبوح فوکه یا بقوع فوکه و ترنجبین یا بطبوح بلبله و بعد
از تغیه تبرید مزاج کید با نیکو و بشیره تخم تورک و سکنجبین یا آب کدو و خیار کدو با کمیقال قرص
طباشیر نرم و غذا الوج و ترندی و زرشک و توماش و معر بادام و اسفناخ خوردن **و اگر برقان سبب**
سود المزاج حار بود که مزاجه را حادث شود و غلبانی در دپیدا شود و دریدن نمزند کرد و علامت آن
شدت عطش و لمب بود و این لغتیه حادث شود که سبب حرارت جمیع بدن عارض شود علامت
آن نخافت بدن و خاریدن و خشک بر از بود و مسفر بقی و بر از دفع شود **علاج** هر دو نوع اسهال
صفرا و تبرید کید بود **و اگر برقان** سبب درم کید حادث کرد و علاج آن فصد و تلین طبعیت باشد
و اگر سبب شرب زهر یا کزیدن حیوانی زهر در باشد کمیقال قرص طباشیر نرم یا آب انار پس تناول
کنند یا کمیقال قرص کافور یا لعاب سبزو و بیداته یا آب خیار کدو بخورند و غذا کشکاب بارغین
بادام خوردن و جگر را بوق کدو و صندل ملاقاتیا و کتیر هر یک بجز درم کافور نمیدانند یا کلاب تقصید کنند
و برقان نیز سبب سده که میان طحال و مزاجه و امعاء حادث شود و این مانع قتلج باید کرد و استعمال
باده کنند و رو بده و غانت هر یک مثقالی مسنین دو مثقال کویته و باده مثقال سکنجبین تناول
کنند **و اگر سبب** باشد که میان کید و مزاجه حادث شود علامت او است که بر از تبرید سفید گردد
علاج آن اسهال مسفر باشد و بعد از آن استعمال مسفریات مثل سکنجبین زرد و آبی کاسنی

و تخم کرفس انیسون و امثال آن کنند **باب بی از دهم در امر ارض طحال** سود المزاج که طحال را عارض
 شود و اگر خار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرکت موضع طحال باشد و صفرت لون
 و کمودت آن و حرمت قاروره و سود بر از و اختلاف نبض و سود حلق **علاج** قصد اسکیم کنند از
 جانب چپ جلاب از نمزند هر روز پنجین و نبات حوزند یا قرص زر شکلیا نمزند هر با الوجوب یا تو ماش
 و مغز بادام و تلین طبیعت مطبوع مهلبه زرد و سیاه و ما و الجین یا اسکنجبین نیز در **این فرمای**
مفید افند دیوند در می و نیم زعفران تخم درم ورق کلب بنجد درم طباب نیر سه درم مغز سه درم تخم
 لوزک چهار درم کافور نیمه انگ تمام کوفته تخم بایا کاسنی کشیده و منقالی با اسکنجبین تناول
 کنند **سفوفت نافع** طباب شیر بود پنج مملک سنبل مصلح کفایت هر یک درم زرشک چهار درم کافور
 و مکینقال تناول کنند و آنچه و کبر سیر که نافع بود و تخم ترنوب سبندان و شیطرح هر یک درم در سرکه
 بجوشانند و مدمی بدان تر کنند و بر طحال نهند یا ورق کرنگوئید و با آرد جو ملا کنند نافع بود
و اگر تشنگی مفرط باشد شیره تخم تورکیا کاسنی یا آب خیار که و و یا اسکنجبین تناول
 کنند **و اگر سود المزاج بارد بود** علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت زلق بود **علاج**
 جلابی از تخم رازیانه و انیسون و کلفه تناول کنند تا سبب منقالی ما و الاصول **صفت آن پوست**
 پنج رازیانه ده درم پنج کبر تخم کرفس و پنج مملک هر یک سه درم مویر طایفه درم تخم خیارین
 پنج درم کچک شوت تخم کاسنی رازیانه بچکشت هر یک سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا
 سبک رطل آید صافی کنند با غسل بایند بقوام آزند و با آن آب صافی کرده را با غسل یافته بپاشی
 نهند و بیانشانند و غذا خود آب با شیره خسکه زرد حوزند **و اگر طبیعت مختل باشد** مابین مطبوع
 تلین کنند ستا بنجد درم مهلبه سیاه مقه درم پنج از قرقاقت تخم کاسنی هر یک سه درم مقه
 سه درم و نیم لوسیا ه عتاب هر یک ده عدد سبستان سبت عدد خیار شتر بانزده درم
 ترنجبین شکر سرخ هر یک درم و طحال را بورق سدب و کز و پنج کز داشته مجموع در سرکه جوشانند

و تغلیظ کنند

و تظليل کنند **و اگر سود المزاج بالیس بود** علامات آن صلابت طحال و نخافت و کمودت بدن و خفت نفس بود
علاج حلائی از تخم کاسنی و بختکشت و تیج همک با عوینه و رو باه ترکیب نبات تنا و الکنده و غذای تو ماش و مغز
بادام و کدو و فروج حوزد با عقی تازه و شیر تازه شاید **و اگر سود المزاج رطب بود** علامتش تنزل بدن و پاشی
لسان و کثرت رقی و قلت عطش بود **علاج** سکنجبین نیروی و مار الاصول که تور تا و الکنده و غذا خود آب
باشیره خسکه آنه و قلا یا متو ابر حوزند و تلین طبعیت کنند بحب افیتون و اریح **و ارام طحال** اگر درم طحال از حوی
بود علامات آن تب بر عت نبض و عطش و التهاب و وجع طحال بود و غلظت و سواد قاره **علاج** آن تصد
با سلیق کشته و حلائی از تخم کاسنی و عناب و حاصل نبات تنا و الکنده و غذا کشکاب باشد و تلین طبعیت
کنند مطبوخ فواکه و صندل و اقا کتیا و شیبات مامین و کشیر بر طحال ننما کنند **و اگر درم صفراوی بود** علامات آن
حی حاره و عطش مفرط و زردی چشم و زبان و قاروره و میراز بود و باشد که تیر تیر قان باشد **علاج** حلائی از تخم کاسنی
و رو باه ترکیب تر تدر و نبات تنا و الکنده یا آب انارین یا نبات و غذا جو باشیره خنخاش حوزند و تلین طبعیت
بقرص طباشیر نرم کمققال با ترنجبین دره متقال و طحال القیمه لصفیل و نورک کشیر و ورق مید کنند **و اگر درم**
ملعی بود علامات آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و بیاض لون و قاروره و بطی نبض بود **علاج** آن حلائی از
رو باه ترکیب و پنج همک از زیاده نبات تنا و الکنده و غذا خود آب حوزند و تلین طبعیت **بین مطبوخ** است
سلیله زرد هر یک یک درم تریده درم تخم کاسنی از زیاده کرفس بختکشت شکوفه کبریا لنگو کا و زبان هر یک
سه درم انجیر سیت عدد موثره طالیقی با نژده درم شانه کله سته خیار شیر ترنجبین هر یک درم بعد از تقیه نفس
از شک با سکنجبین نیروی تنا و الکنده **و اگر درم سوداوی بود** علامات آن نخافت و نهزال بدن و صلابت
طحال و خروج او از موضع خویش و ضیق نفس و سواد لون و سواد مرقم و تلین طبعیت و بر عت نبض بود
علاج تصد یا سلیق یا با سلیق کشته و تلین طبعیت بحب افیتون یا مطبوخ آن کنند غذا از یراج یک
حوزند و بعد از تقیه سکنجبین نیروی و قرقص که حوزند **صف** بختکشت تیج کبریا کزله درم زراوند و شونیز
تخم سبندان هر یک سه درم عود و سلیق کشته درم مگوبند و سه درم خیار شیر کجوشانند و او به بدن

بشوند و قرص زرد و کینفقال تناول کنند و خردل و پنجه کبر و بویه از منی و غافق کبوتید و یا عسل میند
 و کاغذ مقداد درم کینت و او و ببران بآلند و بر طحال نهند **و اگر** درم طحال متفح گردد و منقح شود معده
 ریزد و لقی و بر اذق منود و در آن سیر سبز بیدار است معینه بود که طبعیت محبت نشود **نفط طحال** سبب
 برودت مزاج طحال و کثرت سودا حادث شود علامت آن تمد و موضع طحال و بر آمدگی آن باشند و چون در
 بر و تهتد از زیر دست بفرود یابند که یا آن فرقه باشد **علاج** آن ماوال اصول و کنجین و آب زبانه کین
 عنصلی تناول کنند و ناک سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال** حدوث آن سبب
 غلیظ بود و در و مجتمع شود علامت آن نفاط طحال بودی غلظت او درم **علاج** از رازانه و تاخوه و دو ماه ترنگ
 و انیسون و نبات تناول کنند و کنجین بزور و قرص کبر معینه بود و تخم کاسنی و کزنجرف هر یک بوجده تخم
 دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با کنجین بزور تناول کنند **قان اسود** یعنی تغییر لئون بدن باشد
 سیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود علامت آن نفاط و نند
 طحال و حینت لفظ و قلت اشتها و نوحیفت بدن و بطی نفس و تدریج حادث شود **نغمته علاج** آن بصفت
 اسیم از جات حب و جلابی از پنجه هر یک پنجه کاسنی و پنجه یا دیان و نبات با کفقت تناول کنند و عذایر پاج
 حوزد و بعد از لقی ستا بنجیدم پوست پنجه کاسنی سه درم شکر سرخ ده درم بچوشانند و صافی کنند و
 پنجمقال معجون پنجاه در آن حل کرده تناول کنند یا سلیله زرد و سیاه و کالی هر یک سه درم انقیون کورام
 غار لقیون اسفناج هر یک تدریم بکوبند و سه درم از آن بار طهای الجین میانشانند **و اگر مرض صفت**
 قوت جاذبه و یا ناسک طحال باشد علامت آن تی و اسهال سودا و رسقوط اشتها و کدورت عین بود
علاج آن جلابی از انیسون و ورق کلک کنجین بزور تناول کنند و طحال را بورق کلک و قند در آن
 و مقل و مقل کشمید کنند **یا سیر و هم در امر ان معاد** از آن جمله **تولنج است** و آن مرضی که مانع خروج
 براز بود و یا آن وضعی غلیظ باشد و وضع تولنج بوجع کلیه شبیه بود و ورق بدان کنند که وضع کلیه از یک
 موضع تجا و زکند و وضع تولنج از جای خود جدا نکند **و سبب تولنج اگر طبعی باشد** که با نقل مخلط شود علامت

شدید و تلخ و حکم باشد این **حقیقت مناسب** بود غنای عدس سپستان سمیت عدد خطم سردم کجوب
وصافی کنند و آب خیار که و و خبازی و که و شیر و جو و لعاب نمک و هر یک پانزده درم روغن مغز پسته
درم با هم میانیزند و میگویم استعمال کنند **و اگر قویج** لسیب التواء معاد یا نوز آن کبک انشین حادث شود و ملا
او آنت که قویج بعد از حسن معنی غنای یا از بالا نیز افتادن حادث شود **علاج** او آنت که با بی بر میان
برینند و بر بالا کشند و در میان ترا حرکت میکنند تا معاد بجا خود رود و جلابی از روبا ترک و بکشند
و از ریا و نبات بخورند و غذا نخورند و باروغن شیر و اگر بجا خود نرود بکند درم یا بکند درم یا بکند درم
فرو برند و فرو میکشند و شکم میماند تا بیرون می آید **و اگر قویج** لسیب احتیاس نقل و بیوست آن باشد
علامت آن تقدم احتیاس و تناول محققات بود **علاج** آن جلابی از ترشید مغز پسته و ترنجبین
هر یک درم منقار نسا و کشته و غذا نخورند و آب چرب یا مرغ فربه خوردند یا مغز چیا درم سپستان است
عدد بزرگ حلیه بر آب سرد هر یک درم ترنجبین پانزده درم جلابی رند **و اگر سبب** حرارت باشد
علامت آن شدت عطش و التهاب بود **علاج** آن جلابی از مغز پسته و روبا ترک و تخم کاسه و ترنجبین
و نبات تنا و کنند یا آب خیار که و با شیر تخم تورک یا ترنجبین **و بدین حقیقت نین کنند** مغز پسته
تخم خیار پین بالونه اکلیل الملک سیوس جو نمک و فته البلاب پرسیا و نشان هر یک مغز پسته درم و جلابی
عدد سپستان سمیت عدد کجوب نشانند و صافی کنند و لعاب نمک و لعاب بزرگ روغن مغز پسته و جلابی
و ترنجبین هر یک درم با هم کرده استعمال کنند و غذا شیر و کدم چرب کنند و شکم روغن مغز پسته و
لعاب خطمی و تیرا بالونه **و اگر** نوعی از قویج است و آنچنان باشد که نقاد در معاد علیائین
باشد و از دهن بیرون آید و با آن صغف مغز و عتق و انظراب بود **علاج** او آنت که اولاً و ثانیاً
رومی است درم بدنه و چون ساکن شود بیان معاودت بکند و جوارش سفر جلی مسهل
جوارش فلاقلی یا شهد یا ران بدند **و این حقیقت استعمال کنند** بالونه شبت تخم کروت و رزانه
و حلیه هر یک درم انجیره عدد و نقل بکنج جا و شیر هر یک درم روغن زیت یا بید انجیره درم

شکر

شکر مرغ الجا هم هر یک با نرزه درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در دره قند انجونه و اگر نتوانند استعمال
ریاضت مفید بود در وقت بلبونه و سبب و غیره در شکم مالند و شراب صفت گرم کنند و اندک اندک آشامند
و با بونه و سبب و اکلیل الملک تمام و خشک برک بمیدانند و صغیر قوت در بویه ترکیب بچونشانند و در آن نشینند
و شیانی از بوره و نمک نهد و سبب و شکر خنک و نرزه که و بکار دارند **مغص** و جبر بود که اعمار حادث شود
و شکم سر سجد **آن اگر سبب ریجی باشد علامت** قراقر و نفع و تعدد بود و خروج ریح تسکین حادث شود **علاج**
حطایی از انیسون و رازیانه و رویه ترکیب و کلقتد یا در دم کوارش کونی بخورند و اگر با مغص سهال است **علاج**
آن گفته شود **و اگر طبعیت محتب باشد رازیانه تخم کروت و سداب هر یک سه درم** تا نحوه صغیر هر یک چهار درم
کنند منب مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن کلاب با بونه گرم کرده مالند **و اگر بواسطه**
تناول اطعمه حاره حریف بود علامت آن شورش و حرکت امعاء و تشنگی و خروج مره صفرا بود **علاج** آب
انارین یا نبات بیاض یا مندیال عاب سبک و میدانه بر شیرینی از نبات بیاض مندیال شیرین تخم تورک
نیم درم طباشیر و ده درم نبات تناول کنند **و اگر مغص بواسطه خلطی باشد علامت** آن نفعل لاشکی
بود و با بر از بلغم بیرون آید **علاج** تلین طبعیت کنند بحقیقتهای نرم **یا با این مطبوخ** ستا بنجد هم
سبب با رازیانه تخم کاستوری و بویه ترکیب هر یک سه درم غناب ده عدد سپستان سبب عدد و خیار
پانزده درم شکم سرخ تر تخمین هر یک ده درم **و اگر سبب خلطی نرح باشد که در اعمار ممکن شود علامت**
آن قلت غلظت و کثرت نیراق بود و وجع از موضع خود منقلبت شود **علاج** آن تلین طبعیت بود و
حقنبا که در باب قولنج ذکر یافت و تقیه معده کنند یعنی و کلقتد رازیانه تناول کنند و غذا نخورند
با شیر خشکانه خورند و قلف در جنبی در عفران و صغیر در آن کنند و بعد از تقیه جوارش کنند و
مصلحت تناول کنند و با سبب در کت خورند **و بدان** که ممالک که در امعاء متولد شود سبب طولانی
مضولی باشد که در امعاء میماند و بطول گشت متعفن شود و چون حرارت در او عکس باز گرم
میداشود و اگر این کم در رازیانه حیات کومند و او در امعاء دفاق متولد شود علامت آن

احساس حرکت آن بود و در حالت سجیدن شکم سیلان لعاب و بر سر خم شدن دندان در خوا
علاج آن چهار روز بیای پی شیر رطل باده منقال شکرنا و کنند و غذا نخورند آب با نیره خشک کرده و معتد
 و در چینی حوژند و زنجبیل در نه ترک برنج کابی لغت شرط خرس ترس هر یک در جی حبیبیل تیدیم کبونه
 و بر سر ریزند و بیاشامند و اگر زو یقینی باشد و عمل تمام نکند ایگامه ده منقال با یکدم بخورند و پنجم حنظل دانی
 و نیم قشیل تیدیم کبونه و نیر هر کا و شتیاف ساند و بر درتد و در آخر روز شرید و کشک با شیر و نالم بخورند
 و از تئاول اغذیه غلیظ و بارده اجتناب نمایند **و اگر گرم بین نیشته** آنرا حسب القرحه گویند و او در امعاء
 غلیظ متولد شود علامت آن صفوت لون بود و خروج آن احياناً و هر چند که چیز حوژند و شیرین **علاج**
 آن در نه ترک برنج کابی لغت بر یک کینقال نیک نهند و انکی و نیم ترید یکدم پنجم حنظل دانی گویند و بر شکر
 و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه غلیظ اجتناب کنند **و اگر گرم** صغیر و متعفی بود و ششید یکدم سبک
 علامت آن حکم مقعد و دفع غمات بود **علاج آن** حقه کندن **باین ادویه** با بونه اکلیل الملک و تئمت ترکی با
 هر یک کفی ورق سداب و ورق شققا لوم هر یک در دم و ورق حقیق در سته بچوشانند و صافی کنند و روغن
 استخوان زرد و آلو و ملح و ایگامه هر یک در دم پنجم حنظل دانی بر سر آن کنند و زرد آلو تلخ شبات رتد
 و بر درتد **و اگر اطفال را تیر من حادث شود** در نه ترک کینقال صبر سقوط تیدیم کبونه و بآب و روغن
 شققا لوم بزاف طلا کنند **ترس** حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضل و بآن تقاضا اندک
 چیز یا دفع شود که بان خونی بود و سبب آن خلطی راری یا شد یا رطوبتی یا طبعه در امعاء مستقیم ریزد
 و در غده و در علامت آن حرکت معوق باشد و خروج این رطوبت باشد **علاج** سفوف نشاسته
 سفوف کل رمنی پنجم تئاول کندی کل کینقال بریان کرده یا مغز بادام و شیر خشک شنیاس خوردند
و این شتیاف استعمال کنند صدق سفوف کل رمنی یا قیاقیا کلان را هر یک یکدم در دم کوفته بآب
 الحلب یا آب توک کشیدند و شتیاف ساند **و اگر سبب نقل خشک باشد** در امعاء معیت شود و خروج
 آن دشوار و تر کله بود و موجب تر حرکت علامت آن تقدم احتیاس و تئاول محققات باشد **علاج**

و کار درتد و مقعد بر و غش
 زرد آلو هر یک کنند و از بونه و ک
 و زهره کا و پنجم حنظل کشته

آن یلین

آن تیس طبعیت غریفات منک منفی و خطنی و سپستان و خیارشنبه و اگر سبب ما بود که مفید بود
علاج آن تدبیر معقد کنند بر غمگن و با بون کرم کرده و یا توت و شنب و رو باه ترکیب کلید الما که می شناسند
و در آن نشینند و بر سر اجرم کرم کرده نشستن مفید بود **باب چهارم در انواع اسهال اگر اسهال**
سبب بجران دفع فضل نمودن باشد آنرا حسرتی که کرد و مگر آنکه بجهت اسهال رسد و موجب ضعف شود و سبب
بقته و کلاب تناول کنند یا بست جو سببی کنار و شیر بریان کرده کوفته با هم بیا میریزند و بخورند یا قوی
طباشیر یا لپت یا رب سیر یا سفوف نار دانه تناول کنند و غذا از رشک غوره و نار دانه و سماق جو زهره
و اگر اسهال سبب اخلاط مرار بود که معده و امعاء زرد و علامت آن عطش و حرکت التها و تلخ شدن
و سفرت بر از دفع معقد باشد **علاج** آن ده منقال رب سیر یا یک منقال قرص طباشیر تناول کنند و یا
نیام کلز منی یا رب سبب یا کنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حاض و خربوز شاخ از هر یک شش درم
طباشیر سه درم نار دانه بریان کرده پنجاه درم زرشک سماق سنجک است کنار سوس از هر یک سه درم
بگویند و همه با هم بیا میریزند و قدر آنرا نچویند **و اگر اسهال** با فراط بود معده را یک از منی و زهره کرانی
و نقل را که افاقیا با آب مورد لقمه کنند و غذا سماق و نار دانه یا کبک تبخو خورد **و اگر اسهال**
دومی بود علامت لضمج و قرقر و نقل و حش و ج بلغم و بر اثر بی صبح بود **علاج** آن حش را بشوید درم
بر سر جلابی نیم گرم از نبات بیاشامند تا اخلاط بکلی دفع شود و چون دانستند تمام دفع شد سفوف
مقلبا تا پنج درم با آب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک منقالی بریان کرده بگویند
و بر وزن بادام چسب کنند و فروزند و اگر ساکن نشود **این حقه مسک استعمال کنند** برنج و عدس
هر یک کف بوست نار مورد بلوط هر یک درم ماز و کلنا هر یک پنج درم بچو شامند و صافی کنند و کاغذ
واققیاء و کلز منی از هر یک منقالی بسازند و بر سر آن ریزند **استعمال کنند** به فعات **و این قرص**
بگویند سماق چهار درم حش و سیاوشان صمغ عربی بریان کرده کلنا را فاقیا هر یک درم بگویند و بر سیر
بیشتر و منقالی یا رب سبب تناول کنند **و این سفوف نیز مفید بود** زهره کرانی در سه خندانیده

انار دانه از هر یک پانزده درم مورد سنبل مصطکی گردیا خرنوب هر یک درم انیسون تخم کرفس هر یک
 مغز بادام کبوتری و درم از آن تناول کنند **و اگر سسالی سودا بود** عسل آن حرمت و نفع معده
 و خشک دهن و نترت استهای بی سقم تام و قوت و نفع بود و رنگ بر از مایل سودا شد **علاج اول**
 تقیه تام کرده باشند و قرص طباشیر بلب و کبریا و مسقوف تعلیانا و نادرانه هر کدام که باشد تناول
 کنند و مکیو و بار تنک و تخم ریحان و کل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته مستسا و بر بریان کرده بگویند بمغز
 از آن بکباب بخورند و زخم حوضات و شیرینی حتر از کنند و غذا مرغ و کبک خورند و انار دانه کوفته و زردنگ
 نیز نماید **در اسهال رموی** اگر سبب التفاح عروق امعاء بود و اگر امعاء رقیق بود عسل است او است که اول غلط
 بیرون آید و بعد از آن باریا و قوت سرد و تر و بیخار بود و اگر در امعاء غلاظ بود عسل است او است که اول غلط
 بیرون آید و بعد از آن بیخون و با آن عسل است بوسه تا باشد و اگر غلبه خون باشد و قوت مزاج وقت منقعه بود
 کنند و مکیو و بار تنک و تخم ریحان هر یک تقالی صمغ عربی بر منقال بر بیان کنند و بر دهن کل چرب کرده فرزند
 کا و رس مقشر یا مغز بادام خوردند و قرص طباشیر و قرص کبریا نیز مفید بود و مسقوف نشاسته بمغز
 کل چرب کنند و بخورند **و اگر این اسهال سبب** بود و سحجات بود که بواسطه اختلاط حر لغیر که امعاء نیز در
 اسهال بسیار امعاء خراشیده شود عسل است آن لشکی و مجیدین شکم و جمع امعاء بود **علاج آن** مسقوف
 نشاسته بار و عن کل تناول کنند یا صمغ عربی و نشاسته هر یک و منقال طباشیر بگویند تا با شیر داغ کرده
 بیانشانند و غذا کا و رس بر بیان کرده یا پیه نیز یا چربی گوشت یا مغز بادام خوردند **و این حقیقت**
استعنا کنند برنج شسته جو مخلوقه و ذات هر یک کفر بر بیان کنند لسان الطح و پوست حشمتاس
 کلنا و زرده کل خنجر و ورق مورد بچو نشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بر بیان کرده خون بسیار
 کبریا هر یک مغز کبوتری و زرده تخم مرغ بر بیان کرده و در عسل کبابیه نیز جگر کرده و با هم آمیخته بکار دارند
مشترک **الاسهال** کبیر و معا و من حرارت و اختلاط امعاء عطش پذیر البقله کبابیه علی نتراب
 صندل و التفاح او پها و نتراب بریان او ریاس و قدید او نیز قوتنا محض مفروک بپسین و در عذوق

صدمت المغص **والضلعون** تقع لها حسب الزمان عشر ورايم تقع في ما حار او في ما بار ان الحار والبار بالهيد باقم
الضعف في سبب ما يميز القلية محمودة وكذا شراب التفاح وقد يراو قليل الطباشير وقد يقوى بشعير كافور من
الموخر **وسنطاريا** اسهال كبد باشد وان يا خون صرف باشد وسبب آن امتلا ورم بود يا تفرق الضال
كبد يا بسط قطع دست و پای واقع شود يا صديد برود و سبب آن احترق دم باشد يا شبيه بدای باشد
وسبب آن احترق دم باشد يا بلكه متفرج شود يا قحج بود يا عنال بود شبيه لعاب الكومنت **اما آنچه در موی**
باشد الكرقم امتلا و احدياس خون که سيلان آن معناد بوده باشد ظاهر بود بان علامت سحج و مغص
والم باشد **علاج** او است که در تيد اعدا نمودند و حيس مطلق نيز نکتند مادام که قوت باقی باشد و ضعف
يا فراط بود و حيس شيره هم تورک بر يان کرده يا شراب مندل يا سبب کت يا با ترمک بر يان کرده بر وزن
جرب کنند و فرو برند يا قرص کبر يا شراب سيب بخورند و شراب انجرا لعوق کنند و غذا خوردند يا انار در ما
نيز باج يا غوره و کيد را صندل و کلاب و آب بیره و مورد طلا کنند **اما آنچه مفرای بود** و صديد درود و علامت
او است که باير از مختلط بود و از دفع آن حفتی و راحتی پيدا شود و بان بچين شکم نباشد و چون معده عالی
باشد شير بود **علاج** او است که حيس کل نکتند و اشربه وادويه که مقور باشد و در وظيف زيادت نشود
فماو کنند مثل شراب مندل و حماض و زرد شک سيب و بيزا قاضيات صرف استعمال کنند و معالجات
المزاج کبدي بجای آرند تا اخلاط کلی دفع شود **اما آنچه قهقري بود** دلالت بر بلكه کت و علاج او گفته
شده است **زيب** اسهال معدي باشد و سبب آن سستی و تر معده باشد يا بسط سورا المزاج طلب
که عارض شود علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده تغيير نپذيرد و مکت کند و بان قی و رز بلغمی
علاج آن تسخين معده بجز ارشاد حاره و سفوف مقلباتا و جوارش سقر حلي قاض و اعدیه انار دان
يا کلبک و تيمو زيره و کشير در رجب خوردند **اگر سبب** لطوبات که در معده جمع شده باشد علامت آن کثرت
تيراق و غشيان بود **علاج** آن تغذيه معده کنند بقی و لعید زان جوارشات مقور کنند کوارش کند و سبب
قائض مقيد بود **اگر سبب** بزه و قرح باشد که در معده حادث شود و از غذا امتا ذی شود و قوت افتد

اتراذق کتد علامت الت که در معده بعد از اکل و جع یا تندی مخصوص اکل محضات که در بر از صیدی
رفیق باشد و حرارت دمی محسوس شود باشد که در و نیز نراب بود قرص طباشیر و سفوف انار دانه تناول کنند
و غذا از تشنگی انار دانه خوردند **و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ معده ریزد و طبعیت اتراذق کتد و غذا نیز نزلت**
کرواند و این را اسهال دماغی گویند علامت او است که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از محبت نشود و بیان علامت
نزلت در مزاج دماغ باشد **علاج** تقویه دماغ بود و تبدیل مزاج و متع نزلت شراب عناب نراب حنیثی نشو و باقی علاج
نزلت گفته شده است و به نسبت بازه جسته **و اگر ضعیف کید باشد** که خدیب غذا نماند کرد علامت آن سینه
سفید و نجات بدن و قلت دم و زرد لرز **علاج** آن تقویت کید باشد چنانچه گفته شد و اگر سبب ابل
شدن و آن بواسطه خلطی اکال یا تنه اول زهری حار یا لویکط او رام واقع شود علامت او است که طعام مضغ
نشد خارج شود و بی لذت و وجع و معص در آن نماند و را بجز نباشد **علاج** آن تقویت معده باشد بقبول الصبر و مقویه
و مرق فروج فریه و حصار شیر و نان سفید تناول کنند که حکم را بد و استهانه فالیه و مقویات معده خوردند
امعا اسهال معده باشد و سبب آن رطوبتی مزلق باشد که بواسطه آن تغذیه امعا کتد و بیرون آید علامت
خروج رطوبات بود و صفوت لون و نزال بدن **علاج** آن تناول اشیا خشک بود مثلاً سبب کتد و کتد و کتد
بیه و سبب سفوف مقلیان تا مقید بود **صف** سنبل مصطکی مسک عود هر کیدرمی و تیم بلوط بریان کرده شیر نار
ترش کتانج تخم حاض خرنوبانه مونیر طائینت سماق کلنا هر یک تجردم بکوبند و مقدار دودم تناول کنند
و اگر سبب بقره یا قرح باشد که در امعا حادث شود چون غذا بد و رسد و دفع کتد علامت او است
که احساس وجع امعا کتد یا بر زهرید زنجبیل **علاج** قرص طباشیر یا قرص کلنا ربارب سبب یا رب
یا تخم شامسفرم و بارنگ و مر و در تشنگی صمغ عربی هر کیدرمی بریان کرده بکلان و روغن بادام چسب کتد
و فرورند و غذا کاورس یا برنج بریان کرده یا مغز بادام خوردند و طباشیر و روغن کل و صمغ عربی و نشاسته و
تخم حاض بکوبند و بلعاب بکوبند و قرص سارند و کتد تناول کنند **بارب** در امران کلید **و تانه**
سودا المزاج کلید که حار بود علامت آن حرقت موضع کرده و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت تیفو و تاربت

قاروره بود **علاج** آن آب انارین یا نبات و ترنجبین و شیر و تورک یا قرص طباشر نرم تناول کنند غذا
کنکاب و نیوماش و اسفناخ حوزده و شراب حشمتی مس و ریاس و عذره لعوق کنند و صندل و کلک را و سماق از
هر یک و دم کافور و انگی طباشر تخم حاش کشیر کلسج کل از منی از هر یک سه درم یک کاسه تخم تورک هر یک نیم
بکوبند و آب کاهو و تورک کشیده و قرص سازند منقالی بایب انار یا شراب عذره یا شیر سه سه تخم بخورند
و صندل و کلک بر کلید طلا کنند **و اگر سودا المزاج بار بود** علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظت قاروره
و ضعف شهوت باده **علاج** کلقته و رازیانه و کوارش کونی تناول کنند و غذا تخم داب یا کبک و کبوتر و قفل
و در جنبی خورند و روغن مستق و زریق و خیر بر کلید طلا کنند و نارچیل و فتق و مستق یا شکر خورند و از حویض
و فو که باده احتراز نمایند **و ارم کلید** اگر درم کلید از ماه صفر یا دم باشد علامت آن سبب تشنگی و التهاب
و صداع و میخوبی و وجع کلید بود **علاج** آن مقصد با سلیق کنند و جلابی از عنباب تخم کاستی و رو باده ترکیب
و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر حشمتی تخم سپستان خورند و شراب معتد و حشمتی اش
یا عاب تکو و میدان و موضع کلید الصندل و شیاق نامت و کاستی و آب رو باده ترکیب بقتید کنند یا آب
کاستی و آب کشیر و کاهو و روغن معتد و کد و محوم صافی یا هم بیامیزند و طلا کنند **و جلاب** و دم بقیع یا بید علامت
آن آشفته او وجع و سکون تب زیادتی نقل بود آن زمان خطمی در کلید الملک و تخم شبت و جدیه و معتد و
بزرگ بجز شانه همچنین گرم بر کلید نمند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و نقل باقی باشد سر کس
کبوتر خیار سیاد تین کر سته با این صفا و قتم کنند و چون درم منجر کرده و باده با بول بیرون آید شیر سه سه تخم
با شراب حشمتی یا شراب عنباب معتد بخورند و اگر خروج موه نماید در کشد معتد تخم و کد و هر یک درم لکن کاستی
صنع عربی تخم خبازی هر یک درم کاکبج نیم عدد بکوبند و سه درم از ان باده درم شراب حشمتی مس خورند **و اگر**
دم از ماده لغم یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلید و تب التهاب بی شدت و وجع شدید بقبولنج باشد
و فرق بدان کنند که حقه در نیمه منقده ملک بادت کند بخلاف فونج **علاج** آن جلابی از بیج مملک و تخم
کاستی و رازیانه و نبات تناول کنند بدین مطبوخ و غذا بنوماش و معتد یا دم باشد و بعد از بقیع تلبس

بدین مطبوخ سناخیدم کز سر و کاستی و رازیانه و ورق کل و بالنگو و صفت و نیلو قره یک سیم درم تور طلایی
 ده درم پنج مملک چار درم تریه دو درم غناب ده عد سبستان سبت عدد و انجیده عدد و مغز خیار شیرین یا تره دو درم
 ترنجبین مجذین یا سناخیدم پنج مملک چار درم بالنگو و کلم کاستی و رازیانه از هر یک بچوشتاند و صافی کنند
 و بچغقال خیار شیر در آن حل کرده پیاشامند و بعد از تغذیه شربت و با بونه هر یک چهار درم تریه که صلیب از هر یک
 پنج درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یک درم بکوبند و با آب رازیانه بشینند و ضماد سازند یا مقدار آب حل کرده
 یا مغز ساق کاه و پیر بلبل بالند **وجع کلیه** اگر از درم یا سواد المراج بود عدل جوش گرفته شود **و اگر سب بود** علامت آن جوش
 سفید و تند بود و بآن نفل و علامت حصوات نباشد و در حالت خلوصه ساکن شود **علاج** آن مدرات منحل کردن
 و ناخواه و تریره تناول کنند و روغن منط و ترنق در موضع کلیه بالند **تهال کلیه** یا باشد که لاغر باشد و پیه او کم
 کرد و سبب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت بول و درد پشت و تخافت بدن و
 قلت شهوت **یاه علاج آن** اغذیه سسته بود منق هر لب و کل و هر روز رطلی شیریش و پانزده متقال ترنجبین
 بر آتش نرم تهند تا غلیظ شود و نخود و پیر بلبل و مرغ در طعام کنند و مغز بادام و مستق و فندق و نار جیل خوردند
 و حقیقتا سمنه استعمال کنند **اورام مثانه** اگر در مور و مغز او بود علامت آن شدت وجع و حرقت مناز و
 سبب حرقت و تشنگی و لیس و سواد اسنان و انتقاع زار باشد که بآن احتیاس بول و بر رازیانه **علاج آن** قنده
 با سلیق کنند و حیلایی از معرفت و تخم کاستی و عناب و شکر و ترنجبین تناول کنند و غذا آشکاب یا شیره خجسته
 و شراب معرفت خوردند و معرفت و خبازی و خطمی بوست خستخاس بچوشتاند و در آن تشنید و بر خانه میریزند و
 نفلان بر آنجای تهند و عدل و رو بیه ترکیه معرفت و کاکج باب سبستان افزون ضماد کنند و اگر بان حمل بول بسته
 شیرین سینه تخم نشی درم باده درم نبات پیاشامند یا سینه تخم کدو معرفت هر یک پنج درم تخم کوز سر سه درم
 خطمی و خبازی و پیر سیاهوشان هر یک درم بکوبند و درم زران یا شراب معرفت و فخنسی کس تناول
 کنند و ورق کنبه تر بکوبند یا کنبه معرفت یا شیر سبکی کنند و ضماد سازند و چون دم لقیج یا بد و منقعه شود
 شراب معرفت یا لعاب منگو بخوردند و غذا تو ماش یا مغز بادام و معرفت و خطمی و خبازی و پیر سیاهوشان

بر این کتاب اول تغذیه و از آب سبب
 و بالارفاق طلال کنند و در سواد کس
 کاندند و خلاصه شود و آن سبب از او رازیانه
 بیاه خوبه شود یا در آن کوزه
 در نیم بار شیرین و کدو
 نماید زانبات و اگر کم نشیند
 زانبات بیکم زان زان میریزد
 انقباض و خصله بریزد

و اکلیل الملک

و اکلیل اللمک و حلبه و زبرک و تخم شنبلیله بچوشانند و در آن نشیند و **جمع المنانه** سبب قروح یا حصوات بود
علاج آن گفته شود یا سبب سودا المزاج کرم که عارضه او شود و علامات آن وجع و لیب موضع منانه و
نشیند بود **علاج آن** شیره تخم تورک با آب خیار کدو و یا نبات تنا و الکنده و روغن برفه در آن مالند و در آن
چکانند و اگر سودا المزاج **باید بود** علامت او آنست که بعد از تناول الطعمه و شیریه بارده یا ملاقات با حرارت
شود **علاج آن** حلائی از انیسون و نانخواه و تخم مسکه و نبات تنا و الکنده و غذا بخورد آب یا شیره خشکانه
و فلفل زبیره در درجین حوتند و روغن ترکس و زنبق و مسقط لقمه کنند و تقطیر با حلائی چکانند **اگر وجع سبب**
بود علامت آن وجع و تعدد بود و بیان نقل نباشد **علاج** ما الاصول **باید** روغن بیدایخیر تنا و الکنده و منانه را
بیدایخیر فودنه و شیت و روغن تها کرم لقمه کنند **سرد کلید منانه** سبب آن تفرق الفصال یا خلع اکل
یا الفجی ردیده بود علامت آن خروج دم و مده و متن بول باشد و در قروح منانه عسر بول و قشور کرم که کلید
آید مزاج بود و از منانه سفید باشد **علاج آن** **باید** او بکمتقال قرص کاکج یا ده منقال تراب خشخاش تنا و الکنده
و غذا بنوشد و خورد یا مغز بادام حوتند **اگر مده** بسیار بود و ما العسل یا روغن شکر تنا و الکنده **و اگر طبعیت** محبت
حلائی از رو باه و ترکیه و لبلاب هر یک پنجم معیت چارم کرم تیرا صمغ عربی زبرک هر یک دو درم نشاسته چارم
کل از منی درم یکونید و بکمتقال **باید** دو درم از آن **باید** منقال تراب خشخاش نخوردند یا حسب نحو میریت عدد
تخم خیار دو درم نشاسته بکمتقال سنبل کرفس هر یک سه درم یکونند و دو درم از آن تنا و الکنده و در قرص
منانه شیتاق امیض **باید** در حلائی چکانند و از الطعمه حلیف و مالخ و از جماع احمد از منانه **حرب کلید منانه**
علامت او حرقت بول و رسوب نخالی و حکم شدید و وجع موضع کلید منانه **علاج آن** حلائی از تراب برفه و خشخاش
تنا و الکنده و عنابیه عدد معیت پنجم نبات ده درم بچوشانند و یا لعاب نیکو بیدانه بپاشانند و غذا
بنوشد و مغز بادام یا حریه از شیره سیوس و نبات و روغن بادام حوتند **و در حرب کلید** قزو و قند و اسهال
طبعیت مفید بود و یا حسب منانه لعاب بیدانه و شیر زنان و روغن بادام حقه منانه **حرقت منانه**
اگر سبب مده لایع یا قروح بود گفته شده **و اگر سبب حرقت** بول بود علامت آن حرارت مزاج و ناراحتی

و تشنگی بود **علاج** شراب نعنع و نزار حبه شمشاد یا شیره تخم نوک کهنه سینه ستم تا اول کنند و غذا جوایب یا مغز بادام
 و توبه ماش یا روغن مغز حوت و مغز کرم کده و سبزه تخم از هر یک سه درم تخم حنظل و حبازی از هر یک چهار درم مغز
 بادام سفید یک درم کتیرا یک درم کبوتر و سه درم از آن با یک خیار کده و یا شیره تخم نوک کهنه و شیر زمان و
 روغن مغز نعنع و لعاب حنظل و شنباق مایه در احملیه بچکانند **حصات رمل که در کله و منانه تولد شود** بسبب خلطی
 لزج باشد که حرارت غریبه لطوبت اثر استغف که در مجرای ریه و در ریه بسیار کرده و در ریه در ریه در ریه
 حصت متولد کند و حصات کله اکثرین را حادث شود و حصات منانه نحیف را و علامت حصات وضع موضع کله
 منانه و نقل و تدو و عسل و بیاض و رفت آن بود علامت رمل نقل و تدو و صفرا بول و خروج رمل و سوزش
 بول بود و رمل که از کله آید سبوح بود و آنچه از منانه آید سفید بود یا زرد باشد **علاج** ایتر من است که هر روز صلی
 از تخم کاستی و از زبانه و نوج مشک اول کنند یا شیره سه تخم زبانه و از زبانه و انیسون بچکانند و بادام
 شیره سه تخم و درم نبات بخورند و غذا نخورند شیره خشک را با کیک تیه جویند و از آن غلیظا جدا
 نمایند و شبانهگاه غذا بخورند و استعمال ریاضت معتدله و اجیانای کردن مفید بود و از میوه با کله سفید و
 خربزه شیرین شانه خوردن و اگر بدین تدبیر تا زایل نشود **دین مملوح تلین کنند** سنا حبه خشک مایه شانه
 از هر یک یک درم تخم حنظل و کرس و حبازی و از زبانه از هر یک سه درم تخم کاستی پنج مگس هر یک چهار درم عسل
 ده عدد سپستان سبب عدد انجیر پانزده عدد پرسیاوشان یک درم تخم کجین خیار شیر بر کرده درم لکون
 را بروغن شنب و خشک و بابونه مالند و روغن ترب و روغن خشک را احملیه بچکانند و بابونه و طینه و
 و خشک و کلید الملوک و مرزنجوش و کرس خشک را نمک زده بر سیاوشان حنظل می بچکانند و در آن
 نشینند **و اگر این علت مسخ شود** و او را در کله حصات یا سنا استعمال کنند **صفت** پنج کالنج درم
 خیطیا تا چند میدستر زنجبیل و از نقل عصاره سوخته از هر یک سه درم کبوتر و لعاب شیر و لعاب از
 ششماه دانگی بادام ک بخورند **و اگر حرارت مزاج باشد این دو مفید بود** سه تخم حنظل از هر یک درم
 تخم شلغم یک درم تخم کرس از زبانه انیسون از هر یک سه درم کبوتر و سه درم با کجین ساده یا توری

آنچه
 کبوتر نام از تخم کبوتر
 کبوتر و همین از آن چهار استغف
 بخورند که در برون آید

نماز کنند یا معجون حجر السید و کمنیقال با شیره سبزه تخم تناول کنند و موضع را بر روغن یا بویزه و خشک روغن
عقرب بالند **سفت روغن عقرب** پنج کبریت کرفس تراوند در جرح معده سینه از هر یک درم یکونف کشته
و باروغن کنجد در ظرفی کشته و سبیت روز در ظرفی کشته یا با آتش نرم بچوشانند پس صافی کنند و ده عقرب زنده
بگیرند و در آن اندازند و سبیت و یکروز بکند از پس در سینه کشته و نکاه دارند **و اگر حصات** در یک موضع باشد قطعا
نرونیاید جلای از تخم کرفس و انیسون و نبات تناول کنند و فطر اسالیون و قطعه سفید و سیاه هر یک درم
زنجبیل سنبلی سلیخه در جیبی حبه اسارون هر یک چهار درم چند بیدستره فقاخ اذخر حلبان هر یک درم
کوبند و لعیل کشته و بکند تمنا و کشته و از ادویه سفید عقرب سوخته خنجر خشک کرده و تاج سموق
و اسفولقند بیون و کنجک که آنرا ایونامیان اطاعو لطوس گویند و آن مرغی است که در شمال راز دارد و چون
کشته باشد بر زمین بمالد و آنرا اقیلیکالی العفند و صقر اعوان نیز گویند و آنرا انجبه و خام میخوانند در ظرف
مغیبه است و گویند اگر میش که آنرا اچار سال بود در آن زمان که انگور رنگ می کرد بکشد و اول و آخر خون او
کند از آنکه ریخته شود و میان آن خون نکند از آنکه تا میجد کرد پس با قصاب بنه تا خنک شود و آنرا از خیار
نکند از آنکه کوی کشته و قدر از آن با آب ترب یا آب کرفس یا با شامه مغیبه بود **و اگر حصات در مجرای**
تفسیر و بیرون نیاید یا در شکانتن و در حصات مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در مل احتیاج
با ادویه قویه نباشد **مجدوالم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن خشک و کرب برودت اطرا
بود **علاج** آن سکجین غصلی و زهره سلحقات تناول کنند و جگر خشک کرده و پتیر مایه خوکوش و سبک
نیز مغیبه بود و خوب که خوب آنجی جوشانیده و آب آن در احلیل چکانند یا نخود و سداب در آب
جوشانند و آب آن در احلیل چکانند **احتیاجی سربول** اگر سبب هم و حصات بود علاج آن کفشد
و اگر سبب خلطی از ج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن لقدم تناول الطبعه غلیظه از ج و نقل
موضع بود اخلاط خام بیرون آید **علاج آن** جلای از تخم کاسنی و انیسون و تخم کرفس تناول کنند یا
رازانه و انیسون و تخم کرفس و ماش نهند و تا نخوراه از هر یک بجز درم کوبند و سه درم از آن تناول کنند

و نهین قطن و منانه بار و عنق با بونه و خیر کنسینه **و گاه باشد که عسب صفرا رقیق بود که در مجاری**
بول سرد و آید علامت آن حرکت مجرای بول و صفت بول باشد علاج آن لعاب نمک درم روغن نعش
 بنجیدرم بر گشتری از نبات میاشامند از درخت احمر از نمائند و عدس نمائند و اسفناخ و روغن بادام
 یا حریره از شیر کبوس و نبات و روغن نعش جویند **و اگر سبب احتقان بول سرد بول جوارش شود**
 خزینه شیرین و تخم خزینه و مغز فندق و نسق یا شکر تا اول کنند و شیره تخم کورک سه تخم و در آب
 غرقوب استعمال کنند **کسلس بول آن** باشد که بول بی ارادت بیرون آید **علاج آن** هر باید که کتفاله
 کند ریاضه لطف کبیر تا اول کنند و اعدیه و فلا یا که در آن بول باشد بخورند و کند و سعد و خولجان و زیره
 که ماننی و شاه بلوط و حمد الایس و شهباده متساوی آن بگویند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و کند و حب
 الالاس هله که کالی و بلبله و آله از هر یک سه درم سعد بنجیدرم بلوط در سر که جویند چار درم بگویند
 لعاب شیرین و مثقالی تا اول کنند و اگر فرس شود معجون کاکج مفید بود و از آب سرد احمر از آب بکند
و که بول در فرس کند فودنه و خردل حب الیش از هر یک سه درم کند یک درم بگویند و لعاب شیرین
 و مثقالی تا اول کنند و از فودنه که مخصوص خزینه و خیار و کدو احمر از نمائند و خنجره حر و کس بسوزانند و بسازند
 و دانگی یا دو دانگ آب فانه خچیرانند **و قرص که مفید تمام** کند بلوط از هر یک سه درم سعد خون سیاهان
 قره خولجان و ج بر کس از هر یک بنجیدرم بگویند و لعاب شیرین و قرص سازند و سه درم از آن تناول
 کنند **و اگر شته از را بر بیان کرده بگویند و در میان عمل بریزند و احویاً خورد مفید بود و با بطن ملقب**
 یونانی دو لای باشد و آن چنان باشد که دای شته باشد چون آب میاشامند و یا تا تک زمانی
 بی تغییر دفع شود و کسب آب صفت کلید یا الساع مجار او بود و حرارت او قوی باشد و جذب
 رطوبات که از کبد کند و چون منخف بود قوت مساک و حمل الش نباشد و لایزال جذب کند
 دفع کند و چون ایمرض فرس شود که منخف کرد و بدیق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تب
 بول رقیق سفید و ایمرض بود **علاج آن** قرص طباشیر و قرص کافور یا رسیب یا ریه و شراب

ز شک در بیاس تناو اکنند و غدار ز شک و غوره و نار و از خوردن و قطن را بقصد او کلاب و از کلبه سی طلا کنند
و اگر سینه بید در یک سب در هر که جو شناخته و بخوردند نافع بود **و گاه باشد** که در بایتش بسبب برودت کله جادوت شود
علامت آن عدم علامات حرارت باشد اما نشانی باشد **علاج** آن مقیدین باشد یعنی حقیقتی نرم و متاویل
مشروطی و معاجین حاره و در همین قطن بر وقت های گرم **تقطیر الموی** حالی بود میان غده سینه سال
و سبب آن اگر اختلاط یول باشد یا اختلاط حاره علامت آن صفت بول و حرقت آن و علامت آن غلبه را بود
علاج آن شیر تخم خیارین یا شیر تخم تورک یا تیات تناو اکنند یا عاب بکنو و بیدانه درم در روغن بادام
نجدرم یا شری از تیات و عرق بید یا شناخته و غده انباش با مغز بادام هر یک درم صمغ الوکتر از هر یک درم
بکونید و درم از آن یا شیر تخم تورک یا آب خیار که در تناو اکنند **و اگر تیره یا نفع ماسکه سینه** علامت
اواکنند که بول اندک اندک آید و او را حرکت و جمع نماید **علاج** آن اطرافیتنا و اکنند و غذا خود آب یا شیر
شکرانه حوزنه و یا بخور و منور و جوز لقا کنند و حرارت او خرد او کنند از هر یک نجدرم مغز حوزنه درم معدوم
بکونید و لعبل برشته و کمنیقال بخورد **بول الدم** اگر سبب انفتاح عرق بود اندک آید و اگر انفتاح عرق بود غلبه
سبب از آن خون صرف تازه بود سبب قریه یا سفظ یا تناو اول و در هر قریه یا سمیه تر جادوت شود **علاج آن** سینه
یا سلیق اکنند و قرص که باو کل از منی و صمغ عربی هر یک متقال یا تیراب سبب تناو اکنند یا بکنو و صمغ عربی و آب ک
و تخم زبجان هر یک متقالی بریان کرده بر روغن بادام حبیب اکنند و قرو بر نه غذا سحاق و نه باشت و مغز بادام
بریان کرده یا قروح بخوردند و از اطموه قریه و شیرینی و ترش احتیاب نماید و از حمام و حرکات عقیقه
در کون نشی سربع استرا اکنند و نشاسته و کتر او صمغ عربی و کلنار و تخم تورک هر یک درم ششاک کاکو سوخته
نجدرم بکونید و آب سحاق نشسته و قرص سازند و متقالی تناو اکنند یا کلنار و لب و کلنار منی و کلنار نشی از
از هر یک درم که با یک درم تخم تورک خیار و تیر او نشاسته از هر یک چار درم بکونید و آب سحاق الحبل
تناو اکنند **و اگر سبب تا کله عروق** باشد علامت آن وجع متفید باشد و اندک اندک بول و بان نمنی باشد
علاج آن همچون علاج قرص کلیه و متاویه باشد **بیشتر در امراض اعضا و سائل او را ام آنتین** کرده

حار باشد و مور یا صفا و عسل است آن تر و حرمت لون و ورم و حرارت و التهاب است که وصفه قاروره
باشد **علاج آن** با سلیق کنند و جلابی از عصاره اجاص هر یک غدوبات ترنجبین هر یک درم نماید کنند
و غذا نوباش و مغز بادام حوت و زرد جو و عدس با قند و آب کشیزه و رو باه ترکیب و کاستنی و طحلت و ورم
نهند و حشره را که در کلاب تر کنند و بدان می نهند و تلین طبعیت مطبوع نو که با شتراب معشیه و ترنجبین
و مغز خیار شتر بر یکده متقال و چون مرضی منقطع شود یا بونه و اکلیل الملک تخم شنبک بکوبند و با سفیده
تخم مرغ فماد سازند **و اگر ورم بجز بود علامت آن** بیاض لون و بیاض قاروره و ورم و رخاوت آن بود **علاج آن**
جلابی از زرا تا نه و پنج ممک و کلکینین یا کلقته نماید کنند و تلین طبعیت مطبوع در آن بد و از شعل باشد یا بی
کنند و طبع شنبک و پنج ممک و تخم خرنوبه و ترب و قدری شل و نمک زیره و زرد با فانی و کندر و روغن زیت
یا حلیه و شنبک و اکلیل الملک و زرد با فانی و روغن یا بونه فماد سازند **و اگر ورم سوداوی باشد علامت او** صلابت
و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود **علاج جلابی از زرا تا نه و پنج ممک و کلقته نماید کنند**
و تلین طبعیت مطبوع اتمیون و حب آن کنند و تخم دو شنبک و اکلیل الملک و یا بونه بکوبند و با آب گریز
فماد سازند و بیه ط و مرغ و مغز ساق کا و در روغن زیت و معالیم هم بکوبند و در آن بمالند **علم و مغز**
انفین گاه باشد که حقیقه بزرگ شود نه بوسه ورم و نقیج ملک استر به شود خیارچه گریز استبان بزرگ شود **علاج**
آن یا بونه کنند که در استبان استعمال کنند تا بزرگ نشود و نمک کل از منی و سرکه و بیدارنج و مشکوان قنده
استرب و آب کشیزه و خرده سنگ سیاه سنگ استیره **و اگر حقیقه کوچک شود و بالا حیدر **علاج آن** ملاط**
حمام و آب تنک و استعمال ادرمان و ادویه مرصیه باشد **ورم قضیب است آن** و **علاج آن** همچون **علاج**
ورم انفین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد در ورم حار عدس و کلنار و روغن کل و پوست انار و روغن یا بونه
فماد سازند و در ورم بارد یا بونه و اکلیل الملک نام و خطمی شسته تراور و روغن یا بونه **ورم قضیب و آنچه**
غیر باشد هر دو در استیک و فماد و روغن یا بونه و کلنار و روغن و اقلیمیا شسته بر هر دو فماد و زرد کجا و زرد
و آنچه گفته است که روغن یا بونه و پوست چوب و سوخته و زرد کس استعمال کنند و اگر نکند فماد اتمیون و ادویه

نبتند تا اجازه متعفن شود و زایل بود و بعد از آن مرهمهای متعددی **مکرمه** و **فصید** و **سبب** ماده حاده باشد که بدان
حوالی نبرد و بواسطه نریز باشد **علاج اول** آنست که عصفور یا بکرم نشویند و سفیده تخم مرغ و روغن کلاله کتند یا سرکه
کلاب و آب کرفس و مایه طلا کنند و اگر ساکن نشود و ارسال غلظت کند و او را در چرب استعمال کنند و سفید و اسپهال
تغذیه کنند **سده مزاجی** **فصید** که سبب نبرد باشد که در آن مجرا حادث شود علامت آن حرقت و جوش و خروج
بول بود **علاج** ضد باسلین کنند و شیر و تخم توکرب نبات بیاورند و شتیاق امفیس و روغن کل را حلل
چکانند و **انکه سبب** خلط غلیظ باشد که در مجرا بماند علامت آن بول بیاید و وجع و حرکت نیابد و با بول
اطلا غلیظ بیرون آید و **علاج** آن مدرات باشد **اعوجاج** **فصید** که سبب شیخ باشد که عصر او را حادث شود
علاج آن ترکیب است بود و تا او کنند اغذیه جیده و کرم و کسب استعمال طولانی و ادیان که در شیخ مستعمل است
و بیاض و مزاج و مغز ساق کا و موم و کزبر و الوعاب خطمی را تیغ و روغن بخت موم روغن مسازند و در آن میمالند
عضان **باده** که سبب است خردالت بود **علاج** هر روز جلای از رازنازه و کفند تا او کنند و غذا نخورد و آب شیرین
خورد و کبیر و ایاچ تغذیه کنند و روغن صندل و خیر و زنبق در صندل بمانند **اگر سبب** استقران و تحلیل
بود هر روز شربتی از نبات و عرق کلوک و زیان و نود در سیرج و سفید تا او کنند و غذا نخورد آب بکوشد
بره و کبک و تنبو و هر سه از کوشش بره بخورند و جلای حلوار قند و نشاسته تا او کنند **اگر سبب** معقت بدن
باشد علامت آن تحاقنت بدن باشد و رفت نمی بود **علاج** شرا سیرج و زیان و عرق کلوک و مینا دل
کنند کنند و کوشش بره و مزج و کبک و کبک و کبک و شلم و پیاز تا او کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدل و شرب
ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت کنند **اگر سبب** قلت مترا باشد علامت آن نخافت و بیوست بدن
علاج آن هر سه کوششهای فریب و ناز حبیب و شکر حوزره و قلا با و حلوار از نشاسته و معربادام و قند و
نسق قیطار از مغز بادام و حوزره تا او کنند و معجون لبوب و معجون خلاصه تا او کنند **این معجون نیز مفید بود**
سقفه و لغغ و خضیه النعلب از هر یک سه درم شفاقل مغز نیریزه از باقلی هر یک معفت درم شکر کدو تخم شلمغ
و ترب بلون از هر یک پنج درم پیاز زده درم بکونید و لعیل بشیند و ده درم از آن تا او کنند **اگر سبب**

برودت الالات منی باشد علامت آن برودت منی باشد در حالت خروج **علاج** کلقتد و کلکتین و شرب
 بالنگو و زنجبیل مربی و منقاعل مربی و کندر مربی و تناو و کنته و عدا و خود اس نیون و کرویاد و زعفران و زنجی
 خورند و این **مجموعه تناو و کنته** ان العصاره فیتر تخم کندر و شلغم و جرجیر و تودر سرج و سفید از هر یک یک درم
 فلفل سه درم منقاعل چار درم مغز تخم کندر درم یکویند و لعبل شیرینند و در منقاعل تناو و کنته **و کنته**
 حرارت الالات منی باشد علامت آن برست از زال و غلظت منی **علاج** آن شیره تخم کندر و کنته و شیره
 لیمون و هندل تناو و کنته و دوع کاوشیرین نیز مفید بود و عدا از خشک لیمون و نار و غوره خورند
و اگر سبب بلویت الالات منی باشد علامت آن رفت منی و بیاض و غلظت قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم
 کندر و شلغم هر یک سه درم کلکتین ده درم تناو و کنته و غذا قلابا یا متولاید خورند فلفل و در جینی و زنجبیل از
 هر یک سه درم بیج مهبک بیج درم تخم بیاز تخم ملبیون هر یک چهار درم خود سفید ده درم کنته فلفل سفید
 یکویند و لعبل شیریند و کنته منقاعل تناو و کنته یا حکب الزلم و حب فلفل و تخم شلغم هر یک سه درم یکویند و لعبل
 و منقاعل تناو و کنته **و اگر فحشاء بود** علامت آن باشد که تدلی ترک جماع کرده باشد و دید باهیه تناو و کنته و اغذیه
 مثل شیر و شک و زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلابا یا حذو و پیاز و کنگر خورند و قضیت در غن تار دین یا کنته یا فلفل
 و حلست و چند بیست از هر یک یک درم مشک و کبکی مغزیند و درم بوره از منی نیم منقاعل یکویند و بارون
 آن تازه مسیت درم در کربل یا کنته تا تکبیم آمخته نشود و در قطن و حصاره یا کنته و زعفران و زنجبیل
 متبج لغو و استغنی **و اگر لغو و استغنی** و این حقنه استعمال کنند نیز که حلیه قوطم و شلغم پاره کرده از هر یک
 درم خود نیم کوفته یا نرزه درم شبت سلق جرجیر از هر یک کفی تخم بیاز و ملبیون از هر یک سه درم انجوره بود
 مویز طالعیه درم یکویند و روغن جوز و شیر تازه هر یک ده درم بر سر آن کنته و کبادارند **و اگر شیب**
قلوب علامت آن خفقان و لیمین و قلت حرارت بدن بود **علاج** آن لغو و قضیت فلیات شرب حاض
 و لیمون و هندل و سیب کلاب و عرق کا و زبان و مفرجات معتدله **و اگر شیب معده یکسبب لغو و قضیت**
 آن کنته چنانچه گفته شد و قلت لغو بود علامت است که اعضاء و کثرت منی و قلت لغو بود **علاج** آن تناو

ادویه باید و نفاخه مثل خود و تلخ و کدر و بیاز و انجیر و جرجیر و توتوسق بود و کوشته با سرکه و مرغابی و کبک
و کبوتر و **الکسب** است و بیوست **مزاج بود علامت آن** نخافتن بدن و صفت لون و قلت تنگی و بطی انزال
باشد **علاج آن** هر روز رطلی شیر یا ده درم سرخچین و ده درم شکر یا شامه و غده گوشت بره و نیز غله
و کدو اسفناخ خورند و روغن بقیه و کدو و برفقیه و قطن یا لند و این **صفت استعمال کنند** گوشت بره
نیز غار سمیت درم سیلین و سیوس از هر یک ده درم بر سر آن کرده بکار دارند **سخت انزال اگر ضعیف**
مآسک باشد بوی مطهر برودت و رطوبت علامت آن کثرت و رفت منی بود و بی ارادت منی بیرون آید
علاج آن شراب یا کنگر و کلفته تناول کنند و نخود آب یا کبک و تین و کبوتر و کتیک بخورند و برنج زعفر
باز بره در جینی و اطریق کبر و معجونات حاره تناول کنند و روغن کبرکس زنبق و بابونه در خضبه و عمان و غایه
بالند و **الکسب** منی باشد علامت آن حدت و لذت منی در حالت خروج **علاج** شیره تخم تورک کتیک و
شراب حماض و آب خیار کدو تناول کنند و از ادویه حاره احتراز نمایند **ذرو منی** اگر منی با جدام و غیر آن بسیار
دفع شود و الکسب کثرت آن بود علامت آن خروج منی بسیار بوقوع **ضعف علاج** فصد یا سلوک کنند
و تقلیل افندی که مودوم و منی باشد و شراب غوره و زرشک و یاس تناول کنند و غذا سکر که و غذای حورند
و آب کاه و کشیر و تورک و عرق کل و بید و روغن بقیه و کدو با هم بیا میرند و در قطن میمالند و **الکسب**
علاج آن علامت آن ضعف و سودا المزاج کلیه **علاج آن** شراب پیده مثقال یا کلتار و کلار منی و اقاقیا
و طاریت بکونند و یا کلاب بر قطن طلا کنند و بید و سیب سبزی و زرنار ترش تناول کنند و تخم کاه و سودا
و چکنوت از هر یک یک درم سعد و شندانه و انیسون هر یک ده درم کلتار و ورق کاه هر یک سه درم بکوبند و
درم از آن با آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** استراحت شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت قلت
و ضعف آن سبب کثرت منی و استلای بدن باشد و انمغنی از آن حکم است که اکثر درم طالب این می باشد
اما اگر خواهانکه در آن تقلیل کنند اولاً فصد باید کرد و هر روز شیره تخم تورک یا کتیک و شراب غوره تناول
کنند و تقویع فو که و آب غوره نیز فصد بود و غذا اسفناخ و لمجون و عدس حورس و کاه و خیار و ماست

و اما در اجتناب **کرم طبعی** مائمی نازل شده باشد او را درده تروحه گویند علامت او آنست که آفتاب
اطلس و براق و تعلیای بعد و بزرگ شود و بوال اندک است و این نوع قطعاً در اجتناب نماید **علاجه** کرم آب
بسیار بود مثلاً فندک تا آب بیرون آید و بعد از آن موضع خنق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر خوب بلوط و خاک
سناخ کرب و سعد و جوارسرو و مازو و پوست انار و صفت بلوط و آرد جو و یا قند و فلفل و حریر الغار
ازیره و سرکه کین کا و مجوعه بالعقی یا روغن ریت همدا کنند یا حبیب الغار و فلفل و بوره از منی از هر یک
سدوم سرکه کین کبوتره و دم کوهن بگیرد و در روغن ریت بگیرد و شیب یا منی سه درم یا موم و روغن
زیت مریم زرد و میالند و کوارش کوهی و کدو زرد و کدو سیاه و جلابی از رخ مسمک و زیتان و انیسون
و کفتره یا سنده و در زیتان و شاه بلوط از هر یک سه درم سعد سنبل هر یک درمی کرم کدو و شلغم از هر یک درم
گرفته و نجته یا دو چندان فندک یا مزه و سینه خال تا اول کنند **و اگر سبب ریح باشد** علامت آن قرقره بود و
چون دست بر او نهند زود باز کرد **علاج** هر روز جلابی از رخ کدو در زیتان و انیسون و کلنگین تناول
کنند و گوشت کبک کبوتر صحرای و کوفتشک یا زیره و در چینی خوردند و جوارش کوهی و پیاز تا اول کنند **و این**
صفت زعفران تخم سداب و کدو و کدو تا کرم یا و در زیتان و انیسون هر یک سه درم از آن تناول
کنند و تخم سداب و فودنه و وچ و در ترنجوش و شیب و برنج مسق و ترمس همدا کنند **و این صفت زعفران**
اکبرم روغن کوسن معطر از روغن پیچونک معیه حلیه نیر که کرم کرم کوفته نجته یا منی یا مزه و
روغن زنبق و مسط و نارودین و شنب و یا نوبه و خیر میالند و از شیب یا نفاخه احترا کنند و موقع لا
ببندند و اگر ماده غلیظ بر ترید و حقیقه نیرک و غلیظ کرد و آتر فروح کمی گویند **علاج** آن همچون **علاج** درم
باشد و الله اعلم بالصواب **باب مفید در امران درم** سبب ضربه یا احتیاس طمست یا نفاخه
علامت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت درم جارجمی قربان و تشنگی و تلخی دهن و سیاهی
زبان و اختلاط و نه بیان و وجع قطن و سخت و تو اتر سبب و عیول و احتیاس بر از بود **علاج** آن
فندک با سلیو کشته و شراب سبب و عناب و ترنجبین تناول کنند و غذا حویب یا شیر خشک یا شکر

درم درم

علاج قروح
 و چون دم فصد آن را اصلاح
 قضا و قرض کرد و نند و فصد آن را
 حالبه با بر تند و در سینه بپزند
 حفته بر روغن کل و روغن فلفل
 و آن را ساریم اینگونه سازند و بعد از
 با سلیقون بر روغن کل حفته سازند
 و شکر قند را در سینه جویند و بپزند
 یا شکر چمک در آن در تقیه بپزند
 خام در او در غنچه است و قلع انبوس
 در عفران شیرین بیان حمول سازند

و مغز بادام حوتند و نافع و زمار با آرد جو و با قلا و عدس و خطمی و معینه از هر یک سه درم کافور و اکلی باب کشتیز و
 رویاه تر یک طلا کنند و رحم را که مکن باشد لعاب کبک و میدانه و روغن معینه و کدو و آب رویاه تر یک حفته
 کنند و با بوز و خطمی و تورک و اکلیل الملک و رویاه تر یک بچوشانند و در آن نشینند و بر عات و قطن میریزند تا
 ماده تجلیکند و در او اگر اعراض از دم و وجع اشتداد کند دلیل آن باشد که ماده جمع مرشود و انگاه مقفی است
 استعمال باید کرد و چون منقرض شود شیره سترخ و شیره تورک یا نبات تناول کنند و رحم را لعاب تر یک
 و عمل حفته کنند **و اگر در دم صلبی در وی بود علامت آن نفل و صلاست عات** **علاج آن** هر روز جلابی از پنج
 مملک از زانه و کاوزیان و بالنگو و نبات یا کلفته تناول کنند و بعد از تقیه مقیه کنند مطبوع انقبوس حلب
 آن و عات و قطن را بر روغن سست و سببانی و زریق و قروح یا لند و سپر زیوید و روغن ساق کادو و روغن
 یا سسین و تخم زیت یا هم بیا نیزند و مرهم با سلیقون یا داخیون در روغن ککک ازند و در رحم چکانند **ط**
دم اکثر بعد از اورام حاده حادث شود و بواسطه آنکه کبکی یا کشته یا شده علامت آن قربان و وجع و صلاست
 بود و یا شده که از آن رطوبت میریزد و علاج مشکل باشد اما سستین و وجع باید کرد و یا آنکه نام و سبب و یا بونه
 و اکلیل الملک و جنابزی و ورق کرب و سلق و حلیه و نیرک بچوشانند و در آن نشینند و را پنج و حسب العار
 و نیرک معینه و کرب هر یک درم یا بونه و اکلیل الملک و خطمی از هر یک چهار درم بکونید و یا روغن سوسن یا بونه
 و بر موقع نهند و تلین طبیعت کنند **باین مطبوع** سماکی پرسیا و سنان از هر یک سفید درم تخم خطمی تخم کاسی
 هر یک سه درم معینه نملو و قروق کل از هر یک چهار درم عناده عدو سپستان سبت عدو انجیر یا نروده طرد
 خیار ششبرنجین از هر یک یا نروده درم **و اگر متفرح** شود جلابی از عناده عدو انجیر و عدو سپستان سبت
 عدو خیار ششبرنجین درم روغن بادام نجدرم بیا نشاند و پشیا و اریق شیرینان و انقبوس درم حفته
 کنند **قروح الراس** علامت آن شده بقریان و خروج دم بود و یا شده که بان سبب خشکی **علاج** فصد سابق
 کنند و شراب معینه و عتاب تناول کنند و غذا نوماش و مغز بادام و اسفناخ حوت و زرد پوست زار و حوت و
 و سبب یانی و ورق کلک کج بند و آب مورد نشینند و استعمال کنند **و اگر آنجی** از رحم بیرون آید سیاه و منمن باشد

قانده
 وکلیه از خوشنماز
 و عصبان بر بندد و بنویسد که
 لیس بر جان او فرج تا الفات کند
 مانند دیگر که در مالک بابت از جام
 نهند ملائکه و بکنند تا در او
 بر این است فایده از هر چه بود
 و حرکات شایسته کند و بگوید
 عطریات بپزند و از سر سوزند
 و آن که در سرد کرده بخندد تا در
 لوط العصاب بر سر کند بقیه
 جمع شده

و تخم کاه و خوشنماز هر یک بنجدم کشیز سه درم بگویند و سه درم از ان باب انار ترش یا آب سیب
 یا بیه ترش تا اول کنند **درم سیب** سور الزاج یا در یاش که درم را حاد است شود و غذا که بدو رسد مقوم
 تواند کرد موجب لغخ شود علامت آن درم عانه و صلابت و وجه **علاج آن** جلای از تخم کزور از آن
 و انیسون و کلقت تا اول کنند یا جو ارش کوفی منقالی یا سحر میان نیم منقال باب تا نخواد بخورد و برده بود
 و مقدار هر یک سه درم انجیره عدد بگویند و یا شیر تر بر جان طلا کنند و روغن شبت و یا بوبه با لته و شبت
 و برنج سف و اسنتین و اکلیل الملک مرزنجوش شیخ و سد اب بچوشانند و در آن نشیند **اهلباس طمٹ**
 اگر سبب ورم رحم باشد علامتش گفته شد **و اگر سبب فلت دم** باشد علامت سخاقت بدن و صفرت لوت
 و لقدم استفرغ بسیار و تعب استرطوبه **علاج آن** لغوت قلب و معده کننده ریوبات و مفرحات
 و اعتدیه کثیر غذا خوردن و تکرر یافتن **و اگر سبب غلظت دم** یا خلط غلیظ یا برودتی که مجاری عروق
 را سنگ کرده علامت آن بیاض لون و بطیض و غلظت قاروره و نقل دم باشد **علاج آن** جلای
 از تخم کزور از آن و انیسون و کلقت تا اول کنند یا پر سیاوشان و مشک را شیخ هر یک سه درم تا
 ده درم برنج سف تخم کزور رازیانه اکلیل الملک شبت سد اب بچوشانند و در آن نشیند و مانند
 و سنبل و قزقل و قانله و مسط و جوز بوی و در چینی و قعاح از خر تکه قنده بلیغ سارند و در آب حیوانانند
 چنانچه آب شربت شود در کسینتد و گرم بر نافت و عانه تهتد و با بگویند و با سر طلا کنند و مشک را شیخ
 و مسط و ریوند و اسارون و حماما و حمله و حیده از هر یک سه درم تخم کزور رازیانه انیسون هر یک درم
 بگویند مشک و حیده روغن زنبق بکند از ته و ادویه را بدان بیامیزند و بصوت باره بردارند **و اگر امثال**
طمٹ بویله فریبی بود که مجاری را سنگ کرده اند قصد صاف کنند و استعمال ریاضت و کسینتد و کسینتد
 تا اول کنند و در تخمیل و عرق قرحا و میوه بالیه و عود و جابو شیر و مفا و توتیر و اطفا الطیب که رود در
 مجاریش تهتد و در زیر کبریتد یا علك البطم و جابو شیر و مفا و توتیر و نم و سیاه تیج کنند **و اگر کسینت**
دم و امثال عروق بود علامت آن سمن و امثال بریدن باشد و اگر کثرت سیلان طمٹ صغوف و خفقان

و صفرت

و صفت لون حادث شود بدیر او است که چکنینند الا وقتیکه بود صغیر شود **علاج** آن فصد باقی
کنند یا صافن یا مجسمه زیر سپاس مینهند و هر بار او بکنند قال قرص کبریا و بکنند قال کل رمتی باده متقال
ب بیه تناول کنند یا صمغ عربی و باربتک و تخم شمشیرم هر یک متقال کلند و کل رمتی هر یک نیم متقال
بر وزن کل حب کرده فرویزند غذا ساق و انار دانه خورنده و افاقیا و کندر و دم الاخوین و کرم تازج
مازور و امکا غذا سوخته مستساوی بسیارند و یاب مورد بیشترند و لصبوف پاره بردارند **و اگر سینه**
و جدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفت لون و لیب و خرفت نفس و برعت خروج آن **علاج** آن بکنند
صمغ عربی و بکنند قال کل رمتی یا شتر اسبب تناول کنند یا قرص کبریا و رب بید یا کل رمتی و صمغ عربی هر یک متقال
باشند و کرم توک بریان کرده تناول کنند **و اگر سبب تنفاس و استنفاق عربی بود علامت** او آن باشد که خون
سپید آید و بیان آنک و جمع باشد **علاج** آن قرص کلند و کل رمتی و صمغ عربی بریان کرده یا رب بیه تناول
کنند و کندر و صبر و اندر روت هر یک سه درم خون سیا و نشان کل رمتی بگویند و یاب مورد بیشترند و بردارند
یا ماز و متفاح و کوبی و پوست بقیه و کا غذا سوخته و دست خرماتنا و نج و لک معنول مجموع سوخته با کبریا و افاقیا
و دم الاخوین و کل رمتی بسیارند و یاب سان الطل بیشترند و بردارند **و اگر سبب غلبه رطوبت بود که قوت**
را ضعیف کند علامت آن قلت عطش و میاض لون و کسل و تهیج دور و حقیق بود **علاج** حلائی از ترنج نمک
و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیه و زیره و دار چینی حوتند و تغیه کب ایارج
ایارج جالیوس کنند یا ستا بنجد رم بالنگو و رازیانه هر یک سه درم شکرده درم بچونشانند و تخمقال معجون
خیا شتر دران حل کرده بیانشانند و بعد از تغیه جالبسات که ذکر رفت استعمال کنند سرمه و کلند و تنکاک
سدرم طین مخموم زیره کوانی از هر یک نیم درم بگویند و یاب سماق بیشترند و بردارند **و اگر سبب غلبه سودا**
بود که بواسطه فوایات عروق کشاده کرد و علامت آن نخافت بدن و خشک دهن و غلظت و سودا درم بود
علاج آن شتراب بالنگو و شتراب کای و زبان یا کرم بیانشانند یا حلائی از بالنگو و تیه نمک و کا و زبان تناول
کنند و غذا نخود آب و مغز بادام حوتند و بعد از تغیه اسهال سودا بطلو و معجون انجمن و معجون سنج کنند و بعد از

تفقیه استعمال حالسبات کنند **سیلان** **طوبیات** از **دوم** امتیخت که بواسطه ضعف قوت غذایه رخ باشد
و علامت آن صفرت و ضعف بود و آن رطوبات بنویسند **علاج آن** شراب صندل و میخول و سیسب
و بیه تناول کنند و قلا یا متوایله و مرغ کردنیده حوزند و میخون مفرح و جوارشهای کرم تناو کنند **اگر**
سبب مقلاتی باشد که در وجه شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه بنیبه نوید آن ملوث کنند و در افتاب نشین
تا خشک شود و معلوم کرد که ام حلط غالب است **اگر دم غالب باشد** علامت حرمت لون مستقرغ و
حرارت و تشنگی و غلط قاروره باشد **علاج** فصد صافن یا یا سیسب کنند و قرصهای حالمیه تناو کنند
و خورنوب جمعیت بلوط و ناز و سوخته بگویند و یا آب مورد امتیخت بردارند **اگر صفرا غالب بود** علامت آن
صفرت لون مستقرغ و شدت تشنگی و یا شدت که آتر استی نریب **علاج آن** آب انارین باشد و در مجین
حوزند و تلین طبعیت مطبوعه فو که یا مطبوعه بملیکه کنند و بعد زمین حالسبات استعمال کنند **اگر سودا**
غالب بود علامت آن غلط و سواد رطوبت بود **علاج آن** حلا بی از بانیسکو و کا و زبان و بجم کاسنی و نبات
تناو کنند و غذایه آب یا شیره حسکه آن حوزند و سفید مطبوعه انیمون و میخون نجاح کنند و بعد از آن
تفقیه صبح عربی چاردم بریان کرده یا رب بیه بخورند و غذایه اسماق و کبک و بیه حوزند و خون سیا و متان
و شادنج معقول و کبریا و سنب یانی و کلنار و تخم کورک کل ارینی بگویند و سه درم از آن باب ساق یا
لسان الحلت تناو کنند و قنور کنند و بویست از آن روزیره متساو بگویند و باب مورد ایشانند و بر فطن
و غانه طلا کنند **عقب حمل و محصل** زنی که آستن نشود و اگر سبب برودت باشد که موجب کسوف
قوما عروق رخ شود و بواسطه آن منی بر جسم و اصل کند و منجم گردد و آنرا استعداد قبول صورت
نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صیغ طممت بود و دیدیر آید و لون حدیث سفید باشد و قبل
او صلب و متفاوت **علاج** هر روز حلا بی از بانیسکو و از زیاده تناو کنند و غذایه آب و شیره حسکه آن
از نفع تفقیه بحب ایارج و حب میر کنند و بعد از تفقیه تریاق اریو و تریاق فاروق و شرود لیلوس
معجونات و جوارشات کرم تناو کنند و قلا یا متوایله و الطعم که در توایل باشد حوزند و روغن زیتون

وقط و نار دین در قطن و عاتق ببالند و استعمال قترجات کنند **فرزنج** زعفران نمود شب یا بی سماق هر یک در دم
بکوبند و عسل کشند و بعد از ظهر بصیوت بر دارند و چند روز متوالی نخچه خرگوش و سرکین او با عسل بکوبند
و با عسل بیامیزند و بر دارند و بعد از آن استعمال مسه زنج کنند که مجامعت اتفاق افتد البتین شود **و اگر**
مقریب سود المزاج کرم بود که منی را بسوزاند و در جم را خشک کند و علامت آن نخافت بدن و صف
لون و غلظت و سواد حمض بود و بسیاری موی ز نار **علاج آن** شیر و کرم تو که یا سنگنجین یا نبات تناول کنند
و غذا خورد آب و زیر یا ج بکوشند مرغ و تیرغال حوزند و پیریط و مرغابی و کاکیان بکند از ته و صمغ بطم در آن
حل کنند و بر دارند **و اگر سبب بیوستی مقرط باشد** علامت آن تزلزل بدن و قلت منی و بیوست فرج بود **علاج آن**
نزار بخت و حشاش و عرق کل و مید و سکنوب و یار تنک تناول کنند و غذا آب کوشند و مرغ و تیرغال و ما تا نه
حوزند و استخام معتدل و تنبیهن بر روغن بخت و کد و کنند **و اگر سبب بلوی بود** که موجب از لاق منی باشد علامت
آن سیلان رطوبت رحم باشد **علاج آن** حلائی ندر از زبانه و بالنگو و کلفند تناول کنند و غذا نخورد از خیزند
و مقیده بدن کنند یعنی اسهال و بعد از مقیده سعد و کد هر یک کیت در دم بچوشانند و هر روز به درم از آن در دم
حقیقت کنند و میو یا سب و ساقج تنیدی و زعفران بسازند و بار روغن نار دین بر دارند و شک و سبیل و حصیه
الغلبه نشاره عاچ و بول قیل نیز مقیده بود و چون مجامعت بکنند یا نذرتانی بر همان بیات مانند
تانی در دم مسه را کرد و چون جدا شوند زن را نهان بر نشام رد و زن که مسه بود بر بیات را کع
با و مجامعت کنند تا البتین شود و علامت منی که مولد بود است که سفید و ترنج و تیراق بود و مکش آن
کشند و بوی او چون بوی طلح یا سمن بود **و علامت حمل است** که بعد از جماع منی نیاید و زن را بیات
ناف و فرج و جمیع احساس کشد و از جماع تنفر شود و از جماع الم نیاید و اثرالش نشود و جفتش منقطع
گردد و غشیان و کرمی کسل و نقل بدن و صداع و دور و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او
عارض شود **و اگر خرابی که او را تخریب کند** عمل آتش ندیده و آب باران نخورد و اگر مجید شکم حاد
شود و لیل آبتنی باشد و سپر بر دارند اگر طعم بوزین شوند البتین نیاید **و اگر البتین** شود روی

خوبتر بود و نشاط او بیشتر بود و اشتها را صحیح باشته و در طرف راست نعل باشد و پستان راست بزرگ شود
و الله اعلم بالصواب **کثرت استقلا** اما اگر زن آبتن شود نگاه نتواند داشت و مسقطا نشود **و اگر آن**
سبب بر وجه مثل حرکات عنقه و ضرب و مسقطا نماند محترز باشد **و اگر اسباب اصلی بود** اگر زرد طبعی باشد که
از جانش هم کند علامت آن سیکنه طوبی بود از رحم و تباهی حقیق و کثرت بزاق **علاج آن** شراب بالنگو
و ماوالاصول و شراب نیر و ترنا و الکنند و قلا یا متو ابل و برنج و زعفران و دارچینی حوتند و بقی عادت کنند
و اگر احتیاج باشد کبیا و اریار یا مقیه کنند و دواء المسک و سنجینا تنا و الکنند و زرنباد و در و حج از هر یک یک
لولو و کبریا و عود از هر یک یک درم داشته سنبل هر یک یک درم بگویند و با عسل شیرین و منقالی تنا و الکنند و چند
بیدستر تیدرم تخم کرفس از زیاده انیسون تا نخواره صغیر از جیدان فو لنجان از هر یک یک درم بگویند و منقالی از آن
تنا و الکنند و رحم با العالی و خلوق و روغن زنبق حقه کنند **و اگر اسباب ریح غلیظ بود** در رحم علامت
آن انتفاخ عاده و زرنباد و قرق و نفخ معده و سوزانده و نادی از اطعمه لافاض بود **علاج آن** حلابی از تخم
از زیاده و انیسون و تخم کرفس و کلنگین تنا و الکنند و ماوالاصول و عده انخوداب یا شیره خشک از هر یک یک
و تیه حوتند و زرنباد و در و حج و حلیت و چند بیدستر و ماژ و و طیا شیرین هر یک یک درم بگویند و در و حج
دانی بگویند و با عسل بیامیزند و منقالی تنا و الکنند و قطن و عانه و قیل را بر روغن خیر و زنبق و نارین
چسب کنند و شکر و نارنجیل حوتند **و اگر اسباب لاغر بود** و چنانچه از غذای و چیر تر اند تا آنکه غذا
چنین شود **علاج آن** تنا و ال اغذیه سمنه بود مثل هر چه عصفه و روغن کما و و شکر و تدهین بر روغن سلوا
و سفق کنند و بعد از اغذیه استیام مفید بود **و اگر اسباب اجتناب طبعی بود** زیرا که غذای چنین باشد
چون محبت باشد غذا نشود و مسقطا شود **علاوت** سبب قریبی آن و صفر جسم
ضیق مسلک و ضعف قوت دافع بود **علاج آن** حلابی از مشک طر اشیع و پرسیاوشان و نبات تنا و ال
کنند و یا بونه و شنب و زرنجوش و اکلیلی الملک بچوتانند و در آن کشند و به چند بیدستر و کدش
و شونیز عطر او را چون عطر خواهد آمد بینی و دهن کبیر تا قوت مدود و چنین بیرون آید و کسم است

چاردم بگویند و یا مثل آن قند بیامیزند و درم تا سه درم تناول کنند و عدد از بر براج و نخود یا
 توایل حوزده **احقاق الرحم** علمی شبیه لیسع و غشی میدای آن از رحم باشد سبب آنکه منی در او عید
 خویش مجتمع و کیفیت رویه سختی که در اوزان تجارات متقاعد شود و لقیه را مانع رسد و موجب
 صرع و غشی شود و اعتیاد به و نوبت باشد و اکثر زمان غریبه را حادث شود یا سبب احتیاج قلب
 حادث شود و بعضی آن علامت آن صفت لون و اختلاط عقده کسل خفقان و قطع ساقین
 و ضعف و تفاوت نبض باشد و اعلیه احساس تجاری کند که از عانه ترشح شود و غش حادث
 شود و فرق آن و صرع آنست که چون افتاد شود از حالتی که بیرون واقع شده باشد خبر دهد و عقل
 بکلی زایل نباشد و لعاب از همین روان نکند و تجلیات صرع **علاج آن** در وقت غشی دگرگشتن
 و سبب ساقین و گرفتن نخزین باشد و کلاب بر روی او زنند و آنچه در گوش افکنند چون
 اقامت نشود اشیاء طیبه از او درازند و جیر نار منقش مثل لفظ و کند شش و قند بیدستر
 و سیر و پیاز بپزند و غیره مشک با کنند و روغن با سمن بیامیزند و فرج را بدان بیالانند و
 هر روز با لنگه و رازیانه و بیج همک کلفت تناول کنند و غذا نخود آب با شیر و خشکدانه و طبیعت
 شکر و ستانرم دارند و چون لقیه ظاهر شود ایا ریح فیه اثر دهر سقوط از سر یک بگذرد **السنبل**
 غار لقیون انیسون هر یک تخم شحم حنظل مقل صفتک هر یک و انگی کونده پنجه یاب را زیاد بپزند
 و حبس کنند و فرو بپزند و با یارجهها و حبسها تقیه تمام کنند و بعد از تقیه شش و دلیه و مایه الاصول
 و شراب سنبل تناول کنند و از لقیول و فوکه و اطعمه بارده احتر از عانند و یوره و زیره بگویند
 و لعبل آسنجه لصبوت بردارند و با بونه و شبت و اکلیل الملک و مزه نخوش و سبب اسف و خشکدانه
 و شیخ و ورق غار لقیون بچوشانند و در آن نشیند و ناف را بر روغن زرد کس تمام تدبیر کنند **و اگر**
سبب احتیاج طبع باشد فصد با سلیق یا صافن کنند و در او را حقیص صغی نمایند و تخم کرس
 و رازیانه و انیسون هر یک سه درم تخم بزرک و درم بچوشانند و بر روغن با بونه و شبت هر یک یک درم

باینترند و بیان حقیقت کنند و اگر علیله بک باشد یعنی از ترویج تصرفی دیگر کنند **باب نهم در امراض**
مفقد از آنجمله بوسیر زیادتی باشد که در افتاده عسروق معقده حادث شود و آن سه تنبلی است یا
قولول بود و آنرا قولولی گویند یا شبیه بانگور استرح آنرا عین گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا
قولی گویند و مجموع آن یا داخل شرح بود یا خارج شرح و از آن خون روان باشد و نشانیکه
علاج مجموع مفید با سلیق و صافن باشد و اگر خون از بوسیر زیادتی معقدهات مثل بخور مریم
و زهره کا و آب پیاز و مغل و روغن آشنه زرد آلو و سفقنا لوستعمال کنند تا خون بیاید و وجع
ساکن گردد و تلین طبیعت مطبوع سلید کنند و اگر سیلان دم و تلین طبیعت باشد و آنرا آب
نیاید کرد و فستیک صغیر آرد قرص کبریا و رب السوسن و رب سیب متا و کنند و غذا ساق آنرا
گردانند و کبک حوزنه و حرید و کبریا و صدف سوخته و کل از منی هر یک در دم سلید سیاه و اطعمه هر یک
بندرم کنند تا دم بکوبند و ده درم مقلبات کتد تا شسته حل کنند و ادویه بدان آشنه و حب
سازند و سه درم از آن بخورند و آخر ظرفیت و کلنار و حقیق بلوط و سلید سیاه و بلید و آنرا زهر یک
بندرم دانه مورد در دم بکوبند و مقل تجدرم با آب رقیق سرد حل کنند و ادویه بدان آشنه و دو
درم از آن تا و کنند و اطرفیل صغیر و اطرفیل مقل مفید بود **و اگر** وجع لغابت بود و اکل لک
بغضه فطخیم از تخم شنبک بکوبند و بر روغن کل و منفه آشنه و بر موضع نهند یا درق کرب
بجو شانه تا مبراشود یا در غنک سقیده نخ مرغ و طسوخ انیون بهم بیا نند تا همچون مریم شود
استعمال کنند و اگر خوانند که خشک شود پوست آنرا و حقیق بلوط و جوز السرو کنند و کوفته مجموع
بکشاید و زیات و رقیق آنرا بچوشاند و در بان لبانند و بر موضع نهند و بمقل از رقیق کنند
و را تیج و حر ملک و تیج کبر تجرید کنند و اگر لوریق سرد و سرد باد نجان و مرگش حنظل و پوست انار و مقل
ایپازد و دکنند نیز مرده کرده **و بهترین علاج بوسیر است که قطع کنند** یا در آنجا حاده منک فلانیون
و در یک نهند تا منقطع شود و بعد از آن سه پیل و سه مرغابی و مغز ساق کاو و کونان شسته و روغن

بکثیرا و خطمی کوفته مرهم سازند و استعمال کنند **اورام مقعد** اگر درم خار غیر لوی اسپر مقعد را حادث شود مصلحت
آن حرکت موضع و وضع نمودن بود **علاج آن** فصد کنند و عتاب و اجاص و نبات جلابی سازند و غذا بنوش
و جو با شیر مرغ یا دام حوزند و معقبه و خطمی و جنابازی و رو باه ترکیب بچو نشانند و صافی کنند و باروغن
کل و معقبه بیا میرند و استعمال کنند با سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوخ انیون با هم تریبند و بکار دارند یا
اسفیداج بجز دم کنند در می و تراجم اطمینا فصد دو درم بسازند و باروغن کل و موم مرهم سازند و استعمال
و اگر مرهم شود مرهم داخلیون نمند **ناسو مقعد** قرصه خبثینه یا سکه که در طرف اعراض استقیم حادث شود
و از آن صدید آید اگر غیر ناف بود معینا رند تا آنچه در او باشد بیرون آید و دم الاخوین و سکه مرهم شانی
و کلنا هر یک چهار درم صیر و کتروا و تدرت هر یک سه درم زنجار تخم انگ بیروغن معقبه مرهم سازند
و بکار دارند و اگر ناف بود قطع باید کرد یا سمن یا دارو نای تریبند از آن مرهمها را که گفته شد **شقاق مقعد** سبب
بیوستی مفرط یا کد شدن نقل یا بسین لوی **علاج آن** شراب معقبه و ترنجبین یا کیم یا شامه و غذا بنوشان
یا کد و اسفناخ حوزند و طبیعت را نرم دارند و مرهم سازند و مرهم نقل استعمال یا بیبیط و ترنج و نبر
و مغز ساق کا و باروغن معقبه بیا میرند و بکار دارند یا زرده تخم مرغ و نقل رزق و روغن شسته زردالو
تلیخ و کونان شتر مرهم سازند و از محوضات احتراز کنند و اگر اتفاق وجع التهاب باشد اسفیداج صاف
بکیرم کافور و انکی با سفیده تخم مرغ تریبند و طلا کنند و با آب رو باه ترکیب کاستی و سیم نورک و خطمی و جنابازی
بگیرند و موم و کتروا و روغن معقبه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن حرن بسیار آید حال بسبات دم بکار دارند
استرخای شرج شرح عضله مقعد را گویند که ریح و غالیطی ارادت بیرون آید و حدوث این اگر سبب
ننگ یا قطع لوی اسپر بود **علاج** پذیر نبات و اگر سبب استرخای عصب بود لوی اسپر بودت **علاج**
جلابی از یا لک و راز یا نه و نبات تناو کنند و غذا بخورند یا شیر مرغ خشک حوزند و قطن بیروغن
قطر و زنبق بالند و شامه و ورق غار و تخم ترب بچوستانند و در آن نشیند و معالجات تا کمال استعمال
کنند **بروز مقعد** اگر مقعد سبب استرخای شرج بیرون آید علامت او آنست که دست بر او نهند یا اگر در

علاج اوالت که خورالسرو و آقا قبا و صفت بلوط و ماز و بچو شانه و در آن نشینند و معتد باب مورد و
لسان الحمل و ده کتند و خورالسرو و آقا قبا و مشور نار و کندر و صدف سوخته بگویند و بر آن افشانند
و غذا ساق جویند و از لبنیات و حمام احمر از نمائند **باب نوزدهم در امراض لثت جدید** اگر فقره از
فقرات لثت از موضع خود بیرون آید اگر تجاریج مایل بعد از آن که بگویند و اگر داخل آنرا لغزش خوانند
و اگر کجانی مایل شود التو گویند و سبب آن ورمی باشد که در غشوات فقار حادث شود و بوی اهره غلط
فقره از موضع خود زایل کند علامت آن تب و ایم و وجع شدید و نقل لثت و تشنگی و تار و روره نار و تپش
عظیم باشد **علاج** آن فصد با سلیق کتند و جلابی از عناب و رو باه ترکیب ترنجبین و نبات تنا و کتند
بین طبخ کتند سفید درم سفینه نیلوفر تخم کاستنی پنج مہک ہر یک سه درم رو باه ترکیب بخیرم ترند خربشیدہ
بگویند کتند درم خیار شنبدر ترنجبین ہر یک پانزده درم و جوج و وجع ساکن شود و درم زایل کرد و کتند فخر
بیت درم و ورق ہر زنجوش بخیرم بگویند و بر موضع نهند یا مقلدہ درم باب حل کتند و بید لبط و مرغ و غیر
ساق کاوہ ہر یک تسی درم بکند از رو باہم میانیزند و استعمال کنند و فقرات را بر و غش قسط و نار دین بمانند
رابع ہمس ہمین علت باشد کہ سبب ریج غلیظ حادث شود علامت اوالت کہ با او تشنگی نباشد
و بعد از وجع شدید لثت پیدا شود **علاج** آن ہر روز جلابی از انیسون و از زیانہ و پنج مہک و کلنگبیں تناول
کنند و غذا مخلوط آب با شیرہ خشکدانہ و زبرہ و در جہتی خوردہ و تلین طبعیت **طبخ سورنجان کتند یا باہ**
سورنجان ترند ہر یک مثقال صیر مقوطر درم حسب السیل انیسون غار لقیون ہر یک بخیرم مقل مصطک
ہر یک دانگی بگویند و یا آب کزنس نشیند و حسب ارادہ این بکیشرت یا شد **صفت** ماہ الاصول پنج
از زیانہ پنج مہک ہر یک بیت درم پنج کزنجوش پنج غانت ہر یک دہہ درم تخم کزور از زیانہ
انیسون ہر یک بخیرم و در چهار رطل آب بچوشانند تا بہ نیمہ آید پس صافی کنند و بعد لقیون آورند و
بہ درم از ان عداوت نمایند و شبت و مرغ زنجوش و تمام رو باہوتہ و اکلیل الملک و خروع بچوشانند
و در حمام ہر شبت میریزند و روغن و در فقرات میمالند یا زنجبیل چادر درم خشک دہہ درم بچوشانند و روغن

شیره بر آن ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند و از آن روغن در پشت میمالند **و اگر سبب قریه سها**
باشد فخره بر فوق یا زرد موقع خود بر بند و وسط و کبر و سنبل و مر و کرب و سلمه مستوی گویند و یا حلقه فخره است
وضع مکرر در پشت اگر سبب کثرت بلغم و بیروت مزاج عارض شود علامت آن سببض لئون و قاروره
و بطبی نفس و علامات غلبه بلغم بود و بعد از خواب و استلائی و تناول فواکه و بقول بارده استند و کند و در شی
ریاضت ساکن شود **علاج** هر روز حلابی از انیسون و بیج همک و کلنگین تناول کنند و غذا نمودن آب
شیره خشکانه خورد و بعد از نسیج مبلوغ سورنجان و حبیب آن و حبیب میرزا و کل کنند و بلغمی عادت کنند و از
تناول فواکه و استلائی شب و جماع اجتناب نمایند و روغن منط و غیره و یا بوندر پشت میمالند و احیاناً بمش
تناول کنند **و اگر سبب لعقب کثرت مجامعت** بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و بدین
بر روغن سفید و کرکس **و اگر سبب امراض کلیه** باشد علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که در پشت
سبب استلا عروق او بود علامات آن حرمت لئون پشت و حرارت و نقل آن و وضع و تشنگی بود **علاج آن**
قصه با سلیق باشد و تناول حلابی از فضاک یا ترک و نبات و یا آب انارین یا ترند یا نبات و نبات
یا شیره بادام و اسفناخ خورد و در موضع باره ساکن شوند **یا بستم در امراض قریه و مفصل و دوالی**
دوالی علی است که در عروق ساق و قدم فراج شود و بیشتر بجان و حملان و یا استادگان از اجازت
شود علامت آن طهور رگها سلیق باشد که در ساق قدم بر آید **علاج آن** قصه با سلیق کنند و حلابی از
رو یا به ترک و نبات و عناب و بیج همک خورد و غذا بنوش و مغز بادام خورد و بعد از نسیج مبلوغ
انیسون و حبیب آن کنند و بعد از تقیه این عروق را قصه کنند و بر فوق میالند تا بار یک شوند و از آن بر آن
بچند و محکم بندهند و از آن بعد به غلیظ اجتناب نمایند و پارار یا صنت نفراتند **و او الفید آن** باشد
که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر باشد و شبیه بیای نیل بود و سبب آن ماده سودا بود
که ساق و قدم ریزد و علامت آن کبودت لئون ساق و حرارت آن بود **علاج آن** قصه با سلیق کنند
و در تقیه نوبت می کنند و بلین طبعیت مبلوغ انیسون و حبیب آن کنند **یا با برن حبیب** قهوه لئون بار یک

لئون
علاج

شخم منقل هر یک که نمی و نیم ترید متقال کثیرا مصطلکی هر یک که انگلی بگویند و بایک راز یا نه بشیند و حسب رتبه و بعد از
تقیه فصد مالفی بکینه کتبه بوره و آرد و شیم و خاکستر کرب بایک از زیر ساق طلا کنند و ساق را تا از الو ^{بعضایه}
مکمل بخند و از غدی و کثرت ششی و آویختن بای احتیاط نمایند **و اگر سبب** ماده غلیظ بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق بی حرارت و کمودت **علاج** آن جلابی از پنج مہرک از یا نه و کلقتہ تا اول کنند و غذا نخورد
باینتره خشکانه خوردند و بعد از دفع تقیه بحب صبر و حسب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از
فی الطریقی تا اول کنند و لطف از تخم بیل و کتبه هر یک در دم و گرد مانا و کروی یا از هر یک چهار درم بگویند و باطل
آن تند بیا نیند و در متقال تا سه متقال بخورند و صبر و کتبه رو کتبه رو آفتابا و مرو و تخم شنبک بگویند و بشیند
و بیای طلا کنند و از اطعمه غلیظ و یسقل فواکه یارده احمد از کتبه **عرق النساء** و جمع بود که از مفصل و گرد آندی
و از جانب و حش فخذ نر اول کتبه و ما آنکشتہا بای و اگر مملای شود فخذ را بار یک کنند و عروج حاش
نشد **علاج** آن جلابی از انیسون و کچم کثرت و راز یا نه و پنج مہرک کلکتہ بین تا اول کنند و غذا نخورد
باینتره خشکانه خوردند و بعد از دفع تقیه مطبوخ سورنجان و حسب آن و حسب صبر کنند و بعد از تقیه
از کبوش و یا بونہ و ورق قار و اکلیل الملک از هر یک در دم کچم سد اب چندم بگویند و مقل چندم در اصل
کنند و او در بدان بشیند و طلا کنند و اکلیل الملک و یا بونہ و شنبک و قنطاریون و پنچ کرفس حاشا و صغیر
و خند قوی بچوش تند و در آن بشیند و در حمام بدان میریزند یا پنچ کرفس یا بونہ و عقرو قار هر یک در دم
عصاره قنار الحار حسب العار از هر یک چندم بوره از منی قنطاریون هر یک بگویند و زفت ده
درم بگویند و روغن بکارند و او در بدان بشیند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وضع از اول شود
این حقه استعمال کنند خشک سبب خوش کلدانه سنا شنبک یا بونہ سد اب هر یک بقصد درم قنطاریون
یا ریک سد درم خیار شنبک یا نر در دم بوره از منی تیدرم انکامه روغن زیت یا سوسن هر یک یا نر در
درم و از معالجه التبرض طول نشیند و از حقه و سہیل و فی مکرر تقیه کنند و بروغن مسط و نار و پن قناری
تدہین کنند و اگر متما دی شود و راع کنند **مفصل و قنرس** اما مفصل المی باشد که مفصلای دست و پا

حادث نشود و تقریب مخصوص با کشتهای بای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف معاصر بود و
 الصباغ مواد بدان و این ماده زود به تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظه باشد علامت ماده
 دموی و جمع و قربان و حرارت ملول و تنفاح عضو بود و شدت و جمع سبب است که جای بر ماده مگر
 بدان سبب تمددی شدید حادث نشود و یکا که ماده از ویه تحلیل نرود بواسطه صلابت و محاورت و کثرت آن
 باشد که ماده آن مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا احتلاطی مستعد الصباغ گرداند **مطابق**
 فصد کنند از حیات مخالف و جلابی از عتاب در و باه تر که در تخم کاستنی و نبات تناو الکنند و عداثه ماک
 با غیره مغز بادام حوزند و اگر بت باشد جوات یا اعتباری موضع جمع را الصندل و کلایک لعاب بکبو و
 آب کشیر و سرکه و آب کاستنی و آب سیمان افزون و تورک بوسه است خشنماش و تلین طبعیت کنند **یا این مطبوع**
 سنا تخم حجاز و زعفران هر یک مفهده رم و ورق کل بجز رم و باه ترکیب معشتم نیلوفر کاستنی سورنجان هر یک
 درم ببلید زرد و سیاه هر یک مفهده رم مغز بادام حجاز کشیر یا ترنجبین ده درم و اگر جمع لغات بود مخدات
 مثل پنجه تنفاح و خشنماش سیاه و قیون و زعفران و ورق کل که موطلال کنند و آب برت بران نیزند
اگر ماده صفراوی بود علامت آن حرارت طمت و صفرت لون و شدت و جمع و تشنگی و اللها و سعیت
 نبض و صفرت قاروره بود **علاج** آن سکتجین یا آب کرم فی کنند یا تخم خربوزه و آب ترب فی کنند
 و جلابی از تخم کاستنی و معشتم و عتاب تناو الکنند یا آب زارین یا ترند یا نبات و ترنجبین هر یک
 تلین کنند **مطبوع** قوا که یا قرض معشتم **یا این مطبوع** کشته سنا مفهده رم معشتم شانه کاستنی هر یک بجز
 عتاب ده عدد و سیمان الوکیلی هر یک سیت عدد و ترند ترنجبین هر یک درم حجاز کشیر یا ترند
 درم آب کدوده درم و استعمال تمامات یارده کنند مثل آرد جو و سفیده تخم مرغ و روغن کل و خطمی عدس
 و سفید و نیلوفر و بوسه خشنماش و باید که جمع اشتهاد کنند نیلوفر یا سرکه و آب کد و و حیدر استر
 و سیمان افزون طلا کنند یا استخوان بوسیده سوخته یا سورنجان و عدس و تخم خشنماش و تخم کاه و نهاد
 کنند و چون جمع ساکن نشود و حرارت ملوس باقی بجا آرد جو یا قلا و خطمی معشتم و اکلیدا الملک و طندل

نهاد سازند **و اگر داده بلوغ بود** علامت آن بیاض لون و غلظت و بیاض قاروره و قلت و جمع بود مستحیات
سکنین باید کرد و هر روز جلای از از زیاده و بیاض و کثرت کبیرین تناول کنند و غذا خود آب یا شیر
خسکه نه و قفل و زنجبیل و زعفران حورته و بعد از دفع تام تلین طبیعت بحب سورنجان یا حبش طریح
یا این حبس کند هر سه قوطر سورنجان ترد بر روغن بادام حبس کرده از هر یک درمی بویزدیدان ماهی زیره هر یک
تیدرم ششم قفل دو دانگ نمک بند رو و دانگ نیم بگویند و بیاض کرفس بشنند و حبس رند **و حبش طریح**
بلیله زرد تر بد از هر یک درمی ایارج فقیرا متفالی ششم قفل انیسون تا نخواه کم کز نس کینج مقل از هر یک دانگ
شیطرح خرد ز زنجبیل و حبس هر یک تیدرم مقل در آب حل کنند و ادویه بگویند و دیدان بشنند و حبس رند
و این دو شربت است و یا نیکه در ابتدای حیدر قورند نمک ماده رفیق دفع میشود و غلیظ باقی ماند
بک تیدرج لطف مسکنه و از فواکه آب سرد و جماع و استلا اشیب احمر از نمانند و می کنند از تراوند
سب الغار حیطیا نام هر یک دردم اشق زیره هر یک تیدرم بگویند و نهاد سازند **دیگر نیرک و مر و زنجبیل**
تخم شامسقم هر یک سه درم سستی معات مغز خسکه نه هر یک درمی زنجبیل زعفران تیدرم بگویند و
بر روغن سوسن **شیرت لظول** ثبت برنج سفید از زنجوش جاشا لعمه قورده قورده قوی بچوشاند
و در آن نشیند و مشرد و لظول سوسن تر یا ق کبیرینا و ل کنند و تد همین بر و غلبا کرم کنند **و اگر داده سوادوی**
بود علامت آن صلابت و کدورت و قلق و متنف حلیه و قلت و جمع و صلابت و لبطی نفس **علاج**
بر از جلای از بیاض مسک و کازریان و بالنگه و از زیاده و بیاض تناول کنند و غذا خود آب یا شیر خشکانه
خوانند و بعد از دفع بحب سورنجان یا شیطرح **یا این حبس کند** بلیله زرد و سیاه هر سه قوطر از زیاده
هر یک درمی قفل و از قفل ز زنجبیل خرد از هر یک تیدرم شیطرح نمک تیدرم مقل هر یک دانگ بگویند و بیاض
کرفس بشنند و ابتدای شربت یا **سند یا ملین** یا **سند یا ملین** ستا شایزه هر چه بر یک صفت دردم
بلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک تیدرم قوطر یون یا یک بیاض مسک و زریان هر یک سه درم نوز طالق
دردم بلیله اما که اسطوخودوس هر یک چار درم غار لقیون تیدرم سورنجان متفالی بچوشاند و

چون وقت فروگرفتن باشد فتمون سه درم در هر وقت که آن سید در آن اندازند تا سه چون زنده
 پس فروگردند و صاف کنند ترنجبین و خیارشتر هر یک یک درم ایارج فیه یک درم حله کرده بپاشند
 عرق و خا بچندم و ورق خارده درم قطره لویه ارغنی از هر یک یک درم حرف چار درم بگویند و یارو
 بادام یا سمن طلا کنند و روغنهای گرم و تخمها روغنهای سرد بپاشند **و اگر ماده مرقه مرکب باشد**
 علامت آن بود که زنده باشد بارده فقط از خارده فقط متاخری شود و بعضی علامت ماده خارده
 بعضی علامات بارده شده باشد **علاج** مکرر بود **نقد** **مقاله** مکرر مصلحت باشد
 و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلای از زبانه و پنج مکرر و کای و زبان و نبات تناول
 کنند و غذا نخورند با شیر خشک از حوزد و بعد از نضح مطلق حیات و جبارند کوره عقبه
 کنند و موضع بروغن کتجد و پسته مرغ و لبط و لعاب حلیه و زبرک قطع نمایند یا کتجد با آب زرنجوش
 سحق کنند و طلا سارند و از نبات و فوکه و حوضات و امثال شب و جماع و آب سرد تناول
 اشیا بارده و استعمال آن احترار کنند و یعنی مداومت نمایند و معونات و جوارشات حار تناول
 کنند و کوند که رو باه و کفتار زنده در روغن زیت بپوشانند و در آن نشیند مفید بود و استعمال
 و نهادهات از شیت و زبانه و اکلیل الملک و حاشا و تمام و ورق خار و برنجی سفید و شاسته مرقه نافع
 افند الدشانی سواد **مقاله** **سیوم** **در ممتی** بدانکه جمیع حرارت غریبه باشد که در قلب متعل شود
 و از آنجا بواسطه شراستین منبعت گردد و جمیع بدن را گرم گرداند و حور آن بافعال طبع لاحق گردد
و اجناس علی جمیع است جمیع **مقاله** **سیوم** **در ممتی** بدانکه ترکیب بدن از ارواح و اجناس و اخلاص است
 پس حرارت او لا تعلق بروج کرد آنرا جمیع کوند و اگر مستشیت با بعضی بود آنرا جمیع کوند و اگر
 لاحق اخلاص شود جمیع عقده و بیان هر یکی در سته باب گفته شود انشاء الله تعالی **باب اول در ممتی**
 و آن تبی باشد که ارواح گرم شود پس از قلب شراستین مجامع اجناس منبعت گردد و این تب است اسباب
 مادیست حاد است شود مثل طلاقات افتراق آتش و تناول اشیا خارده و انفعالات بدنی

و در ارض لغتی و شاید که این تب از بیکه در پیش نباشد و باشد که تا سردتر کشید و تا معتدل و از تر کف
اند **علامت** حمیوم است که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول تغییر بسیار ظاهر نباشد و حرارت آن شدید
نباشد و با آن خشونت زبان و تواتر نفس و امید او انگار و ناقص نکند و با آن علامت امثالی و علامت
عیات معتدله نباشد اما آنچه از حرارت مله و شفت جلد بود **علاج** است که مساکین بارده نشیند و منبتش
کنند و همدل و کلاب بپزند و شربت می از ترش در نبات و ترنجبین هر یک یک درم یا سکنجبین سبب نیم
یا عرق کل و بید یا آب سرد بیا شامند و غذا کنشکاب یا اسفناخ حورند و تقلیل کجا بود خیار کند و
اجامه انار در آن کتند و چون تب زایل شود کجا معتدل روند و تدبیر بر و غن بقیه کند و کتند و بسیار
نشینند **و اگر بویله** تا اول ادویه حار باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی در مری زبان
و اشتکی و حرارت کبد باشد و سرخ رو و ریح و حرمت و سرعت نبض و حرمت قاروره بود **علاج** آن جلابی از
نم کاستی و عنباج و نبات بیا شامند یا آب انارین و نبات یا شیره تخم تورک و سکنجبین
و تلین طبیعت بنفوع فواکه کتند و شراب غوره و ریاس تا اول کتند **و اگر سبب غمی مفروض باشد**
علامت آن حدت و ناریت بول و غلبه بیوست و متعربض از در رو و غوره چشم بود **علاج** آن
از آن کتند بید جلد که باشد و شربت می از شراب همدل و حماض یا عرق کل و بید شراب کتند و
استعمال شکومات بارده کتند **و اگر سبب غلب بود** علامت آن برآمدگار و ریح چشم و
عظیم نبض بود و باشد که با آن غشتم تر باشد **علاج** آن شراب از رشک شراب همدل و لیمون است
انارین و نبات هر کدام که خوانند تا اول کتند و غذا انار دانه یا غوره حورند و از خرا حورند **و اگر سبب**
بخوابی باشد علامت آن تقل و خفقان و کدر بول و متعربض و صفت و جلد بود **علاج** آن شربت می از
شراب صفت و حشمتی شش و عرق کل و بید بیا شامند و غذا جو یکد و اسفناخ حورند یا شیره مغز بادام
روغن صفت و کد و در سر ببالند و صفت و شاه سقم بپزند **و اگر سبب غلب بود** علامت آن سستی
ایست جلد و احساس خشکی و ضعف و ضعف نبض و بول رقیق بود **علاج** آن تا اول مرطبات استعمال

تبین و حمام **و اگر سبب سبب** مفرط بود و حسب طبیعت کشته سقیف نار دانه در پختن کج گفته شده است
 و بعد از غش باشد علاج غش کشته و تقویت شراب صندل و حاض و سبب و بیه با عرق کل و بید
 کازریان و کمنینقال مفرح یا قوی بخورند **و اگر سبب** انت جلد و اندام مسام بود بوسه بقت
 استحم یا ملاقات غبار و ثور صغار یا اغتسال با آب سرد پیدا شود و موجب یقین حرارت
 تب بود علامت آن غش و اختلاف نبض و حرمت قاروره و ششخ و اضطراب بود **علاج آن** جلابی از
 تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات بیاض است و بعد از تقویت حمام و تعریق مناسب بود
و اگر طبیعت محبتش در بقوع فو که تلین کشته و اگر علامت علی خون باشد قصد کشته و اگر تب از تخم کاسنی
 شود و کشته و طبیعت بلطوح یا حفته نرم در زنده بعد از تقویت استحم کشته و معده را بر وزن مصلح
 و سفید مالند **و اگر سبب خوب مفرط** باشد که موجب عدم تحمل شود علامت بطری استلذ و اختلاف
 نبض و غلظت قاروره بود **علاج آن** جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک نبات حوزند و غده انبو یا کشر
 و مفرط و ام حوزند و استحم و تغلیظ کول و مثنوی کشته **و اگر سبب** کثرت یا حمام گرم بود مفرط
 تخم کورک باب حیار کدو یا کسجین ساده یا تر مندر نبات حوزند و غذا کسکاب یا کدو حوزند **و اگر سبب** کلام قاروره
 باشد شراب عناب و سفید و نیلوفر و نبات جلابی زنده **و اگر علامت** علی خون بود قصد کشته و اگر طبیعت
 محبتش در بقوع فو که تلین کشته یا ترنجبین و مری سفید نقل کشته **باب دوم در حمی و آن** تبی باشد که حرارت
 با عضای علی الخصوص قلب شب کرد و موجب افتراق طوی شود **و مراتب آن** است **تیز** آن حرارت غریبه
 متعلق اکثر بطویاتی شود که در عروق صغار موجود است او را تیزه او کی گویند **و اگر این** رطوبات قالی کند و لاحق
 رطوباتی شود که سیام اعضای بیان باشد آنرا تیزه ناله گویند **و حمی** اکثر بعد از حمی بود و حمی غش و حمی او را م و
 اسهال و خطا طبیع و ضرب بطریق حدوث شود و او را تیزه که واقع شود علامت او آنست که نبض باریک و صلیب
 و ممتد تر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب نباشد و چون عذات او کشته حرارت اشکند و نماید
 و قبض کرد و چون از ابتدا تیزه در کشته نبهال و کجکت بدن و تقشف جلد و حقیقت پوست شکم و کولون

و اگر این رطوبات قالی کشته و شب
 کرد و رطوباتی که در اعضای کرب
 طلق است آنرا تیزه ناله گویند

ظاهر شود تا زکی روی اعضا زایل شود و سره پستی و روی و گردن باریک شود و گوش کجک کرد و در بول
دینی باشد امید برین تواند داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج او است که در باره و همیشه سال و کنه را می
آبیا ساکن سازند و بر ورق بید و کدو و مغز تخم کبوتر کشند و کلاب و کافور پیش خود زنند و در تبرید و
زطریق کشند و هر روز شربت از شراب عناب حنظل و تخم تورک یا آب حیار که در میان است حوتند
و غذا جوای یا اسفناج و کدو و خرما و کجک ما بهیان حوزند و بر طمان و نیز غار لغات مفید بود و در پستان بر
مغز کدو کشند و از بقول کاسنی و تورک خیار و از زرد که نارغزب و نغزب و سیب و امرو و اجاص و زرد آلو
و خربزه و انکو حوزند و سیب و کلاب یا آب استیان افزون تر طلا کنند و از جماع و عورتان لغاتی و از اینها
نفعات اجزا از کنند و سعی کنند بهر جلدی که باشد بخواب روند و به حمام معتدل فنن و آب معیت و نیکو و بر کسب
اگر و بدن شستن مفید بود و او حیاط مخرج بار زرد ناول کنند و اگر این آب بویله سه فرط حادث شود و شراب حنظل
و مغز کلاب نیکو و بیدانه و مرق کدو حوزند و استعمال مکرر کنند و اگر کسب اسهال حادث شود
سبب طبعیت تقریر طباشیر و رب بیه کشند **این قرص نیز مفید بود** کل از منی میو از هر یک چاردم ورق کل تخم حنظل
طباشیر صغری هر یک یک درم بامورد سه درم غرغره خیار کدو و تخم تورک بریان کرده از هر یک یک درم کافور یک درم
نشاسته دو درم مجموع بکوبند و آب بشیند و مغز کدو و کدو کشند و باید که مدقوق را از موهای کرم و از موهای سرد
لغات محافظت کنند و تقویت قلب بکند و معده بکنند و براحت و سهولت و رعیت مایل گردانند و او از
مانی خوش و لغات لذت و حکایات طبع و امثال آن استعمال کنند و از خوف و غضب و جوع و عطش و خرن
کاه بازند **قرص کافور** طباشیر ورق کل حنظل سفید رب السوس از هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بیدانه
مجموعه معشر هر یک یک درم صغری نشاسته تیار هر یک یک درم تخم کافور یک درم بامورد سه درم غرغره خیار کدو و تخم تورک
و کینقار بخورند و چون علامات ذلول ظاهر شود و قرص کافور یا شیره زینان و شیره خربزه و بیدانه و بیدانه
اندک غذا حوزند و اگر گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب بیه و امرو و کاسنی و نغزب و در قرص اینها نهند و
عرق آن بگیرند هر روز برایت درم از آن **قرص شیره خربزه** میوستی بود که بر مزاج غالب شود و بی حرارتی

که اکثر شایخ را واقع شود و باشد که سبب استقرار بسیار و استعمال مبررات یا قراط حادث شود و علامت آن در اول
 و مشرف جلد بود و التماس استعال نباشد و ملسس و بود **علاج** آن تسخیم و ترطیب باشد مثل ترابک و ترابان
 و شراب انار غزلی و شراب سیاهی و اغذیه نیز القه مقل حراب و مزج و لبط و زرده تخم قرع و اسکیشت بره غزاله
 و حلاوی سکر و شیر و شکر استعمال حمام معتدل و حقیقتا ستمه و شمول معتدل مثل مغز اولاد و یکاسمین
 و کرکس سوسن و تدبیر بروغن بادام و پیله و مزج کنند **باب سوم در معنی** و آن عبارت از آنست که هرگاه
 اولاجی اخلاط شود و اثر گرم کند و آن سخوت قلبی و روح متاذی شود پس سایر اعضا در سرد و این حرارت که
 لاحق لعلط می شود خالی از آن نیست که آنرا متعفن کرده اند یا نه **و اجناس حمیات است** جمیع و جمیع و جمیع
باب چهارم در اجناس که اول روح گرم کرد بعد از آن گرمی بدل رسد پس سایر اعضا در اخلاط و جمیع و جمیع که حرارت
 غیره اول در اعضا اصلی تا نرسد تخصیص در دل پس با روح و اخلاط و در باقی اعضای سر است که **در معنی**
 که اول اخلاط گرم کرد پس ارواح و اعضای این جنس سبب بود یا مرکب بسبب بحسب اخلاط چهار است و مرکب
 و تعفن اخلاط خارج عروق و داخل عروق میباشند پس الا خون که گرم آن بغلبان نیز بی عقوت میباشد
 و باید دانست که عظیم مقید بود اگر نیک و اندک آنرا سوزن حس گویند و آن از غلبان و سخوت خون حادث شود اگر
 متعفن میگردد برتر که تعفن او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازم
 نولد کند و آنست که چهار است اگر خون متعفن شود آنرا مطلقه گویند و اگر صفرا بود مخرقه و اگر بلغم بود نغمه و اگر کول
 بود در ربع لازم و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مراره از آن حمیات دایره متولد شوند
 زیرا که چون مله در خارج عروق متعفن شود سبب حرارت تب به تکلیف بود و تب زایل کرد و تا نگاه که
 ماده با رجمیع شود و آن ماده اگر صفرا بود تب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی ناپید و اگر سودا بود ربع و تعفن
 در خارج عروق در او رام بود و آن تب عرضی باشد این انواع حمیات مفروضه باشند از حمیات مرکب که تب
 یا اجناس سده بود همچون ترکیب جمیع و جمیع خلطی یا از اجناس متهاریه بود همچون ترکیب جمعی
 صفرا و جمعی بلغمی یا ترکیب آن در صفتی واحد بود همچون ترکیب غلبه لازمه یا غلبه دایره یا ترکیب

آن از اصناف نوع واحد بود همچون ترکیب در ریح و دو غنیمت بیان هر یک گفته شود ان شاء الله تعالی **بر آنکه**
 عفونت سبب غداردی الجواهر باشد مثل گوشت قدید یا غذای که سستی می رسد و چون ماست و خیار یا
 غذای که آنچه حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فوکه یا عفونت سبب کثرت لزوم و حب خلط حادث
 شود **حقیقه** تبی باشد که از تعفن و تقریر دم در عروق حادث شود و آنرا سه صفت است اول **تزیاده** یعنی
 بر او که باشد زاید شود سبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید تکلیف باشد و این
 صفت بدترین اصناف او باشد و دوم **متناقصه** و او آنست که روزی که آن نقصان پذیرد سبب آنکه تکلیف از
 تعفن زاید بود سیوم واقعه او و یکی حال جوهر زاید و نه کم سبب مساوی تعفن و تکلیف باشد که این تب
 بجز در کسب متفلسف و دو اگر در این تب بنزات سیاه و نیز دریدن ظاهر شود دلیل بد بود **علاء** **حقیقه**
 حرمت وجه و عین و امتزاج عروق و تفریق نفس و حرمت و غلظت قاروره و نظم و سرعت و استلا از تریض و این
 تب شغریه نبات و اشته او بطریق غیب **علاج** آن از روز اول با سیوم قصد کل یا با سکنجبین کنند
 و اخراج دم کثیف و احتیاج و اگر چه بدفعات بود و مجامعت و ترغیب نیز بود نبات و هر دو در جلابی از
 غناب و میلو فرسخ کاستی و نبات با ترند و ترنجبین و نبات تنا و کنند عدد انگار و غناب حوت و
 میانه روز شربی از نبات و عرق بید و کافور و میگوشت بکنند و اگر سرفه باشد شراب عذره و ریاس و
 لیون مفید بود و طبیعت را محبتش کند از تند و متفوق فوکه و ترنجبین تلین کنند و هر روز میان و زبان بسکند
 کلاب نشوند و لعاب بنکوه بیدانه بزبان بمانند و در **بخم** یا **ششم** استعمال طبیعت کنند با این مطلق **صفت**
 سنا که میلو فرسخ کاستی و رقی کل از هر یک چندم غناب ده عدد سپستان سبب عدد الوسیاه ده عدد کوی
 بانزده عدد ترنجبین هر یک بانزده درم بدتد و شیاق چهار شنبدر و کنند **و اگر احتیاج افند** این
 صفت استعمال کنند صفت میلو فرسخ یک سکه درم سپستان سبب عدد جو نیم کوفته کفی و رقی حقیقه درسته شک
 سنج روغن عشب هر یک ده درم کاهه چندم و اگر باین سرفه باشد جلابی از رقیق و میلو فرسخ و غناب سپستان
 و نبات تنا و کنند و تلین طبیعت بنفشه عربی و ترنجبین و خیار شنبدر هر یک ده مقدار کنند **موسوسه** از کثرت

غلبه خون حادث شود علامات این همان علامات بود از حمی بود از مصلحه ضعف **علاج** آن
فصد و تبرید فقط بود و احتیاط بر و رات حمامه و اگر احتیاج به تکلیف باشد بقیع فوکه و ترنجبین کنند
حمی غریبه بی بافت صفراور که ماده آن در غرق متعفن شود و این تب لازم باشد و لطیفی غیب نشود
کند علامت آن تشنگی و اضطراب و سنجابی و خشونت و صفت زبان و صداع و نهان و فرورفتن چشم
و تبض سریع و متواتر و قاروره ناری بود **علاج** آن هر روز جلابی از تخم کاستی و سفید و نیلوفر و الوسیاه
و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیر خوشی اش حوزه و اگر سرفه نباشد میانها بر روز یکمین
و نزاب حاضر و لمیون تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب حیثی تن و سفید و تلین طبعیت بطبیخ
فوکه و بقیع آن کنند و اگر تفرز باشد شراب ورد و کمر چیلد رم با کنگبین ساده ده درم تناول کنند
با آب برف و اگر سرفه باشد سبکی بخورم سفید نیلوفر تخم کاستی تخم خیار هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان بیت عدد شیر خشک ترنجبین هر یک پانزده درم و شحمات یازده استعمال کنند و اگر سنجابی
بود وقت خواب شراب شمس لعوق کنند و به تبرید و تلین گوشند و بعد از تقیه شیره تخم تورک یا کنگبین
تناول کنند و بقیع زرد آونیز مناسب بود چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید شراب حاضر و لمیون
و نذل کنند و قاروره از ترند و الوکیلی و نار دانه و نارنج با فروج حوزه **علاج** بی صفراور بود که ماده آن
در خارج غرق متعفن شود و این تب روز آید و روز رناید و زمان او چهار ساعت تا دوازده ساعت
باشد و باین تب تشویه در ناقص باشد و زمان سه ما او اندک باشد و با شکر مرکب از دو غیب باشد هر روز
آید علامت آن تشنگی با قاروره و تشنجان و اضطراب فی صفراور و تبض سریع و قاروره ناری بود **علاج** آن
روز جلابی از تخم کاستی و سفید و نیلوفر تناول کنند یا آب انارین یا ترنجبین و نبات غذا جو یا ترند
الوجه حوزه و تلین طبعیت کنند **باین مصلحه** در ششم یا دهم ساروقی کل هر یک بخورم سفید نیلوفر
تخم کاستی از هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیت عدد سوسن و خطمی نیلوفر هر یک کفی لیلیا
ورق حقیقه رسته چهار شکر کسرخ هر یک ده درم روغن سفید ده درم شراب ورد یا کنگبین و شراب

دینار یا نزاب منفی بود و در اسهال و استفراغ صفرا شرب مبرده مثل آب خیار کند و و نیز در نیم نورک نیم کاسنی
یا نزاب جانق و میمون و صندل و سکنجبین تنا و کنند و اگر در طبیعت حس بود و بتفویع نوا که در سنجبین یا قرص طباشیر
نرم و سکنجبین تلین کنند **صفت** قرص طباشیر دو درم سنجبین دو درم و نیم نخک و مقشر درمی و نیم کیم کیم صانع عربی
فشما شش هر یک چند درم بگویند و بلعاب بگویند و قرص سارده و متغالی بخورند و بعد از مغایرت
بیشتر آب عذره و میمون و ریبا و سکنجبین و امثال آن با بس در عرق کل و بیدنا و کنند و مزره
ز رشک و انار دانه و ترند بر با سروج حوزند **حمی ملعی** و اثر مواظبه نیکوند و ماده آن بلغی بود که در خارج عروق
مغفن شده باشد و تب هر روز آید و عسر البره یا تب حضور که در خلیف شت حادث شود و اقل زمان
اوشت ساعت و اکثر آن هر ده ساعت علامت آن ناقص شدت سر را کثرت بزاق و غشیا و صفقت
یا بیاض لون و تبیج رو و روستم باشد و زود گرم باشد و تشنگی و اشتها نباشد **ملاع** آن هر دو درم جلابی از
نیم کاسنی و پنج مملک در رازیا ته و کلفند تا و کنند یا سکنجبین و کلفند و غذا جو و نمود آب با نه که رازیا ته
حوزند و میانه روز شربتی از نبات و عرق کل و کازبان و تخم شمشیرم بیاشامند و سکنجبین ساده و برادر
از شراب میمون و شراب کازبان و بانگکو و نیلوز سیر شاد و وقت نوبت بلعید نسبت و ترب و پنج مملک
و اندک سسل و کند و چون ماده تقیه باید **بابین مطبوع تلین کنند** ستانچیدرم پنج مملک و زبان یا کتو
از هر یک چهار درم رازیا ته استنین تخم کاسنی پوست پنج کبر از هر یک سه درم تریدتر کشیده دو درم نارون
درمی نیم موزر طالیغی با نزه درم کلفند ده درم خیار شبر با نزه درم شکر سنج ده درم اگر مزاج قوی باشد
بکنفقال ایارج فیقرا بر سر این مطبوع کنند و بعد از دور و زور یک کنند **بابین حب** ترید کیم قرص اتنیون
هر یک سه درم تک تهر در و دانگ غار لقیون تیدرم بگویند و باب رازیا ته بیشتر و حبس حقه بلع
کنند و تقویت معده مکرر بکلفند و رازیا ته و اگر تمادی حب ایارج و قرص در دو غافقت و امثال آن تلین
کنند **صفت غافقت** عصاره غافقت و سنجبین هر یک شش درم طباشیر و ورق کل استیل از هر یک دو درم
بگویند و باب رازیا ته بیشتر و قرص سارده و بکنفقال یا سکنجبین زور تر تا و کنند **صفت سکنجبین زوری**

تخم کاستی و کفوت در ازبانه هر یک سه درم انیسون یک درم مجموع مخلوطه کنند و شبانه روز در درون رطل آب
 و ربع رطل سرکه تخمبسته پس بچرخانند تا برطل آید با رطل قند بقوام آید **حی رقیق** بی بلغمی لازم بود که ماده آن
 در عروق متعفن شود علامت آن همچون علامت دایره باشد اما این سرما و ناقص نباشد و در شبانه روزی
 شش ساعت اثر کرده و باز داشته اذکنه و تشنگی باشد و تبض سریع باشد و قاروره غلیظه و کده **علاج** آن
 روز جمالی از تخم کاستی و پنج همک ازبانه و کلفند سنا و کفند و غذا جو و نمود آب جود و لعید از رقیق تمام
 ملین طبعیت **این مطلقه کنند** سنا کی می خورد تخم کاستی ازبانه پنج همک روک کسعت نیلوفر از هر یک
 درم موثر طایفه درم غناب ده عدد و اجلاسیت عدد در تخمبسته چهار شتر بر یک پانزده درم و لعید
 دوز بقصر هفت یا ترید و سقویا کفند یا معجون خیار شتر در آب گرم حل کنند و بیانشانند باقی
 علاج همچون تاید باشد اما قرص غانت در میانها سبب نیند **حی رقیق** در و تپی سوداوی بود که ماده آن
 در خارج عروق متعفن پذیرد و این تب
 و توب او سبت و چهار
 ساعت باشد و باشد که دور و زاید و بیکه زنده و آنرا ربع معکوس کنند و تب ربع از سودا و طبع با احتیاط
 سوخت حادث شود و این قسم لعید از حمیات عقده باشد و شاید که ربع لعید از او را محال حادث شود
 و این بدترین ربع بود و علامت ربع است ابتدای ناقص کند و اکثر اعضا او را قوی و چون گرم کند
 که آن با قراط نباشد و آنچه از احراق خون حادث شود علامت آن حمیت و غلظت بول و تشنگی با قراط
 و سرماندک و عرق بسیار بود لعید از حمیات مطلقه و حمیات او را حادث شود و آنچه از احراق بلغم باشد
 علامت آن تبض و غلظت بول بود و در او در زتر بود و لهیه و اضطراب که در لعید از حمیات بلغمی حادث
 شود و آنچه از احراق صفرا بود علامت آن لهیه و اضطراب بلغمی و تشنگی مفرط و سرعت تو از نفس بود
 و در او در زتر بود و آنچه از احراق سودا طبع بود علامت آن سور حلقی و سلاست تبض و کده و در قاروره
 بود اما **علاج این تب** الیها تا حمید از معالجه این تب مشغول نمیشوند و عدد از تیر باج و زرشک و خورا
 یا کیکه و تپی و جود و اشتر به کفین زردی و ساده و کلفند کفند سنا و از اغذیه غلیظه و مولد است

مذکر لانه

منزکونست قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج اجتناب کنند و در این اذکار علامات غلبه خون باشد و قدرا کل با
بالمین عقید بود و اگر خون غلیظ یا سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود کند و بعد از حدت ز
بنفج ماده مشغول شوند و هر روز حلاطی از پنج نمک تخم کاسنی و کاوزبان و بالکنکو و رازیانه و کلفند تا اول
کنند و غذا نخورند و بنوماش با شیر حکرانه و متروخ فیر حوزید و بعد از نفیج تخم کاسنی و کاوزبان و بالکنکو و رازیانه و کلفند تا اول
این مصلوح سنا سفید درم معینه چار درم بالکنکو کاوزبان تخم کاسنی رازیانه کنوت اسطوخودوس
سنبلیله نیلوفر بلبله کاسنی هر یک سه درم مونیر طایفی پانزده درم ورق کاج درم بلبله زرد کالی انجمن
هر یک هفت درم شامسفرم دسته و اگر تباش درم تخم آن ترید دو درم عناب ه عدد سبتان سنی
تر کینین مغز خیار شیر هر یک پانزده درم بعد از دو سه روز مصلوح انجمن یا حسب آن با معجون نجات یا نازده
و بالکنکو و سنا تا اول کنند زیرا که این ماده سبیل زایل شود اما آنچه از احراق صغیر باشد حلاط از پنج نمک
کاوزبان و تخم کاسنی و اجاص و ترنجبین و نبات تا اول کنند و بعد از نفیج بلبله طبعیت کنند **این مصلوح** سنا
سفید درم معینه نیلوفر تخم کاسنی از هر یک چار درم پوست بلبله زرد و تخم کاسنی پانزده درم ترنجبین خیار
هر یک درم یا سنا سفید درم بالکنکو کاوزبان هر یک چار درم کجوش تند و صافی کنند و معجون نجات مجتعال در آن
حل کنند و بیاشامند **این تب یخ کنند** پوست بلبله کالی سنبلیله اسطوخودوس انجمن ورق کاسنی هر یک
درمی نمک بند کثیر هر یک از مصلوح کاسنی ترید درم کاسنی حل کنند و او را باقی بگویند و بدان شیرند و حسب
و علاج آنچه از احراق بلغم باشد حلاطی از پنج نمک رازیانه و تخم کاسنی و کلفند تا اول کنند و غذا نخورند
با شیر حکرانه حوزید و بلبله طبعیت **با این مصلوح کنند** سنا سفید کالی سیاه و انجمن هر یک هفت درم
ترید دو درم رازیانه تخم کاسنی کنوت انجمن اسطوخودوس سنبلیله هر یک سه درم بالکنکو کاوزبان هر یک
چار درم مونیر طایفی چار درم خیار شیر پانزده درم شکر سرخ ده درم **در تب ریح** طریقی است که در روز نوبت
اسکات کنند و هیچ نخورند یا جان سازند که وقت نوبت معده حالی و اسهال در روز رحمت کنند و طبعیت
را عیب کند و اگر محتسب شود سنا و شکر سرخ و ترنجبین و اجاص و معینه و مونیر طایفی بلبله و کاوزبان و ترنجبین

مفید بود و خروس با نخود و آنکه سفیاج بخته و مرق آن تا واکند و احوالنا مشرود بطبوس و تر باق کبر خورده
و این معجون مفید بود و سبیل و ج هر یک بچند دم فلفل زنبیل حلتیت هر یک در می ناخواه سلیمه هر یک چهار دم
 بکوبند و لعبل بنهند و متقال تا واکند و رعایت حال طحال و کبد بقبرص ترشک و مواد الاصول و سنگینین
 بزور کنند **و باید دانست** که این تب بخطر است و اما خطر است از خدام و مال و حیوان و بهر جا سود و حیر
 و صرع و تشنج و سکه و قلع تا این تب در از نمکند چنانچه میگویند تا دوازده سال میبایستند **رحی ربعی لازم** تبی
 سودا و ریه بود که ماه آن در عروق متعفن شده باشد و یا آن ناقص و تشنجه و عرق تباشد و نبوت ربع
 اشتهاد کند و در باقی زبان فایز بود **علاج** او همچون علاج ربعی دایره باشد و در وقت ضروری باشد و استعمال
 مستحقات و ادویه قوی در وقت باید کرد و اعتدال لازم باشد **رحی ملس سدس** تبی ملس آن باشد که
 روز آید و سه روز نیاید و سدس است چهار روز و تبی ملس است که یکروز آید و پنج روز تبی ملس است
 غلیظ متولد شود و شبیه بر ربع بود **علاج** تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شده و در روز
 نبوت تم شبت و ترپ هر یک سه دم کند و درم بزرگ پنج ترپ بچونانند و یکدم مکده و درم غسل در آن حل
 کنند و بیانشانند و بدان می کنند و باقی علاج او همچون علاج ربع باشد **رحی انقیالوس** تبی باشد که در وقت
 برودتی عظیمه کنند در باطن و ملس گرم و یا آن تشنگی لب باشد و ماده این بلغم قاجی بود **علاج** آن هر
 جلابی یا لنگه و راز زانیه و تم کرس و کلقته تا واکند و غذا نخورد آب یا شیر خشک را نخورد و بعد از
 رقیق تغذیه کنند **تب** هر که قوی تر بد سفید هر یک دم غار لقون نیم دم مقل دانگی بکوبند و با آب زانیه
 بشنند و حسب اشد و بعد از روز قوی در متقالی با سنگینین برورده متقال تا واکند و باقی
 علاج آن همچون علاج رحی باشد **رحی لبق و ریاسی** باشد که در باطن حرارت شدید محسوس شود و ظاهر
 حرارتی باشد بلکه بیروت باشد و یا آن تشنگی لب و عطش عظیم باشد و ماده این تب بلغمی ترنج
 باشد **علاج** هر روز جلابی از لنگه و نیلو فروراز زانیه و پنج همک کلقته تا واکند و بعد از رقیق بلغم
 طبعیت بلغمی و خیار شنبکند **یا این بلغم** استا سفید درم سفید چهار دم ورق کل بچند دم تخم کاسنی

لکه درم

سه درم تربید که در اسطوخودوس سه درم عناب و الوکیلی از هر یک ده دانه را زیاده یا نسلکو کا و زیان هر یک ده درم
شکر سنج بخیرم و بعد از تنقیح کلفتند و انیسون تنا و کتند یا از زیاده و تخم و تخم کزک و انیسون هر یک ده درم
بجوشانند و بیاورد درم کلفتند یا شامند و الدشا فی موالد **حمیات مرکه** بدانکه حمیات مرکه و فنون ترکیب
بسیار است چنانچه ترکیب دایره بالا زمره و دایره بالا زمره و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم باشد
و بسیار باشد که او را قانونی و ترکیبی باشد و ترکیب بد اخل باشد چنانچه بی باشد و بی دیگر بر سر آن آید و مبادله
باشد چنانچه بی عصب بی آید منشا کت باشد چنانچه بی آید و زایل شود اما آنچه از آن می نماید و قانونی من
در نظر العیب است و عیب غیر خالص و ترکیب آن چهار گونه باشد زیرا که یا ترکیب از عیب دایره و بلغمی لازم
باشد یا عیب دایره یا محرق و بلغم دایره یا محرق و بلغم دایره و علاقت او مزوج باشد از علامات صفرا و بلغم و درین
حمیات اعتقاد بر دور و نوبت نباید کرد بلکه استدلال با اعراض و علامات کنند و فرق در میان نظر العیب
و غیر خالص است که در نظر العیب صفرا و بلغم مزوج و مختلط باشد و نوبت آن مستغرق بود چنانچه فرق
و نیز میان نوبت هر یک توان کرد و در نوبت صفرا نقیص سریع باشد و قلی و انقطاع فی نقیص و شغریه
اندک در نوبت بلغم بر مایند و حرارت و شستگی که بود و در عیب غیر خالص صفرا و بلغم مزوج است و متحد
فرق میان نوبت هر یک توان کرد و این تب عسر البر باشد و از معالجه او ملول نباید شد و مسهل قوی
نباید داد زیرا که صفرا نقیص زود مستغرق شود و بلغم غلیظ میماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب باشد
هر روز جلای از تخم کاسنی و بیج مسک و نیلوفر هر یک سه درم حاصل ده عدد نبات ده درم تنا و کتند
و غذا جو یا آنکه نخود حوزند و بعد از تصفیح **با بن مطبوع تنقیح کنند** سنا سلهید زرد و کابلی هر یک بخیرم
سفت نیلوفر تخم کاسنی را زیاده بیج مسک هر یک سه درم اسطوخودوس سفایج هر یک چهار درم موثر
طایفه ده درم اجاص و الوکیلی و عناب از هر یک ده عدد خیار سبزه یا زرده درم ترکیب ده درم و بعد از
دور و ترکیب ده با بن سفت **سفت** دو درم سلهید زرد تربید از هر یک سه درم رب الوکوس
خیرم مقویات شوره نیک اندک مجموع کوفته یا آب سرد شسته و یا جلای از نبات تنا و کتند **در علامت**

بلغم غالب بود هر روز حلا بی از پنج مہک از زیاده و کلفتند تا و کلفتند و غذا جو و نمود خورد پس اگر اختلاط ^{بانی}
 کثرت بود و علامات آن نقل شریف **علاج** آن مدرات مثل انیسون و سخم کرفس یا نحوه یا حلا بی فہم
 کنند و اگر مفعول کید یا بل شود علامات آن نقل معده و فی و غشیان بود پس **سہلا** بلغم تلین طبعیت کنند
 و بعد از تنقیہ سکنجبین نر و رسادہ با کلفتند تا و کلفتند و قرص رز نیز نافع بود **صفت** ورق کل در دم سہل
 پنج مہک ہر یک بچہ دم تخم خیارین و کاستی ہر یک چاروم کویو تید و یاب راز تانہ **بیشتر** و کینتقال یا سکنجبین
 تنا و کلفتند و اگر متادرس شود بقرہ غانت **تحرک** کنند و معالی آنی کہ در دایرہ بلغم ذکر رفت کار دارند **حسب مختلف**
 چنان باشد کہ او را دور و توتی معین باشد و علامت آن مختلفه باشد و درین تہا طریقت است کہ چہ چہن و
 حدس معرفت ترکیب خلط و غلبہ یکی بر دیگر و بعضی آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند و **علاج** آن چنان
 کنند کہ کابی استفراغ فادہ کنند **سہلا** نیند و خفیفہ و کابی بسکین و تقویت منقول شوند و پیست کہ مادہ آن خلط
 بسیار شوند و حرارت زیر زمین مثل عقریہ مار و موش بر روی زمین آتد علامت آن تب کرے و تواتر نفس
 و تشنگی و خشکی دہن و فی و سقوط اشتہا و غشیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق و میر از منتن بود **علاج**
 آن فصد کنند و ہر روز شربت سی از ترندی یا سکنجبین و کلاب باب سرد شرب کنند و شراب غورہ
 و نبات و زرشک بسیار و سندا و حاضر مفید بود و غذا زرشک و سماق و انار و فروج خوردند و نقل
 بہ محوضات و مملات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود تسکین و تیرید مفید بود و تلین طبعیت کنند
 و استفراغ اختلاطی کہ در بدن بود اما تسکین بہ حال تہ از حرکت بود و شتمومات و تجربات استعمال کنند
 چنانچہ در تہبیر و فصول گفتند **حمی عصب و جد ری** بدانکہ مادہ آن ای خون است و بسبب غلبان او حادث **شود**
 و تہرین آید آنت کہ سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنت کہ سیاہ و سیر و انبوه باشد و علامت
 طہور جد ر در دشت و خاریدن تہی و نخاعضار و حرمت عین و اضطراب و تشنگی و درد سنیہ و حلق و
 ضیق نفس بود و مادہ عصبیہ سفرا باشد و او کوچک تر از جد ری بود و اثر انبوه نباشد بلکہ با پوست است
 بود و اسلم او آنت کہ سرخ بود و آنچه نفیس سر باشد لغایت بد بود و علامت او قریب **بعلا** اجزای

نیش از بیرون آمدن عصبه و ایله اگر سن متعاقباً باشد و فصد کنند اما چون ابتدا بر دریا باشد نشاید حرکت و
نیل طبیعت نماید کرد و هر روز شراب عذاب و میلو فریاد شکر تناول کنند و غذا جو یا عدس و عصاره خورند
و خود را گرم دارند و سرد نخورند مستحکم رفتارش بر تیرند تا تمام بیرون آید بعد از آن خود را گرم داشته
العیاج نباشد ملک استنفاق جهت ترویج اولی باشد و اگر در بیرون آید انجیر و موثر طایفه و عدس بخورند
و بیانشانند و خود را گرم دارند و بچوب انار و انجیر زدند و کنند و ایله چون تمام بیرون آید کارش فراموش
بر نیند یا کزیر یک بدوزند و کارش در آن کنند و بر روی بخشد و بچوب کزیر زدند و کنند یا چوب کزیر بچوشانند
و با کلاب بیامیزند و بر اعضای ریزند یا ورق ملک سخن کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان و کشیزرو
سماق در تخم چکانند و در عین سهر بقدر نظر کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طیار شیرینب با نثار پسند
نورند و اگر سردند آید شراب شمشاد و مفت حوزند و در عصبه قطعاً طبیعت را حرکت نماید کرد و در بین طبع غذا
تغیر یا مفریادام و جوارس بر بیان کرده یا شمشاد بر بیان کرده تناول کنند و قرص کافور یا نثار سیب
استعمال کنند یا نثار بیه و اگر سیوستی بر طبیعت غالب شود و شراب سفید و میلو فریاد کرم حلزنده بیانشانند
و سبب آن و مفت در جواب اندازند و پیش ازین لغت کنند و تیرید و لطیف سعی نمایند و اگر سرد نباشد
شراب بیابان مغز و سمیون و نثار یک و زبان مفید آید و الله اعلم **تدبیر نافع** چون تقاضای حالتی است
میان صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر صحت و تدبیر مرض پس باید که تفحص حال تا که کنند و احوال
اوضاع که او را حادث نشود متفحص باشند پس اگر در تریض او سرعت و در قاروره غلظت و منبع و صداع و
فعل بر و خفگی و قلت نشاط بود و دلالت بر آن کنند و بعضی از مواد باقی است باید که کمترین بر و معالجاتی
که تا که از او تنگ نماید مشغول باشند و به ملینات غیر قویه و نفوعات ملین کنند قرص طیار شیرینب کمانند
مفید بود و چون چهار روز از زوال تب بگذرد و فوج بدند و به تدریج عادت بر آن کنند چون در روز
ازین بگذرد و در روزی که مناسب مزاج بود یا کوشتهای سبک تناول کنند و از املا و جموع و تناول
سختات اجتناب نمایند و چون قوت بگیرند استعمال مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محالطت با

تا از هوا سرد و در سطح قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تالی مسکن رفته و از عوارض نفسانی
 و بدنی مانند فرج و غم و عقرب مفرط از کشته و اگر کما یمنغی نباشد و طبیعت نرم بود و معلوم شود که غده
 منجورند تقلیل غده کشته و تقویت معده بکنجین سفر حلی و غذا زیر باج و از اراده خوردن و کوارش مصلحت
 تا اول کشته تا بدن را قوت حاصل نشود و جماع کنند و چون قوت گیرند هر ماهی زیان ندارد و بتدریج در غذا
 تصرف کنند و الشافی هو الله **مقاوم چهارم** در امر ارض که ظاهر بدن را حادث شود مثل برهفت **باب**
اول در اولم ورم انتفاخ و غلظت باشد که سبب القاب ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا احتلا باشد
 یا مائیه یا ریح **اورام ماده آن هم** یا فلعونی گویند و آنچه صف اولی و حمره و آنچه که از صف اولی و حمره است
 فلعونی حرمت گویند و آنرا که غالب باشد مقدم در تمام ورم بلعجی اگر مخالط عضو باشد زخم گویند و اگر متخیر بود
 سلعه ورم سوداوی و اگر داخل عضو باشد و موملم بود سرطان گویند و اگر موملم نباشد خنثی و اگر خارج عضو بود
 اگر ظاهر بود و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام بود استفازی و اگر خاص
 بود قلیه یا همی آنچه از ریحی بود اگر مخالط عضو بود و لعین باشد هیچ گویند و اگر مجتمع و صلب باشد فلعونی گویند و بیان
 هر یک گفته می شود ان الله تعالی **فلعونی** از ماده ورم حادث شود علامت آن تند و فربان و امتحان
 و تب و تشنگی بود و رنگ روم سنج بود و کمبودت مایل **علاج** آن در ابتدا از غده کشته از غده که مناسب بود و آنچه
 اگر ورم در اعالی بدن باشد فیقال کثرتند و اگر در اسافل بود یا سلیق و شراب معف و عناب تناول کنند
 یا آب انارین و نبات یا شیره تخم تورک سکنجین و غذا جواب خوردند و میوه ماش و مغز بادام و لعین طبیعت
 بلعویج فوکه یا لثوع آن کشته و اگر ورم در معاین بود یعنی مضره اعضا در پیش لیس گوش و تریر لعیال
 بن ران و در ابتدا بود که ماده هنوز تمام نرسیده باشد استعمال مبروات و رادعات کینه مثل متال و کلان و فلفل
 و افقیه و کل ارمنی و امیت و آب کشمیر و کاه و سبان از زرد و در استعمال رادعات نیز مبالغه نباشد و بعد
 از سه چهار روز که مواد بر نبرد محلات مثل یا بونه و خطمی و رویه و ترکیه و حلیه و اکلیل الکلب رادعات بسیارند
 و چون ماده رسیده باشد محلات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع می شود محلات یا منصفیت مثل بزبرک

از زنگنه

مرکز شک و جلد و انجرو شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نفعی یابد متفرج گردانند
با دویز یا این و علامات نفع سکون وجع باشد و چون دست بر و تنه فرورود و بعد از آن نفع کرد و مال
طبی استفراغ بود در همه های مدله استعمال کنند اما اگر درم در مفرغ اعضا در سیه حادث شود یا درم بسبب
دسقط باشد بعد از نفعه و تنقیه حیات مثل موم روغن یا محلات استعمال کنند و قطعاً استعمال
ببروات و رادعات نکنند و حقیقی از قلع عمومی است که آنرا شفا قلو کوه کنند و او آنست که درم منخط
نشود تجلید بود نه جمع شود و اگر از آن مساد عضوی باشد و عضوی را ببرد **علاج** آن قطع عضو باشد
تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر تمام نباشد حجامت کنند و شترابی عمیق فروزند تا ماده استفراغ
شود بعد از آن کر سینه بکلاس طلا کنند **جرم** ورمی باشد که ماده آن صفرا بود علامت او آنست که با بل
بسط جلد باشد و لون او سرج و روشن و براق بود چون دست بر و تنه سرج برود و چون
بردارند معاودت کند و بان تب و تشنگی و حرقت و التهاب باشد و علاج او همچون علاج عمومی
باشد لیکن در سینه بیشتر باید کرد و در قلع عمومی تخفیف بیشتر **ورم زخوار** او را او یا نیز گویند و از راه
بلوغ حادث شود و آن ورم سفید باشد و بان الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر و تنه فرورود و زردی
بچنان غایب بماند **علاج** آن هر روز جلابی از بیخ مملک را از زیاده و کثرت کمین تا اوک کنند و غذا نخورد
با شیر خشک خورند و بعد از نفع بلین طبیعت کنند کجب ایاره و همچون خیار شتر و مسهل بلوغ و بوره
از مویز و کزب و سرکه و ورم طلا کنند و سعد و زعفران و ما ز و نیز سفید بود **سله** ورمی غلیظ بود که آنرا
غلافی باشد و از عضو خارج باشد و مقدار آن تا بلوغ می باشد **علاج** آن تنقیه بدن باشد کجب ایاره
ایاره و کوز غازی با استعمال مرهم و آبلغون و اگر تجلید نزد و نیکانند یا دویه مفرح مثل فلا قو و در یک برکت
نهند و چون متفرج شود و کجی غلاف او دست بقیاره بیرون آید و مرهمها در مدله بکار دارند **مرطبان** ورمی
سوداری بود علامت او آنست که او کوچک بود هر روز که نیز کمتر بود و صلب باشد از آنکه حرارتی
در لمس آن محسوس نشود و در عروق سیر و سرج مثل دست و باقی مرطبان ظاهر شود **علاج** آن در ابتدا

فصد کنند و تقیه بدن ببلوغ انقباض و غار لقیون و این **حب نیر تمقید بود** انقباض کبدرم اسلوه و س کبدرم
و نیم سلیک سیاه و کالی بر یک درمی نکت نطمی و انکی غار لقیون نمیدرم مجموع کوفته بآب کرفس نشیند و حسب اراده
و در اول حدوث این درم را حادث شود استعمال کنند و بعد از تقیه محملات مثل روغن کل خیر یا تو تیا
مغسول و مرهم داخلین و اگر درم صلب باشد و ادویه در آن اثر نکند طبع از آن قطع کنند نفع نموده تو تیا نشسته
کل تخموم کل رزمی ورق کل متسا و رسکوتند و باروغن کل بر آن نهند یا سرطان نخر کبیرند و شیکافند و تبهند
یا سرطان سوزانند و باروغن کل استعمال کنند و اگر ابرقش زنی را حادث شود در او در طمشت سعی نمایند
درمی بود مشایر سلو اما او با کوشش آئینه باشد شکافتن او منعذ باشد و صلبت از سلو بود بیشتر در کردن وقت
واقع شود **علاج** تقیه بدن از بلغم سودا و احتیاب از اغذیه غلیظه و ادویه محمله استعمال کنند مثل مرهم خلیون
یا ارد جو و مرغن با بول کوه کان یا ارد با فلاد و ارد جو از هر یک سبت درم ابرسا و زفت و شیخ و سبیط از هر یک
ده درم ضماد سازند و اگر تجلیل نرود شیکافند بعد از آن ادویه ملحه کبار درند **نماد** داشته که ستر از هر یک سبت درم
ق و الحار ورق غار ماز و هر یک سبسی درم علك البطم چار درم کبوتند و با بول کوه که استعمال نمایند **در** سینه خوک
را تریخ ضعیف کنند و نوعی از **ضمانت** است که پوست تنگ ظاهر نباشد و این بدترین حتما زهر است **علاج** آن قطع
باشد همان باید که احتیاج کنند و نترائین منقطع نشود و بعد از قطع بقیهی نماید قلاقیون استعمال کنند و بعد از آن
ادویه ملحه کبار برند **درم صلب** آنرا سق و سق خوانند از ماده سودا یا بلغم غلیظه حادث شود یا از روح حار که استعمال
میرد است با فزاید کرده باشند ماده تجمی شده باشد علامت آن صلاحت و عدم وجع باشد و لون همچون لون
بدن باشد اما آنچه از ماده بول بولون از سبب باشد علاج آن تقیه بدن باشد از سودا و بلغم و استعمال
ادویه محمله را مثل سینه مرخ و بط و خروس و باه و قمر ساق کا و مقل و رشته و روغن بالویه و قری **نماد**
بزرگ مرز رشک خطمی هر یک درم حلیه پنجم درم انجیر سبت عدد کبوتند و تبند **در** مقل اتق جا و شیر پی شیر
رو باه کبوتند و استعمال کنند **نماد** آنرا شیک کوند و فرق میان سلو و او آنست که میان عضو باشد و آنرا
غلافی نباشد علاج آن تقیه بدن از بلغم سودا و مرهم داخلین استعمال کنند و بعد از آنرا کبوتند که قطع

بول شتر

سیر بر آن نهند و اگر کوچک باشد بقیضش زنده تا آنچه در وی باشد بیرون آید پس سیر بر آن نیندند و اگر در کبوترش
باشد آنرا فو حسیلا گویند و آنرا کجا کستر طنز و پیوسته آنکه طلا کنند **طامنون** در می بود که در اعضا اعتدلی مثل قفسه
و شندی و لغیل و بن ران واقع شود و دست آن از ماده سمی باشد که عضل و ران سگند و رنگ را متغیر کرده اند باشد
که از آن صدید و دم ترشح شود علامت آن فی و غشیا و غشی و خفقان بود هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد
فقال باشد و درین ورم فصد کنند و تقویت قلبتک شراب محاض و لمجون و مندل و سیب و انار ضروری بود
و غذا سکر و عدس حوز و در حوالی خود برت و ریخ و بر کبید و عقیق و کل سببان افزون نهند و در موضع باره گن
نوز و مندل و کلایه کافور بپزند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا کنند اما اگر آن موضع را حمایت کنند و
آن خضیب کنند و بعد از آن با یکرم نشوند مناسب بود **نفر** در می ریخ بود علامت او آنست که همچون مشکلی باشد
بود چون آنکشت پرو نهند فرو رود و در زمان بحال اول و دوم کوس کرد که در وده نیست و اگر نزدیک است چون
دست بر زنده او از کند **علاج** آن جلابی از کاسنی و سداب در ازبانه یا کفند و یا نبات بنوا کنند و غذا خورد
بب یا نیره خشکانه حوز و نه و تا بل در آن کنند و محجره بر موضع نهند بی شرط و روغن بابونه و سداب در آن مالند
یا یکم کزنس انیسون و نا نخواه هر یک که درم بچوشتند و صافی کنند و روغن بر سر آن کنند و می چوشتانند تا روغن
باشد استعمال کنند **دلیل علاج** و تیل در می بزرگ بود و لون او همچون لون بدن باشد و صلیب بود و بان و صبی باشد
در مواد خمیده غریبه جمع شده باشد و خراج است که در وده جمع شده باشد از او رام و بان حرقت و حرارت
باشد **علاج** آن تلین طبیعت کنند مطبوع استفرغ خلطی که غالب باشد و منقبضات بر ورم نهند تا تقیح باید و
بعد از تقیح سفید گردانند و مواد در پیه بیرون کنند و بعد از ورم همهای و طله بگردانند و گویند که ریخ کرس با عمل
طلا کنند یا در انیسون بلعاب خردل منفر کرده **باب دوم در شور شرابی** همچون ورم بود بعضی در مو بود همچون
ماشته و مل بعضی صفراور همچون نل و حمره و بلغمی همچون شراب بلغمی و سوداوی همچون حبس و نول اول میره
بزرگ بود و ماده آن در مو باشد که بان رطوبتی قاسد است میخیزد و از روات مهمم و نزلت تناول گوشت
و غیرتی تناول شود بدترین او آنست که در عوز باشد **علاج** آن فصد کنند و تقیه مطبوع فو که با مطبوع مصلیه

و در بلغم تبلیس گفتا نماند و نشد بکنند و بدن را با یکوم و سبور و سرکه و کلاب بپوشند و از گوشت شیرینی
 احمر از نماند و علاج او همچون علاج او را مکنند **شده** و بنوری باشد پس که مایل بحجرت بود و حکاک و کرب باشد
 و فقط حادث شود سبب آن بخاری بود که از دم مرار را بلغم پوری بر خرد و آنچه دمور باشد سیر و حتر و کرب باشد
 و روز نماند و آنچه بلغم باشد در سبب اشته او کتد و در سبب حادث نشود و یا بن خارش نیز که نماند **علاج**
 دمور و ضد باشد و عین طبیعت مبلبوع فواکه با سفونیا یا ملببوع سلهیه زد و در بلغم تبلیس گفتا نماند و ضد
 بکنند و بدن را با یکوم و سبور و سرکه و کلاب بپوشند **غایت اللیل** بنور چند منبل خردل باشد حوز که در سبب
 حادث نشود و یا بن خارش مظهر باشد **علاج** آن ضد بکنند و بحام روند و اندام سبور و تخم خرپوزه بشوند و اگر احتیاج
 باشد تبلیس کنند **جاری** و **علاج** بنور چند صفر او بر عینه ریج بین شود و یکدیگر متصل کرد و مایل باشد بصفت
 و جای و در بنور باشد شبیه کجا در سبب اصل آن سترج و سرات سفید و یا بن خارش و سوزش عظیم بود **علاج** آن
 هر روز تمهیکند از صفر او یا به ترکیب حصفق و عدس قاقبا و مندل با آب کاستی بار و یا به ترکیب طلا کنند و اگر
 مستقر کرد و متماد نشود قرص اندر خون طلا کنند **صفت آن** ماز و کند و شب یانی و در هر یک سکه و درم قلع پس
 در می تراوند و درم کوبند و شرب نشیند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت احتیاج کلاب باشد و
 طلا کنند **صفت مری سفید** ماز و سفید و داسک زرد جو به کلنا زرد و نطلولیک قنبل کوبند و با موم روغن
 بیامیزند و استعمال کنند **جمله** بنور چند بین باشد که لغایت سترج بود و یا سوزش و المی عظیم بود و مادد
 صفر او محجبه بر وضع تهنه یا نزل عمیق تا مواد مستقر نشود و یا تی علاج او همچون علاج غلبه باشد **تار و فارسی**
 نیزه چند باشد که حادث نشود و زود خشک نشود و در آن حکه و حرق باشد و در اندرون آن ابی تنگ باشد
 و در امید او ظهور آن خطهای سترج و طاووس مانند زبان آتش باشد **علاج** آن حصفق و کاتور یا لعاب نیکو نماید
 سازند و ماز و قوقل نیز یا سیر که سفید بود و از حلا و رو گوشت احمر از نماند **نقاط** آیه چند باشد که در اندرون
 او خزن و ابی تنگ باشد و آن از غلبان دم حادث شود **علاج** آن ضد بکنند و تمهیه بدن و دم را تسکین کنند
 شرب عتاب و تیلون و زواعد به مثل عدس سرکه و ترند هر و انار حوزند نقطه را متعجب گردانند تا آنچه درو باشد

زکریا ایله

بیرون آید و مردم سفیداج و مردار سنگ بپتند و اگر در خشک شود مردم مقلطار از استعمال کنند **عرق** در آن نبره باشد
که حادث شود و شکافته کرد و از خون همچو کی بیرون آید و گاه باشد که با او احساس حرکتی همچون حرکت کرم
کنند و بعضی گویند که آن خود کرم باشد و تدریج دراز گردد و اگر نکشند یکسره و آن لغایت بد باشد و بیشتر ساق
و ساعد پیدا شود و اگر در بدن و خراسان و مضر بسیار باشد و سبب آن فصلای باشد که در عروق جمع شود
و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کنند **علاج** فصد یا سلیق کنند یا صافح و تقیه بدن مطبوع
انیمون و حسب توفیق یا کنند و بعد از تقیه تمام کنند و لقا و کثرت اسحام مفید بود و در ابتدا از انصبل و گاه قور
در بر طلا کنند و چون بیرون آید قطع سبب برینند و هر چند در آرمی شود یا سستی بخورد احتیاط کنند که ناقط نشود
و در آن زمان با کرم و روغن کزک و مغز و لعاب کجک طلا کنند تا با سانی بیرون آید و خاکستری سرد در دم و
در اسهال بخورد یا موم روغن میا میزند و مالند و اگر یکسره نشکافند و آنچه باقی باشد بیرون آورند و بعد از آن
دم مدخل بکار بریند **سعفه** قرحه باشد که در روزه و سر حادث شود و در ابتدا اثرات متفرقه باشد و متفرقه باشد
و خشک ریش شود و اگر بسیار واقع شود آنچه از وجه بداید آنرا شیر کج گویند **علاج** او سن و مزاج معتدلی باشد
نشد فیقال و عرق یا فوج مناسب بود و الا حجامت کنند از پس سر و تقیه بدن مطبوع سلهیه سیاه بکنند
و اگر کونست و شیرینی احمر از کنند و یا دام تلخ و زرد چوبه از هر یک سیت درم بگویند و بخورد در مقل و اخل و
خمر کنند و هم با هم میزند و قرص سازند و در وقت حاجت با یکاستی و روغن کل باند و طلا کنند
یا از آن طولیل و کلنار و راتنج و اقا قیا بگویند و باخل و خمر و روغن کل طلا کنند و عروق و پوست آنرا و مردار
و قزازیر تقیه بود و آنچه خشک باشد بدان همچون پوستی سفید باشد و از ماده سودا بود و روغن بفت و کدو
و شیرینان در برینگی کنند و آنرا بر روغن کدو و اسفناخ مالند و اگر غلیظ و صلب باشد با فوه ستره بخورند
علق بر آن نهند و صبر و مردار سنگ یا روغن کجک سر کسب کنند و طلا کنند و یا قلا فیون یا سرکه طلا کنند و نوعی
از سعفه است که آنرا سفید گویند و در آن سوراخها باشد که در آن جیر بر همچون شنبه ظاهر شود **علاج**
آن تقیه بدن کشته و تبرنجار و غسل طلا کنند و نوعی دیگر است که از آن رطوبتی چون عسل کونست آید **علاج**

انت که مجرب و نهند تا آنچه در او باشد بیرون آید و کل ارتمی و مرد است که رو غمکل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر است
که لغبات سسج باشد یک یک سیاهی زنده کاغذ سوخته و سبب سوخته و اندر روت از هر یک سه درم کبریت
بگیرم بگویند باخل و غم طلا کنند و سعه که در رموی حادث شود کل ارتمی و کاغذ روز عرفان با کلاب خل و
غم طلا کنند **نیزه** صغیر است که لغبات صلب باشد و سبب حدوث آن غلیظ بود از بلغم با سودا
و علاج آن تقیه بدن مطبوخ افتیمون یا غار لقیون و لیشک نیز یا سرکه طلا کنند یا شیر تخم خام با نمک کنت
یا سرکه و آتر یا سسج قطع کنند و اگر خوانند قطع کنند و دیگر بر دیگر نهند ایشان سبز زهره کاغذ و زنجار و زعفران
و نوشادر و اسکاب نزهه بسیارند و آب ایشان طلا کنند و نوعی دیگر است که آتر اعداسی گویند و رنگ او کسج
باشد و اکثر در رویشانی ظاهر شود و آتر ابورق مورد و آب کند و زعفران طلا کنند یا صمغ لطم و صمغ لوب و کند
کبریت و بوره با سرکه طلا کنند **نیزه** باشد که متفرج شود و خشک نشود و از آن صمد آید **علاج** تقیه بدن
کنند و آتر اکل ارتمی و سرکه طلا کنند و یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز و در آنج متساوی بگویند و لعیل و
زیت و سرکه طلا کنند **نیزه** باشد که در اعضای ظاهر شود و بین کرد و در سنگ آن سیاه باشد یا سرخ تر
و بر بوسه سی چون فلوس می باشد **علاج** در ابتدا فصد کنند و تقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ کنند
و آتر اسپید زرد و صمغ لوب و سرکه و رو غمکل طلا کنند یا عسلک البطم و صمغ لوب و کبریت بار و عن زیت و صمغ کرم
و بالند و یا بیه متع و بیه بطبر و عن مغز بالند و یا مورد و معات یا سرکه طلا کنند در ابتدا ای جرک دندان
صایم مالند و روغن کدیم تقیه بود و چون نرسن شود در مانا و مویز هر یک سه درم ایر سا کبریت زرد
بجز دم کند و لیشک نیز هر یک شش درم بگویند و یا سرکه طلا کنند و از مولد است سودا و اطعمه غلیظ است از آن
نیزه همین باشد که از اخلاط مجوز حادث می شود و اکثر در رویشانی است **علاج** آن تقیه بدن کنند و از آن
حاده جرفه احتر از نمایند و مویز زنجار طلا کنند یا همین بجز شند تا از آن خون بیرون آید پس مرهم مالت
جز بیشتر آئی بود که با او حکم و سوزش باشد و آن از سودا و بلغم لطم و اخلاط مجوز حادث شود و بعضی شند
بجو امتداد نیاید و بعضی نیز باشد از آن صمد آید **علاج** فصد کنند و هر روز جلابی از عنای سبتان و مغز و تخم

و پوست انار متساویر بگویند و بر افتاشند و بجلاب بشویند و سبب یانی بگویند و بر آن افتاشند یا مرهم ز چوب
مانند و اگر آن خونک شود تعفیدین بقبرس معین کنند و ورق کلاب در دستک حویزه سوخته بآب مورد طلا کنند
و اگر کسبب احتلاط باشد اسهال الطبعیت کنند و اگر نجارت باشد که تحت جلد متعفن شود علامت آن تعفن
را بیدین باشد و درین نوع استحمام باب دریا و آب ستور تعفید بود و بول کودکان در اندام مالیدین مفید
بود و مغز بادام خوشخاش بگویند و با سرکه مالند و مشایخ را بواوسط صنف سقمونم بلغم مالیده حادث شود
علاج آن مداومت استحمام و نه همین باشد **باب بیستم در برآختن قروح** جراحات تفرق الفصال بود که طمرا حاش
شود **علاج** او آنست که اگر از رموی و روغن و امثال آن کاهارند تا چیزی در آن تنفید که مانع التسلیم باشد
و آنرا به نیند که بکند یا بر تصدک در و اگر متصدک نشود بیاید و حنت و اگر جراحات غایب باشد در رویت مجلیه
و مخففه استعمال کنند مثل گند و صبر و اندروت و زراوند و ایرسا و توتیا که در آن حشمتی و زهر بسیار باشد
این ادویه لیسبل نشیند و استعمال کنند **مرهمی گوشت برآختن** زاندر روت ایرسا از هر یک دو درم در دستک
درم بگویند و با موم روغن زیت مرهم سازند **زهر خون** سیاه و نشان اندروت و زعفران متساویر بگویند
و در آن ریزند و جراحات مرکب آنست که با او درم و کسر و قطع عرق و عصبی الم و امثال آن باشد **علاج**
آن ضد باسلیق باشد و تناول نثرینی از تر تهر یا آب انارین یا القوع فو که و اگر با کثیر استخوان بود
ضماد جبر استعمال کنند و اگر با درم باشد حوالی آن باب کشیر و رو یا به ترکیب سکر طلا کنند و اگر گوشت ناسد
شده باشد مرهم زنجار بر آن نهند **جراحی عصب** جراحی که بر عصب واقع شود و اگر بطول باشد اسلم بود **علاج**
او آنست که از سواهی سرد کاهارند و آنرا بر روغن زیت میمالند و به نیند تا دو سه روز بگذرد و از حد
درم امین شوند و بعد آن فرقیون زیت و شمع مرهم سازند و نیند و اگر متورم شد یا باشد فلقه رسک درم
زاج نیم درم تو بال رسک درم فرقیه نیم درم شکر گند مرث درم زفت نسلی درم یا یکطل برکه سخی کنند و نسلی
درم شمع بآن هم کنند و در دیک سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه یا رده قطعاً بکارند و اگر جرات
موجب شنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متافی نشود و بر روغن دانج کنند و فقرات را بر روغن بنفشه و

در پی مرغ و مرغساق کا و بمانند و اگر بر سر جراحتی واقع شود و بنواج غشا و دماغ رسد **علاج** او آنست که صوف
بازت ببالانند و بر آن نهند و سه روز بکینانند تا از روم ایمن شود و بعد از آن ذر و روت استعمال کنند **علاج**
جراحتی که بر شریان دورید و واقع شود **علاج** آنست که خرقة بگلایک سرکه ببالانند و در جهت کتفه و اطراف
جراحت بگردانند و قوی بطلانند و باز و بسوزانند و بخل غزالش آنرا افشانند و بیایانند و بر شریانند یا بر سنگ
که آنرا جھک گویند و بنابر **علاج** در آسیا با سفیده میفید یا میزند و شیم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و بنیزند
علاج سبب جراحت منفی حادث شود و چیزیکه از قروح آید اگر سنگ بود آنرا صدیه گویند اگر غلیظ بود آنرا
و سنگ گویند **علاج** او آنست که اگر وسیع و قوی بسیار بود تلین طبعیت کنند بحب خلط و قوت و حاجت و اگر نرسد
غذا و اطعمه را حذر از کتفه و او به بخورد و محققه مند در استک زرد جو به و ورق همک پوست انار و کلنگار
و مزه و در هریم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا اصلب باشد در روز از صبر و در کتفه و خون سیاوشان
استعمال کنند و در هریم در سنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ به فیله در هریم به و رسانند **علاج** قرحه باشد که
کتفه نوزاد مال نه پذیرد و آنرا غوری باشد و قحان فرخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد
و در ایام طوبات از آن دوران باشد **علاج** او آنست که پنبه کتفه شرب تر کنند و بنیزد و را صغر ببالانند
و در آن کتفه یا بگلایک و خاکستر زین شوند و اگر مفعیه بود شیکانند و گوشتها سردی را از آن کتفه یا با این یا
ببار و نار کال یا داغ کنند **باب چهارم در کتفه و مرق و غیره کسرت فرق اتصال بود که عظم را حادث شود**
علاج او مفعیه کتفه و تلین طبعیت کنند و بنیزند و چون سار و زکیزه در و درم باشد مغات مورد کل از مفا
و اقسایا بدان طلا کنند و اعتدیه ترجمه جلیب و یا بچ و تخ مرغ حوزند و اگر باک درم بود همدل لایک سنگ و
آب کشیر طلا کنند و بنیزند و اگر از آن خون آید کتفه در و خون سیاوشان بگویند و بر آن افشانند و اگر کتفه
باره شده باشد از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر مفضل بگوشت یا از بجای نهند و بنیزند و محالجا
جراحت بجا آرند **علاج** آنست که مفضل از جانبی بیرون آید و عکاست او آنست که مفضل از جانب
خود بگذرد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد **علاج** که مفضل از برفق یا از بجای خود بر تده و بعد زین سنگین و صغ

و از راه ورم کنند **دومی** که مضمون جای خود برود و بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد ملک لعین تو کند
دین المی که عارض عظیم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود **علاج** همه آنست که عضو را بر فرق باند و اگر از جای
رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد مغناط و خطمی صحیح کنند و باز زده تخم مفعولان کنند و با ورق کز و مورد و کز
و سید و کل سبک و خطمی و کل رمنی و ماش و ضدال اکلید ملک طلا کنند و اگر باق ورمی باشد فصد کنند و ماش و
مغناط و کل را واقفا و فوغل با سفید تخم مفعولان کنند **مزیه و سقراط** اگر باق **علاج** تفرق اتصال نباشد بکار
و مغناط و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورم باشد فصد کنند و تخم مری یا کیم بخورند و ما ز و ماش و لعین مخموم
و کل هر یک تخم مری بر سر بخواب کنند و بخورند و اگر فریه و سقراط بر سر واقع شود البتة فصد کند و لعین طبعیتا
کنند و سرکه و کلاب و روغن کل بر سر باند یا ورق مورد و کل را پوست انار در سرکه و کلاب بچو بمانند
و اندک شکر و مشک رعو طلا کنند و اگر بر سینه مشک واقع شود از آن نرف دم و ورم حادث شود فصد کرد یا
و کل را بارب بیه تناول کنند و کل رمنی و کل را و خون سیا و نشان هر کلید مری بگویند و یا رسیب بنا و کنند
و اگر بر مضمون واقع شود یا بوی و اکلید ملک شنب و خطمی بچو بمانند و آب نقان آن استعمال کنند و اگر بر
واقع شود روغن زنبق و نسرين و نار دین باند و اگر از آن السوء و عصب حادث شود مفعول و خطمی و روغن
بازیت طلا کنند یا داخلیون بنهند و اگر کس را بقا زیاده زده باشد پوست کوسه بگریزنی الحال یا زده باشد
و تهور گرم باشد بر موضع فریه نهند یا خرقة کمان بکلاب یا آب سرد تر کنند و اعضاء او را بیک
دک کنند **نصف الشکر افضل کینه** و اگر بچکان در عضو رود و آنرا بگستن بیرون آرند و صبر و اندر و ت
کنند و مردان کنند و اگر خار و اکنیه در اعضاء رود و بیرون نتوانند آورد زراوند مدحج و اشقی
و کند رو بچنی و علك الیطم و زنت و را سنج بعضی یا مجموعهم یا غسل طلا کنند **علاج** اگر سبب طائفا
جزیه بار درشت و کشیدن ریمان پوست خراشیده شود مفعول یا سلیق کنند و خرقة بکلاب تر زده
بر آن نهند و مردانک و کلار مترا یا کلار و روغن کل طلا کنند یا روغن کل باند و مورد و کل صحیح کنند
و بر آن افشانند یا مری در سنج و اسفیداج یا روغن کل و سفید تخم مری و اندک کافور بر آن نهند

و اگر کبر

و اگر سبب عرق حاد در جانین اعانه و اطراف انقباض سجوه حادث شود بر وزن حاد در ان و سفیداج
و در دستک و ورق سید و کل سفید ترا و کشته و از کونشت و شیرینی احمر از مانند **حرفان** و عضو که پیش
سوزن غلجش است که در حال سفیده تخم مرغ بر آن ریزند و خرقه کتان یک کلاب تر کنند و بر آن اندازه
اعدس کچو نشانند و سیانند و بدان طلا کشته یا کل رمنی یا سرکه و کلاب یا سفیداج و در دستک یا سرکه
بالت و اگر سبب ابگرم و روغن گرم سوخته باشد پیش از آنکه آید آب کتد زیتون شکر کرده و خاکستر
با کلاب سر کرده بر آن نهند و اگر ابگرمه هم سفیداج یا بوره یا لند یا سبت جو یا سفیده برفه و اگر
عضو لویا سطله یا در سوزن آب خیار کد و با شیریه تخم تورک یا سنگنجین تا و کشته و اغذیه حامقه و کدو
اسفناخ حوزده و اغذیه راجح است کشته و مرغ حل طلا کشته و اگر سبب ملاقات افتاب بسوزد مرغ
حل و مرغ کافور یا لند **فادان** سبب برودت سرما سخت چون لعوضه رسد و پوست سخت کند و ماسم
بند و حرارت دم و بخار است محقق کرده و موجب بعضی اعضا باشد پس اگر سرما رسد و عضو متورم
نشود و اعضا ریوستین و ندر کم کرده و بحام گرم روند و حوضه القیات گرم دارند و نخود آب کلاب
و شیو و کنبک یا توایل و شیریه خشک را حوزده اما اگر غلج متورم کرد و با بونه و سبت و کاه و کندم و کلک
سوس و گاه جو و شلغم و کرنب و شیخ و مرزنجوش و بزرک و برنجاسف و حله کچو نشانند و عضو متورم
در آن نهند و اگر سیاه یا ستر شود شتر یا عمیق تر نهند و در آب گرم به بند تا خون از آن روان
و بعد از آن کل رمنی یا سرکه و کلاب نشوند و اگر متعفن شود چنانچه نزدیک باشد که انگشتهای بقیه
انگاه و بیه ترکیب و خطمی و خبازی کوبند و بر وزن سفید بر آن نهند و بعد از آن لعلاج فرجه منغول شوند
انفاج اصابع سبب بزرک شدن و خاریدن انگشتان احتقان فضل است و بخار است بود و بواسطه برودت
سوا **اصابع** و آلت که کلقتد و سنگنجین نرود ترا و کشته و نمک و سوسن سلق کچو نشانند و انگشتهای
نشوند و با بونه و کلک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر کچو نشانند و انگشتهای در آن نهند یا انجیر و
نرغاب کچو نشانند و ضماد سازند و اگر رنگ انگشتهای تیره شود به شتر نرند تا خون بیاید و عدد زرد

بجو شانه و فماد سارند **الغض** و غباری و قادی بود اگر مانع آن باشد یا سبب مسموم یا اورام رویه که او آن
سعی باشد پس اگر مبیند که رنگ متغیر می شود و نضارت او زایل و ابتدا لغض باشد اثر العقول و اوقافیا
ورق کل و کل رزمی و عدل و سرکه طلا کنند و قصد سر و ق کنند که در مقابل آن عضو باشد یا حیست و ارسال
علق کنند و علاست لغض است که عضو سیاه شود و مخر کرد و آن زمان ادویه اکاله را استعمال کنند که گوشت
مستغنی زایل کرد و دوبار شود آن زمان هر یکی گوشت بروی آن استعمال کنند و اگر لغض زایل نشود داغ کنند
و اگر به هیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب مجرب در جندام و امراض جندام علی است**
و سیر سرایت کننده ازین جمعیت حضرت رسالت تپاه صلی الله علیه و سلم فرموده فیر من المجدوم کما
فردا من الاسد و انیر من راد الالاسد کونند و آن از غلبه کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج
و بهشت و تنگ اعضا را متغیر کرده و باشد که متفرجه شود و انعلت چون مستحکم شود بر آن ممکن نباشد و
سبب فاعل این علت حرارت مفرج سودا المزاج کید باشد و سبب مادر آن اغذیه سودا و بر باشد غلا
ابتدا جندام حرمت لون بدن باشد خصوص رور و مایل سیاهی و کمودت بود و تنفس لغض و بحسب الصوت
و بار یک شلن مور و ریختن آن و منس حرق و خست لغض و خوا بهای نایل و سلب برندن لبها و طهور غدد
در اعضا و ترکیب ناختن بود **علاج** آن در ابتدا قصد و اجین و اکلین و رک پس گوش کنند و فون
سپار بیرون کنند چنانچه لغض انجامد و هر روز جلای از یلو و دو تم کاستی و بالنگو هر یک سه درم و انبات
و ترنجبین هر یک درم تناول کنند و غذا نخورد و بنوماشن با شیر و مرقا و ام و اسقا تاخ حوزد و بعد از نفع
تام مملوچ اضمون سلیله یا ترید یا مملوچ غار لقون یا ایا ریح و شحم خنظل لغض کنند و بعد از نفع که تنقیه
کند در ماد الجین باین سفوف بیانند سلیله سیاه و کالی از هر یک یک درم غار لقون سه درم سفایج
اضمون اسلو و سدس کا و زبان هر یک جای درم تک نعلی سنگ لاجورد هر یک درم و نیم کوبند و سه درم
ازان شترتی باشد و بعد از تنقیه مکرر استحام کنند و با بونه و شست و نغف و اکلید الملک بچو شانه
و اندام بدان نشوند و روغن نغف و کدو و بادام میمالند و پیه رویاه و خروس و لبط و مرغ و نغساق کلو

نیز تنقیه کلو

بزرگ بود و اغذیه مرطوبه مثل گوشت بزغال و مرغ و باج و کشیر و ماهی تازه خوردند و حسوا نشاسته و فند و روغن
با دام نیز مناسب بود و تر باق فاروق و رابعه احمیانا تا واک کنند و گوشت اقی و خمر که در آن افغی مرده باشد
و نیز بز که جوان است و سنج بود و عظیم مقید بود و اقد و از بقول کاسه و کاسنی و خیار مناسب بود و در موافقه
حاره و طبع سکه سازند و از جماع و مساکم بارده یالب است از تا نماند اما چون علت مستحکم شود **علاج** مداومت
نفسه اسهال و قی در معده و دونه و بین را با این ادویه طلا کنند که برست نظیر بکیده درم و ورق کنگر جری الغار
هر یک بیت درم بگویند و آب و روغن طلا کنند **دیگر** ماز و سوخته موتیرج بملیده سیاه سوخته بملیده مستحوی
بگویند و با سرکه طلا کنند و علامت بدان که بسوزد از بدن ایشان جدا شود **برس** سفید باشد که در بدن پیدا شود
سبب ضعف فوت مغیره علیه بلغم و سوء المزاج باد که آن عضو را حادث شود و علامت آن یا شد که نرم و براق
سفید باشد و مو که بر آن رسته و گوشت آن هم سفید باشد و آن موقع از دیگر نبره فرو تر باشد و اگر سوزن
درد و بر بد جای رطوبتی سفید باشد که بیرون آید **علاج** هر دو جلابی از انیسون و با کنگر و از زانده و تخم
گزنه و کلنگین قی تا اول کنند و غذا محدود با تو ابل خوردند و بعد از صبح استفراغ بلغم کجیب ایداج کنند **باب**
سب هر سقور که شغال بزید سفید مای زهره ایداج قیفا از زهر بکیده در شحم حنظل مقل مقل مقل هر یک که انگلی ملیح
نقطی دانگی و نیم حید النیل نمیدرم مجموع بگویند و آب کرفس شیرین و حب زنده و بعد از آن فرو بردن شری گرم از
شکر یا شامند و بعد از تهیه لطفی کبیر و مشرد و لطفوس تا اول کنند و زرتج و زنج و خردل و شوتیر و لوره رستی
و شیطرح و کبریت و پوست پنچ کبر و عقره حوا کنندش با سرکه طلا کنند و زدن و فقط سفید و خربق سیاه و بید
و موتیرج و تخم ترب و لصد الغار نیز مقید بود یا ادویه مقهره ناز را بچ و عمل در دما نشینا و تخم ترب
و سرکن کبوتر و کاذریون با سرکه طلا کنند و اگر سفید زفتی آب ماز و طلا کنند پس آب زجاج و بعد از صفت المکد
و در آب پوست از آن بچوشانند و طلا کنند تا رنگ زایل شود و ماز و ماست و زنج و صفت المکد در آب بچوشانند
هر یک در لوره و کبریت در در خمر که در دم با سرکه طلا کنند **موی** سفید براند سبب لوبیتی بخورد که طبیعت آن را دفع کند و
بهر آن در زایل شود بخورد پس در علامت او است که سخت سفید و براق باشد و با ندم است بعد چون سوزن درد

کلی برود و در آن دو برنج و میخ نخی و استخوان بوسیده و قسط و تخم خربزه با آب خربزه و باقی طلا کنند **نسخه**
در سفیداج یا سرکه و زهره که طلا کنند اما حرمت و سیاهی سبب خربزه و سقط حادث شود بعد از سکون ام حیات
باقی میماند و سفید کنند و بوره از منی یا سرکه طلا کنند یا آب شوره نشوند و عسل که با طلا کنند و اگر خون در
زیر پوست است بانه بشکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما دسم که بسیل و مداد و امثال آن کرده
باشند و نخواهند که زایل شود یا بکرم و سوس و بوره بسیار یالتد و عسلک بطعم با عسل طلا کنند و مقیده را کنند
پس بکرم و نمک سرکه نشوند و باز همان طلا کنند یا سوزن در آن نزنند تا خون بیرون یا بوره و کندش
طبع آلود یا سرکه طلا کنند و بزنگه سوده بآلند و بعد از آن بوره و عسلک بطعم طلا کنند یا مرغ زنجار یا دیک بروید کنند
یا بوضع مجروح شود پس مرهمی بدینند **نسخه حله پس** و اگر پوست خشک شود در آن جوید یا سپا
شود در سبب ملاقات آفتاب یا استفراغ بسیار در داغ یا غنسال با آب شوره و **علاج** اغذیه بر لیه تناول
کنند در غن سفید و که در شیر زمان در برنج چکانند و بر سر مالند و معینه و نیلوفور و حشیش کجوشانند
در بر آن نشوند و لعاب سنبو و عظم طلا کنند و اگر آن حرمت و خارش بود و سبب آن امثال در داغ باند
علاج آن مقیده داغ کنند بحب یا رده و حب سفید و امثال آن و بعد از مقیده داغ او بیه مذکور استعمال کنند **نسخه**
سبب اگر پوست لیس و لغایت خشک شود و از آن چیزی همچون سوس جدا شود سبب آن خلط طی و **علاج**
بود **علاج** آن جلای از مقیده و نیلوفور و کافور یا بون و بیج همک ترنجبین تناول کنند و غدا بنوباش و نمود
باشند و مغز بادام حوزند و بعد از نصیح اسهال للعبت کنند یا این مطنوح سنا مقیده هملید زرد و سیاه پز
بدرم لطیف تر بود و ق کل نیلوفور تخم کاستی بیج همک هر یک سکه درم اسطوخودوس چاردرم کوبیده
سبستان هر یک بیت عدد و عناب ده عدد و مغز خیارشیر ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از مقیده
ترکیب بدن جای الجبن و کثرت استحماد و تدبیر بر و غن سفید و که در بیه و مرغ و مغز ساق کا و کنند
از اغذیه غلیظ و مولوت سودا و حمراز کنند و در عرض اسهال کنند تا مجید ام نه انجامد **یا ششم در امراض**
فوق در حرار سبب باشد که در حرارت شود و سبب نجار است که از مواد بلغمی سودا و حرارت شود

علاج آن تصفیه بدن از اخلاط کثیفه و بعد از تصفیه هر روز با آب خنکی سفید و بزرگ حقیقته رودارد با قلا و و روغن
کنجد و آنکه بوره نشویند یا سر تر باشند و بیرون نمانند و اندکی سرکه یا لند یا زهره کاو و طین قیو لیا یا بزرگ
طلا کنند **در التهاب علی** است که مور بریزد اگر پوست نیز با مور جدا شود آنرا در الکلیه کوشند و حدود
آنخیز از ماده رویه باشد که در مناسبت است قرار یابد و بعد از مور متعین کند و این ماده اگر دم محرقه باشد
علامت آن حرمت لون و غم و غمست نض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و غرض از غلظت
و آب را مین نما و کنند و موضع را با آب زوقا ترخورد درشت یا لند یا بزرگ عسل و شیر و خردل کوشند
و با سرکه طلا کنند و اگر بلغیم محرقه باشد علامت آن علامات غلبه بلغیم باشد علاج آن تصفیه بدن بحسب
قوایا و مطبوع ترید و غار لقیون کنند و غرغره بخورد و سکنجبین غصص سفید بود و موضع را بحسب
و پوست فندق سوخته و بجز غصص لیلی و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر ماده سودا بود طین طبیعت
کنند مطبوع انجمن و اسطرخود و س و موضع را بسیر و بزرگ یا لند و کبریت زرد و خردل و قریون
بجای و خاک سرسبز و بزرگ با سف سوخته یا روغن زنبق و نارین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامت
آن صفرت موضع و بیوست و شفت جلد بود و بان تلخ درین و تشکی بود علاج آن هر روز موضع را با آب
سلق و بزرگ سیوس نشویند و تصفیه مطبوع نو که کنند یا مسقونیا یا مطبوع بهلیه یا شانه و شستن
و بعد از تصفیه موضع را بخورد درشت یا لند تا سرخ شود و سر کویند یا بزرگ طلا کنند یا شیخ سوخته و صفتش و جو
سوخته و کف دریا کویند و روغن زنبق یا لند و پیه بیشتر و خرس و کرک یا سرکه یا لند طلا کنند یا بزرگ کس
با موضع یا لند مور بر و یاند و داء الطیه را مجتنب علاج بعد در آن تبهین بروغن سفید و کدو مناسب بود
اگر زینت بر سبب نضق مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره زهره کاو و عسل و شیخ سوخته و قیو لیا
یا لند یا بزرگ نی و خسته خرا و سیم مجموع سوخته یا روغن زنبق طلا کنند **رشته گاه** باشد که مور سبب قلت
غذا و نقصان بخارد خانی بریزد چنانچه قاست و سل و نعلت آن تقدم استیصال و معالجه و قاست
امراض **علاج** ترا و ال اغدی جبره الکیموس و کثرت غذا بود و استیام و شستن مور بحرقه و بزرگ سید

ادامد

در وقت که برودن معینه اگر سبب ضیق مسام بود یا بواسطه برکنشافتن جلد علامت غلظت شعیر بود
 موی را لغویت بر توان کرد **علاج** آن مداومت استحمام و نه مین برودن معینه و بادام و بابونه و شیخ سوخته
 باریت بیاض نرند و طلا کنند و اگر ضیق مسام سبب لوبیت بود علامت آن رقت و سحریت و انتشار بود
 آن موی بکثری بی آنکه فوت کنند جدا شود **علاج** آن کثرت استحمام بود و لکه موضع تجزیه در رشت و بعد از
 یک برنج سفید و شیخ و بادام تلخ بسوزند و با زهره کا و بوره طلا کنند و از اندیه مرطبه و لیبات احتراز نمایند و
 در اول در طعام کنند و اگر سبب تخمحل بین و وسعت مسام مور میزد در زیر آنکه بخار یک ماده موسست متفرق
 شود **علاج** آن استعمال روغن آمله و مورد و مهلبه و ماز و یا سنده تا حمله شقیف کرد **صلح** است که موسر
 ایاز شود و آن در بریر عود **علاج** پذیر نباشد و گفته در او آن خویش عود اسپا و **علاج** همچنان باشد که ذکر
 شد **غیب** سفید شدن موی لطیف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد وقت آن بعد از جهاد است
 که پیش از آن بود و مقید بدن کنند از بلغم و اندیه بلغمی حتر از کنند و طلا یا موم یا بوی کوشن بزهرتیه و کنگر میتوب
 بوز کوشن که کوشتهای شکاری مفید بود و احمیاتا الا لقل و مهلبه بر بی تا و کنند که سفید تمام عمل شود
 فضبات استعمال کنند چنانچه گفته شود **نشو و نشانی** اگر موز شرافت شود سبب میوست کثرت استحمام
 بود و روغن معینه و کد و لعاب سنجو و بیدانه و مرور زینک طلا کنند و اگر با مغلط بود مقید بدن از سودا یا باد
 که **بغیر** **بسم** **را** **چون** **نیز** **از** **اد** **اگر** **خواهد** **که** **مور** **در** **از** **شود** **و** **بورق** **کنج** **که** **و** **ولک** **نشوند** **و** **روغن** **مورد** **و** **روغن**
 ناز باشد و مورد کد و آله بکوبند و بر مور بر سردا که مور را ش و ابرو کم شود و یاد بر آید حدیث العاجیه الطفا
 لغو بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع مالند یا غایر یا پیه یک و خرگوش مغز بادام تلخ و مژنه سوخته مالند
 خواهد که مور بر عانه و لغایر بناید همچون سلخفات یا و ن یا غایه مورچه طلا کنند یا انیون و تیج فی و آب
 موی مالند که خواهد که موی بی استر و سترده شود و اسگ سفید آب نارسیده رطل زرنج و خاکستر از
 بکایت در کل خطمی در دم بکوبند و با یکرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را برون
 مالند یا اسگ سترده در دم زرنج سترده در دم بشیره چونیک سخن کرده طلا کنند بعد از آن آب با طلا نشوند

کلمه کس در وقت
 سنجیدند خنده جملور در انصاف
 و از اند و صاف و صاف
 سیه و از اند

مایع رویدن مور لغو شعیر
 اضمیون و بشوکان لکه که آید
 و خون کند کثرت و برقیه
 مورچه مایع است

با آنکه سوزند و است
 موی کوشن یا آله
 اعتقاد و مقیدین آنست که
 کندش را با پیه مرغ طلا کنند
 بر جا موی برود
 چون ترا خول یا رنگ نرند
 مور آله مالند
 چکه بار سینه بعد کندن

موظفان اند

نون در محلول
 در زنده کا و بعد از آن مو
 طلا سازند
 و فاکند صفت و فاکند صفت
 مخرج قاصد از او
 بسیار زیاده است و با کبریا
 است و موی با کبریا

اگر خواهد که موی جدید شود در دست که درم باز و آله هر یک چند رم بگویند و آب مورد طلا کنند یا خصل و آله و در
 سر و کوز تاج بگویند و موی بالنده **اگر خواهد که موی بار یک شود** با آرد جو یا قند و تخم خربزه نشویند **اگر خواهد که**
 سیاه شود و همه چیز درم تمام چند رم سیاهند و بر روغن کنجد چرب بکنند و با کبریا نشینند تا خنجر بر آید و شب در
 موی بالنده و باید آب مورد نشویند **اگر خفایق و کلا یا قند** سحر کنند و روغن شیر و بر سر آن بریزند و در وقت
 بنشیند و هر روز موی سیاه کند تا در روز یکزد و بعد از آن در موی بالنده و باید آب مورد نشویند **اگر خنجر**
 لادن در بخت درم روغن موردانند و شبانه روزی بکنند از پس آبش نرم بچویند و موی بالنده **اگر خواهد که**
 خور و مقل بود موی بالنده و باز روغن زیت در موی بالنده **اگر خواهد که خور و سرد** در موی بالنده و دوازده درم باز و در
 زیت جویند و بر سیاه و نشان شب یا فی اقا قبا اظم هر یک شش درم مس سوخته پوست جو تر بکند درم
 بگویند و آب بشینند و بالنده **اگر موی خندان نماید که چرب است** و دستار و کلاه همه چکن کند یعنی عادت نماید
 کرد و بعد از آن از لطفل سوا کند و سر آب دریا و آب نمک بچویند نشویند یا بسوس و نون سواد را موی بالنده
 و جو رس و در آب جویند و سر بدان نشویند **حفظ نشه** و اگر خواهد که روز یک سفید کرد و موی بالنده
 با نزاب کشیدی یا کلاب سوا کند و کوشته سبک با بیاز خورند و از آن عذبه غلیظه و حلقه اجزاء نماید
 و آرد با قلی و تخم جو و تر و معشر یادام تلخ هر یک درم کثیرا چند رم بگویند و بر شیر بشینند و در روی
 یا بیج نی و تخم خربزه و پوست عدس شش درم در آن درون تخم که و بر پرده متسار بگویند و آب
 طلا کنند **اگر خواهد که رنگ رو سترخ شود** کوشته بره و شیر نریو بیاز و سیر و جوز و امثال آن تناول
 کنند و روز با کبریا بالنده و اسفنداج رصاص و کک روز بالنده **دولون** اگر سبب در مزاج طحال
 یا کید باشد علامت آن ضعف اعضا بود **علاج** آن تقویت بود اگر سبب غلبه فضلات بود همچون
 یرقان علاج آن گفته شد و اگر سبب کثرت تناول چیزی بود که موجب فساد لون بود چنانچه از کثرت
 تناول بادنجان و کرب سواد لون و از اینهای بدو کلسین همچنین لون متعیر شود **علاج** او است که
 اشیا که موجب آن تغییر است اجتناب نمایند و اصلاح غذا استعمال بجا کنند و او را موی بالنده و تخم خربزه

باید که طعام و شراب از دست کسی نخورد و بر تشنگی و در تشنگی در جاییکه محل نوسم باشد حاضر نشود چه از زهر
در بحالت پشتر و زود تر بود و بیاید است که زهر در زهر شنبها و شیرینیا و چربا و غیره و مال و چربائی
که بوسه باشد و هندو که لکه این نوسم باشد باید که در هر روز سه دانه این خنک بخزند و مشرد و لکه
و تریاق کبر و تریاق اربعه یا خود داشته باشد و احیانا خورد و همه مردم را باید که چیزی که نشناخته خوردند
و بنهند و بدست نگیرند و در زهر و خندان بزرگ میان گیاه و زرد کبک نشیانه تعلق و طلاع نهند و در آب
و غیره بار روان مشد و غن و غسل و در شراب سرکه و شراب احتیاط کنند پس بگویند و بداند که تا زهر زهر بکشد
سوی یا کال بود همچون زنجار و سخن و محلل همچون فرقیون یا مخدر و میرد همچون انبوسن یا مسد و همچون
و آنچه بگوید تا نیک کند همچون سبب و مرادات بود و کله زهر داده یا شسته باید که قطعا خواب کند و قی
کند و معده را پاک گرداند و شیر مسکه بخورد و مسکه کند معلوم شود که چه زهر بود تا علاج کند و بیوسنی
در من و بقی است لال نواند کرد و اگر نعت معلوم نشود اگر در معده و امعاء حرکت و نفع و التهاب
تشنگی و خشک در من و لید است که زهر حار بود است می کنند و روغن کله و روغن کله و روغن کله و روغن کله
نیکو و شیر و روغن بادام و روغن کاه و روغن کاه و روغن کاه که باشد برف سرد کنند و بیاشامند و خیار
و کاستی و خیار کد و منقلا و خورد و منقل و کافور و کلاب بر حکم طلا کنند **صفت تریاق طلسم** و حای الغالین
مختوم هر یک سه درم ایرسا و درم بونید و زبریت شیریند و منقالی از آن بخورند و این حقه کار دارند
صفت صفت نخل و زهر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیت عدد سیوسن جو بکوند هر یک
کفای روغن صفت سه درم و اگر چنانچه سبب و نفع و محمود و اخضا و زبان محسوس شود بداند
که زهر باشد بود **علاج** شراب کفته یا سیر و سدب بیاشامند و تریاق اربعه و مشرد و لکه منقالی
بخوردند یا فودنه و عقرو حاق و قردمانا و نط و سداب هر یک در حلیت چار درم بکوند و لعیل شیرین
و منقالی جو زرد ادویه که با سوم مقاومت کند شکوفه با تدا و ایلک بر تریاق صفت و کوشن را خنک
کرده و سر کین خوکوشن تخم نسلغم و پرسیا و نشان و خیار و رود در حینی و مغز کوشن و آب و بق

سبب اولی از متی دهند بدانکه زهر معدنی بود همچون زینق و مر و اسکناس و اسفیداج و مرکب روشن و زنجار و براده آهن
و زنج و اسکناس و زنج یانی یا حیوانی بود همچون درایج و وارنت بجز و زنج و نفع و در عروق زهر آبی
و بلبلک سوای آن کوشتهای بریان کرده نیز در پوستانده شود بی آنکه نجارات از او بیرون ترفند
باشند پس همچنین کوشته سم است و معوم یا نباتی بود همچون زینق و فرقیون و سنبله التبان و توکات
و از بلبلک و معوم نیاید و در حوز زهره و حلق و پوست مرغ و ترید زرد سیاه و غار بقون سیاه و انیون
و چ جوز یا غل و شوکران و کات و کتله مش مغز کوفته **معویات زینق** آنچه معقی باشد قابل بود و در زهر
آن در شکم معاد سهال دم و نقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم شنب و زرب بچونشانند
و با آنکه بورد و غسل بیانشانند و می کنند مکرر و اگر بیان سم بود معقی طین بار و عن کل و نیز در آن کرده
بخواند از زینق نمانند در شکم از علاج آن فی و شراب کته باشد و اگر زینق در کوشش کسی ریزند
و آب شنب و اخلاط عقل و وجع شده باشد تدبیر آنست که بیکبار بسند و سر را میسند و بر می چسبند
در روغن کرم در کوشش چکانند و مکتبش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید میل از مصالح در کوشش کنند
و بگردانند تا بدان معلق شود و بیرون آید و زنجف و شک و مرکب موشش باشد اعراض آن همچون اعراض
زینق معقد بود علامت آن همان **در اسکناس** از زرب آن قولنج و سر بول و نقل زبان و معده و اعراض
در دم بین حادث شود علاج آن تخم کرفس و شنب هر یک در دم بچونشانند و بورد نمیدرم و غسل ده دم
در آن صل کنند و بیانشانند و مکرر می کنند و جوارش سفر حلی و سهیل قلاقلی و همچون شهر باران و
نخیل برورده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج چسب بکوشند ترغاب خوردند و علامت آن اسهال
و در آن باشد چنین نوع از اسکناس کج باشد و از شراب خفقان و قولنج حادث شود و مار عمل
و عاب منگوبه میدانه تا اول کنند و اگر طبیعت محتسب باشد معوم نیاید درم باشد که درم بیانشانند
اسفیداج از زرب آن فواق و معال و الم معده و خشک دهن و تند مزاج و استرخاد اعصاب
حادث شود و نقل زبان گردد و بول سیاه گردد یا سنج علاج آن بلبلک شنب یا نباتی کنند و در آن کوشند

با کتبخ باره بخوردند و شراب بر سر آن بخورند و اگر مفید نیفتد زنجار زرنج از خوردن آن شکم بچیدن و قروح
 حادث شود و از اسهال جمع معده و خشکی دهن و سلب البول و اسهال دم و خنق و غشش و سردت
 اطراف حادث شود و اگر بول کند اسهال یا بول بیرون آید علاج مجموع بزرک و جیر جیر کجوشاننده یا سل
 بیانشاننده و فی کتند و لعاب بزرک مردار سنگ خوردند و مر قها حرسر یا خباز می بخورند **براهه اسهال** از
 خوردن آن و جمع شکم و سلب و همداع و خشکی دهن حادث شود علاج او شیر و روغن خوردند و روغن کل
 سعفت یا سرکه مالند و اگر طبیعت محتسب باشد فر لقات سهد بد بند **دفع نوبت** از نوبت آن معال شده
 حادث شود علاج آن نوبت شیر و مسکه و روغن و مسکه و حرسر خوردند **نوبت یا نوبت** بدترین نوبت است از
 نوبت آن ورم لب و زبان و دور و غشش حادث شود علاج آن تخم شلغم کجوشاننده و یار و روغن کتبخ
 بیانشاننده و کرک کتند و بعد زین تر یاق کبیر مشرود و لطیوس خوردند و فاذا کز هر با نند و باندک مشک بخورند
 و تر یاق بیش پنج کبر است **فرون سنبل** از نوبت این سواد زبان و اعراض سلم و بول دم حادث
 علاج آن کتند و بعد از قرص کافور یا کلاب و روغن بخورند و آب خیار که و با شیر و جو و لعاب نیکو بخورند
 و روغن بادام نیز یا برق سر و کره بخورند و ما سمت ترش نیز مفید بود **فرون** از ان اسهال فقط
 و کسیر و انطراب و نفع معده و نواق شود علاج آن کتند و تناول روغن و مسکه استعمال کنند
 و استعمال معالجات **فرون سنبل نواعات** نوعی بیانی بود که اثر شیر بود همچون شیر یا تخم چون بکند
 شیر ظاهر شود و از نواعات آنچه مشهور است معفت است شیر ما ذر یون عشر و لاغبه و عطینا و ما در آن
 و محسن الاراق **زین المان** اگر قدر ترا و کتند اسهال فقط پیدا شود و تیر آن در ابتدا شیر و شیر و
 روغن و مسکه کتند و بعد از ان قالمضات مثل قرص طباشیر و سبت و قرص کبر یا بارب بیه و سبب
 بدند و دو دم شیرت شیر **سبب** فاند ما یند در نوبت آن آب برت برین باید رکت و مدوم
 شیر **عشر** قائل بود و اگر غایب آن بدو و برت کنند و رب سبب بیه و ریاست ترا و کتند **ما ذر یون**
 دو دم قالمضات و از نوبت آن قی و اسهال دم و نفع است و نواق و الم جمیع بدن حادث شود

علاج او آنست که شیر و روغن بسیار جوزند و اگر مفید نیفتد تر باق کبوتر شود و بطیوس یا تر باق طین مختوم
تا اول کنند و بعد از سکون فی و اسهال آب کاسنی یا سکنجبین جوزند و غذا از زرشک باشد **وقتی خرزبر است**
بسیار از آن مهلک باشد و اندک از آن موجب کرب و اندک از آن فحاح لطین باشد علاج آن فی کنند و بعد
از آن لعاب بنگو و بیدانه و مر و زرشک یا روغن کل تا اول کنند و بچکنشت بچوشانند و بیانشانند و شیرینیا
و چربیا جوزند و حلوا حلیمه بپزند **بلکه اگر مردم بخورند و مفرق تر باشد لیکن بعضی را از آن التهاب**
و حرقت هم بعد و اندک امعاء و بنور و ابلهارد در بدن و الحاد است منو کونند فاد زهر آن معر جوید است علاج
او آنست که بر روغن کنجد و انجم فر کنند و بعد از آن شیر و جویبار و روغن بادام جوزند و بنوماش پاکد و
اسفناخ و مغز بادام تا اول کنند و روغن برفه در بینی بچکانند و نقوع فوکه و آب نارنج پوش پاشانند و
در آب سرد نشیند **کندش نریب آن موجب غشیان و خناق بود خرق سقید و غار لقیون موجب تشنج**
و عرق سرد باشد **خرنوب سیاه** موجب خناق و اسهال و تشنج و خفقان و حرقت زبان و جثا و نفع بسیار بود **ترید**
بلکه در سینه خنجرین و علاج محمود تر باشد و تناول شیر و روغن و اسهال یا ریویات و اقراض یا رده علاج
کنند **نبوب زنجیره** از تناول مغز کوفته مثل مغز جوید و فستق و فستق غشیان و غشیه حادث شود علاج آن
فی باشد و بعد از آن تناول حموضات **فیون** موجب سبب و اگر از زهر بود و در و فوفاق و نقل با
و نارنگی چشم از آن حادث شود و درم از آن قانله حضمی که با شراب جوزند علاج آن فی کنند و چند
بیدستر و حلیمت و فلفله و اسهل مسکوتید و در منقال یا شراب ریجانی گفته بخورند و بدن را
بر روغن قسط و نارنگی یا لته و اگر طبیعت سببه شود حقیقا کجا ردا زنده **چند بیدستر** اگر گفته شود زهر قائل
است و از آن امراض **سیام** حادث شود و علاج آن فی کنند و بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و بوم
و سرکه بادوق کا و ویاربت **زنجیره و مقصل** از تناول آن هر دو معض و تسروج امعاء و معال حادث
نفع علاج آن فی کنند و بعد از آن سفید و خشتماش و لعاب بیدانه و بنگو تا اول کنند **موز مائل**
کیدرم از آن زهر باشد و اعراض آن دور است و سبب و حرمت عین و عرق سرد باشد علاج آن

فی باشد و با یکم و بوره و روغن کنجد فی کنند و بعد زان شراب ریختنی تناول کنند و روغن زیت
 در بین بالند **بیروج** اعراج آن همچون اعراض جو زمانل باشد علاج او آنست که نکند ازند که بخواب رود
 و مو کشش تر میکند تا تنیده نشود و روغن کنجد و عسل و نمک با یکم بیاشامند تا فی کنند و روغن عسل و
 سرکه در سر بالند **شکران** از زرب آن خنق و برد اطراف و نقل بدن و تار یکی چشم حاد شود علاج
 آن فی کنند و شراب حرف یا فلفل بیاشامند و صیغه و قد و نا و آنجد الت نیز با شراب مفید بود و روغن
 کاؤبا انستین تناول کنند و شکم بار کندم نهاد کنند **من الغلب** موجب کمودت لوان و حذر خشکی
 زبان و قنوق و فی دم و سبج بود علاج آن فی کنند و بعد زان شیر خرب یا شیر تر با عسل بیاشامند و
 بادام تلخ مفید بود و بخورد آب یا مرغ حوزند **کنشیر تر** هر که بسیار خوردا و او در رسد و اختلا لا عقل
 و بخت صوت و غشیان و سر و غشجی حادث **بذلقونا** یعنی السیغول هر که بسیار خورده نفس و قوت او
 ساقط شود و بدن سر درگردد و ضیق النفس و خنق و حذر و غشجی حادث شود علاج هر دو فی کشتن
 ترب و نسبت با عسل و بوره و بعد زان زرده بقیه با فلفل و نمک و مرق مرغ فرجه حوزند و انستین
 و فلفل و در جیبی یا شراب مفید بود **کات** آنچه سیاه و طاموسی بود و را ئیچ آن کریم باشد قاتل بود
 و اعراض آن خنق و ضیق النفس و قوت بچ و غش و عرق سرد بود علاج آن فی و تقیه معده باشد
ما حیوان در ارج کب در و ج قاتل باشد و از آن وجع منانه و درم تنب و عمانه و بچیدن شکم
 حادث شود و بول نیاید و اگر آید خون بود و گاه بود که سبج و غشیان و اختلا لا عقل تیر حادث شود
 علاج آن فی باشد و روغن کنجد و یکم و بعد از فی شیر یا لعاب بیدانه و نیکو یا آب تورک با
 تناول کنند و مرتها حرسر و روغنهای یادام و بیله و زرده بقیه و عسل مفید بود و روغن عسل
 با سقیده تخم مرغ نهند و در اخلید تک نند **دفعه** یا از تناول آن فی و در دل حادث شود تیر آن
 فی باشد و بلنج شبت و روغن کنجد و استعمال معالجات **زرارچ** **مفادع** از اکل آن خنق
 و تار یکی چشم و کمودت لوان و در و حرافت سلق و اختلا لا عقل و غش و تشنج حادث شود

علاج آن

علاج آن می کنند با کبرم و زیت و بعد زان کجایم کرم روند و عرق کنند و بدین بروغن مصلط و نار دین و زیتون
بالله **نوارم** چون کوشت بریان می کنند باید که سرد یک نباشد تا هموایر آن وزد و اگر سرد یک
پوشیده دارند و اگر آن مضمیه و احتمالاً عفاک اسهال و سبب حادث شود علاج آن می کنند و بعد زان
رکبیب و بیه باطین مخموم بخورند و معالجات بیهیجا آرنه و در آن روز از حمام و خواب اجتناب نمایند **مکن**
از خوردن ماهی سرد که خصوصاً در جای شنگ نهار باشد قویع و ضیق النفس و غشی و عرق سرد حادث شود
علاج آن می کنند و بعد از آن تر یا قی اربعه و سحرینا و قناری و تراب صفت بود **مراغه** زهر قاتل است و معالجه
آن بیهیغه نیفتد اما قی الحبه فرستاده نشیر و روغن و اکبرم و بعد زان تر یا قی کبیر و سرد و بطوس و قاذیر
ادوا المسک بخورند **مراه** زهر بکنک زهر قاتل است اما اگر از تن او آن ساعت بگذرد امید تواند داشت
و اعراض قی کرانی و میرقان بود و بوی سرد از دهن و بیخ شارب آن آید علاج آن قی متواتر باشد و بعد زان
طین مخموم بخورم و حب الفار بخورم نیز مایه آسویت درم تخم سداب و مر هر یک در می گویند و لعیل کشنده
رود و منقال تناول کنند **مراه** مکه اعدسی قاتل باشد علاج آن روغن کاه و دار چینی و جنطیانا رومی
هر یک منقالی نیز مایه خرگوش نیز منقالی حوذه **مراه** زهر بیل سرد نبال کاه و کوهی زهر است و از آن غش و کرب
حادث شود علاج آن می کنند و بعد زان فندق و مستق تناول کنند **مراه** کرم کرم خون کاه تازه بخورند و در
ضیق و غش میان و غش حادث شود علاج آن بجهت و مسهل باید کرد و قی کردن درین نشانه وادویه کرد
سینه خون در معده معفی بود تناول کنند مثل نخ جام و تخم کرب و حلیت و بوره و خاکستر خوب انجیر و شیر
انجیر و پنجه آن و بیره مایه خرگوش با سرکه و شیر زهر معفی بود **عرق دوا** از زهر عرق چهار پایان مخلوط
اسب خنفرم نو زرم روی و زبان و سیلان عرق متن از لعیل حادث شود علاج آن می کنند با کبرم و روغن
کند و بعد زان تر یا قی مخموم تناول کنند و زهراب روغن کله معفی بود **دین** شیر که متغیر شده باشد اگر
کس بخورد او را دوار و مضمیه و بچیدن شکم حادث شود علاج آن می کنند و روغن نار دین کرم کنند و در معده
بالله و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غش و عرق سرد و ناقص بعد علاج آن منقالی نیز مایه خرگوش

باوقیه سکه گفته میان شما منده یا فودنه بنجدرم یا حوت یا سکه بیار شما منده **باب بیستم در کزین جنس است** اگر کسی را چیزی
بگذرد نداند که چه بود است یا بد که بالا بر موضع کزیده محکم بنزند و محل زخم را بکشد و بعد از آن مضمغه با سکه و روغن
کرده باشد یا به محججه بکشد و اگر وجع لغایت با شجاعت و در سال علی بکشد و سر کین باز و کوبه تر و فودنه و کزیده
و خاکستر خوب یا نیمه بول و سکه بد آن موضع طلا کنند و زیت و نمک بوره ارمنی و سیر و صحرار و لاشک بز و خرما
غنیه بیدستر و مشک طراش و حلتیت نیز مفید بود و تر یاق کزیده و تر یاق ریحی و مشرود و لپوس تا اول کنند
و یا اعراض کظاهر شود اگر نتواند دست که گرم بود است استدلال کنند تا علاجی خاص میان باشد استعمال
کنند چنانچه گفته **مرفعه در حیات** مار با انواع است و بدترین آن افعی بود و علامت کزیدن او آنست
که ز موضع کزیده یا خفه خون بیرون می آید و بعد از خون متوسط و خون همدید متورم شود و در تنگی آید سیر کرد و
خشت و مس و الیه عرق سرد و لو از ترلق و عشت و عشت و فواق و عسر بول حادث شود علاج آنست
که بر جراحت بیشتر فراج کنند و محججه بر جراحت نهند و مضمغه شیر آب ریجانی کنند و بعد از آن دو
خیزه مثل سیر و بیاز و بوره ارمنی و زنت و جاد و شیر و فرنیون یا مضمغه نهند مفید بود و اگر خروس بر
کرده همچنانکه گفته گرم یا مضمغه نهند مفید بود و اگر علقه قطع توان کرد چنانچه گفته است قطع کنند
تا بد که اعصار سالم بماند و تر یاق کزیده و مشرود و لپوس و تر یاق افاعم تا اول کنند و سیر و بیاز و کزیده تا اول
یا شراب کتبه بخورند و انیسون و تخم کتوت و تخم قفل بر کیده درم از او نند مدح حید بیدستر هر یک یکم
بکوبند و عسل بشیند و مد درم از آن یا شراب تا اول کنند و روغن کتبه و کوشک کرده شور نموده
مقدار سه درم سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا خوب تر و در میان شیر نشیند و اگر
جمع متا در شده باشد و بجار دیگر است کرده باشد او باطله و اصله بجار داند و کونین اگر بجار بجاری
نخواهد و آب آن فرودند و نقل را مضمغه نهند مفید است و سداب نیز بخورند و بر کسب مخلصه و
حلتیت یا شراب در دفع موم مفید است و بول آدمی نیز آورده **بمخون** حبس الغار ابرسا تحمل از او نند
مدح هر یک یکم سداب بر کزیده هر یک یکم جاد درم کزیده درم شیر آب بشیند و انتقال یا شراب بخورند

اگر کشته بره مار بر خود بیاورند و بسیار کند و لعوق کنند مفید افتد **نوع عقرب** عقرب ماده بزرگتر بود و کز بزرگ است
نوع دیگر اگر از کز بزرگ عقرب حقیقان استرخادین و بیرو دت اطراف حادث شود و گاهی احساس سوزن کند
و گاهی احساس سبب علاج او آنست که بالائی موضع بپزند و آنرا بکنند و عقرب بگویند و بر آن نهند یا حلیت
دایره عقرب قرصه فرزند ق بزرگ کبریت نمک عسلک بطلم بر آن نهند و گویند اگر موش و سفیدی زنده بگیرد و بدو
نهند و بر آن موضع نهند مفید افتد و آنرا بخام و لعاب بزرگ و خطمی نمک و عصاره سداب یا دروج و بیج خطمی
و عصاره جنید فوفی تیر مفید بود و بیج استن و کبر و زراوند و کاسنی بگویند و لعاب شیشه صبی را درود اند
دیکرا چهار دانگ بپزند و با سیر و حوز هر یک درم سداب حلیت هر یک نیم درم بگویند و با آنرا شیشه
درم و قردمانا و حلیت و سعد و بادروج و سکنجبین با شراب مفید بود و از او به تنقیح مخصوص کز استخرا
نهند و گویند اگر کس کز خورده باشد او را عقرب بگذرد خلاص نیاید و اگر تریب و یا دروج خورده باشد
کرات با و نرسد من جربایت الطرفه التوریه فی نوع عقرب و محل در آب بچون نهند و موضع ملد و غ
در آب نهند یا ق در هر حیوانی یا فرقیون لعوق کا و تریان بسیارند و بر آن موضع نهند و شراب حمام و حوق
کلی و حیدر و کا و تریان شیرت بخورند و عند آن خود آب و مرغ و تریا ق اربعه نیم مثقال فرو برند و قدر مرغ
سبب عقرب نهند و دیگر نوعی از عقرب است که آنرا اجزاز گویند و آن عقرب خود میباید و تبال بر زمین
سبب زهر آن گرم باشد و آن در نواحی امور و خراسان و عسکریا بسیارند و چون بگذرد لعید از یکروز اثر
کند و از آن نادر و الطبلد آنجا معالجه آن بقصد کنند و فی الحال شیر بسیار نهند و موضع را بقصد مصل کنند
و به جنید ستر و فرقیون طلا کنند و حوالی آنرا بکند و هر که طلا کنند و این تریا ق و نند **نوع کاسنی** بزرگ
دیکر کبر و خطمی تا و استن حاکس خندک منسا و بگویند و یا ک سبب شیشه و درم با شراب سبب
برند و اگر از آن السباب شود و با شیر و شراب نند و اگر حقیقان حادث شود شراب سبب
انفوس کا قور و اگر طبیعت محتسب باشد حقه کنند اگر منور شود و ضد زهر زبان کنند و یا کاسنی و سکنجبین
نژده کنند و عند عوره و اما حوز **نوع تریا حلیت** رتیلانوعی از عسکونی باشد و بر و نقطه های سیاه است

باوق کل و بیدنا و کتند و آب رمانین و آب فیا که و بیامنا مند و موضع رایات خبازی و باد روج
دو باه ترکی طلا کنند یا آب تنک یا انجیر و سرکه با غوره و کل یا سرکین کا و یا ووق کجند طلا کنند و کزیدن
کحلش در عضو طلا کنند باید که بیرون آرد **عصایه** بیارند که ما سوگو مند چون بکزد و نشا خورد بار یک سیاه
در موضع کزیدن رک کنند و تدبیر او است که دندانها بیرون آوند اگر قز یا بریشم در آن میماند دندان بد
رسد و بیرون آید یا خاکستر و روغن کا و بر آن تمهت تا بیرون آید و موضع را مصل کنند و در آب گرم نهند
انزلی که در کزیدن رتیلاد گرفت بخورد **سالم** نوعی از و است که او کو چکر باشد و بر و قطعها سیاه
بود در موضع خراب باشد و او نیز چون بکزد دندانها در عضو رک کند علاج او است که قز بر کاردی بخند و
در آن موضع میماند یا تدبیر قطونا و وضع ضماد کنند و شبانه روزی بکزد آوند و بعد از آن بر فوق حید کنند تا دندان
بیرون آند و باقی علاج او همچون کزیدن مار باشد **سلا** نام الیت شنبیه لعصایه چهار پای دارد در نباش
کمانه بود و گو مند در آتش افند آتش را نمی راند و نسوزد و از کزیدن حرقت شدید و وجع و التهاب ورم
زبان حادث شود علاج او است که موضع بچرخ مصل کنند و نیز با لعاب نیکو و بیدانه و شیره تخم نوزک
با روغن کل سعت نماید کنند و مسکه و مر قبا حریب حوتد و مصل و راتیخ نیز مفید بود و گو مند صفت و آخته
سلطنت بر موضع نهند **العصایه** هر بار بار باشد در کزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از و است که آرد و
در کزیدن باشد و چون فرو برند در عضو کید آند و خوبه و حرقت کنند علاج او است که او را بگو تید و آن
موضع نهند و زراوند و جیطلیانا و پوست بیخ کبریا نزاب بخورد **مقادیر** آنچه بر بر باشد کزیدن آن سهل
علاج آن همچون زهر ناسر دویه اما آنچه بجز بر باشد سرخ بود و از کزیدن آن ورم عظیم ظاهر شود
کمانه بر جمید و بر مردم افند اگر نمواند رسید نفخه بد و مفرق رساند علاج آن تر باقی کبر باشد و در کول
کوزند و باقی معالجات کزیدن رتیلاد استعمال کنند **شیب** **بوم** در کزیدن او **و جبار** اما اگر آدمی در
خراج باشد و کزیدن او بد تر بود علاج او است که زیت بر آن موضع مالند و آرد با قلا و سرکه
با بیخ از زیاده و مصل با خاکستر ز و سرکه طلا کنند و اگر موزم شود در استک قند و زیت و سید و شمع

مرهم سازند و ببالند **عقل بر کبک** کز بدین و جراحیست چنگال این حیوانات عرض اولایار دو خاکستر در دام
 تلخ و سرکه طلا کنند یا در سنج و نمک پنج روز زمانه بر آن نهند و روز کز بدین و جراحیست چنگال این حیوانات
 زراوند و ایرسا و عمل طلا کنند و بعد از آن سیرکه بنهند و مرهمی از ایرسا و زنجبیل و حرکت نفقه و توبال
 مس و شمع و زیت ببالند **عقل بر کبک** در آن موضع سرکه ببالند و بپوره از منی با سرکه طلا کنند یا ورق خیار و
 فودز یا سرکه و نمک شتراب ببالند بر آن نهند **کلبه** سسک بپاورد بابت از کز بدین او فکار فاسده و اخلاط عقل
 و فواق و تشنگی و خشکی زبان و تشنج اصابع حادث شود و در مردم و جانمایی روشن کز بدین و اعضا خشکی
 و روستی شود و در روی فقره پیدا شود و او از کز بدین و تشنگی فریاد کند و چون آب بریند فریاد کند
 و تیرسد و در شود و بپاورد او از سسک و مردم را بپزد و کلبه بپزد و کلبه بپزد و کلبه بپزد و کلبه بپزد
 بپزد که سسک است و بپاورد که می از ایشان روان شود و اگر تشنج کز بدین و تشنج حادث شود کلبه
 که بپزد یا کس از تشنگی آب و طعام ایشان بخورد و او را همین حالات پیدا شود و بعضی را این اعراض بعد از
 تشنج روز و بعضی را بعد از ششماه حادث شود و بعد از سسک سال گفته اند و سسک خرق و برید و
 شود علامت سسک بپاورد الت که کز بدین باشد و طعام و شراب نخورد و از آب کز بدین و چشم او
 سرخ شود و کوششها را و نجه شود و چون مستان بر او رود و او از تشنگی بپاورد و چون تشنج پیدا کند
 و مسکان از او کز بدین و کلبه که سسک بپزد یا بید که سسک تحقیق کند که سسک بپاورد است یا نه و تجرید بیان کنند
 که پاره نان بخونی که از آن موضع سسک آید بیالانند و پیش مسکان اندازند اگر نخورد سسک بپاورد است یا
 تشنگی و جوار بپاورد و تشنج بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر نخورد و اگر نخورد سسک بپاورد است
 علاج او الت که کز بدین که مله شود و تفاوت جراحیست که از کلبه حادث شود که بپاورد تشنگی و باید که سر جرح
 فراج کنند و مجرور مص کنند تا خون بسیار بیاید و او به حرکت تشنج خرد و جوار شیر و جوار و قافیون و
 و بول آدمی یا خاکستر زیناد و جرحه یا سرکه بر آن نهند یا حلیمت و آب چغندر بر آن نهند یا نمک
 زنگار هر یک سه درم نونشاد در دو درم و قلع سیست درم سفید بریان کوه شانه درم سداب چارم

خاص سوخته چاروم میگویند و یا سرکه کشند و یا در آن کشته و این تدبیر را بنده ای باید کرد تا جذبیم
 کند بجای اما چون منقعه بگذرد متعصب بدین بطیوخ سلبید و بطیوخ انقیون کنند یا با بن **حقیقت** ستاد
 بنیدیم سلبید کالی سفیدرم انقیون منقالی و نیم نمک نهد بر نهد رم سبغای حج جرات می هر یک منقالی میگویند و
 باب بالنگو کشند و در منقالی از آن شترتی باشد **و دیگر** سلبید کالی و منقالی غار لقیون دو منقالی و نیم
 انقیون منقالی و نیم نمک نهد نیم منقالی سبغای کینه منقالی حجراتی نیم منقالی حسب ازند و شترتی دو منقالی بود و
 بالالین با انقیون نیز منقعه بود و غذای حسب کوه کوهت مرغ و کبک و دراج شترتی حوزند و شترتی شراب کینه
 حوزند و ابی حوزند باید که چند نوبت آسین سنج کرد اند و در آن اندازند و باید که حمله کنند تا آب بخورد والا
 هم ملاک باشد و گویند اگر از پوست دیوانه آب حوزند یا از پوست کفایتا قلع بود یا او نه که از در خالص
 او کینه باشند و پوست کفایتا پیوسته اند و از آن آب حوزند و اگر جگر سگ بود آن بر موضع کزیده نهند یا
 بر آن کرده بخورند مفید بود و تریاق اربعه یا کبیر باد و اسرطان تمام کنند مفید بود **و در اسرطان**
 اسرطان نه بر زنده در در یک سسی نهند و بی نیم در زیر آتش کنند تا سیوزد و درم از آن باده درم خطیانا
 بنیدیم کند میگویند و در روز اول منقالی و در دوم دو منقالی و در سوم سه منقالی با روغن دوازده
 نیز منقعه بود **و در اسرطان** در راج کینه منقالی عدس منقش کینه منقالی زعفران سنبل قنقل در جینی هر یک
 بنیدیم میگویند و باب کشنده و قرص سازند و میگویند از آن باب کرم بخورند و از سر ما و حمام اعتماد
 نمانند **فصل در اسرطان** و باسیا به موضع کزیده آن لعبل و پوره از منی طلا کنند و ملک سرکه در آن مالند
 و بعد از آن که پاک شود به بیخ آبی و پیه کا و کوهی بنهند و اگر تساح بدست آفتد تهر بود و باقی علاج او
 همچون علاج کله و غیر کله بود **فصل در اسرطان** که به وجع حادث شود بسیار و فودنه یا شونیز و کینه صفا کنند
فصل در اسرطان را از اسویلا و سیر و بیاز بخورد و صفا کنند یا کرسنه و انجیر خام صفا کنند و شراب
 یا شامند و اگر پوست رسو کشند و بر آن موضع نهند و جعی ساکن شود **و با چیلارم در دفع بواسیر و اسرطان**
 اسرطان فودنه و چکنشت در خانه و نزد یک مرده بنهند بواسیر بکنزند و تخم کجور و انار و تخم مگس و فته و

و بیایم

و فودنه و سکنج و مقل و حلتیت در البغار و آشته و اقرون و الطراف و جوافیر حیوانات همین خاصیت
دارد و تکیده شدن علق و طواسع مرغابی و خازر نبت و کاک و کوبی و کوسفتند ان کوبی و رسو کوبه در حیات
مفید بود و اگر رسیمان لبقطران الوده سارند و کردم قد بگردانند هیچ کزنده بدان نزد یک نیاید و اگر
چراغی دور از بر قد بمانند حشرات نزدیک چراغ کردند و پیش مرقد نمایند **طریقات** و در کردن بشاخ کوبی
و بشم نر و مورادی و سکنج ماران بکیزند و اگر موضع را با آب نوشا در و خردل آب زنده مار ببرد
و آب دهن روزه در خصه صفا که نوشا در دهن کبر و چون در دهن مار زنده مار ببرد **طریقات**
از شاخ ابله آب ترب و بادروج عقرب بکیزند و در کردن البقره کبریت و کس خردل ترنج
و پیروز و غمگاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت دارد و اگر معود ترنج و تیشک گفته
و پیکار و یا هم بمانند و در سوراخ عقرب و در کتند عقرب بیرون میاید و اگر ترنج ترب پارک کتند
سوراخ عقرب بمانند بیرون میاید **طریقات** اگر فلفل مابعد بچوشانند و در خانه بریزند کبک
بمیزند و اگر بر چوبی بپسید خازر نبت بیالانند کبک بیان حج مشوند و اگر کرب و ورق خزره و کبک
طریقات اگر چوب و ورق سر و برک نشویر و مورود سر کین کا و و حمله کبریت دو کتند و کبک
و اگر انستین و حمله نشویر بچوشانند و در خانه بریزند همین بود و اگر دین بر و عن ترب بالند
بر آن نشیند **طریقات** مود از مقنا طریقت و حلتیت و زهره کا و و در کبریت و قطران
بکیزند **طریقات** اگر ترنج در شیر حرکتند و بمانند تا کس بخورد و ببرد و اگر ترنج دو کتند و کبک
بکیزند شش بکیزند **طریقات** اگر سر و کبریت دو کتند زنبور بکیزند و اگر دین باب خطمی خیار
و زیت بیالانند زنبور نشیند **طریقات** اگر بر بهد و کلنگ و کثیر خشک فودنه مسوزانند انهم بکیزند
و اگر بورق خیار دو کتند خبثت بکیزند و اگر انستین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه زینتین
در آن نیفتد **طریقات** اگر در استک خریق و بزالتیج و زیت و کبریت و البصل الغادر ک موش خبث
استن و زعفران هر کدام که باشد در چغیر کنند که موش بخورد و ببرد و اگر موش را خایه بکشند یا کپو

بکند

طبعه فراسیون کند رسیده تمام صبر بر منب حید قوی **انچه در درجه سوم از او شکر کند** انقبیل شود تری نجاست
 او یک در اول از او شکر کند **انچه در درجه دوم از او شکر کند** از او شکر کند و فلفل صغیر فودنه فلفل مشک سعد و فلفل
 مزاجش مشک طریح انجوان سسک سارون ملج اهل کرب و با برنا خندانسیون حمل زرد نیاد انجمنون کرف
 رومی زوق خشک مروخس حماما زراوند زیره انجیل کبیر زعفران کبریت بچکنشت حید بید ستر و در
 دار فلفل میاز حاشا جنطیا تادروج سقمونیانچه در درجه چهارم از او شکر کند شش مویز مایرا خردل ساق
 بری فلفل هلیله آمله بلوط خیار شتر بلید انجا صا اسفناح سبغیت کلسنج او که در اول از او شکر کند
 کلنا زرد شک بکوبیه الوسان اطراوم الاخوین محاض امر و او در درجه سوم از او شکر کند کاهو کبیر تورک
 زعفران کات ماز و صندل کافور و او در درجه چهارم از او شکر کند جوزا مثل انجمنون مشک سیاه **انچه در درجه اول از او شکر کند**
 الوکی اسفناح کاو زبان مغاش خیار شتر او یک در درجه دوم از او شکر کند **انچه در درجه اول از او شکر کند**
 ذوقا ترانچه در درجه سوم از او شکر کند آذخر صدق حلیه عفران اشته با بوده حب الخضر اسفند پرسیاد نشان
 و او در درجه اول از او شکر کند مر حاشا کادریوس صندل کلنا کبیر حاض کلسنج زنجبیل سوسن دار فلفل
 هزار خشیان در درجه چهارم بلبلان ایرسام الاخوین اسارون بوره انجا انجوس برنج اسفند بچکنشت
 انجوان جنطیا نا انجیر حب البیان بلید آمله اسفند سنبلین **انچه در درجه سوم از او شکر کند** اهل سقمونیانسی
 شونیز اقا قیار اسن انجمنون قرقل انجمنون بلوط حید بید ستر در صحنی مستط زغور و صرود ما و او شکر کند
 زوقا خشک فودنه زراوند ماز و فراسیون فلفل مشک سماق زرد نیاد حماما سیر زیره نانچه او سعد کبریت
 مزاجش کبریک مشک طریح انجوان سسک سارون ملج اهل کرب و با برنا خندانسیون حمل زرد نیاد انجمنون کرف
 بر **انچه در درجه اول از او شکر کند** هلیله زرد نمقندی زنجبیل سبغیت کلسنج او که در اول از او شکر کند شش مویز مایرا خردل ساق
 شیر خرت **انچه در درجه اول از او شکر کند** ششم قفل قملور بون مای زبرج غار انجمنون حب النیل تری در حمل اسفناح **انچه در درجه اول از او شکر کند**
سودا هلیله سیاه بالکل انجمنون اسطوخودس حجر الاثر و انجمنون غار انجمنون کثورت حب النیل آمل
مقویات تخم ترب کوبیا برک ان کند شش خرقی زرد او مویز تخم شبت پوست تخم حیدر کبیر کندی

انچه در درجه دوم از او شکر کند

کاهو کبیر تورک از او شکر کند

هزار خشیان

انچه در درجه اول از او شکر کند
 فلفل صغیر فودنه فلفل مشک سعد و فلفل
 سسک سارون ملج اهل کرب و با برنا خندانسیون حمل زرد نیاد انجمنون کرف

کاهو کبیر تورک

سین مرداب که دو مار العسل ماز بون بوره کنجبین **مفتی ادویه** که سده بکت اید ترس از فرشته غار بقول
از بانه نیون قنطور بون استنین صغر قد مانا اسطوخودوس عود مانا کنیا انجون خیطا ناما فراسیون زیره
ایرسانا نحوه اماما سلیون در چینی زعفران مرزنجوش کرفس زراو کد کبابا کرسنه حاشا کثوت حمله
طیبات ادویه که لطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند اهل اسقیل حافض سرکه اسطوخودوس حبیب البان قنطور
بوره بوره خمد میدستر خردل قرطم سیرا ذخر بخت با بونه در چینی صعبه و ج زوفا خشک قسط صغر فوفنه
زراو نه حرف حاشا حمله کاد ریوس مشک طر اشع ایرسانام سداب نانخواه کسبج عاقره **قنطور** که
ادرا بول کند و حقیق اهل القوان ترس شود نیز نیون راز بانه انجدان قنطور بون برنج صفت قد مانا
با بونه قسط کبابا پر سیاوشان خمد میدستر فراسیون عود عود مانا خیطا ناما نحوه جاوشیر تم کدر
در چینی صعبه سداب سعد میوه سایه سینه نام زوفا خشک مشک اشع کرفس مرزنجوش کاد ریوس حبیب
نظر منقحات ادویه که حصص را بریزد اسارون برنج صفت صمغ الوتره خریزه خشک پر سیاوشان نشپاه
جز البیود بادام تلخ سعد کسبج راز بانه **قالبتا ادویه** که طبیعت بندند برنج بلوط بابا فلاخویر سر و نیج کورس
ذخر تم کلم مورد غیر کله روم الاخوبین زعفران و خور و ورق زراو و طباشیر صمغ طلعین مختم کندر کویا نازین
ساق عدس نشاسته تخم ساقم بار سنگ زنبق **مخللات ادویه** که خلط و صلاصت را تحلیل برید کاد ریوس
که با حاشا زراوند اکلک کج زهره هزار چنان صعبه جاوشیر اشق پر سیاوشان اسقیل با بونه رواب
زربک برنج صفت اذخر با قلا اسارون القوان خطمی زفت صمغ بط لادن تمام سوسن ترس قنطور الحار مرزنجوش
قارقه فوفنه خردل **طیبات ادویه** که صلاصت را نرم کرد اذخر الصبک بزکرا اشع مقل سعد و عن خروچ پنبه
ایر بلط پیم مرغ مغر ساق کاکو کوسقند زفت صمغ بطیم **منقحات ادویه** که اورام و صلاصت را تقطیع اهل کلیل
اکلک بزک زعفران ایرسان کرب صمغ بط لادن مرصع انجیر موم خطمی مرز خشک **منقحات ادویه**
کرفس و ریج را بشکند و تجلید بر نیون انجون سیاهه جاوشیر بخت کندر کسبج کندر نیجیل در قنطور اماما
زیره زراوند ناما نحوه کندر زراوند کرفس کویا سداب سعد فوفنه قنطور مانا **مقرحات ادویه** که عصاره را

کنند و بسوزانند اسفید از نریج زاج شیخ حرف حب البان تیوغات سرکین کبوتر اسفید طسبیه قرفیون
صوابون سداب فودز در اسن فلفطه اسیر در ریج **ادویه** که تسکین وجع کند انبوسن بر بی بطورک سفید
تخم ترنج بیج میرود کبر انفاست صمغ اسفیداج **ادویه** که سرکزان کند و خواب آورد کاهوشیت افحجان غفران
حمامانقح و مر و نغالیق الصکیر شاه سفوم **ادویه** که گرم شکم و کوشش کند بر تکلیک علی استنشین جمیده زون خشک
که و با حرف فودز شیخ قنبل شو نیز درق شفا تو ترس **ادویه** که جمع رعاف و نفث و اسهال دم کند اند
از سنگ بادروج بلوط لب کلنا دم الاخوین تخم کل حفص کل ارمنی که با کافور کند لسان الحمل زیره سی
نعناع تن استه ماز و قنطاریون ریوند دنجور لسه و کشیر نذر البیج **ادویه** که فرو صرا عمل کرد اند کلنا اند
صمغ آلواندروت تراوند لسان الحمل زیره ایرسا صیر طین مخموم **ادویه** که فروج قهیرا پاک کند انبوسن
تکلیک کاه ایرسا عمل را تیج حب لبان **ادویه** که کوشش زاید از فروج زاید کند انزروت اشنان تکلیک
و در استک تو بال اس صدف سوخته زکار **ادویه** که فروج را خشک کند نو تیا صمدت سوخته اند زوت اشنه
خرما سوخته انگه شسته **ادویه** مقویات دل مغزات یهد یا قوت کبر بالو لولاجورد کافور کاو زبان اسیر
کنیز خشک لبان شیر طین مخموم زرباد غفران در چینی کلستر در تیج بلبلیه بالنگو بادروج ترند انزروت
مذل ریاس شفاقل قانله قنره در چینی نسق زرقره مغز بود نعناع سوسن سنبل سفید سیخه قنخ خشک بود
فادانیا تمام میلو فمورد اسطوخودس اترج ایریشیم امله بمنین اسبقلج حید و از نار خشک ترنج پوست
ترنج **ادویه** که مقویات معدی باشد پوست ترنج امله بلبلیه بالنگو جوز بویه در چینی بلبلیه کلستر زرباد طباشیر
کنند که و یا مصلک مشک طراسع نعناع میوه سلیمه سماق سفول قنفل قانله قنره از خر سازج بندی
مقویات اشنة اطفا را الطیب حب لبان جوز بویه در چینی حما کوشش مصلک نادین سفول قنفل
قنره عافت **ادویه** یا بهی که در جبر سلیون حب الجفر کرس کرس حب الزم کبریا با قلا لوبیا نخود و ترنج
در چینی سیاسه حلجوره تندق نسق حلتیت قنط زرباد نصیه الغلب شفاقل زنجبیل سورتجان سفوف
بریفه کبوتر کوشش ککب غرر کوشش کبره بیره یا ریشتر نیز میشش انکوار تجر طلب نار جیل مغز بادام مغز جوز

بلبل اولم

باب دوم در صوابات کرم تر است بدو در اول و ثان او تیر ناهای بود و غذا تمام نیکو دهن و نان خشک
کند بدو در کور و خجالت کرده و نان ناری غذا تمام دهد و در کور و کلیمه نبرکتد اما سده آرد و معده را
سرد و خشک است بدو در اول در حرارت و برودت او خلاف است و او غذا لطیف بسیار
زود کورد و او را باز عفران و روغن تمام نپزند با شیر و شیرینی خوردند **کاورس** در زه بار و یا بس است
غذا اندک تند و قالین باشند و مصلح ایشان شیر و روغن **عکس** بار و یا بس است تسکین و تعلیق دم
کند او کور و سود او بود و خوا بسیار شفته آورد و آب او مطلق حرم و قالین آنرا با جفند خوردند **باقی**
بار و یا بس است غذا اندک بدو آب او لطیف بود و دریه و حلق و امر ارض سینه را مقید بود اما نافع باشد
و مصلح او نک و معتبر باشد **نخود** حار و یا بس است غذا بسیار بد و لقوت باه آرد و نفع کند و صفالون
استمین بدن بدید آورد و آنچه سیاه و سرخ بود کرم تر بود و او را در پیشتر **لویا** قریب است به نخود در
او را بول قوی بود **نونا** بار و در طلب است و کمپوس او محمود بود پنهان کرم و سرد را مقید بود و در آنرا
مفید بود و مصلح آن مغز بادام است **کنجد** حار و طلب است و کور و در فساد غذا کند و معده را زیان
دهد و مصلح آن شیرینی است **خمناس** بار و در طلب است سعال و خشونت حلق و نزل و سرد و صدف ناه
نفع است و آنچه سیاه بود محمد رسبات آورد **بزرگ** حار و طلب است نزل و سعال را مقید بود و قوت
باه دهن **مانه** حار و یا بس است محفیف و مصلح بود شہوت جماع ضعیف کند و سلسل بول مقید
بود و مصلح او شیرینی است **قرطم** خشک از ن باشد حار و یا بس بود سهل المعوم و بادا نیکند **تخم**
لویا حار و یا بس بود مفرح و مقوی قلب بود در ورعاف باز در **بایا** سرد **لوم** و **بایا** بهترین گوشتها
گو سفند است و حفص بتر از قول تحمل بود بره به از ماده و بسیار مور به از اندک نو و چرا کنند به
از مخلوق بود و گوشت گو سفند حار و طلب است و گوشت بره را رطوبت پیش بود و گوشت میش را
حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاره سرد و تر باشد و گوشت بز سرد خشک است و بهترین نزل
او یک بود و گوشت میش لعابیت بد باشد **گوشت** کاد سرد و خشک است و غلظت بود **گوشت** کوساله

بادام بود آنچه خشک را لطوبت کثر بود نوره نخل **ترش کرم** و خشک باشد و مقور معده و کبد و قاعین است
کرم تر بود و نفوت معده و دماغ و سینه بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن خشنی است بادام
 باشد **کرم و خشک** باشد و مقطع بلغم باشد و مقور یا نه و مانع بیرونی بود و از اسهول تولد کند و مصلح
 آن **کنجبین تر سرد** و خشک است و تسکین صفرا و دفع خمار و صداع و تشنگی کند **انار شیرین** کثر بود
 مقور و مفرج قلب بود و دفع معال کند و مجاری پاک کند **انار ترش** سرد و خشک است و مقور معده
 تسکین صفرا و دفع عطش بود و اگر تشنگی ممتد است سهل صفرا بود **بید** ترش بار و دیالیز است مفرج
 مقور معده و دافع خمار و قاعین بود و تولد قوچ کند و آنچه شیرین باشد با اعتدال عقرب باشد **سیب**
 شیرین معتدل بود و مقور قلب و معده و مفرج دماغ و نفوت بود با سموم مقادمت کند و آنچه ترش
 باشد دفع تشنگی کند و قاعین باشد و سرد و خشک بود **امرو** بار و دیالیز است و از سینه بی غذا بیشتر دهد
 و در ارگه و نفوت دل و معده و تسکین غشیا و عطش کند **نقلا** بار و دیالیز است دافع حرارت بزرگین
 مفرج است اما در معده قاسد شود و خون بد از و حاصل کرد **آلو** بار و دیالیز است و تلین کند و معده را تقویت
اسیابی باقی را کوند بار و دیالیز باشد آنچه شیرین بود تلین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را معذب
 بود **زیت** بار و دیالیز است تسکین عطش و خون و دفع خمار کند و در معده قاسد شود و معده را مفرج بود **ترنج**
 مفرج است و پوست آن حار و یابس و مقور معده و مفرج بود و بوی دهن خوشش کند و گوشت آن حار و یابس
 و غذا بسیار دهد و در کور و در حاض آن بار و دیالیز بود و نفوت دل و دافع خفقان و غش و غلبان
 مفرج بود و ترنج آن حار و یابس است مقادمت جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مفرج و پاکت و پوست درشتی
 باله و دفع خمار کند **تارنج** لطیف تر بود و خواص همین باشد **لیمون** در طبیعت و خاصیت چون ترنج بود **زیتون**
 آنچه نارسیده باشد بار و دیالیز بود مقور معده و آنچه رسیده باشد حرارت مایل باشد و اعصاب و اجاع
 مفاصل را مفید بود **جوز** کرم و خشک و مقور یا نه و مصدع و مولد اخلاط و مفید معده بود **جوز بند** تا حویل
 حار و یابس است لیکن حرارت او بیشتر از پوست بود آنچه تر باشد حار و یابس است غذا از کبد و نفوت

زرد و سفید و خنک است

باه و دفع برودت باشد و آنچه گفته باشد گرم شکم بکشد **فندق** حار و طبع است غذا آنک در بد و تقویت باه
و دفع مغزت زهر نکند **بادام** حار و طبع است غذا آنک در بد و تقویت باه و منی بفرزند و سینه و مجاری پاک کند
و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه نیک باشد بی پوست مایل بود و مفتوح و منقطع و دافع فضول **فستق** گرم و
خشک و مقوی باه بود و معال بلغمی و کزیدن سوام را مفید بود و پوست آن مقوی باه بود و معده و طحال
را مضر باشد و مجاری **خبره** سفید باشد یا در و یا پس فایده تیرید و قبض باشد و مانع اسهال و آبی **نخود** است
و طبع او بار دیالین **غالب** لبقولی معتدل است در کیفیات در بعد و بقول یا در دست بدرجه اول معتدل در
رطوبت و بیوست و غلیظ است و سینه و ریه و غلبان دم را مفید بود و حسی و کم **سبزان** بار و طبع است
تلین حلق و سینه و سهل است و او **زرنک** بار و یا پس است تقویت کبد و قلب و معده کند و سنگین غلظت و مانع
آبی و اسهال کند و سده بکشد **زرد** بار و یا پس است تقویت کبد و قلب و معده و مسکن صفرا بود **خرزنده** نازک
بهر گرم و تر باشد و او در روست و سخت ایجاد و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بار و طبع است و تولد
رطوبات و فضلات کند و مصلح و سنگین است **خار و خار** بار و طبع است بوسیدن او تقویت قلب و طبع
کند و تخم آن در باشد و معده را مضر بود **تهدانه** بار و طبع است تب محرکه و حار گرم را نافع بود و معده را مضر
و مصلح آن شیرینی بود **نیشکر** حار و طبع است سینه و معال را مفید بود و او در او و تقطیع بلغم کند و اگر در آن آبی نکند
دفع بلغم کند **فندق** حار و طبع است تقویت سینه و منانه و مجاری کند و موم صفر او و شکر آرد **فانید** مقوی
باه و باد و بلغم را مفید **بیت** از همه لطیف تر باشد **زنجبین** معتدل بود در حرارت و رطوبت و طبیعت در
دوم معال خشونت حلق را و الالات ریه و نفس را مفید بود و سهل صفرا و دافع غلظت باشد **زنجبیر** در
حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلین بیشتر **کلبین** حار و طبع است و مقوی معده و مقلع بلغم و مفتوح
مجاری کند و یادناشکسته **عسل** طبع او حار یا پس است بهترین آن عسل سفید و خوشبوی و فایده آن جلا و تقطیع
بلغم و وضع برودت و مغزت آن احداث و سختی و تولد صفرا و مصلح آن محمودات بود **خسک** کلبین حار
یا پس است و فایده او همچون فایده عسل بود کلب که قوی و در کسر ریاح و انقباض قولنج نافع بود **بارنج** و **بقول**

کامو و طبع

و سوزش است و تشنگی نباشد و زود مغز شود و خون از سوراخ شود حرارت آرد و دفع نرگ کند و چشم را
 مغز بود و **کاسنی** بار و بود مایل به سبوست دفع تشنگی و تشنگی صفا و کسر حرارت جگر کند و دفع غشیا
 بود و داشته مفتوح بود **سفاغ** بار و طلب است غذا نمک بود و زود کوار و خوشنود حلقی و سرفه را مفید بود
کبر حار یا بس است آب آن مسهل و سرد بود و تیسر لالت صدر و مانع خمار و جرم آن قابض و مفید
 بود خون بد و مصلح آن گوشت فریب باشد **سرس** بار و طلب است تقویت سده و تیسر طبعیت و منع برقان کند
بله الحقا تور که باشد و اثر بقلة المساک نیز گویند بار و طلب دفع تشنگی و حرارت و التهاب است مجزرا
 مفید بود و معده و بابه را مفر بود **مزجوش** حار یا بس است محلا و مفتوح سده بود و زنده او که در حین عقر را مفید
 بود **بکوه** مقور قلب و مانع خفقان و التیویا و دفع سودا بود و بوی و من خوش کند و معده را پاک کند **تره**
نوعی نوعی از پوست که مقوی معده و دفع بلغم بود **بغنی** حار یا بس است بادمانت که او را بول و تیسر طبعیت
 کند و قطع بلغم و من لوان بود و مقاومت با نرگ سموم کند و چشم را مفر بود **کبر** حار طلب است تقویت بابه
 و مفید بدن و مجاری آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم کند و بوی و من خوش کرد و زنده **بکوه** بار و یا بس است
 و تشنگی و صفرا و حرارت و منع غشیا و بخار است و اسهال و مقور معده و قلب باشد **کدو** بار و طلب است
 از طلب بدن و دفع و طبعیت نرم کند و معده را زبایان در **باد زجی** مختلف الاثر است آب آن حار یا بس
 مطلق است و جرم آن بار و یا بس است و قابض و مقور معده باشد و صفت آن است دلون واحد است اثرش
 سوداوی جگر و طحال را زبایان در **کبر** حار یا بس است محلا و عرق است او و طحال را مفید بود و او را طمیت
 کند و گرم شکم کند و تریاق سموم باشد و آنچه محلا باشد طحال کشاید و بلغم را از معده زایل کند
 و اشتها آورد **بیشتم در تو ابل** نمک حار یا بس است تخلیک و تخفیف سلوبات و مانع عفونت و
 تقویت مغز و کثرت استعمال آن تصنع باه و بلغم بود **کبر** بار و یا بس بود دفع صفرا و مانع عفونت و لطفیه
 حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب مبرور را مفر بود **نقل** حار یا بس است حکم و معده را تقویت
 دهد و باد شکم **نجیل** حار یا بس است بادمانت که بلغم و سلوبات را زایل کند و معده را مفید بود و دفع نرگ

حار یا بس است و دفع غشیا
 مانع قوی و اسهال بود و در کبر
 و تقویت باه زنده بود

سوم کند **در بعضی** حار یا بس بود تخفیف و تلطیف اختلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند **تیره کرمانی**
حار یا بس بود یاد دیش کند و بلغغم زایل کند و مقوی معده باشد **ناروا** حار یا بس بود طویات معده را
کم کند و حلو کرده و مجاری بول را مفید بود و در رابول کند **غفران** حار یا بس است قاطع بلغم و کسر راج کند
و حصصات را زایل کرد **کنشیر** حار یا بس بود قالمین و مانع بخار و صداع بود و فی وجع و حاض را
مفید بود **ازبان** حار یا بس است یاد دیش کند و سده بکتاید و مقور بر بود **بایستیم** **در بعضی طوی**
کلسج سرد خشک مقور اعضا و باطن و بوی آن مقور دل و دماغ بود **سوسن** حار یا بس بود لقمه
و قاطع را مفید بود **شامه** گرم و خشک باشد و بول را و خراب خوشش آورد و دماغ را قوت دهد **ترکس**
مایل بجزارت صداع یار دوسده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کرد **دانه مقبت** **بلور** یار دوسده طریقه صداع
گرم را مفید بود **مورد** یار دیا بود سیاه کند **باز** **افزود** یار دیا بس بود صداع را مفید و صدقات کشند
و کزیدن سنگبوت را مفید بود **مشک** حار یا بس بود مقوی دماغ سرد و مفرح قلبی تریاق زهرنا بود و در
سختی و خفقان یار دارد **غالبه** مفرح است بوئیدان او مسکوت و مصروع و صداع یار دوا مفید بود **منزل**
یار دیا بس است خفقان و حمیات حاره و حلیکرم و صداع گرم را مفید بود **غیر** گرم بود در رطوبت است
معتدل و مقور حواس و مفرح بود **عود** حار یا بس است و مفتح سده و مقوی قلبی دماغ و مفرح بود و در
بوی دهن خوشش کند و خورون آن رطوبت معده کم کند و قالمین بود **سنبیل** حار یا بس بود و مقوی
و دماغ و مفتح سده و او جامع برقان و طحال را مفید بود **لادن** حار یا بس بود موی پرویاند و چون نخوتند
ادرار بول کند و جنین صیت را بیرون آورد و بلغغم زایل کند **زبار** گرم است بدرجه سیوم و در رطوبت است
معتدل **مقاله دوم** **ادویه مرکبه** و کیفیت آن و مرکباتی است **باب اول** در کیفیت ترکیب
ادویه و بیان قوت و امتحان تریاق بدانکه کسی که ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیکبانه پیدا کند و آن را
از خاشاک و غبار پاک کند و باید که ادویه جدا جدا بکشد تا قوت آن ضعیف نشود چون بکشد بر چند
و اوزان سه دست کرد و اندوهمه با هم در ناو کسحی کنند تا با هم آمیخته شود و اگر با غسل معجون کنند

من خوش طعم و خوشبوی بایستاده رکف بر درتد و ادویه بدان میان ریزند و نیک بسهم نریزند
و در ظرف مخلو نباشد و هر طرف نبوشند تا سرد شود تا سفته بر روز یکبار هر طرف بر میدارند تا بخار آن
برود و از باد غلبان امین شود و اگر ترس سازند و اگر دمان صمغ باشد بچوشانند و ادویه بدان بشیند
و در صسازند و خشک کنند تا خشک شدن آنرا هر روز یا از میکا دانند تا که نگیرد و اگر مطبوعی نریزند بستند
مثل مغز آلو شسته و گیاه و تخمها را بکنند و ال و جو بهای و بیج بکوفند در رو یک نریزند و بعد از آن
کتهها و بعد از آن فو که در عقب آن گیاهها ریزند و منقبه و میلو فرو بر بسیار نشان و بش کوفند و در آخر
هم باید ریخت و اگر انجیر در مطبوع کشته آنرا در خسته کتان نیند و در وقت فرو گرفتن در کتان
پس بپاشند و ترنجبین و شیر خشک و خیارشیر بچوشانند و با یکم حل کنند و بعد از آن که مطبوع را
فرو نریزند و بر سر آن ریزند و اگر مطبوع سرد در روچ بود مثل ایاره و جرو ترید و سورجان
و سقونیا را بکوبند و ریشند و حساب رند و فرو برند و عقب آن مطبوع بپاشانند یا کغیر از آن
مطبوع بر دارند و سرد در روچ کوفند و در آن ریزند و بپاشانند پس در عقب آن مطبوع بپاشانند
و اگر تخم خندبر بیان کشته در ظرف سفال نوع بریان کنند یا تا بنیران نیک گرم کنند و از آتش فرود
و تخمها در آن ریزند و بر سه هم نریزند چنانکه بوی آن پدید آید پس فرو کرده و ادویه جوی مثل نونیا
و کل و حجر لاجورد و نونیا در او مثال آن در او ن کوبند و بایست سخن کنند پس با کشته تا فرود
پس از روز نریزند و خشک کنند و بعد از آن بسازند و عمل ادویه جوی مثل نونیا و اقلیمیا و خمش
المدید بین طریق بشوند و ادویه که بیاید سوخت مثل سرطان زلسه و کبریا در کوزه آنرا رسیده کند
و کل گیرند و در نونیا نهند و سرطان را اول است و بانی جدا کنند و شک نشیافته و بایست نکند و خاکستر
بشوند و بعد از آن بایست خالص بشوند و اماه استعمال کنند و اگر در آب جوی نریزند و در روچ نریزند
و اگر خواسته که آبکینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه نزدیک یک خست باشد پس بر دارند و در آب
قیلانند از آن و بعد از آن بسازند و صدق شیخ چون سوزانند در کل گیرند و در نونیا نهند و عقرب را که بسوزانند

ساعت بگذرد ضعیف شود **امتحان تریاق** بدان که تریاق بدان کنند که کسی که در او ای سبیل قوی مثل
سفوفیا و شحم حنظل بخورد و بعد زان نیدرم تریاق بخورد اگر اسهال العید زانکه ابتدا کرده باشد منقطع
نشد تریاق نیک است و با نیدرم بخوردن خردس بد بگر خردس بمیرد تریاق بقوت است و الا
ضعیف بقوت و ضعف آن ندانند استعمال آن نباید کرد اما مقدار تناول آن در کزبیدن مار افعی
و کلب کینغفال و در کزبیدن عقرب نیدرم و کزبیدن **مخرب** دانگی و نیم با سرکه و کنگر و اسهال خورده باشد
بیم انتقال تا کینغفال بخورد و در استغفار انتقال و در اسهال اجلاب امعاء نیدرم بآب سماق و در
سین النفس دانگی و نیم با سرکه بنجین غنصلی و در جذام انتقال بآب اقیقون و کافور زبان در حصص کلید و
شانه انتقال بآب کزبیدن و در برصه دانگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلی کینغفال
با شراب و در احتیاس طمیت و جنین سمیت کینغفال با شکر طراشیم و کزبیدن که در دسته و معال
برین باشد با در معده و امعاء و حشا و در شهوت کلی و نافض بی تب بود دانگی بخورد و کزبیدن که در
دسته و فالج و لغوه بود نیدرم تا کیدرم و کزبیدن که قولنج بود نیدرم در آب سداب **باب دوم در تریاق**
زبان کزبیدن تریاق فاروق نیز گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و معادمت با زهر تا و
ادویه قائل کنند و مقهور دل و دماغ و کبد بود و قروح امعاء و اسهال و لغت الدم و بواسیر و تعفن و قولنج
در معده و استسقاء و کرم شکم و صراع و ادرار بول و طمیت کند و بر پیش موام طلائه گفته معقید بود
و نیم و ضعف کبد و بصر و حیدام و برص و بهق و اوجاع و قاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را معقید
نصف آن اقراض متصل چهل و هشتاد و انتقال قرص افاعی و قرص اندر خون هر یک سیت و چهار انتقال
ایون در فلفل هر یک سیت مغال تخم شلغم و سیربری در جینی و در کلایر ساغالیقون از کزبیدن
روغن بلیان هر یک و از زده انتقال زعفران ریزند زنجبیل قطرا سیون قططیا قون فودند
چهار اسیرون منسط و مرو اسطوخودوس فلفل سفید فلفل سود کند و مشک طراشیم فقاء اذخر
لغی بلغم سلیم سنبلی الطیب هر یک شش انتقال معده معیسا بلغم کزبیدن سبب الیوس حرف

با قلی کمدار بوسن نامخواه کما فی طوس عصاره طیبه التیمس روین سنبلی اقلیطی شیخ حبیبی ورق مسافح
 نمود و حبیبان نامخواه را زیاده طین مخموم تاج محرق حماما و ج حبیبان قوه صمغ عربی قدمانا التیمون
 اقا قیاس هر یک چهار مثقال دو قوتنه مقل البیهود جاوشیر کینچ منید بیدستر بار آورده قنطاریون با یک
 زراوند طویل هر یک دو مثقال سگفت کردند و در ظل شراب ریجانی غنیق مد رطل و نیم آنجه کوفتن
 باشد بکوبند و صمغ و عصاره بچوشانند و او یک قوتنه بروغن بلسان ملوث گردانند و در غسل
 و شراب بشنند و در ظرفی نقره یا چینی ظرفت حملت سازند و در هر روز سر آن بر میدارند و بعد از آن
 استعمال کنند و بعضی بعد از پنج سال گفته و بعضی بعد از دوازده سال **فصل سقیل** و آنرا غنصل میگویند
 طریق او آنست که غنصل تازه در خمیر کزبره بریان کنند و پس از خمیرد بکنند و آب آنرا سقیم کنند و با
 همچندان دقیق کرسنه بیامیزند و شراب بشنند و دست بروغن کل مالند و آنرا **فصل سارند** **فصل سارند**
 مصطکی در شینغان نصب الزریه سنگی قوه آسارون عود بلسان هر یک شش مثقال فناع اذخر
 زعفران هر یک دوازده مثقال مخوان بریت مثقال در پی چنی حماما هر یک سبت و چهار مثقال بکوبند و آنرا
 بجزیره بریزند و شیراب ریجانی یا مونیری بشنند و دست بروغن بلسان یا بروغن حبیب و آنرا **فصل سارند**
فصل نفعی افعی جوان ماده استقر برین حاصل کنند و ماده بدان بداند که او را چهار شیش
 و ترادونیش و جوانزاد بدان بداند که لغات متحرک باشد و سر برداشته و چشم او سنج بود و باید که
 در بیمار صدی کنند از موضع که از آب کنار جویمهای زمین نشود و بر باشد و از سر و دنبال او مقدار
 چهار انگشت جدا کنند و یک ریغ برین دارند و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک بشویند و در
 دیگی گوازه سنگین نهند و آب درونیزند و نکوشا خنبا سرین ران اندازند و میجوشانند تا محلا
 شود و کوشند و استخوان هم جدا کنند و کوشند خالص در باون سنگین نمیک بکوبند و باربع آن
 کعب یا میزند و با بسیم اند و باقی مرق بشنند و دست بروغن بلسان حبیب کنند و **فصل سارند**
 و در سارخ شکسته باید که شعاع آفتاب بر او رسد و چون در آوند اولی نامند و در ظرفت یکینه کنند

و نگه دارند

وکندارند **تریاق معونه** قایم مقام تریاق گیر باشد حاما سنبل مندی سا ذبح لک کامیسا قر نفل دار جز قیویا
 نط جنطیا نام هر یک دوازده مثقال فغاع از قر بود عصاره طینه التیس مقل از رزق هر یک شت مثقال
 عطر قر حار از یازده کبریت خام تخم شنبت اسارون فرومانا فر میون انیون تار دین شکوفه از کل
 با فلان تخم کزنس کوهی دو قوا نمون سنبل الطیب هر یک سه مثقال کبر خشک اس سفید فلفل هر یک سی
 مثقال بذرا نیج مسیت و شت مثقال سلیمه ورق کل اند خون هر یک نه مثقال تخم سداب کینقال دانه
 زنج سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلبک سبت چهار مثقال فغاع مر هر یک چهار مثقال عصاره قاصص
 بنت مثقال ورق ترنج سترده مثقال آنچه کوفتی باشد بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با
 چندان ادویه غسل بکشند و بعد از شستشاه نیم مثقال تا کینمثقال استعمال کنند **تریاق ربع** زهر با و با و با
 غلیظ و صرع و لغوه و میرقان و خفقان را مقید بود جنطیا نام حسب الغار زراوند مرکی مستسا و کوبند
 و با چندان غسل بشیند شربتی کینمثقال **تریاق و الانفع** فلفل ابيض فرفر خشک قانرا هر یک در دم فر میون
 سیالغار از هر یک مغبت درم چند بیدستر بکدرم بکوبند و با سده چندان غسل بشیند و بعد از شستشاه
 استعمال کنند **شرو و لیس** از تریاق چهار نبرک است و منافع پشمار دارد و سلیمه قر نفل فلفل سبزه
 سوراخ حبه سیر بر در و قوا کلید الملک جنطیا نار و عن بلبک اقراص فر میون مقل از هر یک مغبت
 درم اسارون سفوف از هر یک چار درم و نیم کندر خردل سفید خود بلبک اسطوخودوس فسطا از هر یک
 کافور س قنده در فلفل عصاره طینه التیس چند بیدستر جاویشیر باج معونه هر یک شت درم زعفران
 خالصیون تخم سداب زنجبیل در جنی عکک البطم از هر یک درم فستق نار دین مهدکلی صمغ عربی قودمانا قود
 بذرا نیج ورق کل مشک طر اشیر از زیاده هر یک تخم درم ادویه بکوبند و صمغها در شراب حل کنند و با چندان
 غسل بشیند و مثقالی بعد برور شستشاه تجوزند **زرک** ادویه است بریاق و منافع بسیار دارد زعفران
 بذرا نیج سفید هر یک چار درم فلفل سفید درم انیون فر میون هر یک بیت درم سنبل معونه سالیون هر یک دوازده
 درم سا ذبح قر نفل هر یک چار درم لولوناسفته نون و تخم سداب بری مشک کافور قاصد از جنی سست هر یک

تخم سیدان عقرقره حاد از نقل هر یک چهار درم سکنج جدید سترها و شیر هر یک و درم زر بناد در روغ
روغن مستطیم هر یک شبت درم چنانکه گفته شد ترتیب کنند و بعد از سنشماه استعمال کنند شترتی مقده ارد
یکم انتقال **ترمانی** که واقع هر زهر پاکت اخیر خشک نچاه درم ورق سداب خشک ششی درم سیر بر سفید
کنده درم سهر را بگویند و با انجیر سیاه میزنند و انتقال نماید و کنند بی تاخیر **دیگر** از اوته طویل در صبح هر یک درم
انسون مر سیدان زیره هر یک درم شوتیز بچرم خطیانا سه درم سداب دو درم بگویند و لعیل و آب جوی
بیشند و انتقال نماید و کنند **سوم** درم **مفرح** لولونا سفید بعود خام کا و زبان هر یک درم کبریا کماستی
کثیر هر یک بچرم صد لیلین طباشیر هر یک شبت درم فرخ خشک انسون ورق کل هر یک شبت درم در روغ و
زعفران غنبر هر یک درم سافج مندی زر بناد بالکوخنی سفت کل از منی هر یک چهار درم کا فوری کیدرم
مشک نیدرم بگویند و شیراب سبب ایشانند و انتقال نماید و کنند **مفرح** با قوی لولونا سفید شبت درم سید
درم یا قوت رمانی دو درم بالکوخندل سترج همین سفید کل مخموم بگویند چینی هر یک و درم ورق زر انتقال
لا جوهر و انتقالی و نیم لعیل عقیق کبریا میوز زر خشک کثیر تخم کل عود پوست ترنج کا و زبان همین سترج کا سستی
کا فوری غنبر استیب هر یک درم طباشیر مندل سفید ورق کل هر یک بچرم سافج زر بناد در روغ هر یک درم نیم
مشک نیم انتقال بر شتم سوخته بکدرم آله هلیله کابلی هر یک بیت درم کلاک قند هر یک متی شتراب سبب
و انارین هر یک بیت درم **مفرح** قرقره نقل در صبی سنبیل فرخ خشک در روغ هر یک درم زر بناد کبریا کماستی
هر یک بچرم نار مشک عود داشته سافج هر یک سه درم زعفران مصلک هر یک انتقال علی استیب درم
مشک نیم انتقال ورق زر نیدرم ابلج در آب مو ترنج جو شانه خنک کرده پانزده درم مجموع کوفه بچرم
لعیل ایشانند **مفرح** با در ورق کالی شیر همین سفید کا و زبان هر یک درم کثیر خشک مندل هر یک بچرم تخم
لوک مفرحیا مفرک و هر یک درم زر خشک تیره بیرون کرده سه درم لولونا سفید کبریا سبب هر یک اگلی بگویند و
بشیره قند ایشانند **آخر** حققان گرم را سفید بود لب لو کو کبریا کا و زبان کل از منی هر یک و درم سبک کیدرم
کنده درم بگویند و شیراب سبب ایشانند **آخر** صغف قلب و حققان و غش را سفید بود مصلک نقل عام

فرغ

از خشک و درونج ساج هر یک پنجم کشته خشک سنبل هر یک سه درم کبر با لولو طبا شیر هر یک درم
این با لنگوشت درم مشک یک درم زعفران نیم درم کوبند و لعبل نشینند **والمسک حله** خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب و معده را مقید بود زرباد درونج بهمن ساج سنبل قره قاقله قرنفل حیدر بیستر
نشیند هر یک درم لولو ناسفته با بر شیم خام مفرق هر یک درم تیم زنجبیل در قرنفل هر یک نیم درم مشک
دو درم کوبند و لعبل با شیر و قند نشینند **والمسک حله** خفقان سوداوی و سود المزاج و ضعف قلب را مقید بود
در طوبت معده و اناج افند و صبح بسیار مقید بود سنبل مشک ساج هر یک درم زعفران نانخواه نیم
درم سبک جاد درم بر سوطه زینتین رومی هر یک نیم درم لوزنجبی نشیند درم حیدر بیستر درم تیم
نوشادر مقور قلب و معده و کبد باشد و مفرق و مقور لطف و بدن بود و بوزنک رومی کوبند و ورق گل کشک
درم معده بخردم زعفران قره زرب کوبند و بپزند و آله یک لطل را در آن رطل آب بچرخانند تا به نلی آید پس
ساخت کنند و بار و رطل فندلقوام آورند و ادویه کونست در آن ریزند و بچوب سید تیزند **فلو نارومی** قونج و
خفقان را و اوجاع کبد و معال را مقید بود زعفران بخردم فلفل سفید بزرگ هر یک سیست درم انبون
درم قطر السایون سنبل هر یک چهار درم تخم کزک سه درم ساج سینه عرق قره حارک سیان فرقیون
هر یک درم کوبند و بروغن بلب طوط کردارند و لعبل سه حیدان ادویه نشیند و بعد از شش ماه درم بخوردند
فلو نارومی خفقان قونج و اوجاع رحم را مقید بود و کثرت اسقاط را نافع اند فلفل سفید بزرگ را پنج
هر یک سیست درم انبون ده درم زعفران بخردم سنبل عرق قره حارک سیان هر یک درم حیدر بیستر زرباد
درونج هر یک نیم درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی کوبند و لعبل سه وزن ادویه نشیند و درمی
بعد از شش ماه تا اول کنند **چهارم در معال امراض نفیسات معون حاج** مسهل سودا و اخلاط غلیظه باشد بلسله اطهر کوه
درم سفید کچاق انبون اسطوخودوس هر یک نیم درم کوبند و لعبل نشیند شربت می نمینقال باشد
پنجم در قونج یکتاید یکتاید و در روشت و باد را مقید بود سقوتیا کینقال خیر لوباقاقله زنجبیل
در جنسی قره نار مشک قرنفل هر یک شکرده متعال مجموع کوبند و لعبل نشیند شربت می بخردم باشد

معجون خیارشیر درم معقب درم مک تدر معقب درم اب السوس سفید درم از زیاده امینون
 مصلح هر یک درم و نیم عمل خیارشیر نجا درم روغن بادام سبب درم ادویه را بگویند و لعبل
 قانده بپزند **معجون حجر البیهود** کلید و منانه را پاک کرده اند و او را در لک تخم خرنوبه خیارشیر کدو و مجموع معقب
 حب کاکنج هر یک بخردم حجر البیهود نجا درم بگویند و لعبل بپزند شترتی بکنند **معجون مغرب** کلید و منانه
 را از حصص و مل پاک کند مغرب سوخته درم و نیم خنطیا ناکید درم و نیم زنجبیل بکیرم فلفل درم فلفل
 هر یک درم سبب کاکنج بخردم خنطیا ستر جارد درم لعبل بپزند شترتی در آن **معجون حلیت** تب راجع و غیر
 مغرب و تیلار امقید و حلیت مرارق سد اب مستساو بگویند و بپزند لعبل شترتی بکنند **معجون کاکنج**
 کلید و منانه را امقید بود در البیج کرم از زیاده هر یک درم حب کاکنج سبب و نیم عدد کزبراجا درم بگویند
 و لعبل بپزند شترتی بکنند **معجون قویج** نفخ معده و امعاء را امقید و زنجبیل قره در جنبی جوزیوا
 مصلح و فلفل سبز سنبل قانده هر یک جارد درم و نیم سفوف نیا سبب درم تر حب سبب سبب
 درم شکر سفید مقلاد درم بگویند و با حبه ان ادویه عمل بیامیزند شترتی و منتقال **معجون طلا** و انرا
 ماده الحیوة گویند مغز قلب و لالت منی بود و بلغم و ریح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع
 کند و رنگ او رو بود در من خوش کند و عقل بفراید و شتهها از فلفل در فلفل زنجبیل در جنبی و
 پوست بلبیل و اطه شیطرح تراوند در حرج اصل با بونه طبعه حوزده خرنوبه خرنوبه الغلب هر یک درم مغز طلای
 سبب درم مجبوز کوفت لعبل سه جند ان ادویه **معجون برنفت** اوجاع قویج و درد و استانه امقید
 بود فلفل سفید و سیاه هر یک سبب درم بزرالنج امینون مهر هر یک درم زعفران بخردم قویج سبب
 عفره جاهر یک بکنند امقید و نجا درم عمل بپزند و در ظرفی بکشد و بعد از چهار ماه استعمال
 کنند و منقالی حوزده **معجون سبک** وجع و برورت کبیرا امقید بود و سده بکشد یک سبب سبب سبب سبب
 لک بود خنطیا نام هر یک درم زعفران نامخواه کرم مصلح هر یک درم و عود و فلفل هر یک بخردم
 بگویند و با هم جند ان ادویه عمل بپزند شترتی بکیرم باشد **معجون ورد** او را مصلح کبیرا امقید بود

در حکم بابونه

درین کل چار درم کوسن آسمان جوئی مفید درم دیو نه چینی لک مغسول هر یک سکه درم نیم مرز غران هر یک نیم درم
 کوزه نیمه عمل شیشه شربت کینقال بود **مجموع از جبهه** در دینت و ریاح را مفید بود و قولنج کینت اید و صطکی
 در لفل نقل زنجبیل جوزیو استخوان کون سداب خربان قره سادی کونید و عمل با شیره قند شسته
 شربت کینقال بود **مجموع** و معده و سیمان اشک را مفید بود و قولنج حلتیت زنجبیل از یانه مستاد می کونید
 و عمل شیشه و انتقال تناو کینقال بود **مجموع** و معده و سیمان اشک را مفید بود و قولنج حلتیت زنجبیل از یانه مستاد می کونید
 و در کور و رانی کور و نه مغز بادام جوزیو اجلیوزه حسب از لم فندق فستق نار جیل حشمتی رتوری
 سنج و سفید کینت نیم جبر حشمتی پیاز و شمع کینت زنجبیل در لفل قره کبار در اجین شقال کینت حشمتی نیم
 بلون مستاد می با عمل سه چندان ادویه بیامیزد و انتقالی تناو کینقال بود **مجموع** کادریوس مزاج سرد
 و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال در حرم را مفید بود و قولنج و حقیق کینت اید و تقیه من کتد و احتلا و غلیظ
 و بادان کینت و سده کینت اید و ضیق النفس و اوجاع سینه و سداغ و صرع و جنابام را مفید بود و سقره سقری
 بانزده درم غار لقیون کینت درم زعفران در اجین می اوج کینت کینت حشمتی ان روغن بلک زنبون
 لفل حشمتی نام فجاج از خر حاکما هر یک درم مستط کادریوس افیمون هر یک چار درم اسارون
 سینه سفید نیاب هر یک شش درم سنبلیله درم نیم مجموع کونید و عمل حشمتی ان ادویه شیشه و بعد
 ششماه چهار درم تناو کینقال بود **مجموع** نفوس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان سفید
 شش درم بوزیدان ماهی زربچ پوست کینت کوزیره کرمانی شیطرح هر یک درم پوست بلبله زربچ
 درم کک کرس از یانه ورق حنظل سفید کینت هر صغیر هر یک درم نیم ورق کاک کینت خشک محموده
 زنجبیل هر یک سکه درم نرید بجز درم روغن بادام سفید درم عمل سد و بجا درم شربت کینت درم تا جدرم
مجموع بلادی در شت و فجاج و سکره و جمیع امراض باره را مفید بود زنجبیل عرق و حاشو شیره قند لفل
 اوج هر یک درم درم مروق سداب حلتیت حشمتی نار از وند حسب الغار حشمتی شیطرح خول هر یک
 جدرم عمل بلادی در حشمتی ان ادویه کونید و بر روغن جوز بلوت سارند و عمل شیشه شربت کینقال

بموجب تجویز جمیع امراض بارده در راج غلیظه و سودا و القوم سودا و الاستمرار و توجع و سعال و اوجاع
الاستان را مقید بود چند سینه استر افیون در صحنی اسارون هر یک در می فلفل در فلفل نظیر یک شندم
زخم غران تیدرم کونید و لعبل شسته و بعد از ششماه استعمال نمیشد کنته **اطرفل کبیر** راج و بوا
و برودت معده را مقید بود و رنگ او سرخ و زرد و دانه و باده بقیه از باده سیاه و کاملی بلبله اطله فلفل
و از فلفل زرد یک ستم درم زنجبیل نو زردیان سبزه شیره خند شکر شاقول تو در سترج و سفید العصار
که چرخش سس همین هر یک درم کونید و بر و عن بادام طوط کواند و لعبل شسته شری دورم
اطرفل مغز بلبله زرد و سیاه و کاملی و بلبله آمله مت در کونید و بر و عن بادام طوط س زرد و لعبل
و شقالی کجوزند **اطرفل کبیر** صمغ و نجارات معده را مقید بود بلبله کاملی و بلبله آمله و کنته شکر
مستاد و کونید و لعبل شسته **افتمون** امراض سودا و ر را مقید بود و موسیاه دار رود در
سفید شوند بلبله کاملی بلبله آمله هر یک درم سساملی افتمون ترید هر یک پنجم درم شیره سس درم
سبغای درمی افتمون تک تدر هر یک درم کونید و لعبل شسته شری متفالی با **اطرفل مقل**
بواسیر را مقید بود بلبله کاملی سست درم بلبله آمله هر یک درم کونید و مقل ششدرم در اب سس
و با عمل بیامیزند و او در بیان شسته **اطرفل** که بر روی امراض لغوی را مقید بود بلبله کاملی سست درم
بلبله آمله هر یک درم برنج کاملی با تزه درم شیره سس زنجبیل هر یک پنجم درم سبغای اسطوخودوس
هر یک پنجم درم قسط سس درم غار بقون ششدرم مصلحی افتمون قر فلفل جوز زردا خیر بو اثر یک درم
فلفل در فلفل نامشک هر یک چهار درم کونید و لعبل شسته و چار درم تنا و کنته **اسم** کونید درم
و که در دانه بکتد برنج کاملی مخته درم ترید سس انیل هر یک پنجم درم قنبیل سس شیره افتمون
افتمون ملاحظه فلفل خردل سفید شخم فلفل سحر اسن هر یک سس درم کونید و لعبل شسته شری دورم
درم **اسم** که عرق سنی را مقید بود بلبله بلبله آمله ترید زنجبیل قنبیل مستاد و کونید و لعبل شسته
شربت سس متفالی **باب پنجم** در **العوات** و **سکنجبینات** و **مریات** شراب بقیه سس متفالی و سعال

ذات الطین

ذات الحین ذات الصدر را مفید بود و تلین للعبیه و در ایوب الکنه دستیه را نرم کند بقیه تازه کین و چهار
 رطل آب بجوشانند و صاف کنند و یک من آب در دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آورند **غریب نملو قمر**
 بر دو ملوب بود و صداع و سعال کرم و حمیات صفراوی را مفید بود و صفت آن همچون شراب غریب است
غریب غما غلبه دم و ماشر او حله جدی را نافع بود و غناب بزکافی در یک رطل آب بجوشانند و صاف کنند
 و باقی بقوام آورند **غریب بی** مقوی معده و قلب و فالین بود و تشنگی ناشد بیه ترش رسیده باره
 و باقی بقوام آورند **غریب سب** مقوی قلب معده و مفرح بود و قوی و اسهال باز دارد و آنرا همچنین ترش
 کنند **غریب انار** صداع و تشنگی و صفراوی را مفید بود و مقوی معده باشد آب انارین بکیرت باقی بدهد
 مذاق را خوش آید بقوام آورند **غریب ورد** حمیات صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلین طبع کند
 و رقیق کلسنج تازه چارمن در خم کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا طعم و بو بر کلی آب
 در پس صاف کنند و هر یک نرادر دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آورند اگر بعد از آنکه صاف کنند چارمن
 دیگر ورق کل در آن ریزند و بجوشانند و صاف کنند پس باقی بقوام آورند آنرا شراب دیگر گویند
 و در اسهال فایده او بیشتر بود **غریب ذکا** مقوی قلب معده و حشا بود و قوی صفراوی را مفید بود و سب
 ترش سماق امر و در آن ترش در رنگ خورد زرنق متساوی بگویند و آن آب بکیرت و باقی بقوام
 آورند **غریب لیمو** مقوی معده و قلب بود و صفرا و تشنگی نشاند قند را حلا سبازند و بقوام آورند و زمان
 فروز تلین آب لیمون چند آنکه احتیاج باشد بدان ریزند پس فرو کیرتند و شراب حاضر و تاریخ همچنین
غریب قشاس سعال و زرد و قروح سینه و رید و سهر را مفید بود و خستخاش بگویند و در غرقه و در رنگ
 سکنین بجوشانند و هم بیرون آورند و بدست بمالند و شیره آورند پس باقی بقوام آورند
غریب مندل مندل سویان سبازند و پنجاه درم از آن در یک من کلاب شبانروز کوچکش اند پس
 بالمش نرم بجوشانند و بدست میالند تا به نیمه آید پس آب کتند و با کین قند بقوام آورند **غریب نعناع**
 غشیان قوی و فواق را مفید بود و دیگر طلع نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند **غریب زواق** قوی النفس

غریب زرق
 در علاج امفیه
 در اسهال سبازند

در یو وسعال مزمن را مفید بود و سینه را از اخلاط پاک کند انجیر سفید سبت عدد و موثر طالعی بجا عدد
نیفت چار درم بر سیاوشان سفید درم تخم خطمی بخیزم پنج مگک فاف خشک هر یک سبت درم
مجموعه در دوسن آب بجوشانند تا به نیمه آید صفا کنند و با کیمین قند لقوام آورند **غریب دربار**
سبب از سفید است سده بکتید و برقان و حرارت کبد را مفید بود و در اربول و تلبین طبعیت
کند پوست پنج کاستی بانزده درم پوست پنج کزنس بخیزم پوست پنج رازیانه ده درم ورق
کلمستر ده درم ریوند چینی سه درم تخم کاستی بخیزم سه تخم بانزده درم مجموعه نمکوفته در دوسن آب
بجوشانند و ریوند کوفته در خرقه میزند و در دکانه ازند تا چهار درم آید پس با دوسن قند لقوام
آورند و اگر بعد از آنکه لقوام آید ریوند کوفته بر آن ریزند و نیز ننداقور بود **غریب تری در پوست** پنج
کاستی سبت درم پوست پنج رازیانه ده درم پوست پنج کزنس بخیزم تخم کاستی سفید درم تخم رازیانه
بخیزم سه تخم ده درم مجموعه کوفته در دوسن آب بجوشانند تا به نیمه آید با کیمین قند لقوام آورند
غریب در آب خوره یک تری و بجوشانند تا چهار درم آید و درم قند لعل در آن اندازند و با قند لقوام آورند
غریب انجیر اسهال سر و لغت الدم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد انجیر سفید منتقال
قرطی منتقال مندل سفید و سبب هر یک چار منتقال مندل سویان لبانند و باقی کوبند و بجوشانند و با
کیمین قند لقوام آورند **غریب اسهال** و سبب امراض بلغمی سوداوی را مفید بود اسهال و سبب بر سیاوشان
هر یک ده درم و خود صلیب پنج مگک و تلبین رازیانه یک کزنس تخم خطمی هر یک بخیزم سپستان سبت عدد
موثر طالعی سبت عدد و نفثه ورق کل هر یک سبت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به تلبینی
آید یا سه رطل قند لقوام آورند **سبب آخر** صمغ سده و طبع را مفید بود اسهال و سبب درم سبب
بخیزم بالکوک و زبان همچنین قند یا غسل رطل لقوام آورند **غریب استن** سقوط استنها و ضعف
معده را مفید بود استن صمغ درم دیگر رطل آب بجوشانند تا به نیمه رطل آید یا قند کنند و در خمیر
گیرند و بریان کنند و آری آن یک تری نملت رطل و شراب و غسل هر یک نصف رطل مجموعا هم کنند و لقوام

آوردن **بجوس** جهت ضعف کبد و باده در رویت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر باج و ادرار
بود آب صندل کوشن فریه چینه هشت من در دیکه کنند و بجوشانند و غوره درم زعفران مصطکی
خونجان جوزیو هر یک پنجم قرنفل سبب با سبب زربا و سعد هر یک سه درم سینه زنجبیل در جینی
نقره خاسنبیل هر یک درم محمود نیم کوفته که گشته و در دیکه اند و می جوشانند تا کوشنت بخرا
شود و بعضی با کنگر و لغغاع نیز بریزند و لوطه بوطه آن کرا را میالند و می افشانند و بعد از آن
نیز و کزنده و صاف کنند مشک و دانه که غیر بکنند قال در طلای کلاب حل کنند و بر سر آن ریزند
و با پنج من قند یا غسل القوام آوردن **قرن** به ضعف کبد و معده و فی و تشنگی را مفید بود بیهوده
بار کرده دانه بیرون آورده در کافور جوهرین یا سنگین بگویند و میت من آب از آن
بکزند و ده من شراب صاف کنند و آن نقره ششبار و زوی در آن بجوشانند و صاف کنند
و آن نقره باب نشویند چنانچه در هیچ طعم نماند و بر نیزند آن آنها با سبب دیکه در دیکه سنگین
می جوشانند تا به نیمه آید پس دیکه میالند و با پنج من قند یا غسل در دیکه کنند و قرنفل دو درم قاقله
سنگار و کبار و زعفران داشته و در جینی هر یک سه درم مصطکی زنجبیل هر یک درم و نیم مغز در
کنند و در دیکه اند و هر دم بدست میالند تا قوت باب دهد پس بیرون آرد و بقوام
آورند و کیک درم مشک در کلاب حل کنند و در آن ریزند **باب** فو که چنان باشد که آب آن بکزند
و بی شیرینی بقوام آرد **باب اجاص** البهار و حمیات و بی بوست طبع و عطش را مفید بود و آب سیاه
در آب جوش آورند و صاف کنند و آب صاف جوشانند تا بقوام آید و بیشتر بوب بدین طریق
میگرداند **سکنجین** سادح حمیات حاده و تشنگی رسده را مفید بود و قطع صفرا و بلغم کند
سکه سفید طلای نیم رطل یا کیمین یا غسل القوام آرد **سکنجین** بزوری **بارد** استسقاء و
سوزا فنیه و حمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی پنجم تخم پانزده درم پوست تخم کاسنی ده درم
پوست تخم رازیانه پنجم تخم نیم کوفته در سه رطل آب نجیب اند ششبار و زوی بعد از آن بجوشانند

و نقل را بدست میمالند و صاف کنند و با کیمین قند و رطلی سرکه بقوام آردند **سکنجبین بزود در حار**
 سده بکتاید و در ریه و معدده را از قضاوت پاک کند تخم کرفس را زیاده و کاستی و خشونت و کرم
 هر یک بنجدرم پوست پنج از زیاده و کرفس و بیج کبر هر یک سه رفته درم غافلت و ریونند جنین هر یک سه
 درم خبثاچه گفته شد با رند **سکنجبین بزودی معتدل** تخم کرفس را زیاده تخم کاستی هر یک سه درم
 تخم بانزده درم پوست پنج کاستی سه رفته درم پوست پنج از زیاده نیم درم **سکنجبین سفر حلی نفوت**
 معدده و کبد کند و اشتها آورد و سده بکتاید و نافه را مفید بود و کیمین آب و کیمین قند و سرکه رطلی
 پاک تر کوبیده را در آب بقوام آردند **سکنجبین عنصلی** ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و قاع و لوقه
 و غشش و امراض بلغمی را مفید بود و سرکه عنصلی ده من شراب صاف و من غسل بدن در وقت
 کتند و زنجبیل و رازیانه و اینون و حلتی و عرقه و حاف و فودنه و سداب و فلفل هر یک درم تخم کرفس
 کبوتن و دمانا هر یک بنجدرم نیم کوفته در میان آب ریزند و منقه در آب نهند و بعد از آن صاف کنند
 و بجا در آردند **سرکه عنصل** کاله جو بین لیشکا فند و خارج و داخل آن پاک کنند و کیمین از
 یاده من سرکه شصت روز در آب نهند **سکنجبین رمانی** حیات محرقه و معدده و کبد را مفید
 بود آب انار میخوش سنجین آب زرشک یا عوره یا ریاسیس که کوبیده است کیمین کلاب سی
 درم با هم بیایزند و هر یک من آب از آن کیمین قند بجا نشنی نهند و بقوام آردند **سکنجبین**
ریونند اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند ریونند چار درم غار لقیون ترید بقاچه
 تخم کاستی هر یک سه رفته درم زنجبیل کیدرم و نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید
 باقی بقوام آردند **لعوق سبستان** سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود و طبیعت نرم کنند
 و سیت عد و نوز طالعی دانه بیرون کرده چیل درم مغز خیار شتر با نرزه درم در سه من آب بجوشانند
 تا یک رطل آید شکر قوام آردند **لعوق زوفا** ربو و سعال مزمن را مفید بود و سینه و ریه پاک کند اسیر
 زوفا هر یک سیت درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و بیک رطل شکر بقوام آردند **لعوق**

سینه سعال بلغمی را مفید بود و قطع بلغم کند حسب الریشا و ده درم پنجه مکهک چهار درم رازیانه انیسون
هر یک سه درم نیم کوفته در و در رطل آب بچوشانند تا بر رطل آید بر رطل غسل بقوام آورند **لعوق طباشیر**
سل و خوره را مفید بود و صمغ عربی قاقله هر یک شش درم نشاسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چار درم
غرضبار و حلغوزه هر یک مفید درم کنند شصت درم بگویند و یا رطل غسل بپسند درم روغن بادام
بمانیزد **لعوق حلیه** سعال و خشونت حلق و خنجره را مفید بود و صمغ عربی کثیرا نشاسته پنجه مکهک هر یک
ده درم مغز تخم کدو و مغز بادام مقشر هر یک پنجه درم حلیه چار درم در کنند بیت درم بگویند و در میان
رطل نریه کنند **لعوق غصلی** سعال رطب و روبرا مفید بود و متصل بریان کرده سه درم ایرسار
ده درم قراسون زوقا هر یک درم بگویند و در میان رطل غسل کنند **لعوق طبعیه** قروح ریه و نفث
الدم و سعال بلغمی را مفید بود و حلغوزه مقشر کثیرا ایرسار صمغ عربی هر یک ده درم بزرک بریان کرده قرما
دانه بیرون کرده هر یک مقفاد درم با هم بسازند و بر روغن کاهو چسب کنند و در میان غسل گرم بنیزند
لعوق ماب السوس سعال مزمن را مفید بود در السوس کثیرا نشاسته مغز بادام تخم رازیانه مستسا و بگویند
و در میان غسل ریزند **ما الاصول** قالج و لقیح و صمغ و استقار و اوجاع معاضل را مفید بود و کوب
پنجه کزنس و رازیانه هر یک ده درم پنجه او خمر پنجاه درم تخم کزنس رازیانه انیسون هر یک چار درم مضمض
سنبلی نقاح او خمر حلبان اسارون جنبطیا نام هر یک چار درم سلتیج سبندان هر یک سه درم
موثر طالیغی دانه بیرون کرده مسبت درم در سه من آب بچوشانند تا یکس آید بکین نشاند بقوام
آورند **آخ** احتناق رحم را مفید بود و طمشت بکشد آید پوست پنجه کزنس کبر هر یک سفت درم پوست
پنجه رازیانه ده درم تخم کزنس رازیانه قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون و قنطاریون
موثر طالیغی یا نروده درم **آخ** حصص کلید و مثانه را مفید بود پوست پنجه کزنس و کبر هر یک پنجه درم ماش
نهدی تخم خیار هر یک سفت درم بر سیاهوشان پیاز دشتی هر یک سه درم موثر طالیغی ده درم پنجه
ده عدد در رطل آب بچوشانند تا به تلخی آید و یا رطل نشاند بقوام آورند پنجه درم مجرب الیه و بگویند و یا

بیا نیزند **آفرنده** و برودت کبد و طحال و برودت معده و استفراغ و حمیات بلغمی را مفید بود پوست
 بیخ کرفس در ازمانه هر یک سیفت درم پنج از خرفصاح از خرم یک بخندرم مصدکلی سبتل هر یک درمی
 و نیم لک نمودن باک هر یک درم با او دروغافت پوست بیخ کبر استنین و رقی کل هر یک سه دم مویز
 طالیقی سبت درم انجوده عدد در دو من استی بچو نشانند تا بکین آید بکین قند لقوام آوزند **کلفه**
 مقور معده و دافع بلغم بود ورق گلستر کین در دست بالند تا نپز مرده شود و کین قند جلا سبزند
 و بر سر آن ریزند و در افتاب نهند و هر گاه که کم مرده باز قند می ریزند تا جمل روز یکد روز بکین
 نیز چنین سازند **نیز مشک** سیفت شکر کاند و نیم خرم از آن کین شیر قند کبر کشته و در افتاب نهند
مری سب مقور قلب معده کسب شیرین چاه عدد پوست با زکند و در دیک سنگین با شیر کینند
 و با شش نرم بچو نشانند و مری آبی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون او پاک کنند **مری ادا**
 سر قند نقصان باه را مفید بود با دم معشر در دو شب بخبب اندوسه روز را کنند پس بیرون آورده
 در غسل خبببند و در ظرف کنند **هلیله بر دره** معده را تقویت دهد و دفع نجار و ریاح بود کسب و تقویت
 بکند و زین نیز کیند و امراض سودا و یرا مفید بود هلیله کابلی عدد در ظرفی کینند و آنرا خاکستر
 بر سر آن ریزند و هر سه روز آنرا و خاکستر تازه میکنند و بعد از ده روز بشنوند و دیک سنگین
 با کف جو نیگوشه میجوشانند تا جو نیگوشه شود و نگاه هلیله بیرون آرد و در و نمیکه سوراخها کنند
 و در ظرفی جنبی یا کاسی بنهند و غسل کف کرده با شیر قند بر سر آن ریزند و بعد از سبت روز
 باز غسل در آن ریزند و یکبار دیگر بچو نشانند تا آنرا منقطع شود و در ظرفی کینند و غسل بر آن ریزند
 تا بر رده شود **مری تعافل** باه میفراید و کلیه و مثانه را مفید بود شفا قلده روز در آب خبببند
 پس بیرون آرد و غسل بچو نشانند و در ظرفی ریزند **مری ترنج** مقور معده و مفرج است ترنج را پاک
 کنند و ترنج از بیرون کنند و بعضی پوست او پاره کنند اما اگر باشد بهتر باشد در دیک سنگین
 با آب و غسل بچو نشانند تا آنرا و سبت شود و در ظرف کینند و غسل بر آن ریزند **مری جوز** مقور باه با

در فلفل زعفران هر یک در می نمود و فلفل هر یک نیم درم بگویند و با شیره قند با غسل بیاض ترند شترتی
کمینقال **جوارش عودش** زعفران قاقذ صغار و کبار قرفل مصطکی در چینی هر یک درم آمله معتدله بود و بوی
سنبلی الطیب هر یک و نور سبب ترش پوست ترنج کلاب سمون قند سفید چنانچه رسم است جوارش
سازند **آخر** سنبلی تخم کرفس انیسون مصطکی هر یک درم بسیار قند سفید کبابی قرفل فرخ خشک هر یک درم
و نیم جوز بوا بکدرم جوز کسته درم ورق کل صغیر از زیر هر یک درم **جوارش سیاس** برودت معده و سرد
الدهقم و ریاح غلیظ و بواسیر امقید بود بسیار قاقذ صغار و کبار زنجبیل در چینی در فلفل اسرارون
هر یک بجز درم فلفل قرفل هر یک درم **جوارش مصطکا** برودت معده و کید و ریاح و سبب لعاب امقید
مصطکا صفت درم بگویند و بار طلی قند لغوام آوزند **جوارش کونی** حمیت بلغمی و سودا و برودت معده
و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی شیانر و زرد سرکه خندانند و خشک کرده بریان کنند و جیل درم از آن
یا ورق سداب و فلفل و زنجبیل هر یک نیم درم بوره از منی ده درم بگویند و با سبب چندان غسل با قند شیر
شترتی کمینقال **جوارش ملا** در من و شک صاف کند و رنگ رو بر تکیه کرد آنده فلفل در فلفل سفید کبابی
بلبلید آمله چند بیدستر هر یک جبار درم قطعه صغیر العار هر یک بجز درم غسل بیلا در روغن بادام با نروده
درم و بعضی بجز درم با هم بیا میزند و غسل ایشانند و لعید از ششماه دو درم بخورند **جوارش اریح** هر یک درم
و رنگ در و بود من خوشش کند پوست ترنج سیخ درم قرفل جوز بوا فلفل در فلفل خریوادار چینی و
خولجان زنجبیل هر یک درم مشک املی بگویند و لعیل ایشانند **جوارش مغلیا** تا بواسیر و معوض از حریر
مفید بود حرف بریان کرده زیره در سرکه خندانند هر یک درم مصطکی سه درم پوست سفید کبابی بر روغن
کاو بریان کرده نیم درم بگویند و بکلاب ایشانند **جوارش سماق** اسهال یا زرد و سماق ده درم در قند
بجز درم انار دانه شیرین ترش هر یک نیم درم صمغ عربی کهنه هر یک سه درم بکلاب ایشانند
شترتی کمینقال باشد **جوارش مشک** خفقان و ضعف معده را مفید بود مشک تیم انتقال قاقذ
خریوادار قرفل زنجبیل در فلفل عود هر یک درم در چینی سه درم زعفران درم قند مثل او بگویند

و عسل شیرین **جوارش سفید** مقور یا به و کلیه بود تخم سلیون و پياز و شلغم و شنب و کند ناچه جوی و غیر
و ترب هر یک سه درم حسب اخصر اسان العصاره کبرجیه حلغوزه حسب الرشا و عسل بریان هر یک سه
درم کبیل شقال خونجان و در فلفل در جینی هر یک دو درم سفید و تخم درم فانیه بوزن جمیع ادویه بگویند
و عسل شیرین شربی دو درم باشد **جوارش من** بوسیر و رطبه لعمام را مفید بود و قوت یاه و در کبیل
فلفل هر یک دو درم و در فلفل سه درم فانیه کیمین و نیم جوز و کبجیه شرب هر یک نجاه درم بگویند و عسل
شیرین شربی کبیل شقال باشد **جوارش نهران** برودت معده و کبیر را مفید بود و قوت کبیل و طبع گرم
کند شیطیح زنجبیل فلفل در فلفل قره قاقه صغار و کبار تا مارشک و زلف سادج بسیار مصلحتی در پیا
سلیون تخم کزنس از زیاده انیسون هر یک شش درم انیسون چند بیدستر بر هر یک از ده درم سفید و نیا
ده درم قند شصت درم بگویند و عسل شیرین شربی همچنان **جوارش کند** روج و ضعف معده و زرد
را مفید بود فلفل در فلفل جوز بوا هر یک درم زنجبیل خونجان هر یک از ده درم شکر سفید مثل
جمیع ادویه بگویند و عسل شیرین **آخر** کند شرب درم فلفل در فلفل هر یک دو درم خونجان زنجبیل هر یک
دوازده درم جوز بوا و فلفل هر یک تخم درم مشک تیدرم **جوارش قلائی** برودت و اوجاع معده و
سوز استراحت حاض و شہوت کلی و ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سفید و سیاه در فلفل هر یک
بریت درم عود بلیک ده درم حماما سنبل هر یک چار درم زنجبیل تخم کزنس سلیون اسارون مسک بوس
هر یک دو درم بگویند و عسل شیرین شربی دو درم **بایغنیتم** در **عصاره سبله و لبان شیرین** که طبعیت را نرم کند و حیات
مخرد و سعال و تشنگی را مفید بود طباشیر ده درم ترنجبین تخم خیار سب و کدو هر یک درم و نیم است
صنغ عری خشک ساس سفید کبیر هر یک تیدرم بگویند و بلعاب بکبیر شیرین شربی منقال باشد **آخر** و ق
کلسنج ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کبیر هر یک دو درم شناسه سه درم بگویند و بلعاب ترنجبین
شیرین **قرطی** بایغنیتم حسیا چاره و لہب و عطش را مفید بود طباشیر زرشک هر یک درم و نیم خیار سب
و کدو و کامود کاستی و نور و هندی هر یک تیدرم کافور تیدر کند بگویند و بلعاب کبیر شیرین و فلفل

قرص طباشیر با سب در آن کل بجدرم تخم حاض نشندم طباشیر جاردرم نشا سه صمغ عربی هر یک یک
دوم بگویند و بجواب ایشان در تری کمنقال **قرص صمغ عربی** تخم حاض بریان کرده نشا سه هر یک یک دوم و ورق
کل سه دوم طباشیر سماق زر شک کل از می هر یک در می و نیم **قرص زر شک** بر حمتا بلغمی و اورام کبد و معده را مفید
بود عصاره زر شک مفرقه تخم هر یک سه دوم ورق کل ترنجبین هر یک نشندم تخم کثوف رب السوس
طباشیر تخم کاسنی مهملگی سنبل غافث رو ناسک ریونده حتی هر یک یک دوم زعفران بکیرم بگویند و با
ترنجبین نشند و **قرص زر شک سفید** زر شک آنه بیرون کرده بانزده دوم تخم کاسنی تخم حیدرین
هر یک سه دوم ورق کل بجدرم ریونده حتی سنبل هر یک در می بگویند و به سکنجبین نشند **قرص کبر** لغث
الدم و زرق را مفید بود چشمی اس نفید مهملگی کبر یا هر یک ده دوم زعفران دو دوم بگویند و با آب نشند
قرص کنگار اسهال و زرق را مفید بود سینه طبعین محتوم صمغ عربی مستا و بر بگویند و با آب کنگار نشند **قرص سنبلیله**
کبد و معده را مفید بود فجاج اذخر سنبلیله ریونده و صلب الزریر هر یک سه دوم زعفران انیسون قط
فلقل هر یک در می مهملگی کندر دو دوم **قرص فنجکنت** سده کبد و طحال را نافع بود فنجکنت تخم کاسنی و
نوزک مغر تخم کدو مستا و بر بگویند و به سکنجبین نشند **قرص انستین** سده طحال و کبد را مفید بود و عسر
بول و امراض بلغمی را دفع کند انستین کرم کز اسنبون اسارون یادام تلخ مستا و می بگویند و با آب فراج
قرص سارند قرص ورد حمتا بلغمی و سودا و سیرا مفید بود و ورق کل مقبت در عصاره غافث طباشیر سنبل
رب السوس هر یک در می با آب نشند **قرص اخرا** و جاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود و ورق کل نشندم رب سب
مکک جاردرم سنبل بکیرم **قرص ریونده** حمیات خرمند و امراض و طحال را مفید بود ریونده حتی نشندم رو ناسک
لک هر یک سه دوم تخم کز اسنبون عصاره غافث هر یک ده دوم بگویند و با آب نشند **قرص کافور حمیات**
حاره و ذرق را مفید بود و ذرق کل نشندم صمغ عربی طباشیر هر یک جاردرم مغر تخم کدو تخم نوزک و
سبج مکک هر یک سبب درم نشا سه دوم زعفران دو دوم کافور نیم در می بگویند و بلعباب بگویند
قرص نغینه مسهل سفرد و بلغم بود و صداع و در را مفید بود نغینه درم ترید بکیرم سبج مکک درم

بلبله زرد و تخم درم سقمونیا ن برمان کرده نیمه آنک بکوبند و بایا بشند شربتی سه درم **آفر** مفیده
 درم نرید پنج همک هر یک سه درم بکوبند و بایا بشند شربتی سه درم **نور کاسج** قروح کلید مغز را
 مفید بود که شش شده اند هر یک شش درم رازیا نه دو درم زعفران حسب الصواب تخم حافض مغز بادام انبوس
 هر یک سه درم تخم کاسج سبت پنج عدد تخم خیارین مقشر سبت درم بکوبند و بایا رازیا نه بشند شربتی
 مفالی باشد **فروش حاشی** قرحه و رید و در دستیره امفید بود ورق کل صمغ عربی هر یک چار درم نشاسته
 نیز پنج همک هر یک درم زعفران دو درم حشماش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر نجدرم
سیرطان مسهل و لغت الدم را نافع بود کل ارتهنات سه کلسرجه هر یک شش درم سرطان سوخته ده
 درم کزلباشیر شادنج هر یک پنج درم پنج همک سه درم بکوبند و بایا کا و زبان بشند شربتی سه درم
تخم خیارین مقشر نجدرم تخم تورک پنج همک هر یک چار درم طباشیر سرطان هر یک ده درم نشاسته
 نیز هر یک درم **باب مفید در حیوانات** حسب ایارج تقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه و صرع و سکته و سبیل
 شاد را مفید بود ایارج فیقو نیز بر سفید حسب السبیل هر یک درم غار لقیون انیسون هر یک نیم درم تخم حنظل ننگ
 نیز هر یک نیم درم بکوبند و بایا رازیا نه بشند و این شربتی باشد **در زینب** اوجاع معده و امراض
 دماغ و ظمئت عین را نافع بود صبر سقو طر حریب درم زرده درم کلسرجه نجدرم کثیرا مصلک سفونیا زعفران
 هر یک سه درم بکوبند و بایا سراج بشند شربتی دو درم باشد **حشبیاری** صبر سقو طر سه درم مصلک
 نیز بود **بلبله زرد** و ورق کلسرجه هر یک درم بکوبند و بایا بشند شربتی مفالی وقت خواب بخورند
بوقایا صبر سقو طر مصلک عصاره انستین هر یک درم سقمونیا ششم حنظل هر یک درم بکوبند و بایا
 کلسرجه شربتی کینقال باشد **حب مر** اوجاع نفوس و مفاصل و تالچ و لقمه را مفید بود و تقیه
 دماغ و معده کند از بلغم صبر سقو طر منقال نیز بکوبند حسب السبیل غار لقیون انیسون هر یک درم نیم ششم
 حنظل ننگ نیز هر یک نیم درم بکوبند و بایا کلسرجه از **حب سورجان** مفاصل عرق الت و را
 مفید بود صبر سقو طر نیز بر سفید مایه تر هر یک درم سورجان کینقال کثیرا ششم حنظل هر یک نیم درم

ششم

غار لقون هر یک نیم درم بلخ مندی دانکی و نیم کوبند و باب کترس نشیند و این شربت باشد **حب**
سفره اول صرع و مالحو لیا و امراض بلغمی و سودا ویرامفید بود و مله لیه زرد و کابلی هر یک نیم درم تربت
 درم هر سه سقو طرشش درم انیمون سفیاج غار لقون هر یک سه درم شحم منقل کبک درم قر نفل فودیه
 هر یک درمی کوبند و باب لیخته و حبس زرد شربت سه درم باشد **حب نفل** بوسیر و اوجاع معده را
 مله لیه سیاه بله لیه هر یک درم کوبند و منقل شش درم در آب حل کنند و اوویه بدان لیخته شربت
 دو درم باشد **حب غایت** حمیا بلغمی و سودا ویرامفید بود و هر سه سقو طرشش زرد و عصاره غایت مساوی
 کوبند و باب لیخته شربت کتقال **حب کتقال** قویج و اوجاع امعاء و بوسیرامفید بود و حنفی کتقال
 تخم کزنس اندوت مله لیه زرد هر یک نیم درم تربت درم شحم منقل سه درم کوبند و باب لیخته
 شربت سه درم **حب صحنه** کبر صداع بارورامفید بود و تقیه و دماغ از بلغم کند بله لیه کابلی شش درم
 امله شستین غار لقون سقو نیا هر یک سه درم انیمون نیم درم ابارج فیفا تربت هر یک سه درم
 قر نفل کبک درم تخم کزنس اسارون انیمون هر یک درم کوبند و عمل لیخته شربت کتقال **حب انیمون**
 مسهل سودا و اوجاع انیمون دو درم غار لقون تربت خراشیده و بروغن بادام حبس کرده اسطوخودوس
 سفیاج هر یک درمی کوبند و باب رازبان لیخته شربت کتقال **حب ابارج** سفیاج هر یک درم انیمون
 سه درم غار لقون نیم درم اسطوخودوس سه درم درم تک بند سه درم شربت سه درم **حب افادیه**
 قویج کتاید و باد ما بنکند و طبیعت گرم کند و تجلیل خردل سفید شیطرح و ج هر یک درم قر نفل
 در چینی فلفل نار شک مصلک هر یک درمی و نیم سقو نیا مجموع کوبند و بشکر لیخته و حبس از مقدار
 نخود رو هر صبی از آن نوبنی باشد **حب شیطرح** اوجاع مفاصل و لثوه و قالج را مفید بود و طمست
 کتاید تربت درم هر سه سقو طرشش درم و تجلیل خردل سفید شیطرح هر یک درم فلفل در فلفل
 عقرق حاکم هر یک درمی فانیه چار درم تک بند دو درم و نیم کوبند و باب کتاید لیخته شربت سه
 درم **حب ابارج احمر** اعلال سبز و معده را مفید بود ابارج فیفا شش درم مله لیه چار درم

تکرار

کند نهی دو درم و نیم بکوبند و با آب گریخته شسته و شربت دو درم و نیم باشد **آفر** تریه سفید ایارج فیه
هر یک درمی تک نهی بخورد هم نمونید آنکی در نیم بکوبند و با آب گریخته و این شربت باشد **حب السعال** معال
که از حرارت باشد مفید بود و معبر بود ام قشر تخم خیار بن مغز نشاسته صمغ عربی خشک اس هر یک درمی
رب السوسن دو درم با قلی سه درم بکوبند و بلعاب بنویسند و حسب زنده معقدار خود در زیر زبان
نهند **آفر** معال که از سردت بود مفید بود و معبر بود ام تلخ بر سبب اسان رب السوسن تخم گزن سنج
را زیاده مستاد بکوبند و بلعاب بنویسند **آفر** که بوی دهن خوش کند جوز بوا قاطره و نقل کا نورو
در جنبی خونیجان هر یک درم مشک کنی بکوبند و بکلاب حل کنند و او به بدن گریخته و حسب زنده **آفر** پوست
ترنج و ورق ترنج فرخ مشک جوز بونا مشک قر نقل سلیل زنجبیل سبب سه سد هر یک درم مشک یک درم
باب نهم در ایارج ایارج فیه امراض سرد و قوی و اوجاع معال و فاج و القوار مفید بود
مصطکی زعفران سبب اسارون سلیمه و زلفق و ارجی خود بکتاب هر یک درم بر سقوط طریح محمود
بکوبند و با هم بیا میرند و یک منقال از آن استعمال کنند **ایارج جالتیوس** جمیع امراض یارده را مفید بود شحم
نقل غار لیمون لصل الفار بریان کرده همونیا هر یک شانزده درم سبب الفمخون نقل خربق سیاه
کما در یوس سلیمه فیه سیون هر یک سه درم بکنج زراوند طول فلفل در زلفق و ارجی جابوشه فیه بید
فطر السالیون هر یک چار درم بکوبند و دو منقال از آن شربت نماید **ایارج لو غار** متفیه بدن از فسادات
خلیطه لزج کند و فاج و القوه و عرت و صرع و حیدام و دار الشعاب الفیل را مفید بود و اوجاع
مفاصل و برص و سبب و صمغ و غیره فصل و امراض منانه را نافع است شحم حنظل بخورد لصل الفار
بریان کرده غار لیمون همونیا شکاف خربق سیاه و زلفق زعفران و ارجی سبب الفمخون
جند بیدستره فمخون کا در یوس نقل بر سقوط طریح هر یک سه درم فطر السالیون زراوند عصاره نشتین
ز فمخون سبب حما از زنجبیل حنطیا تا اسطوخودوس سبب الفمخون سلیمه کا یکی از زبان **ایارج**
بر قیس دار الشعاب مفید بود و متفیه بدن از سودا و بلغم کند شحم حنظل کا در یوس هر یک سبت درم

در سقوط پر خندرم قحط لیمان ده درم سکنج جاوشیر هر یک ششدرم فطر اسالیون تراوند مدراج فلفل
ایهین سکنج در فلفل در چینی زعفران زنجبیل حبه هر یک درم چنانچه بالا گفته شد با زرد قندی در فلفل
ایاره از غایب امراض مزمنه و دور و صداع و اوجاع معاصر و جرب و کلبه شنج و قویج را مفید بود در شنج
فلفل سیب درم فراسیون اسطوخودوس سعنونیا فلفل در فلفل خرق سیاه کما در یوسس یک
سیت درم لصل الفاریر بیان کرده میر فرنیون زعفران خیطیا فطر اسالیون اشق جاوشیر یک
دو درم حبه در چینی سکنج سستیل از خرفودنه جیلی تراوند مدراج هر یک درم کبوتد و عمل شیره زرد
شترتی چار منقال **بارج سنج در سیس** خرق سیاه یک درم شنج فلفل منقال صیر مجدرم ملج مندی درم نیم
غار لیقون منقالی حجر ایمنی نیم منقال ورق کل درم فلفل سفید منقالی زنجبیل دو منقال و چ حاک
اسارون حاشا حبیبک صغر شکر کرس و قویج یک درم یک سدر درم کا و زبان دو درم شمشاد
سفرم شکر شمشاد کباب سکو شکر آرمج لغناج هر یک درم کفتیون درم نیم کبوتد و عمل شیره زرد
یک منقال بوی شمشاد بکار بند **بارج** که مقور لبر باشد صداع و عمل معده و کبوتد و طحال را مفید بود
شنج فلفل درم کما در یوسس سکنج فلفل سفید و سیاه هر یک درم صیر سقوط پر زعفران هر یک
دو درم سقونیا ششدرم عصاره نستین دو درم کبوتد و عمل شیره زرد شترتی چار درم **باب دهم**
سقونیا سقوف را زیاده ضعف کبد و معده و امعاء و اشتکی و فی و اسهال را مفید بود انار در تبریان
کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه حنسیانیده بر بیان کرده پانزده درم خرنوب سماق درانه مورد کبوت
کنار آرد سجد شاه بلوط کشیر بر بیان کرده قرظ هر یک پنج درم کبوتد و با هم بیازند **آمر** انار در ده
درم بلوط سماق مورد زیره موصوف سیسالیوس کنار کتیرا بر بیان کرده خرنوب هر یک پنج درم
دو نیم درم **سقوف قطبیا** اسهال و معض و زجر و ضعف معده حرف بر بیان کرده سسی درم زیره موصوف
ده درم بزرگ تخم کند نامیلید سیاه در زیت جو شانیده هر یک پنج درم مصلطی دو درم محمود کبوتد
و منقال آب سرد بخوردند **سقوف سده** اسهال سحر را مفید بود نیکو روز رشک تخم شمشاد سقوف محمود

کرده نشسته صبح عربی کل از منی هر یک درم بکوبند و بنجد درم با کلاب بخورند **سوفی** یا **سماق**
نشسته یا معقد بود سماق انار دراز زرشک هر سه بریان کرده هر یک درم دان مورد بنجد درم صبح عربی
کلاب هر یک ربع خرنوب بنجد درم بکوبند و منقالی بخورند **سوفی** زرشک مقوم معده و حالب بود زرشک
انار دراز سماق بریان کرده ناخته زنجبیل آرد سنجید هر یک درم بکوبند **سوفی** زرد بادام بشکند
ناخته کرده یا انیسون تخم کزکس هر یک درم و نقل قاقق صغاری زنجبیل دار فلفل هر یک درم کنند
بیت منقالی **آخر** شتهار آرد و روغن کوزه و زردان آستن را معقد بود زرد بادام کزکس
درم ناخته کند هر یک درم چند بیستر بنجد درم زیره کرمانی دو درم کجده درم قدسیت درم **آخر**
شربت شسوی منی که از حرارت بود معقد بود و نمک دو درم تخم کزکس درم شکر یک درم بکوبند و منقالی
بخورند **آخر** لع عقرب یا معقد بود یونجه زراوند طویل پنج کبر عرق حار یک درم بکوبند شش می شود
یا شند **آخر** نقرس و وجع مفاصل را معقد بود سورنجان ده درم قندهار درم زعفران دو انگی کوفته خوراک
یک درم **آخر** اوجاع و ضعف معده را نافع بود نعناع قاقق سنبل ما جو سعد هر یک سه درم مهد کلک تخم
کزکس و روق کل کبریا هر یک سه درم بخورند **آخر** سنبل درم یک درم بکوبند و سه درم خوراک بخورند **آخر**
فوق که از امشائی بود زایل کند نظر سالیون سعد کون هر یک سه درم **آخر** سده و صلابت طحال یا
معقد بود تخم کاسنی که از مزاج هر یک بنجد درم تخم جیگشت یک درم و نیم بکوبند و سه درم بخورند **بار** **آخر**
در مطبوعات و نقوعات نوع فواکه مسهل صغرا و اخلاط قیقه و حمیات حاره را معقد بود سماکی
معقد درم نعنه بنجد درم کاسنی تلخ و فر هر یک سه درم عناب سه درم سپستان آوا کلیل اللک هر یک سه درم
عد و کزکس زده درم و روق کل چار درم ترنجبین و خیار شتر بر یک یا زده درم **مطبوع** **مهلک** مسهل صغرا
بود سماق بنجد درم پنج مکه سه درم مهلب زرد کالی هر یک بنجد درم تخم کاسنی تلخ و فر بنجد درم
نویز طایفی درم عناب سه درم سپستان آوا سیاه هر یک سه درم خیار شتر ترنجبین هر یک یا زده
درم **مطبوع** **انیمون** مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی یا نافع است سنا کپوت

بلبله کالی و زرد و سفید کل اقیقون هر یک سفید دم معفت نیلوفر کرم کاسنی هر یک جاردوم بالنگو کا و زبان
 بلبله آمله اسطوخودوس سیب جیج بنج ممک کرم کثوت مشا تیره هر یک سه دم تریده دم موتیر طالیغی
 ده دم مجموع غیر از اقیقون در سبج طالیغی کجوت مانند تابد و رطل آید و در وقت فرو گرفتن در خرق
 کتان بندند و در آن اندازند تا سه جوش برزند پس ترنجبین پانزده دم خیار شنبه سبت دم در آن
 حل کنند **مطبوع غار لقیون** مسهل لغیم غلیظ باشد پوست بلبله زرده دم پوست بلبله کالی و سیاه
 بلبله و آمله هر یک جاردوم موتیر طالیغی ده دم الوسیاه ده عدد کا و زبان بالنگو غانت اسطوخودوس
 هر یک سه دم سیب جیج نیکو فته دو دم غار لقیون یک دم اقیقون ده دم **آقر** پوست بلبله کالی و سیاه
 ترند هر یک ده دم بلبله آمله غانت نستین کا و زبان بالنگو هر یک جاردوم الو سبت عد موتیر طالیغی
 سبت دم دراز بانه قرقفل انیسون مساج هر یک در می تخم قرنجشک دو دم اقیقون سفید دم شادانه
 و صاف کنند غار لقیون هر سه قطر هر یک در می و نیم مله نقطه حجر البیود هر یک ده دانگ ششم حنظل دانه
 و نیم شکوده دم بر سر آن ریزند و بیا شامند **مطبوع خیار شنبه** اخلاط رقیق و صفرا و طارده را معفت
 بود پوست بلبله زرد معفت دم ترند موتیر طالیغی هر یک پانزده دم **مطبوع زوفا** ذات الحیت
 و او جاع صدر و سعال را معفت بود ستا سنجیدم عناب ده عدد انجوده عدد سپستان سبت عدد
 موتیر طالیغی پانزده دم بنج ممک سه دم برسیا و نشان تخم خطمی زوفا خیار زی هر یک جاردوم
 جو معفت نیکو فته ششند دم شکوده دم **مطبوع سورنجان** اخلاط محرقه و بلغم تریج دفع کند و اطواع
 مقاصد را معفت بود ستا معفت دم بنج ممک سورنجان رو باده ترکیب هر یک سنجیدم ترند را زوفا تخم
 کاسنی معفت هر یک سه دم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان سبت عدد کله قند خیار شنبه ترنجبین
 هر یک ده دم **مطبوع** که حبابات محرقه و ذات الحین را معفت بود ستا کاسنی معفت هر یک سنجیدم نیلوفر چهار دم
 عناب ده عدد سپستان سبت عدد تخم کاسنی و خیار هر یک سه دم شنبه ترنت ترنجبین هر یک پانزده
 دم **نقوع مر** صداع صفراوی را معفت بود نستین ده دم هر سه قطر ششند دم کوبند و با رطل انجم در

زنی کنند و زرد آفتاب نهند و شب جای گرم و بعد از سه روز صافی کنند سبت درم اوم باده درم روغن
بادام بیاض مانند **نفوق** بملید سبیل سفرا بود و صداع گرم را مفید پوست بملید زرد درم الوسیاه عمد
سبت عدد و سبستان سبیل عدد و ترند سبت درم معقبه تخم کاستی تخم کاموهر یک سبت درم خیار شنبه درم
ترنجبین ده درم درسته رطل اکبوم شنبازوی بچینانند و رطل از آن بیاض مانند **نفوق** سبیل سفرا بود
الوسیاه الوکیلی هر یک سبت عدد و عناب ده عدد و ترند سبت درم زرد الو خشک سبلی درم ترنجبین و بیاض
هر یک ده درم در یکین آب بچینانند **نفوق** که در رابول و طمکت کند تخم خربزه کوفته سفندرم کزلس نیون
رازیانه هر یک ده درم و نیم کوبند و با رطل آب در نظر کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن
بیاض مانند **آخر** بقایا امراض حاده را مفید بود و عروق را از فتول پاک کند الوسیاه سبستان هر یک سبت
دانه نویر طالیقی سبت درم ترند سبت درم تخم کاستی کفایت کشیر هر یک سبت درم همه بکوبند و در نظر کنند
و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات
یا ترنجبین بیاض مانند **باده** و **زرد** و **مغنی** که در امراض حاده استعمال کنند آنچه ده عدد و عناب سبت عدد و سبک
سبستان سبت عدد و سبیل درم جو بکوبند ده درم سوسن خشک کفی معقبه بچندرم بچینانند و صافی کنند
شکر سرخ ده درم در آن حل کنند و ایلامه و روغن مغفبه یا کچید بر سر آن ریزند و استعمال کنند **حقیقه** که وضع سبت
و قوی لوز را مفید بود حلیه نریک هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده درم سبستان سبت عدد و خنک خشک یا کوبند
هر یک کفی تا بخوابد رازیانه هر یک سبت درم در چهار رطل آب بچینانند تا به نلغنی آید صاف کنند بوره تیدرم
یک درم فلفل تیدرم غسل و روغن کچید هر یک ده درم با آن کف کنند **حقیقه** که بیروست اخضار اسفند بود
مقل اشق سبکتیج هر یک بچندرم جاوشنیر چند بیدستر هر یک درم تا بخوابد رازیانه تخم کزلس سبستان سیساک
هر یک ده درم حلیه خشک سبت با بونه هر یک سبعت درم در سه رطل آب و سه رطل شیر بچینانند تا بخلغنی آید
صاف کنند و با روغن کچید و با روغن کاه و غسل هر یک درم بیاض نریند و استعمال کنند **حقیقه** که حمیات حاده را مفید
بود جو بکوبند خنک سبیل هر یک کفی عناب ده عدد و سبستان نویر طالیقی هر یک سبت عدد و روغن کچید و مغفبه و

وترنجبین هر یک درم نمک بوره هر یک نیم درم **حقه** که قویج بلغی را مفید بود خستک با بونه اکلیل الک
 نمک هر یک کفی حله حرمل هر یک مفید درم کندم بید انجیر خستکانه مجموع نمکونه هر یک درم رازیانه
 خم زنیس هر یک در سبوس خظمی قنطاریون هر یک نیم درم انجیره عدد سداب لقی غسل روغن زیتون
 و خیر و اباجامه هر یک درم بوره ارمنی کینقال سکنج بکدرم جاوشیر نیم درم **حقه** که سبج و قروح امعاء
 مفید بود شنب کتار بلوط هر یک درم کتار دانه مورد دانه ورق کل هر یک نیم درم ورق مورد دانه درم
 بچوشاند و آب سان الحل با نزه درم زره بقیه بریان که ده درم بریند و اقا قیا بکدرم لبه کاغذ سفته
 هر یک درم نشاسته بریان کرده دم الاغون هر یک نیم درم عصاره طینه التیجین درم بان نکند **حقه** که
 قویج ریج را مفید بود شحم حنظل قنطاریون بارک هر یک نیم درم ورق سداب فودته هر یک شش درم
 بچوشاند و صاف کنند و غسل ده درم چند بیدستر سکنج جاوشیر هر یک نیم درم بان نکند **حقه**
 با بونه شنبت هر یک درم سداب کتانه سبوس زره بید انجیر هر یک مفید درم سکنج سردم مقل ازرق
 جا درم شحم حنظل بکدرم بوره نیم درم اباجامه درم روغن زیت با نزه درم **حقه** که امراض حاده استعمال
 کنند غناب ده عدد سپستان سبت عدد نمش جا درم انجیره عدد خظمی کوسن هر یک کفی بچوشاند
 و آب حقن زنیس درم روغن سبت درم اباجامه درم بان نکند **باب شیر درم در شیان و زنجبیل**
 سیاقی که قویج بکشد بیدستر زره کا و بوره قنار الحارمت و برکونید و شیانف سازند **حقه** بود
 از منی نمک تندر شحم حنظل مسدا و کونید **حقه** رایج غلیظ را مفید بود زهر کا و قنار الحارمت هر یک درم کونید
 و بشکر سرخ بیشترند **حقه** محور مزاج را مفید بود و در عقب سبیل تعقیق کند کار دانه ترنجبین نیم درم
 بوره ارمنی صابون خظمی نمک مندی هر یک درم کونید و بشکر معقود بیشترند **حقه** قویج بلغی را مفید بود
 سکنج مقل بوره شحم حنظل مسدا و کونید و بشکر سرخ بیشترند **حقه** در حمیات و امراض حاده بکار دانه
 نمک بند بوره و خظمی مسدا و کونید **حقه** زخمو رفق خون از معقید از درم اقیون کند زخمن
 کونید و آب کثیر بیشترند **حقه** مرا قنایا بزرایج صمغ عربی بریان کرده آب مویز بیشترند **حقه**

بکشد

بکشد و اوجاع رحم که از سردی است یا شند نافع بود کند ز عقل نشد هر یک که در دم جاوشیر اشق زعفران حبه بیدستر
هر یک که در مصطکی مسعودی روغن سوسن با بونه غار پیر مزج و بطبر هر یک سه درم بچوشانند و بیه بکند آند و باقی
بکوبند و با هم بیازند و بصیوف بردارند **فرزیه** که احتساق رحم را مفید بود پیر مزج و بطبر زعفران سنبل حماما
مصطکی هر یک در روغن بلبک و سوسن هر یک در روغن شفت درم **فرزیه** که رفتن خون را مفید بود مرا قاقیا هر یک
درم کلنا رصفت سوخته نشاسته قرطه سوخته سنبل یاقانی زعفران هر یک افیون تیدرم بکوبند و با آب
بیشند و بردارند **فرزیه** مرا قاقیا بونه لادن زعفران کافور کلار منی مستاوی بکوبند و با آب گل الحبل بیازند
فرزیه که دم طمط را باز دارد و روغن کلاب است انار مورد و عود شیخ پوست طلع بچوشانند با عصاره الحبه
استعمال کنند **فرزیه** که صعقت جسم را مفید بود حبیب بلبک روغن نارودین هر یک سه درم فرقل جوزا
کنان سوخته هر یک در روغن حبه بیدستر تیدرم **فرزیه** که ریاح را مفید بود تخم نیت کر نس سداب
قند بکینج مصطکی زبیره حما قاطم مسعودی سنبل عکک انبساط اشق حبه پیدستر مستاوی بکوبند و با روغن
شیت و با بونه استعمال کنند **فرزیه** که دم طمط را باز دارد و شب یاقانی تیدرم افیون تیدر التیج هر یک اکی
فرزیه مردار سنگ زایج کلنا رطین مخموم کلار منی سرد بکوبند و شبات بردارند **فرزیه** که قروح را کم دارد
کمردانه بکوبند و با روغن زنبق بیازند **فرزیه** که فرج را تنگ و خوشبو کند مسک زعفران در شراب بچوشانند
و خرقة کتان در آن آند آند تا آب آن بر چیدن و خشک شود آترا پاره پاره کنند و بوقت حاجت پاره
از آن بردارند پیش از جماع **فرزیه** که فرج را تنگ کند قفاح اذخر بکند ماز و در دم و خرقة شیرازی کنند
و در آن بیالانند و خشک کنند و پاره از آن بکار میدارند **فرزیه** که رطوبت مسیح را باز دارد ماز و حماش
هر یک و درم سرد حبت الحدید هر یک تیدرم بکوبند و حقیق و کلنا ر بچوشانند و خرقة بدیان را در پیر بیالانند
استعمال کنند **باب چهاردهم در روغنها** روغن نارودین منافع بسیار دارد و جمیع اوجاع و امراض باریک
مفید بود و شراب نهاد آن اوجاع اندرونی را مفید بود و احتساق و اوجاع رحم را و در احلیل چکانند
کلید و مثانه را نافع بود و قصب الزبیره روغن غار مسعود بلبک مساجح اذخر اسن ابل مورد و قودمانا

مرزنجوش هر یک بیت درم بکوبند و دردی که گشتند یا شراب و آب چند آنکه بر سر آن باشته و پنج
 رطل روغن کنجد بر آن ریزند و با آتش میجوشانند تا آب برود و روغن بماند **روغن نسط** معوقه عصب است
 و اوجاع بارده را مفید بود نسط اشته ایرسا میوه ساقج هر یک درم مرچندم مجموع میگویند شنبلی درم که
 خوب است و در پنج رطل آب میجوشانند تا بقیه نیمه آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا روغن
 بماند **آخر نسط** درم قندهار سسته شش درم ورق مرچ و حیدم صد درم میگویند شنبلی در شراب رطل و نیم
 بجوشانند و رطلی و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و میجوشانند تا شراب برود و روغن بماند **اصناف** کنند
روغن کدو کدو بریزند و باند و تقویت کند ورق مورد تازه دو زده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند
 و روغن کنجد بر آن اندازند و میجوشانند تا روغن بماند **روغن بابونه** بابونه تازه بشویند و در سایه
 خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نمند و روغن استنبلین همچنین
 کیزند **آخر بابونه** تر خشک میکنم در چار من آب جوشانند تا بکیم آب صاف کنند و با کیم روغن کنجد
 بجوشانند **و شکل** ورق کل تازه کیم بادام معشر چار من در کیمینه و در زیر ترش اش ته تا ورق کل
 خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن کل بادام معشر با کیم بکوبند و بعضی رطل کل
 بدست بالند و با کیم روغن کنجد در شینه کنند و با آفتاب نمند **روغن نغف** نغف تازه کیم بادام
 بادام چنانچه گفته شد سارند و روغن میلو فروز ^{و حقایق} کیمین کیزند **روغن کدو** کدو را پوست بچرخانند و
 مغز آن بید کنند و آب آن کیزند و چار من از آن در کیم روغن بجوشانند **روغن مصطکی** مصغف
 او را م معده را مفید بود و صلاحیت نرم کند رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند
 تا آب برود و روغن بماند و بهترین است که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا که آفتاب نشود **روغن**
رله تقویت تسویه شو کند آمله پوست پنج صنوبر مستامی بکوبند و در آب بجوشانند و صاف کنند
 آنگاه روغن کنجد بجوشانند **روغن غار** داء التعلب و اوجاع بارده را مفید بود ورق حنظل در روغن
 شیره بجوشانند و در ظرفی کنند و نمند در آفتاب نمند **روغن خشک** عسریول و در کرده را مفید بود

از کیمین بادام

زنجبیل چار درم خشک درم در رطل آب بچوشانند تا نیمه آید بکامل روغن بر آن ریزند و میپوشانند **روغن**
بن امراض بارده را مفید بود کل از تنق بار و روغن کچد در شیشه کنند و در آفتاب نهند **روغن** یا سمن و
 زعفران از خرما همچنین **کرنه روغن** کن ادرا بجمید ب دو صلاحت را نرم کند سلیقه مستطاب البیان
 لعل طاهر بکیده درم قر قفل قره هر یک بیدرم زعفران سه درم بکوفته یا سه عدد کل سوس سماجوتی
 درق کرده و روغن کچد رطل بچوشانند و در نظر می کنند و در سایه بنهند و بعد از ده روز استعمال کنند **روغن**
سدا برو دت کلیه منانه و رحم و استرخا و عصاره ریاح را مفید بود تیم من و ورق سدا فی چار من
 روغن کچد و چار من آب بچوشانند تا روغن باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین **کرنه روغن** که
 مو سر دراز کند سادج حماما ماز و قطره هر یک سه درم لادن بکیدرم زعفران بکیدرم و نیم کوفته در رطل
 آب بچوشانند تا نیمه آید صاف کنند و تیم من روغن زیت بچوشانند **روغن خورد** داده مورد کرفس
 مورد تخم چغندر کل شغالیق پوست لادن پرسیا و نشان مستاد و بکوبند چنانچه کشته **روغن** که بوی
 و امراض بارده را مفید بود مقلده درم اشق جاوشیر مسقاچ حب بلک مغربا دام تلج هر یک بخام
 و نیم کوفته در چهار رطل آب بچوشانند تا بکامل آید و با رطل روغن کچد بچوشانند **باب چار درم سوس**
و عطرها و غار و نونا سوسولکی سرد و مانع کرم را مفید بود آب کاسه و روغن بنفشه یا نیلوفر و شیر
 زمان مستاد می با هم می آمیزند و در تنجی کاند **آخر** صداع کرم را مفید بود طبیا شیر و درم نشاسته
 کافور هر یک نیم درم بکوبند و با روغن معفشه بکشند **آخر** صداع باره را مفید بود حیدرید ستر جاوشیر
 زهره کرک مستاد و بکوبند **آخر** قبالج و لقوقه را مفید بود در قفل ما میران شیطرح هر یک درمی مشک اشع
 فنجکنت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کچد بکشند **عطوسی** که لقوقه و قبالج را مفید بود شحم حقل
 قفل اسطوخودوس حیدرید ستر مستادی بکوبند و در خرقه میک بندند و بپوشند **آخر** شوتیز لوره کینه
 بیدستر شحم حقل قفل زنجبیل هر یک درمی کنند شش صبر هر یک و درم مرزنجوش سه درم **آخر** کنداش
 قفل زنجبیل عسفره جاویره نوناد و در در جینی مرزنجوش خرق سباه و سفید حیدرید ستر مستاد

بکونید **آفر سبات** و صداع را مفید بود خرق سبیه مرزنجوش هر یک درم ایشان خرد کنندش منو نیز تخم
کل هر یک بچند درم مشک انکی فلفل و در فلفل هر یک سه درم **غراغره** که فلفلات از دماغ فرو آورد عرق و حا
زنجبیل در فلفل هر یک درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه بچند درم بکونید و سکنجبین عسل یا بیزه
و بدان غرغره کنند **غراغره** که خنق و زبکی را مفید بود عدد سکنجبین عسل ده عدد رو بیا هر یک یک بچند
و باده درم آب کشیر بیا نیز در آب نوت ده درم داخل کنند **غرغره** که ذبک و خنق را التیج دهد و منقر کرده
سیر سنگی درم خمیر ترش ده درم مرزنجوش بچند درم **مصنفه** که سقوط دمان و اوجاع حلق را مفید بود
شیت ورق کل عصاره طیبه التیس در ماو العسل بچند درم و بدان غرغره کنند **مصنفه** که قلاع را مفید بود
کشیر خشک عرس هر یک درم طباشیر بکیر درم بکونید و بابت کشیر بیا نیز در میدان **مصنفه** کنند
که مضمون نه دهن را مفید بود شب یمانی مر هر یک درم تخم کل چهار درم بکونید و با ماو العسل بیا نیز در
مصنفه که نفل زیا را مفید بود زنجبیل عرق و حافل خردل کستور و بکونید و با بکیر درم در سر که بچند درم
و بدان **مصنفه** کنند **سنونی** که دندان از چرک پاک کند شاخ کاکو کوبی سوخته یا لجر هر یک بچند درم
اذخر مصطلکی هر یک درم و نیم شادونه بکیر درم عرق و جاسته درم بکونید و مسبوک در دندان بماند **سنونی**
که دندان سیاه شده با پاک کند فلفل چهار درم حمامه درم سادج دو درم بازو سوخته سینه
درم **سنونی** هدف شاخ کاکو کوبی سلطان مجبوس سوخته تراوند مدحج هر یک چهار درم مکن از انی سوخته
درم **سنونی** که لثه سخت کرده و رطوبت آن زایل کند کلنا فودنه تک سوخته هر یک درم نونشاد
درم مویز جسته درم بازو بکیر درم **سنونی** که بورد من خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان را پاک کند
بچ چوب زر نیم سوخته مکن از انی زباله بکیر درم قر نفل بکیر درم سماق چهار درم **سنونی** که قروح لثه
و سیلان خون از ان باز دارد خره کز مسک هر یک سه درم طیبه التیس طین مختوم ابل هر یک درم
دار چینی نیم درم **سنونی** فودنه درم شب یمانی بچند درم سنبل **سنونی** که مکن از انی سخت کند شاخ کاکو
کوبی سوخته ده درم مکن سوخته بچند درم زعفران مر سنبل مصطلک سداب هر یک درم سماق کلنا هر یک درم

سوزنی که بین دندان سخت گشته تخم عود که مزاج بوره از منی زید البحر است و می سوزنی و نه از آنکه از دردی برآید
بود مفید است فلفل ده ورم بوره از منی سهندرم عقرقره خامو تریج زخمیبل هر یک چهار درم **آفر** سیر شونیز هر یک
درم کلک درم بکوبند و بر دندان نهند **آفر** مونیز خشت قسطا **آفر** که قلع است آن کند شنب یا نی مرستاوی بکوبند و بر
دندان نهند چنانچه بر دندانها بگذرد و زمانی که بگردد که بر آن **آفر** شتر در اطراف دندان فرو برند و از اج
راز و مونیز و شنب یا نی و در فلفل با نند و بیشع و تظران بشیند و یا نند آن نهند **آفر** عقرقره حاد و سرکه
خیسانند چهل روز بعد زان بسایند و شتر حوالی دندان فرو برند و در او و دیگر بر آن **باب** از درم در اطراف
صفا طلای که کلف و منش را مفید پوست بقیه اشنان **باب** خربزه بر ورده آرد جو بیج نی پوست عدس
آرد با قفا فلفل زید البحر مایرا نمود با دام عقرقره تلخ متساوی بکوبند و با آب ترب و شیر و خمر آن بشینند
و طلا کنند **آفر** ترس با بلا جو نمود که گشته تخم خربزه هر یک چهار درم قسطا با دام تلخ ایرسا حبیبان زید البحر
زراوند مدحج هر یک درم فلفل تخم ترب کدش هر یک درم سرکین کجاند روت هر یک درم و نیم بکوبند و
باب سوسن **بشیند طلای** که بهیق سفید را مفید بود در تیج ده درم کندش شیطرح هر یک پنجم بکوبند
بر وقت زیت **بشیند طلای** که برص را ببرد شیطرح خرق سیاه پوست کج کبر تخم ترب حور و ناس خردل
متساوی بکوبند و یا سرکه در آب مورد طلا کنند **آفر** بهیق سیاه و سفید را مفید بود کندش خرق سیاه
مونیز عقرقره هر یک درم شفتالی مسیت درم و ناس شیطرح خردل مادریون تخم ترب شمشخفظل هر یک
مشیت درم بکوبند و **بشیند طلای** که حبس را مفید بود کبریت فلفل در استک چک نقره زراوند خربزه
متساوی بکوبند و در سبوق در زیت کشند و هم با سیم یا نریند و طلا کنند و در آفتاب نشین ساعت رها
کنند پس **باب** اشنان **بشیند طلای** که حبس و قویا را مفید بود در تیج الکلیما از مرمر افاقیا حفض
سعد شیانف مایرا زعفران کل از منی بکوبند و با آب کشند **صفا** **آفر** که او را م حاره کبدر را مفید بود
صندلین یا بونه اکلیل الملک هر یک درم و درق کل قوفا منفیه آرد با قلی جو هر یک جیلد درم بکوبند و بر وقت
کل بشیند و بدان نهند **صفا** **آفر** که لعف کبدر است سفار را مفید بود و سنبل صندل کل سنبلین حفض فلفل زره

لادن هر یک درم عود چار درم بگویند و شمع درم بگردانند و ادویه بدان **بیشتر نهاد** که حرارت قلب کید با
 ساکن کند شمع سفید سنگی درم روغن گل سقیت سبب درم با هم بگردانند و در ناوان کنند و با کلاب
 و الوتریک و آب کاستی و کشیدارستان افزودن و خول و خمر نیک بسازند و بدان موضع نهند **نهادی که صلاکت**
 طحال را سفید بود مقل رزق سبب درم اشقوده درم با قلاتر کسسته بخود اکلیل الملک طبع نزرک با بویه
 سنبل هر یک بجز درم بگویند و طلا بخورد در سر که بچو نشانند تا محل شود و این ادویه بدان **بیشتر اندکی روغن**
 یا بوز بآن نهند اگر اشق در خول خمر بگردانند و طلا کنند سفید بود **آخر** انجیر سیاه پنجاه عدد در سر که چو نشانند
 و قسط چار درم بادام تلخ درم پنج کبریا درم بگویند و باروغن خیر و بآن در سر که با انجیر نهند و در حال
 خلط معده طلا کنند و دو ساعت بگذرانند **نهادی که نفوس** و اوجاع مفاصل را سفید بود مغز سفید
 سفید مغز خطمی بگوید و در جو سورجان مستاد بگویند و باروغن کتجد و سفید بر سفید در سر که **بیشتر نهادی**
 که برادر را بول و بی مد کند اگر سفید نهند فراد و اگر زرافت نهند اسپال و اگر بر موز نهند در اول بول کند
 بر تنج کبابی قناد اطهار هر یک یک درم خربق سفید در دستک هر یک چار درم بیدر بجز درم و در زرت ده
 درم شمع بجز درم بیا نهند **نهادی که کسر** و قطع را سفید بود مغز گل از منی هر یک سبب درم خطمی درم افاقیا
 بجز درم بگویند و با سفید بر سفید **بیشتر نهاد** ماش مغز خطمی کل از منی هر یک درم شنب یا نی را سبب کنند
 سنگ زعفران هر یک بجز درم بگویند و بابت مورد **بیشتر نهادی** که پستان را بجز حال بگذارد که تر که نشود جو
 و در سوخته مستاد بگویند و لیکه بر نهند و هر ماه روز بیای طلا کنند **نهادی که کشیدارستان کم کند**
 در سر که اکلیل الملک از با قلابت فودنه **بیشتر نهادی** که درم پستان را سفید بود با قلابت هر یک
 درم زعفران بجز درم بگویند یا سفید یا تخم مرغ **بیشتر نهادی** که سفید بود زرافت اشق زرافت مقل
 خردل زاج مستاد بگویند و باروغن کنند و سر که و عمل **بیشتر نهادی** که سفید نهند را سفید بود لیکه
 زاج سوخته کبریت باز و ز جوید در دستک ناوند **نهادی** که صراع بارو را سفید بود یا بویه اکلیل الملک
 مرزنجوش شنبت هر یک سبب درم تمام و در خارش هر یک چار درم **آخر** مالنجو یا را سفید بود مغز نوز

خطمی در نهند

قطعی ورق میدورق کاسه خبازی رو باه تر یک تخم خشکاش کل سفید با بونه هر یک تجردم سبنا سبت
 عدد بجز شانه و سربه بخاران فرود آوند آب صاف آن به درم روغن مغز بر سر ریزند **نظول**
 که صداع ریچی را مفید بود با بونه اکلیل الملک تخم کرفس زیاده تیره و سقر مرزنجوش شنب سدایتاوی
 بکوبند و بجز شانه **آیزن** که قوی و مصلوب اول و ریاح بارده را مفید بود خشک با بونه اکلیل الملک شنب حلیه
 رو باه تر یک قطعی از زیاده سوسن مغز پوست خشکی اس هر یک کفر بجز شانه و در آن نشیند **یا معقیم**
ار اود و یه طینه ابتدا از نرول انترش و صفت لجه و سیلان و غشا در مفید بود و مقور لجه باشد
 و رطوبت عین رازا که کند تو تیا هر تو بال مس سوخته لاونو ماسقه لید سادج اقلیمیا صبر مقو طر سر سلطان
 بجز زعفران سنبیل هر یک درم شادنج مقول کیک درم فلفل سفید در نقل نوشاد هر یک درم و نیم تنگ تم
 دانگ کافور تیا تک **سفر** اقلیمیا از تو تیا هر مس سوخته تو بال نشاد نه معتول هر یک درم و نیم مشکد انکی
یا سلیمان که حبیب و سبل و ظفره و دمه و حکم عین را مفید بود اقلیمیا از اقلیمیا انقره زید البحر هر یک درم
 درم تک سفید سبت و در انتقال صبر مقو طر سبت درم اشته تک سبت هر یک درم مایر انوشاد در زچوبه
 هر یک سبت درم پوست بلیله زرد چار درم قر نقل کیک درم عصاره ماسنا سبت درم حیک سق کسند تا بجز
 عیار شود **یا سلیمان** سفر اقلیمیا از زید البحر هر یک درم مس سوخته تید درم اسفیداج تک ان را نی نوشاد
 حیدره فلفل هر یک درم قر نقل اشته هر یک درم **کل** **روشنای** سبل و ظفره و حبیب و سبیل و ظلمت و دمه
 و غشا را مفید بود شاد و معتول مس سوخته اقلیمیا فقه تک سبت هر یک درم زنجار در نقل هر یک
 چار درم فلفل سپید و سیاه زید البحر هر یک سبت درم صبر سنبیل قر نقل هر یک چار درم زنجیل بلیله
 دو درم زعفران نوشاد درم کیک درم **آخ** مس سوخته شادنج هر یک بجز درم فلفل در نقل زعفران تخم
 حنظل هر یک تجردم زنجار صبر بویه اری می هر یک درم اقلیمیا زرد درم **کل زعفران** تارکی و خاریدن
 و آب ریخین چشم را مفید بود زعفران سنبیل هر یک درم فلفل دانگی و نیم درم نقل کیک درم نوشاد
 تجردم ماز و سوخته سد درم کافور دانگ **کل الحوادیر** مقور لجه افند مفید درم ماز شیشا و سبب تجردم

شدیم

اقلیمیا دسب مغنول سید لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران تجردم شادانه دو درم **کحل ساج** تقویت عین
کند و خزه بر ویاند سر شش درم مار تیشا چار درم اقلیمیا دسب دو درم زعفران سب هر یک تجردم ساج
یک درم زخم شیکا چار درم لولو داکلی **کحل ساج** ظلمت و حکو و معده را مفید بود شادانه دو درم خون شیا و شان
فاقله مشک هر یک داکلی مس سوخته مازوهر یک ربعی ساج دو درم آنک سبل در فلفل در فلفل کافور تجردم آنک
کحل تو تیا بیاض را از ایل کند زرد را اقلیمیا دسب سکرین سو سماز جان مار تیشا ساسان بجز هر یک چار
داکلی آنک تجردم شادانه لولو ناسفته هر یک تجردم تو تیا ندر سه درم زنجار و شادانه در فلفل در فلفل سبل در فلفل
هر یک داکلی ونیم ما بران نکند هر یک دو درم **کحل آخر** حبیر و قروح را مفید بود تو تیا سه درم آنک سه درم
تویال مس یک درم ونیم شیخ سوخته لولو اقلیمیا زرد و نقره هر یک ربعی **کحل مانی** مقوی لبر یا نطف و لطوت بود سه
وسبل را مفید بود تو تیا ندر تو یال مس سوخته هر یک چار درم ما بران یک درم **کحل** که سبل را مفید بود پوست
مهلبل زرد نیمیل هر یک تجردم فلفل سفید دو درم تو شادانه تجردم شادانه مغنول ده درم **بر زورم** حبیر و سبل
و اسلاق و دمو را مفید بود تو تیا کرمانی پوست مهلبل زرد هر یک تجردم زنجبیل در فلفل اطلس ما بران هر یک دو درم
یکو تجردم بابت عوره مغت روزی برورند و بعد از آن خشتک کنند و بسازند **آخر** تو تیا زرد جوهر هر یک دو درم
مهلبل زرد زنجبیل هر یک ونیم نکند تجردم **زوری** که حرارت عین را کم کند اقلیمیا دسب چار درم تو تیا
تجردم سه درم پنجم بسازند و یکلاب و خل و خمیر بشیند و در خرد می شوند و میمالند و بعد از آن خشتک کنند
و باد و آنک کافور سخی کنند **زوری** که در را مفید بود ساج تجردم مس سوخته اقیون تشاسته هر یک سب
درم صمغ عربی سسی اقلیمیا جمل درم سفید ساج شست درم **زور** اسودا و جاج چشم را مفید بود اقیون دو درم
مشک یک درم زعفران دو درم تجردم مس سوخته درم اقلیمیا دسب پنجم صمغ عربی جمل درم تو تیا
ترشیشا هر یک درم سره سبب درم نبات دو درم آنک حلقص صمغ کلار ساج هر یک داکلی **زور** کافور تو تیا کرمانی
مغنول تجردم کافور دو درم **زور** که بیاض و در را مفید بود اقلیمیا شادانه درم اقلیمیا ساج دو درم درم
اقلیمیا کثیر صمغ عربی تشاسته هر یک دو درم اندر زوت سفید درم **زور** اسودا و جاج عین را که از لولو

باید بود از زوت نشیر خربز پرورده نیم درم ماسیت دو درم صبر تخم کل از عفوان هر یک نیم درم انبویان چار دانگ
در زردی و خیمیت را مفید بود اندر زوت پنج درم نشاسته دو درم نبات صمغ عربی هر یک درم **ذره زردی**
در میان و در ریاح و در ریخ را مفید بود اندر زوت پرورده درم نشایف ماسیت دو درم نشاسته چار درم نوز
اصغر کبریت درم با هم بمانند **ذره زردی** که در مد را مفید بود اسفیداج اقلیمیا نیم درم هر یک درم نشاد زرد مس سخته
هر یک نیم درم و نیم کتیرا نشند درم سید درم صمغ عربی چار درم **ذره زردی** که در معده و ظلمت و حوله را
مفید بود آب رازیانة بیجا درم قبل زهره کلنگ و خروس و کبک هر یک نیم درم نشاد زردی هر یک
بکنقال بمانند و آب رازیانة پرورده کتند نشاسته نبات مسدا و ترا خشک شود پس می کنند **ذره زردی**
که در مد را مفید بود اندر زوت پرورده نشاسته نبات مسدا و آب بمانند **ذره زردی** قروح عین را مفید بود
نشاد زردی معقول شیخ سوخته پوست بقیع مزه نشسته نیم درم **ذره زردی** که میاض را مفید بود مسلمان بحر اقلیمیا
و نیم سکر کین سوکسار شیخ سوخته زید النجر مسداوی الاجزای بمانند **شیخ قمر** ظفوه را مفید بود
نشاد زردی درم صمغ عربی مس سوخته هر یک نشند درم قلفها سوخته زنجار هر یک سیت درم انبویان و
درم و نیم کوبند و آب رازیانة بیشتر و نشایف مسازند و در سایه خشک کنند بوقت حاجت بسکی
بمانند و در کتیرا نشد **شیخ قمر** خون و جع و ظفوه را مفید بود اقلیمیا و ماسیت اسفیداج هر یک درم
کتیرا هر یک درم در جوهر بکیر درم در ریخ شیخ نبات انبویان افاقیا هر یک نیم درم کوبند و آب بمانند
و نشایف مسازند **شیخ قمر** ظلمت و ضعف عین را مفید بود اندر زوت صبر زعفران هر یک درم زهره
کفتار زهره کبک و روغن بلبل هر یک درم بمانند و آب مسایف بمانند **ذره زهره عقاقیر** و آب
و خردل مسدا و کوبند و آب رازیانة بیشتر **شیخ قمر** ظفوه و وسیل و میاض را مفید بود کل
زنجار مسدا هر یک درم و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکنج در زلفل هر یک نیم درم اشق سکنج کوبند
و آب کوبند و بدان بیشتر **شیخ قمر** و جع و وسیل را مفید بود اسفیداج چار درم صمغ عربی تیرا هر یک درم
اقاقیا معقول نیم درم سبیل انبویان هر یک چار دانگ هر نیم درم **شیخ قمر** که درم عین و در مد را مفید بود و در

و سبل را نافع بود اقلیمیا و سبب سفیداج انیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم کوبیده و یاقوت رو با یک
 شیشه **شیشه نیشا** هر وقت و ابتدا در درام سفید بود صمغ عربی نشاسته کزیرا هر یک درم اقلیمیا سفید درم سفید صمغ
 سفید درم کوبیده با سفید تخم مرغ **شیشه نیشا** در درام سفید بود از آن معقول شسته درم مس سوخته چهار
 درم بسیارند لوبو کوبیده یا سبب هر یک درم صمغ عربی کزیرا هر یک نیم درم خون سیا و عثمان زعفران هر یک
 درم صمغ عربی بچوشانند باقی بسیارند و بدان **شیشه آقر** حبیره و مسلاق و سبب استر خله جنین را سفید بود
 شاد و پنج شانه درم زنجارده از ده درم قلعها سوخته شسته هر یک یاقوت ده درم مس سوخته چهار درم بسیارند و
 شیشه **شیشه نیشا** هر یک یاقوت زایل کند زنجار درم و نیم سفیداج انیون نشاسته صمغ هر یک درم کوبیده با
 سداب **شیشه آقر** حبیره و سبب و انار قروح و عشا درام سفید بود اقلیمیا انیون هر یک درم سفیداج صمغ
 عربی زنجار انیون بچوشانند و او یک کوفت به آن **شیشه آقر** عشا را ابتدا از نزول را سفید بود و آنده روت شیاق
 هر یک نیم درم بوره از منی قلع سفید هر یک چهار درم زنجار درم زعفران درم نیم **شیشه آقر** مسلاق را سفید بود
 و غزه بر ویانند و مقولر باشد اقلیمیا و سبب اقا قیام هر یک نیم درم زنجار درم زعفران درم و نیم **شیشه آقر** کزیرا
 در سفید بود و وجع ساکن کند شیاق ما منشا سفید درم زعفران انیون صمغ صمغ عربی هر یک درم کزیرا از ده
 هر یک چهار درم نیم **شیشه آقر** حبیره و سبب و یاقوت شسته و شیاق سداب **شیشه آقر** درم نیم **شیشه آقر** حبیره و سبب
 و او را مصلک یا بخیلید بر درم استخده درم بسیارند و یا سبب درم روغن زیت بچوشانند لیس عا یا جلا بزرگ
 و خطمی هر یک سبب درم بر سر آن ریزند و می جوشانند تا غلیظ گردد دست و کیرند و بر هم نشینند تا آنرا خطمی
 حاصل شود **شیشه آقر** کزیرا کوشت بر ویانند و دست خشت کنند صمغ سفید سفید هر یک درم روغن کل اجاز
 کافور و انکی سفید تخم مرغ درمی بیا میرند **شیشه آقر** کوشت بر ویانند و وقت را صمغ هر یک نیم درم
 قند چهار درم با زیت یکدازند **شیشه آقر** در دستک خون سیا و عثمان از دوت درازند درم هر یک نیم درم
شیشه آقر حصار بر و سلطان را سفید بود در استخ حیدرم قند انیون هر یک درم عک الطیم شسته درم زنجار درم
 با زیت یا روغن کزیرا هر یک درم **شیشه آقر** قروح را خشت کند و کوشت بر ویانند در دستک درم نیم

را تین قسم کند

در که هر یک چهار درم بسیارند و درم زرد چوبه بسیارند و بان قهقشند و نیز تند **مریم** زرد چوبه که کوشند کتده را زایل کند
و از قهقشنگ کتده عسلک العظم را پنج هر یک پنج درم زرد چوبه و درم باروغش زردت بیا نیزند **مریم** زرد چوبه که حرقت آتش را
بمقدورند و آنکه بشویند و باروغش زردت بیا نیزند **مریم** زرد چوبه که حرقت آتش را
روغن کل تجردم **مریم** اورام صلبیه و خنایه و سردستان و طاعون را مفید بود و شمع را پنج مقل از رزق
در استک هر یک چهار درم جابوشیزه زرد چوبه هر یک درم شوق سفید زرد چوبه طلوع بل معیه هر یک سه درم آنچه
کوشند با شد کبوتیه و باقی زردت کتده را در اسفنداج ده درم بیان بیا نیزند **مریم** قهقش زردت و سردستان و اورام
حالبه را مفید بود و بیه حرقت زردت هر یک یک درم در استک نیم رطل قهقش از جبهه درم با هم بسیارند **مریم** زرد چوبه
تیزخ و شقاق و ستر و فرج و مقصیه را مفید بود و روغن کل مغزیه هر یک بیست درم شمع سفید درم سفیداج
عصاره طینه السیس و زرد مغزول کل از منی هر یک درم انیسون مضر بر خندم **مریم** که کوشند بر دیانند و قروج
رطبه را خشک کتده در استک سفید درم کلان زرد درم شمع سرد زرد چوبه خون سیا و نشان شمع سوخته شنب
یا فی اقلیمیا فتنه هر یک روحی با شمع و زردت مریم بسیارند **مریم** مرد استخ و درم بسیارند با شمع درم زردت بیا نیزند
بسیار کتده رفته و اندر روت و خون سیا و نشان زردت هر یک درم بسیارند و بان بیا نیزند **مریم** که حرقت
و قروج معده و کتریدین و اورام مفید بود و در استک کتده درم سفیداج پنج درم بسیارند و با شمع در روغن کل بیا نیزند
و چون از آتش سرد و کتده سفید و تخم مرغ بیان بیا نیزند **مریم** که بواسیر را مفید بود و شمع سفید و کونان شتر
که آخته هر یک پنج درم زردت روحی و درم فطره اسالیبون درم کتده سفید درم **مریم** که حرقت آتش را
مفید بود و خست لفره اسفنداج قهقش و لیا پوره معنول روغن کل سفید و بیهیم بیا نیزند **مریم** که کوشند
زاید بید و اورام منفره کرده اند زردت در استک چو شانه و با هم چندان صابون در بان بسیارند و با راج آن
زرد چوبه بیا نیزند **مریم** که کتده در استک بود و عقون و اکله کوشند زاید زایل کند زرد چوبه و زرد چوبه
شند درم مرد درم استک آید نرده پانزده درم زرد چوبه درم بسیارند و بخل خمر شسته و قرص زرد چوبه
کتده زردی که کوشند زاید بخورد استک آید نرده پانزده درم زرد چوبه و زرد قهقش هر یک درم
کتده اقلیمیا فتنه خرق سفید هر یک سه درم بسیارند و کتده زرد **مریم** که کوشند زرد چوبه درم **مریم**

تو بال مس در اسکت خست رصاص هر یک متعال **دزوری** که بواسیر و قرصه خشک را معقید بود اندر دوت
 دم الاخوین مستاوی **دزوری** که گوشت بر و باند و قرصه خشک گرداند مبرده در دم کند رگنار هر یک پنج دم **دزوری**
 که خون باز دارد و جراحات را خشک کند اندر دوت دم الاخوین کلنا کند **دزوری** که زخم نمشیر و کار را معقید بود
 مرصدم الاخوین اندر دوت زنجار را تاج اشق مستاوی **دزوری** که قرصه منک گرداند صبر کلنا شمع معقود و ال قلبیما
 مستاوی **دزوری** که کلنا هر روز در چوب **بانی** **دزوری** **در حلاوت** که تقویت دماغ کند و فریاد کرده و ناله و
 معقید اندک کین قند چبار یکدیگر می کنند و بچوشتانند تا معقید شود و پس بر دارند و کیک قند بادام معقود
 که قند در آن ریزند و نیزند و بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود **حلولی** که کرده و باه و تقویت دهد و رطل
 ارد سفید با یکمین روغن کاکا و بریان کنند و سه رطل و سبب درم کلاب و یک درم زعفران و رطلی آب با هم
 بیامیزند و بر آن ریزند پس خشک سازند و معقود در آن ریزند و فرود گیرند **حلولی** ارد شسته یکمین در سه
 رطل آب و ده درم کلاب و یک رطل روغن کجی بچوشتانند پس دوسم قند بر سر آن ریزند و بیامیزند **عصاره**
 مقوی باه بود و خراب دانه بیرون کرده دوسم بادوسم آب بچوشتانند تا حل شود پس فرود گیرند و بدست
 بالند و با رطل قند و رطل عسل و یک درم زعفران بچوشتانند و ککک ح ز کرده نیمه القند کاکا باید در آن ریزند
 و با یکمین روغن کجی بریان کرده باشند و جو زرد بادام و فندق مجموعی بیشتر و انجیران کنند **مسمن** معقود
 فندق و فندق نامدین حلغوزه و شمه هانه بکوبند و عسل بیشتر و هر روز معقود است درم تا سه درم کجی
سقوی که فرود کند بادام فندق مغزین کجی خشک سازند هر یک سبب درم کنبه یلاده درم فایده نخل مجموعی
 و سبب درم متاول تا **مسمنه** که محو در را معقید بود خود شبانه روزین در شیر جوشانند و سبب درم
 ازان یا برنج سفید شسته و خشک سازند و جمعشتر و کیک تا وقت هر یک سبب درم بادام معقود شش ماه درم
 بکوبند و هر روز سبب درم تا چهل درم ازان در کجی شانه و جو زرد و حجام روند **آخر** نخود با قلی هر یک درم کوبند
 و بان مثل ارد سفید بیشتر و با نبات و شیر قند حوسارند **آخر** معقات جو زرد همین زرد باد کبریا
 خشک سازند هر یک سبب درم کوبند و بار کدوم و شکر بیامیزند هر روز سبب درم ازان یا بشیر و شکر
 و روغن حوسارند **مسمن** ترال که از کل طین حادث شود باز در خشک سازند کبریا همین زرد باد کوبند

و با شتر
 برود

با بنوش حرم سوزانند و بعد از آن بجام رونه **حفظه** که فریب کند که شیش مشرب بسنانند و بگویند و بنوش
از به و در ظل شیر نخورد و برنج شسته کند هم هر یک در ظل بگویند و بگویند تا مجموع بر اثر شود و پنجاه
درم از آن آب صاف کرده بار و عنق بادام و جوهر بکده درم میانبرند و استعمال کنند و بعد از آنکه دفع ببرد
کرده باشند و بنجواب روند و در ماه پنج نوبت چندان کنند که فریبی باشد **باب سیم در تفصیلات حایات**
کافور سوخته و مشک کافور کوبیده سوخته اند و در کفن خون سیا و شان کند در زاج قطعه طار صبراق قیما را
سوخته شب یانی هر یک درم کافور را کمی بگویند و در پیچ دمنده **آقر** پوست برقیض سوخته اقا قیما پوست انار
کافور سوخته هر یک درم بگویند و باب بیشتر و فستق سازند و در پیچ منته **آقر** کافور سوخته اقا قیما شب یانی
کافور هم یک پنجم زاج را مکسان الحار از سوخته لبر که با زانند هر یک درم عصاره طلیه العیس سباح
سوخته هر یک یک درم کثیر خشک شست درم بگویند و باب لسان الحمل شسته **حایات** ادویه که فی
صفاوی باز دارد و در شک نار دانه سماق کلنا رطبا شیر و روغن کلانه غوره هر یک درم پوست فستق نیم درم
بگویند و متفالی از آن آب سیب و بیه بخورند **آقر** که فی بلغمی سودا ویرا باز دارد و روغن کلنا درم زر
شده درم لغت با پوست مصطکی عود خام سنبل سعد و نقل قره خشک زیره کرمانی در سرکه خوب خراب شده
هر یک درم بگویند و درم از آن با می بخورند **آقر** که فی مفرجه را باز دارد و نار دانه ترش شده درم مصطکی
لغت با هر یک درم در ظل آب بگویند تا نیمه آید بصفت کنند و مشک عود هر یک اند و بر سر آن
دیرند و بخورند **آقر** سنگ قرقل سعد هر یک درم کرمانی ماز و پوست انار که درم هر یک پنجم درم بگویند
و متفالی بخورند **آقر** قافله صغار و کبار قرقل هر یک پنجم درم انیسون و انکی بگویند و باب بسیار باشند
شرعی بگویند **آقر** که اشتها را کل خوردن قطع کند زیره کرمانی در سرکه خوب خراب شده هر یک درم
تا نخواره انیسون پنجم کر فس هر یک درم غلغل و درم و نیم قرقل زیره کرمانی فستق درم بگویند و
چهار درم پنجم بخورند **آقر** مصطکی و درم عود خام درمی زیره کرمانی پنجم درم بگویند و بادام کلنگین
بیا سیرند و در نوبت بخورند **ادویه عرق** اگر بوره از می بار و عنق با بونه جگت سه در بدن عرق نماید و آب
شیرین که در نوبت عرق جاد در روغن کلنا بخورند و با لند **آقر** زنجبیل آب سیر و بیاز و کرمانی و کوفته بار و

کل در بدن بالند عرق بند و آخر کل از تنی در استخ بر روغن کل پرورده بساوند و در بدن بالند عرق با دارد
آخر کلنا رمورد ما زو مستا و بر کوبند و با آب غوره بالند کل از منعی و رقی که کوبند و با روغن موز و
بالند و با آب حمل زن همین سرخ کثیر استفقور زهر و کاو زربا و در روغن هر یک منقال لولونا سفید خردل
سفید فلفل هر یک تخم منقال کوبند و لعیل شیرند و سه روز تریابی هر روز منقال بخورند و بعد از آن
مجامعت کنند که موجب حمل باشد **فرزیه** مقل چار درم روغن بلبک دو درم جاوشیر خردل یک درم کرکس
درمی کوبند و عمل سه درم با هم میزند و لعیوت بردارند **آخر** نیزه یا خردل کوشش و سرکین او سماق خردل
عود هر یک درمی کوبند و لعیل شیرند و بردارند **آخر** زعفران حما سنبلی کلیل الکل هر یک یک درم
سازج ده درم با سفیده مبیقه میامیزند و بعد از ظهر بردارند **بخوری** که نافع بود و در خردل کوشش سداب
در ششمان مستا و بر کوبند و بر روغن کاوش شیرند و در مجاریش نهند و بر سر کوبند **آخر** زنجبیل و جورد
میوه مروج ما زو هر یک یک درم حب الغار شست درم کوبند و آب که شیرند و حب ازند و بعد از ظهر
تخم **دوائی** که بر حفظ جنین که چون استعمال کنند سقط لا نشود زربا و در روغن ما زو چند بیدستر حلت
طیاس شیر کبدری زنجبیل ده درم قند و وا زده درم مشک نیم منقال بساوند و لعیل شیرند و دو درم تا
و منقال بخورند **فرزیه** که درین باب نافع بود فیطال میون شش هر یک درم ایون تیدرم فلفل هر یک
درم کوبند و لعیل شیرند و پیش از مجامعت بردارند **بخوری** که در استعمال آن استلال جویند
بدانکه زن التبتن شود یا نه کند حسب ایسان هر یک درم و درم نیم میوه قرفل در جنبی هر یک درمی
سنبلی چار درم ساج تیدرم کوبند شیرند و حسب ازند و در مجاریش نهند و در زیر کوبند اگر بوی و بخار
آن از دمان و بینی بیرون خواهد شد التبتن مر شود **ادویه** که سبک باشد و گاه باشد که جنبه اخراج
بیکانی یا دانی یا شقی که در حالت هشیار می طاقت نمیدارند بدان محتاج میشوند ایون نیم درم خشک
سیاه و درم تخم کامبوت درم درسته رطل آب بچوشانند تا بر رطل آید نیم رطل کندم پاک بچوشانند تا آب
تمام نیست شود پس کندم خشک کنند و کوبند و منقالی از آن هر که از بند پیچند شود **آخر** منقاش
سیاه تخم کامبوت هر یک یک درم بذر التبع دو منقال بچوشانند و صافی کنند و لعیوت آوزند و منقال از

سکینه

سکه باشد و اگر کشنده در شراب بچوشاند بچوشاند و چون خوانند که افاتی شود نسبت بچوشاند
دیده یار از زیاده در شراب بچوشاند و بدیند و اگر از آن ممانعتی شود تر باق اربعه یا تر باق کبریت
و اگر خوانند که مست زد و در شیا شود سر که کتبه با کلاب بدیند یا دوغ یا برف یا شیرینی از شراب غوره
ببرف سرد کرده **و اگر** چهار روز زمان در شراب بچوشاند و از آن شراب غوره که را بدیند
دشمن شراب کرده **و اگر** بکس خشک کرده و انگلی باشد در میان شراب کشته همین عمل کند **و اگر**
سکینج و مقل هر یک بکینتقال شب یا نانی و شیخ کعبی خورک را از زیاده هر یک مثقال سوخته با هم باشد
و با آب را از زیاده بشنند و با حلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود یا هر که مجامعت کند موجب دوستی
گردد و اگر غسل از نجس بر قضیب باشد همین عمل کند **و اگر** اسفنداج و امیران و دندان بپنک سوخته و کلان
کبوتر و زهره خروس اشتان سوخته هر کدام که باشد و انگلی باشد و زن بخورد بر دار و موجب دشمنی گردد
و اگر بالنگو و کاو زبان و امیرا و مباح و زرد و زنجوش و سقر فارسی و عود و خام و لید هر یک مثقال
بکوبند و از شراب سیبامی برشته و مثقالی با شتاکس را که عاشق باشد بدیند عشق او زایل گردد
و اگر همین سسج و طالع و سیستان از روز تخم تمام و کثوت و نجاست و فراسیون و فادانیا و قنطاریوم
و کتدش هر یک مثقال بکوبند و با آب جبارزی بشنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تیدم آنرا
بببند و کس را که عاشق نباشد بدیند عاشق و مجنون گردد **و اگر** علق و خرطلس بکوبند و با روغن کبج
بر ذر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده شود تیرک شود **و اگر** بر قضیب چربی درشت باشد و بعد از آن
زفت روغن یا روغن یا همین طلا کنند بچین بود **و اگر** عقده حاد و درم با ده درم آب منصل
بببند و بر ذر طلا کنند همین عمل کند **و اگر** سرکه ترش در آفتاب بنهند تا گرم شود و خرقه حبه در آن
اندازند بر میگردند و بر ذر بنهند چون خشک شود یکمیدارند و مکررا بچین کنند که ذر تیرک شود
و اگر عود و سعد و ریش و مورد و قرفل و راکم هر یک درم و مشک و انگلی باشد و بخورد و بر داند فرج
تنگ گردد **و اگر** مشک و کس از عقربان در شراب ریجانی بچوشاند و خرقه بر آن تر کنند و بر داند

فنج کرم کرد و کباب یا حلزنی در دهن گرفته و آب آن در قصبه باله موجب لذت و شهوت
 کرد و اگر فلفل قرمز نیمیل یا سمنونیا یا عمل بره بر طلا کنند همین عمل کند و اندک علم حقایق الامور و اطمینان
 لیسالمحور صفت کربنجاب ایند متعال در نسج شریفه کفایه مجیدیه مصنف علی حکما فیه در حکیم
 مسعود جلاله تعالی کل علمه الی الخ یا غفر الله له و والدی از دست خط صفا العالی

درد از جنس او سرگشته مع و با آنکه سر برافشند
 مسموم و کرمه

نسیجات متفرقه نوشته شد

نسخه مسکریه عده حقیق حب و کلان از او درست در درخت تپوهر خاردار بگاده سورخ کرده کبابه
 و به بند بعد از شست روز بر آورد و قدر در آب سوه که کفایه طلانا نزد حبشک نفعی جامع منفعول
 و هرگاه خوانند نزال شوق ناله با یکدم نوبند به آنوقت اتزال شوق **نسخه** قصبه باغ مجرب است در در مریضه
 جید عده آنه کال کفایت و فلفل چمنقال بلبلد از چمنقال بلبل که در موصیای سیاه و سفید هر یک چمنقال خوب
 بویه مصری که روز هر یک چمنقال قند سفید که چندان هم او دریا کوفت چمنه موعده در زرد بر سینه که کوفت
 کرده غلوه بقدر جو ز پارسیه بنید و یکی صبح و یکی بوقت شام خورده باشد **نسخه** الرضا قصابان سنج حصار
 درم تال بکمانا در درم شکر سفید و وزده درم خوراگ نهار یکت دست **نسخه** طلائیه به بر موی
 عطر قره با پوست کبر سفید که کفایه سفید در چینی که خوب است باشد پوست نار شیر خرمه را در جوی
 خرفه بار یک نوحه سر خنوه کبابه داشته اند کرم کرده و وقت شب سه روز سهوا از طلاز نماید و
 بالای آن برک بان بنید کرده اند شسته خام بنید و روز چهارم غسل کرده باشد و روز پنجم جامع
 نماید **نسخه** اگر پیه موشش بر حید یا در قصبه طلا کنند سطر و در از او نور در شست کرد و باه بمقوله
 مجرب است **نسخه** علاج مرد که ناموشش با باه پنج عدد بقیع ترخ و سه بنیدیم سینه خوب

نسخه
 جو کند و بی آنکه جادوین است سوسکه
 اندر جو بود و فلفل سیاه و بن سکره را
 بنیاید از او در مریضه
 سینه از او در مریضه
 کبک کبک و کک کک
 او بر مریضه
 کبک کبک و کک کک
 او بر مریضه
 کبک کبک و کک کک
 او بر مریضه

آسکانه در سر میخالی که سینه نه کور در میان بیغیا نه انفتد آتش نهد ما
 کرم شود بعد از آن بنهار با بخت روز هفتاد و نه کور و در **نسخه** کفایت
 جامع در مریضه

۱۵۰۰
کتابت در سنه روز تارک لاکت سدر بانقده بر سر خند و کلمه سوس و عطار سلطنت کند
کتابت به کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب
ان مال بهت ازین کوراکت صاحب که کار او شان در موقع ترس ازین کور
کتابت ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب ازین کوراکت صاحب
کتابت در واتش و اینت سندان ازین کوراکت صاحب

